3 books are bound together in it:

(1) Abd... Haqq. Takmīl al-Īmān

(2) Burhanpūri : Miftah al-Ṣalāt.

(3) Sharif Jurjani: Sarf-i Mīr.

— [signature]
Dec 71

ʿAbd al-Ḥaqq
Takmīl al-Īmān.

1318/1901.

[illegible]
Dec 71

ماشاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

حسب الارشاد اخی المعظم جناب منشی محمد عبد القیوم صاحب تاجر کتب کلکتہ ولیسلی اسکوائر نمبر ۱۶

تکمیل الایمان

باہتمام کمترین محمد قمرالدین ابن جناب حاجی شیخ محمد یعقوب صاحب مالک مطبع احمدی

در مطبع فیض واقع کانپور مطبوع گردید ۱۳۱۸ھ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اَلحَمدُ لِلّٰہِ رَبِّ العٰلَمِینَ وَالصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِ المُرسَلِینَ وَاِمَامِ المُتَّقِینَ
وَخَاتَمِ النَّبِیِّینَ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِہٖ وَاَصحَابِہٖ وَاَتبَاعِہٖ اَجمَعِینَ اما بعد میگوید فقیر حقیر اضعف عباد اللہ القوی الباری
عبد الحق بن سیف الدین الترک الدہلوی البخاری کہ این رسالہ ایست مسمی بتکمیل الایمان وتقویۃ الایقان
در بیان عقائد اسلام وقواعد ملت بر طریق سنیہ اہل سنت وجماعت مشتمل بر فوائد شریفہ ومعانی لطیفہ وتوضیح
کلام وتبئین مرام بہ بیانے کہ اگر خدا خواہد در دلہا کارگر آید ودر بواطن نور یقین بیفزاید نوشتم آنرا برائے
ہر مومن طالب طالب صادق واقتصار کردم در وے بر اثبات مذہب حق وبیان قول صحیح وتعرض نکردم
بذکر مذاہب زایغہ وایراد اقوال باطلہ ونرفتم براہ بحث وجدال وطریقہ قیل وقال وتجرید کردم از دلائل کلامیہ
وتدقیقات فلسفیہ تا طالب را در ورطۂ حیرت وتذبذب نیفگند واز وصول مقصد وحصول مطلب باز ندارد
انہ ولی التوفیق وبیدہ ازمۃ التحقیق حقائق الاشیاء ثابتۃ مدار جمیع عقائد واحکام برین اعتقاد
است کہ ہر چیز را حقیقتے است در نفس الامر کہ با قطع نظر از علم واعتقاد مردم ثابت وواقع است ومجرد وہم وخیال
نیست وتابع علم واعتقاد نہ یعنی آب ہست وآتش آتش در نفس الامر وحقیقت نہ آنکہ اگر آتش را مثلا آب

اعتقاد

اعتقاد کنیم آب بود و آب را اگر آتش گوئیم آتش باشد و گرم را اگر سرد گوئیم سرد است و سرد را اگر گرم اعتقاد کنیم گرم است این فرقه را که این چنین اعتقاد کنند سوفسطائی گویند و این سخن بحکم عقل و شرع یاوه و باطل است هیچ عاقل نگوید که حقیقت آب و آتش مجرد وهم و خیال است و اگر هست تابع اعتقاد است و جمعی دیگر از ایشان در هر چیز شک کنند که هست یا نیست تا آنکه در شک نیز شک دارند و این نیز مکابره و نامعقول است و با ایشان بحث و مناظره بس نتوان آمد سزاے ایشان آن بود که باید شان سوخت اگر بحقیقت آتش و گرمی آن معترف آمدند ملزم شدند و اگر سوختند دم نزدند فهو المراد۔ وَالْعَالَمُ حَادِثٌ هرچه ماسواے ذات حق و صفات اوست حادث است یعنی از عدم بوجود آمده و قدیم نیست بدلیل خبر رسول الله علیه السلام کان الله ولم یکن معه شئ خدا بود و نبود با وے چیزے و بدلیل آنکه عالم متغیر و محل حوادث است و هرچه این چنین باشد قدیم نبود و هرچه قدیم بود متغیر نشود و دائم بریک نهج باشد و آن ذات و صفات حق است که تغیر و تبدیل را بدان راه نیست تعالی شانه و عظم برهانه وَهُوَ قَابِلٌ لِلْفَنَاءِ و عالم بعد از وجودش فانی و هالک شدنی است قال الله تعالی کل شئ هالک الا وجهه پس ملائکه و بهشت و دوزخ و امثال آن که خبر بدوام آنها ورود یافته است نیز فانی شوند اگرچه بمقدار لمحه باشد بعد از ان باقی مانند و فنا نشوند وَلَهُ صَانِعٌ و مر عالم را پروردگاریست که از عدم بوجودش آورده زیرا که چون عالم حادث است و معنی حادث آنکه نبود بعد از ان شد و هرچه این چنین بود او را کسے باید که از نابود ببود آورد چه اگر از خود بودے همیشه بودی چون همیشه نبود از خود نباشد بلکه از دیگرے باشد قَدِيْمٌ پروردگار عالم قدیم باید اگر قدیم نبود حادث بود و از جمله عالم بود نه پروردگار عالم وَاجِبُ الْوُجُوْدِ یعنے وجود وے از ذات وے بود نه از غیر و الا احتیاج بغیر بود و هرچه چنین بود خدائے را نشاید و معنی لفظ خدا خود آینده است یعنے خود بخود موجود شونده است و البته باید که منتهاے سلسله موجودات بیک ذاتی بود که از خود باشد و الا همچنین تا بی نهایت رود و این معقول نباشد وَاحِدٌ انما الله اله واحد و در حقیقت ایجاد عالم و انتظام وے جز بیک صانع و یک حاکم راست نیاید حَيٌّ عَالِمٌ قَادِرٌ مُرِيْدٌ پروردگار عالم زنده است و دانا و توانا و مختار هرچه کند بارادت و اختیار کند نه بجبر و اضطرار زیرا که پیدایش این چنین عالمی عجیب و غریب

متقن و محکم بے این صفات نیاید و صورت نه بندد و از مرده و جاهل و عاجز و مضطر ممکن نباشد و نیز این
صفات در مخلوقات وے پیدا است اگر در وے نباشد از کجا پیدا شد مُتَکَلِّمٌ سَمِیْعٌ بَصِیْرٌ گویاست
و شنوا و بینا است چه گنگ و کور و کر ناقص بود و ناقص خدای را نشاید و قرآن مجید بدان ناطق است
و حقیقت این صفات را بلکه جمیع صفات الٰهی را بالقیاس عقل در نتوان یافت الا آنکه حق سبحانه و تعالیٰ
نمونه از آن صفات در ذات آدمی خلق کرده است که بدان صفات وے تعالیٰ بوجهے از وجوه پے برده
اما به حقیقت صفات آدمی بر صفات وے نماند صِفَاتُهٗ قَدِیْمَةٌ بَاقِیَةٌ وصفات وے سبحانه
قدیم اند و باقی چنانچه ذات وے وَلَا یَقُوْمُ بِذَاتِهٖ حَادِثٌ ذات پاک خداوند تعالیٰ محل حوادث
نبود و هر چه از کمالات حقیقیه او است در ازل ثابت است چه محل حوادث حادث بود و قدیم محل حوادث
نگردد وَلَیْسَ بِجِسْمٍ وَّلَا جَوْهَرٍ وَّلَا عَرَضٍ وَّلَا مُصَوَّرٍ وَّلَا مُرَکَّبٍ وَّلَا مَعْدُوْدٍ وَّلَا مَحْدُوْدٍ
وَّلَا فِیْ جِهَةٍ وَّلَا فِیْ مَکَانٍ وَّلَا فِیْ زَمَانٍ و پروردگار عالم جسم نیست و جوهر نیست یعنی تن نیست
و عرض نیست یعنی از جنس صفاتی که تن دارد مثل سیاهی و سفیدی و مصور نیست که او را صورتے و
شکلے باشد مرکب نیست که پاره بهم پیوسته باشد و معدود نیست که او را توان شمرد و محدود نیست که حدے
و نهایتے داشته باشد و در جهت نیست یعنی بالا و پایان و پس و پیش و چپ و راست و در جاے نیست و در
زمانے نه چه اینها همه از صفات عالم است و پروردگار عالم بر صفات عالم نبود مراد با آنکه در زمان نیست
آنست که زمان شامل و محیط او نیست و وجود او موقوف بر زمان نیست چه در ان حالت که زمان نبود وے بود
حالا نیز که زمان هست وے موجود است پس وے در زمان نیست با زمان است لَا مِثْلَ لَهٗ وَلَا شِبْهَ
وَلَا ضِدَّ وَلَا نِدَّ وَلَا ظَهِیْرَ وَلَا مُعِیْنَ و پروردگار جل جلاله در ذات و صفات مانند ی نیست و نه ضد
و نه ند که بر مخالف ورود و ضد مخالف شئ را گویند که از غیر جنس او باشد و ند مخالف که از جنس شئ باشد
و نه ظهیر و معین که مددگار وے بود وَلَا یَتَّحِدُ بِغَیْرِهٖ وَلَا یَحِلُّ فِیْهِ پروردگار عالم با غیر خود یکی نشود
و در غیر خود در نیاید چه یکی شدن دو چیز محالست و دوئی با یکے منافات دارد و در آمدن در غیر از صفات
اجسام است مثل آب در گل و آتش در سنگ و روشنائی در خانه و شخص در سرائے اینجا مذهب حلول

واتحاد باطل گردد وَمُتَّصِفٌ بِجَمِيعِ صِفَاتِ الْكَمَالِ مُنَزَّهٌ عَنْ سِمَاتِ النَّقْصِ وَ
الزَّوَالِ حاصل جملہ سخن این ست کہ ہرچہ از جنس بقا وکمال است ورا ثابت است واز ہرچہ نشان
نقص وزوال دارد منزہ جل جلالہ وتعالی شانہ وَهُمْ أَنَّ لِلْمُؤْمِنِيْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعتقاد
باید کرد کہ خدایتعالی روز قیامت خودرا بہ بندگان مومن نماید پیغمبر فرمودہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
اِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ كَمَا تَرَوْنَ الْقَمَرَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ میفرماید کہ زود باشد کہ ببینید
پروردگار خودرا روز قیامت بے شک وشبہہ چنانچہ مے بینید ماہ شب چاردہ را مقصود تشبیہ رویت
برویت است نہ مرئی بمرئی ودر دیدار روے تعالی روز قیامت مقابلہ ومواجہہ وقرب وبعد نبود وبصر را
قوت بصیرت دہند آنچہ امروز بدیدہ دل ببینید فردا بچشم سر نگرند وبالجملہ امروز اورا بے کیف میدانند
فرداش بے کیف بہ بینند وعالم آخرت محل ظہور حقیقت است آنچہ امروز باطن است فردا ظاہر می شود
وآنچہ غیب است شہادت گردد چون شارع خبر بدان دادہ است اعتقاد بدان کردن واجب بود
وکیفیت آنرا جز خدا کس نداند ودر بعضے کتب مذکور شدہ وشہرت یافتہ است کہ ملائکہ را دیدار نباشد
الا جبرئیل علیہ السلام را در تمام عمرش یکبار بیش نبود وجن را نیز دیدار نبود شیخ جلال الدین سیوطی در
رسائل خود تحقیق کردہ است کہ این سخن صحیح نیست زیرا کہ شیخ ابو الحسن اشعری کہ امام ورئیس اہل سنت
وجماعت است در کتاب خود تصریح کردہ است کہ ملائکہ را در بہشت دیدار بود وامام بیہقی نیز بدان تنصیص
کردہ واحادیث نقل نمودہ است وبعضے از ائمہ متاخرین نیز ذکر کردہ اند واما جن اگر منع کنند جای آن دارد
چہ امام ابوحنیفہ وجماعۃ از ائمہ برانند کہ ایشانرا ثواب نبود ودر بہشت نہ در آیند غایت کار ونہایت
جزاے ایشان آن بود کہ از آتش دوزخ نجات یابند وباوجود آن فضل خدا واسع است تواند کہ در وقتے
از اوقات باین نعمت فائز گرداند گرچہ ہر روز وہر جمعہ نبود چنانکہ آدمیان را باشد ودر رویت زنان نیز
اختلاف کردہ اند وحق آنست کہ ایشانرا گاہ گاہے مثل ایام عید در دنیا کہ ایام بار عام وتجلی تام باشد
دیدار بود نہ چنانکہ خواص مومنان را صبح وشام وعموم ایشان را در روزہاے جمعہ چنانچہ احادیث
درین معنی ورود یافتہ است این حاصل کلام سیوطی است گفتم من بتوفیق از خدا کہ نساء در عموم

عموم مومنین و اخل اند چنانکه ملائکه و جن پس همه اخل این بشارت باشند غایت آنکه تواند که این کرامت مخصوص آدمیان باشد و جن و ملائکه را نبود اگر دلیلے برین بگذرد فلا محذور رفیه ولیکن اخراج جائز نباشد چگونه تجویز توان کرد که فاطمه رض زهرا و خدیجة الکبری رض و عائشه صدیقه رض و دیگر نساء اہلبیت رسول الله صلی الله علیه وسلم و مریم و آسیه ع که سیدات نساء عالم اند و کاملتر و عارف تر اند از بسیاری مردان از دیدار حق تعالےٰ ممنوع و محجوب باشند یا از عوام مردان درین نعمت و کرامت کمتر باشند بلکه اگر ایشان نیز از عموم مومنات که در احادیث توقیت ایشان بایعیاد واقع شده است مخصوص و مستثنیٰ دارند صورت دارد چنانکه سیوطی خود نیز بدان اشارت کرده است و آنکه گویند که نساء مقصورات در خیام باشند سخن ضعیف است چه در آنجا خیام حجاب نبود چنانکه بیوت دنیا و در صیغهٔ جمع مذکر در آیۂ المومنین و انکم سترون ربکم بطریق تغلیب شایع است والله اعلم و نیز سیوطی گفته که این تخصیصات و تفصیل در رویت بعد از دخول بهشت است والا در موقف مخصوص بکسے نبود بلکه کافران و منافقان را نیز بود ولیکن بصفت قهر و جلال و کفار بعد ازان محجوب شوند تا حسرت و عذاب زیاده شود والله اعلم و در رویت وے سبحانه در منام نیز خلاف است و صحیح جواز اوست و از سلف نقل آن بسیار آمده از امام احمد منقول است که گفت رب العزت را در خواب دیدم و پرسیدم که یا رب افضل عبادت و اقرب طرق بجناب تو چیست فرمود تلاوت قرآن مجید و از امام اعظم نقل است که صد بار رب العزت را بخواب دید و ابن سیرین که از اکابر تابعین و قدوهٔ علماء تعبیر خواب ست میگوید که هر که پروردگار تعالی را در خواب دید در بهشت در آید و از هر غم و اندوه نجات یابد و این در حقیقت مشاهدهٔ قلبی است نه رویت بصری و اگر بصر بیند مثالی از وے دیده باشد و حق تعالی را مثل نیست ولیکن مثال هست مثل دیگر است و مثال دیگر مثل مساوی در جمیع صفات را گویند و در مثال مساوات در جمیع صفات شرط نیست مثلاً عقل با آفتاب در جمیع صفات مثل نیست و باوجود آن آفتاب امثال عقل مے آرند بمناسبت آنکه چنانکه محسوسات منکشف بنور آفتاب است انکشاف معقولات بعقل بود و این مقدار مناسبت در مثال بودن کفایت کند چنانکه بادشاه را تمثیل بآفتاب کنند و وزیر را بماه کنند اگر کسے آفتاب را بخواب بیند تعبیر ش آن بود که بادشاه را دریابد

اگر ماه را بیند تعبیرش دریافت وزیر بادشاه حق سبحانه وتعالی فرموده مثل نوره کمشکواة فیها
مصباح المصباح فی زجاجة ووی تعالی منزه است که مصباح وزجاجه ومشکوة وشجره وزیت مثل
وے بود وقرآن را الحبل المتین تمثیل کرده وشک نیست که حبل مثل قرآن نیست بلکه مثالی
ازوست وعالم منام عالم مثال ست وکیفیت رویت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز بهمین طریق بود
وتمام تحقیق این کلام از بعضے رسائل امام حجة الاسلام باید طلبید والله الموفق ودر جواز رویت
وے سبحانه تعالی در دنیا به بصر در بیداری دو قول است واستاد ابوالقاسم قشیری صاحب رساله
فرموده است که قول صحیح عدم جواز ست واین سخن در جواز وامکان اوست ولیکن عدم وقوع و
تحقیق آن مر غیر آنحضرت ﷺ را در شب معراج متفق علیه است واجماع محدثین وفقها ومتکلمین ومشایخ
طریقت است که اولیا را حاصل نیست ودر تعرف میگوید هیچ یکی از مشایخ را ندانیم که ادعای آن کرده باشد
واز هیچ یکے حکایت آن بصحت نرسیده مگر طائفه مجاهیل که ایشانرا کسی نشناسد ومشایخ اتفاق دارند
بر تبطیل مدعی آن وتکذیب وے وگفته اند که ادعاے آن علامت عدم معرفت حق است وهر که این
دعوی کند بحقیقت خدارا نه شناخته باشد وشیخ علاؤ الدین قونوی در شرح تعرف میگوید که اگر از
کسے معتبر نقل آن بصحت رسد تاویلش باید کرد ودر تفسیر کواشی مذکور است که معتقد رویت الٰهی
بچشم مر غیر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم غیر مسلّم است واردبیلی در کتاب انوار در فقه شافعی
میگوید که هر که گوید من خدارا در دنیا عیانا می بینم وبمشافهه با وے کلام میکنم کافر گردد ودر عقیده
منظومه میگوید **بیت** ومن قال فے الدنیا یراه بعینه + فذلک زندیق طغی وتمردا + وخالف
کتب الله والرسل کلها + وزاغ عن الشرع الشریف وابعدا + وذلک ممن قال فیه الٰهنا + یری
وجهه یوم القیمة اسودا + نسال الله العافیة ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم خَالِقٌ لِجَمِیعِ الْاَشْیَآءِ
پیدا کننده همه چیزها اوست تعالی وتقدس از آسمان وزمین وآسمانیان وزمینیان وذات وفعل
ایشان همه بخلق وقدرت اوست وَمُدَبِّرُهَا وَمُقَدِّرُهَا وتدبیر کننده تمام امور وتقدیر کننده
جمیع اشیا اوست تدبیر عبارت است از علم بعواقب امور واتقان را بحسب آنها وتقدیر ایجاد اشیاء

بر قدر مخصوص و اندازهٔ معین در ازل خیر و شر و نفع و ضرر و حسن و قبح همه بقضا و قدرت اوست
عَالِمُ الْجَمِيعِ الْمَعْلُومَاتِ دانا است بهمه معلومات جزوی و کلی و هیچ ذرّه از ذرات از علم وے بیرون
نیست و نزد دوا ازوے غائب نبود وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَلَا يَجِبُ عَلَيْهِ شَيْءٌ هیچ چیز بر پروردگار
تعالی شانه واجب لازم نبود از لطف و قهر و ثواب و عقاب **بیت** کردگار آن کند که خود خواهد حکم بر
کردگار نتوان کرد + ثواب مطیعان بفضل اوست و عقاب عاصیان بعدل او سبحانه در هر دو حالت
محمود است هم در عدل و قهر و هم در فضل و کرم و هیچکس را بر وے حقے و استحقاقے نیست الا آنکه وے خبر
داده است که مطیعان را ثواب هم و عاصیان را عقاب کنم این چنین خواهد بود که وے گفته است ولیکن
بر وے واجب نیست و اگر فرضاً خلاف آن کند دیگرے را مجال نے که گوید چرا چنین کرد وے لَا
غَرَضَ لِفِعْلِهٖ کارہاے پروردگار را غرض نبود چه صاحب غرض محتاج بود بتکمیل نفس و با وجود آن
در هر کارے او را حکمتهاست که دیگرے را به حقیقت دریافت آن راه نبود و فوائد او در حکمت راجع
بخلق است و او را بدان احتیاج نه و وجود و عدم خلق و منافع و مصالح ایشان بنسبت بذات وے
تعالے یکسان است ولیکن وے بمقتضاے جود حقیقی و ارادت خود میکند هرچه خواهد و حال آنکه
رعایت حکمت و مصلحت نیز بر وے لازم و واجب نیست جل جلاله و عظم سلطانه وَلَا حَاكِمَ سِوَاهُ حکم
حکم اوست و بحکم او فعل واجب و حرام و حسن و قبیح و سبب ثواب و عقاب گردد فعل حسن آنکه وے تعالے
بدان امر کرده و قبیح آنکه از وے نهی فرموده پس حسن و قبح راجع بامر و نهی شارع باشد عقل را درینجا
دخلے نیست تا حکم کند که این فعل حسن موجب ثواب است و این فعل قبیح موجب عقاب پس شاهق جبل
یعنی آنکه بوے دعوت شرع نرسیده و در کوهستان پیدا شده و همانجا از عالم رفته و با مردم اختلاط
نکرده در آخرت ماخوذ و معاقب نگردد الا از جهت ایمان و توحید نزد بعضے از مشائخ که گویند این قدر
معرفت که عالم را صانعی است و صانع عالم یکے است و موصوف بصفات کمال است بر شرع موقوف
نبود و عقل نظر بتغیر عالم و انتظام وے حکم بدان کند و هم بحکم عقل واجب گردد و نص قرآن مجید که فرموده
است وما کنا معذبین حتی نبعث رسولاً حجت فرقه اول است میفرماید که ما عذاب کننده نیستیم

هیچکس را تا آنکه اول پیغمبرے از قسیم که دعوت کند چون قبول دعوت وی نکنند و تکذیب وے نروند و فی الفترت
در زند مستحق عذاب گردند و قول با آنکه مراد برسول در ینجا عقل است از هذیانات است و شیخ کمال الدین
ابن الهمام که از محققین حنفیه است گفته که مختار مذهب وسط است و ابوالعسر بزدوی نیز بران است و از
امام ابوحنیفه نیز روایت کرده اند فَالحَسَنُ مَا حَسَّنَهُ الشَّرعُ وَالقَبِیحُ مَا قَبَّحَهُ الشَّرعُ پس لازم آید
که فعل حسن و کار نیک همان است که شرع بآن امر کرده و فعل قبیح و کار بد همان است که شرع ازان
نهی فرموده و فعل در ذات خود نه حسن است و نه قبیح و حسن و قبیح بآن معنی که سبب ثواب و عقاب آخرت
گردد این را بعقل در نتوان یافت و الا تعلق مدح و ذم بفعل چنانکه عدل و ظلم بودن آن و صفت کمال
و نقصان مثل علم و جهل در معرفت آن بعقل سخن نیست وَلِلّٰهِ الْمِنَّةُ و اعتقاد باید کرد که خدا تعالی را
فرشتگانند و فرشتگان اجسام لطیفه نورانیه اند که بهر شکل که خواهند برآیند و حقیقت شان مثل ارواح
مجرده است و ابدان نسبت بایشان حکم لباس دارند و ایشان را توالد و تناسل نبود و ذکورت و انوثت نه
و فرشتگان بر آسمانند و بر زمین و با هر جزوی از اجزای عالم فرشته موکل است که مربی و مدبر و حافظ
اوست خصوصاً با آدمی زاد چندین فرشته موکل اند بعضے بکتابت اعمال و بعضے بجهت محافظت وے
از شیاطین جن و انس در عالم علوی و سفلی هیچ مکانی نیست که معمور بملائکه نبود و در حدیث آمده
است که خلق همه ده جزو اند نه جزو ازان ملائکه و یک جزو باقی خلائق الحدیث ذُوا اَجنِحَةٍ مَثنٰی وَ
ثُلٰثَ وَ رُبٰعَ در قرآن مجید فرشتگان را بازوها ثابت کرده لاجرم اعتقاد بدان باید کرد و حقیقت مراد
ازان مفوض بعلم وے تعالی شانه باید داشت یا تاویل بقوای ملکی باید کرد چنانکه حکم متشابهات قرآنی است
والله اعلم و ما نا که مراد بعدد مذکور تعدد است نه حصر در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم در شب معراج جبرئیل علیه السلام را ششصد جناح (بازو ۱۲) دید مِنهُم جِبرَئِیلُ و از جمله فرشتگان
چهار فرشته مقرب اند که عظایم امور عالم و دعایم مهام ملک و ملکوت بایشان مفوض است یکے جبرئیل
است که القای علوم و تبلیغ وحی بانبیا علیهم السلام مفوض بدوست وَ مِیکَائِیلُ که تعیین ارزاق مخلوقات
و مقادیر آن بدست وست وَ اِسرَافِیلُ که نفخ صور برای بعث و نشور متعلق باوست وَ عِزرَائِیلُ

که بر قبض ارواح عالمیان مسلط است و اکثر بر انند که جبرئیل افضل است از تمامی ملائکه و بعضے گویند که این چهار فرشته در فضل متساوی اند و غیر ایشان دیگر فرشتگان نیز عظیم و مقرب اند هشت فرشته حاملان عرش اند و عظمت اجرام ایشان بحدے است که مسافت میان نرمهٔ گوش و سر دوش ایشان هفتصد ساله راه است کذا جاء فی الحدیث وَلِکُلٍّ وَاحِدٍ مِّنْهُمْ مَقَامٌ مَّعْلُوْمٌ و هر یکی ازین فرشتگان را بدرگاه خداوندی جاے متعین و در جناب قرب معرفت مقامے معلوم و مرتبه خاص است که تجاوز و ترقی ازان نکنند و هر کمالے که لائق بحال هر یکی از ایشان بود بالفعل حاصل باشد و در ایشان شوق و تحصیل کمال و اخراج از قوت به فعل نبود چه شوق بر امر مفقود و غیر حاصل بود و ازین معنی بود آنرا که گویند که در ملائکه عشق نبود نه آنکه محبت مولی و معرفت معبود نباشد لَا یَعْصُوْنَ اللّٰهَ مَآ اَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُوْنَ مَا یُؤْمَرُوْنَ صفت فرشتگان این است که بے فرمانی پروردگار تعالی نکنند و معصیت نورزند و براه مخالفت نروند و هر چه فرماید همان کنند و ابلیس که بے فرمانی کرد در حقیقت از ملائکه نبود جنی بود در طاعت و عبادت بصفت ملائکه بر آمده بود و یکے از ایشان شده و در آخر هم باصل خود رجوع کرد و نزد بعضے ملائکه و جن در خلقت و حقیقت قریب یک دیگر اند چنانکه نار و نور هی ارد و دخانی اگر دخانش بدر رود همان نور ماند والله اعلم وَکُتُبُہٗ اَنْزَلَہَا عَلٰی رُسُلِہٖ حق سبحانه و تعالی راکتابها است که بر بعضی پیغمبران فرستاده و دیگر آنرا بمتابعت آن فرموده و مجموعهٔ عدد کتب سماویه یکصد و چهار است و از میان کتابها نیز چهار کتاب اعظم و اشهر است مِنْہَا التَّوْرٰىۃُ یکے ازان کتابهاے آسمانی توریت است که بر موسی علیه السلام منزل شده و انبیاء نبی اسرائیل همه تابعان آن کتاب اند وَالزَّبُوْرُ دیگر زبور است که بر داؤد علیه السلام نزول یافته وَالْاِنْجِیْلُ انجیل که بر عیسی علیه السلام فرود آمده و جمیع این کتب بعد از ذکر الٰهی و بیان احکام شرعی مملو و مشحون اند بذکر احوال و صفات محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب امت خاصهٔ وے و خلاصهٔ اوقات مجالس انبیاء سابق صلوات الله علیهم اجمعین ذکر محامد و مناقب آنحضرت بود که بدان تقرب و توسل میکردند بجناب کبریا عز اسمه وَالْقُرْاٰنُ الْعَظِیْمُ و زبده و خلاصهٔ جمیع کتب سماوی قرآن مجید و فرقان عظیم است که بر سید رسل و خاتم الانبیاء علیه من الصلوٰة افضلها و التحیات اکملها تنزل یافته و اعجاز نظم خاصهٔ اوست

عظمت اجرام حاملان عرش

که در کتب دیگر نبوده است اگرچه توریت بضخامت و عظمت بحدے بود که حفظ آن اعجاز داشت و
جز پیغمبران را میسر نبود ولیکن قرآن مجید باوجود ایجاز و اختصار اعظم و اکمل تمامه کتب است
ذٰلك الكتاب لا ريب فيه هدًى للمتقين و تمامه کتب الٰہی ازین حیثیت که کلام حق اند برابر اند
اگرچه بوجوه دیگر بعضے از انها افضل اند از بعضے چنانچه انبیاء لا نفرق بين احد من رسله و باوجود آن تلك الرسل
فضلنا بعضهم على بعض وَاَسْمَاؤُهٗ تَوْقِيْفِيَّةٌ نامہاے خداوند عز شانه توقیفی است یعنی موقوف بر سماع و
نقل از شرع و اورا جز بنامے که بر لسان شرع خود را خوانده نتوان خواند و از پیش خود بروے تعالیٰ
نامے نتوان نهاد اگرچه عقل حکم کند بصحت اطلاق آن نام بروے تعالیٰ و هرچند که در معنی یکے بود
با آن نام که در شرع آمده است مثلاً اورا شافی گویند نه طبیب جواد خوانند نه سخی و عالم گویند نه عاقل
باید دانست که منع از تسمیه است نه توصیف چه تسمیه تصرف است که جز ذات را نرسد و سخن دران اسما است
که ماخوذ اند از صفات و افعال الا در اسماء اعلام که در هر لغتے موضوع اند سخن نیست الا آنچه مخصوص
بزبان کافران است نباید خواند که دران ابہام کفر بود و نیز باید دانست که اسماے الٰہی منحصر درین نود و نه
نام نیست اورا اسماء است که خلق را نه دانانیده و اسماے دیگر که خلق را بمعرفت آن آگاه نبوده و بر لسان
شرع نیز بیشتر ازان آمده است ولیکن شهرت این اسما بجهت خاصیتے مخصوص است که دران نهاده اند
چنانچه فحواے حدیث اِنَّ لِلّٰهِ تِسْعَةً وَّتِسْعِيْنَ اِسْمًا مَنْ اَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ مشعر است مثالش
آنکه پادشاہے گوید که مرا هزار سوار است که هر که از ایشان مدد جوید مددگار وے شوند و هرجا که روے آرند
فتح کنند ازینجا لازم نیاید که اورا غیر ازین سوار دیگر نبود بلکه بسیار سوار و بیشمار دارد لیکن هزار ازان میان
باین صفت اند که یاد کرده آمد و لا بد احصاے ذکر این نود و نه نام الٰہی عز اسمه خاصیتے دارد در آمدن بہشت
باشد که مخصوص به انها است والله اعلم وَهُوَ خَالِقٌ لِاَفْعَالِ الْعِبَادِ فَالْكُفْرُ وَالْمَعْصِيَةُ بِاِرَادَتِهٖ وَتَقْدِيْرِهٖ
لَا بِرِضَاهُ چون ثابت شد که خالق همه اشیا اوست تعالیٰ و تقدس پس افعال بندگان نیز بخلق و تقدیر او باشد
که آن نیز داخل اشیا است عموماً و بخصوص نیز فرموده وَاللّٰهُ خلقکم و ما تعملون شما و افعال شما همه
مخلوق الٰہی است جل شانه و عظم برهانه پس کفر و ایمان و طاعت و عصیان و نیکی و بدی از بندگان

بارادت و مشیت و حکم و تقدیر او صادر گردد و لیکن حق تعالی شانہ از ایمان و طاعت و نیکی راضی بود
و از کفر و معصیت ناراضی چنانچہ فرمودہ و لا یرضی لعبادہ الکفر خواستن و پیدا کردن دیگر است و راضی
بودن دیگر رضا بہ آنست کہ امر کند و بفرماید کہ بکن و بسا باشد کہ امر کند و نخواہد کہ بوقوع آید از جہت حکمتے
کہ جز وے تعالی کس نداند و مثال از برائے تخلف ارادت از امر چنان مینماید کہ اگر خواجہ خواہد کہ اثبات
و اظہار عصیان بندہ خود کند او را کارے فرماید و نخواہد کہ بندہ آن کار کند تا عصیان او بر مردم ظاہر گردد
و در تحقیق فائدہ و حکمت در امر و نہی اظہار حقیقت بندگان و ابراز مکنون علم ازلی است تا پیدا گردد کہ
مطیع کیست و عاصی کہ واللہ اعلم بحقیقة الحال وَلِلْعِبَادِ اَفْعَالٌ اِخْتِيَارِيَّةٌ يُثَابُوْنَ بِهَا وَيُعَاقَبُوْنَ
عَلَيْهَا و با وجود آنکہ ہمہ بارادت و تقدیر الٰہی است بندہ فاعل مختار است و وے را در کار خود اختیارے
و ارادتے است و افعال کہ از وے صادر گردد بجبر و اضطرار نبود و ثواب و عقاب بظاہر مترتب برین اختیار ست
کہ وے دارد اول باید کہ معنی جبر و اختیار را بدانند تا حقیقت این مسئلہ ظاہر گردد کہ چیست بدانکہ صدور
افعال از آدمی بدو نوع باشد یکی آنکہ چیزے را تصور کند پس اگر آن چیز مطلوب و ملایم طبع اوست از
باطن وے خواہشے و شہوتے پیدا گردد و در پے آن شہوت رود و بجانب وے حرکت کند و اگر مخالف و منافی
طبع او بود نفرتے و کراہتے از آن چیز در دل افتد و از وے حرکت کند بعد از آنکہ نسبت وے پیش از پیدا شدن
شہوت و نفرت بفعل و ترک آن چیز برابر بود و ممکن بود کہ کند یا نکند خواہ در مرتبہ تصور کہ قوت قریبہ بفعل دارد
یا پیش از تصور کہ از مرتبہ فعل دورتر است و این حرکت آدمی را حرکت اختیاری گویند آن فعل را کہ برین
حرکت مترتب گردد فعل اختیاری نامند نوع دیگر آنست کہ این تصور و انبعاث شوق و خواہش در انجا
نباشد حرکت صادر گردد ولے بے خواہش چنانکہ حرکت مرتعش و این حرکت را جبری و اضطرارے گویند اگر مراد
از اختیار در ینجا این معنی است کہ گفتہ آمد پس انکار آن حکم آن دارد کہ کسے گوید آدمی سمع ندارد و بصر ندارد و
آفرینش آدمی بر اجبار واقع شدہ است و طبیعت وے چنین سرشتہ اند و اگر کسی گوید کہ ہمہ حرکات آدمی و افعال وے
از قبیل نوع دوم است این انکار محض است ہیچ عاقلے این را قبول ندارد و لیکن اشکال در آنست کہ آیا بعد از
شمول و احاطہ علم و ارادت ازلی و قضاء و تقدیر الٰہی متصور باشد کہ این فعل از آدمی بوجود نیاید و وے آنرا نکند

مثال امر بی ارادت

تحقیق جبر و اختیار

نباشد زیراکه خدای تعالی اگر در ازل دانسته وخواسته که از بندهٔ این فعل بوجود آید البته باید که آن فعل بوجود آید خواه بے اختیار چنانچه در حرکت اضطراری خواه باختیار اگر فعل اختیاری است پس او را در اختیار کردن وبوجود آوردن آن فعل اختیاری نباشد مگر همان که اول تصور کرده باشد ونیز آدمی را اگرچه در فعل اختیاری هست ولیکن در مبادی آن اختیار ندارد چنانچه اگر یکی چشم کشاده باشد ونه بیند قدرت ندارد وبعد از دیدن وادراک کردن اگر آن مرئی مطلوب وست انبعاث شوق وخواهش لازم است و وجود حرکت بعد از وی واجب هرچند باختیار او باشد تا این اختیار او را واجب لازم گردد ووجوب لزوم منافی حقیقت اختیار است پس آدمی اختیار دارد ولیکن در اختیار خود اختیاری ندارد وهمان سخن آمد که گفته اند مختار فی فعله ومجبور فی اختیاره وبعبارتے دیگر اختیار بالصورة وجبر بالمعنی وبحقیقت این مسئله یعنی مسئلهٔ قضا وقدر با قول باختیار بنده مقام حیرت واعتراف بعجز وسکوت هست ومرجع ومآل کلام ایشان درین مقام این آیت است که لا یُسْأَلُ عما یفعل وهم یُسْئلون وهنوز درین موقف نباید ایستاد که در دریای آن سر غامض است حضرت امام جعفر صادق ع که استاد اهل طریقت وقدوهٔ اهل حقیقت است مے فرماید که لا جبر ولا قدر ولکن امر بین امرین فرمود حقیقت کار امرے متوسط است میان جبر وقدر جبر مذهب جبریه است که میگویند آدمی را اصلا اختیار نیست وحرکت او مثل حرکت جماد است وقدر مذهب قدریه است که گویند همه در اختیار آدمی است وآدمی در کار وبار خود مستقل است وافعال او مخلوق اوست پس میفرماید که این هر دو مذهب باطل است وافراط وتفریط است مذهب حق توسط است میان این وآن ولیکن عقل در دریافت این امر متوسط حیران وسرگردان است وفی الحقیقت این حیرانی وسرگردانی اهل بحث وجدال را باشد که خواهند که معتقدات را بعقل ثابت کنند وتا چیزے که بعقل ایشان است نیاید ومعقول ایشان نشود تصدیق آن نکنند. وایمان بدان نیارند وما ایمانیان را دلیل قطعی بر ثبوت این مدعا شریعت وقرآنست که ناطق است باین که همه بقدرت وارادات اوست وباوجود آن طاعات ومعاصی را به بندگان نسبت میکند ومیفرماید که خدا هرگز ظلم نکند ایشان خود برخود ظلم کردند وما کان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون وفرمود وَاللّٰهُ خلقکم وما تعملون درین آیت هر دو را اثبات کرد

نسبت خلق بخود کرد و نسبت عمل با ایشان پس ناچار ایمان باید آورد که هر دو حق است و اعتقاد باید کرد که
خلق از خدا است و عمل از بنده اگرچه یکبنه آن برسیم و نیز ثبوت شریعت و امر و نهی فرع اختیار ست پس
قائل شدن بآن ضروری است و ما را مسئله قضا و قدر بخبر شارع معلوم شد و مسئله اختیار نیز از وے
چون هر دو از شرع معلوم شده چندین نزاع و جدال چیست ایمان بهر دو باید آورد و انیجا اعتقاد امر
متوسط لازم آید و فی الحقیقت خوض درین مسئله از علامات بطالت و جهالت ست هیچ عمل و نه هیچ
حقیقت بر بحث آن موقوف نیست کار باید کرد حقیقت امر همان است که نزد خدا است اعملوا فکل
میسر لما خلق له اگر بعد از شنیدن خبر شارع تردد و خلجانے در باطن هست فکر ایمان باز زین باید کرد
حقیقت ایمان خود همین است که هرچه از شارع بشنوی تصدیق کنی و اگر ایمان را موقوف بر حکم عقل خود
داشته پس در حقیقت ایمان بخود آورده نه با و ما را در اثبات این مسئله از اول همین مسلک
مے بایست رفت و موافق وضع رساله نیز همین بود و لیکن در طبیعت قلم طغیانی هست چه توان کرد حق تعالے
ما را از خطا و خلل نگهدارد و ما را بما نگذارد وَاللّٰهُ يُضِلُّ مَنْ يَّشَآءُ وَيَهْدِىْ مَنْ يَّشَآءُ پیدا کننده
ہدایت و ضلالت در بندہ خدا ہست سبحانہ و تعالیٰ ہر کرا خواہد گمراہ کند و ہر کرا خواہد براہ راست آرد و
ہر کرا او گمراہ کند ہیچکس براہ راست نتوان آرد و ہر کرا براہ راست آرد کسی نتواند گمراہ کرد کتاب و سنت
باین ناطق است و باوجود آن نسبت ہدایت بقرآن و پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و نسبت ضلالت ہدایت دو معنی دارد
بشیطان و اصنام واقع شدہ پس ما را بہر دو ایمان باید آورد و اعتقاد باید کرد و بتحقیق ہدایت دو معنی
دارد راہ راست نمودن و براہ راست بردن و بمقصد رسانیدن این معنی دوم مخصوص بجناب کبریا الٰہی است
از دیگرے نیاید و ہدایت بمعنی اول قرآن را و رسول را ثابت باشد که بیان طریق مستقیم میکند و راہ راست
می نماید و لیکن براہ راست بردن و بمقصود رسانیدن از خدا است ما پس انک لا تهدی
وانك لتهدی ہر دو راست آمد پیغمبر را اسباب ہدایت ساختہ اند و شیطان را اسباب ضلالت و در حقیقت ہمہ
از خدا است واللّٰہ الہادی منہ التوفیق وَعَذَابُ الْقَبْرِ لِلْكَافِرِ وَالْفَاسِقِ وَتَنْعِيْمُ اَهْلِ الطَّاعَةِ
بِمَا يَعْلَمُهُ اللّٰهُ وَيُرِيْدُهٗ وَسُوَالُ مُنْكَرٍ وَّنَكِيْرٍ حَقٌّ یکے از اعتقادات اہل سنت و جماعت عذاب

عذاب قبر است و مراد القبر عالم برزخ است که واسطه است میان دار دنیا و دار آخرت کافران و مومنان
فاسق درین عالم در محنت و عذاب و مطیعان در ناز و نعمت باشند چنانچه حق تعالی خواهد و بدانچه داند و
منکر و نکیر دو فرشته اند عظیم و مهیب سیاه و کبود چشم که در قبر آیند و بنده را از پروردگار وے و رسول وے و
دین وے سوال کنند اگر بتوفیق و تعلیم الٰہی جواب سوال ایشان را مطابق حق گفت در ناز و نعمت بود و
چون نو عروس بخواب راحت رود و قبر در حق او روضۂ از ریاض جنت بود و اگر نگفت در محنت و عذاب
بود و قبر بروے گوے از گوہاے دوزخ بود آیات و احادیث بحقیت اینها ناطق است ایمان بدان باید
آورد و کیفیت آن مفوض بعلم الٰہی جل شانہ باید داشت خواه با عاده حیات یا مقابلہ روح یا بغیر آن بوجہے
از وجوه که قادر مطلق داند و خواهد و بتحقیق نزد اہل سنت و جماعت بنیت شرط ادراک نیست و بعضے علماء
گفته اند که منکر و نکیر دو فرشتگان گنهگاران را باشند و فرشتهاے مطیعان را بشر و بشیر نام بود و این سخن
خالی از غرابت نیست در احادیث ذکر آن کم توان یافت و نیز گفته اند تواند که ملائکہ سوال جماعۂ کثیر
باشند که بعضے را منکر نام بود و بعضے را نکیر بر ہر میتے دو شخص ازان جماعت مبعوث شوند چنانچه در کتاب
اعمال ہر بنده دو ملک موکل اند و تواند که دو شخص باشند که در امکنہ متعدده در زمان واحد متمثل میشده باشند
والله اعلم و صاحب خلاصه و بزازی در فتاوی خود تصریح کرده اند که سوال بعد از مدفون کردن میت
نیست بلکه بعد از غیبوبت مردم و چون میت را در تابوتے بنهند به نیت نقل وے بمکانے دیگر
مسئول نگردد و اگر درنده خورده است ہم در شکم او مسئول شود انتہی و اصح آن است که انبیاء را
سوال نبود و اگر بود از توحید و احوال امت بود بطریق تشریف و تعظیم و در سوال اطفال مومنین نیز
اختلاف است اکثر برانند که مسئول شوند و لیکن ملائکه بعد از سوال تلقین شان کنند و گویند که بگو الله ربی و
دینی الاسلام و نبیی محمد یا پروردگار تعالی الہام شان کند چنانچه عیسی را در مهد کرد و در اطفال مشرکین امام
ابو حنیفه توقف کرده است از جهت تعارض ادله و در ثواب عقاب ایشان نیز توقف کرده اند و بعضی برانند
که در نار باشند و بعضے گویند که به بهشت روند و محمد بن الحسین گوید که من یقین دارم که حق تعالی ہیچکس را
بے گناه عذاب نکند و جن را نیز سوالے بود از جهت عموم ادله و امام ابو حنیفه در کیفیت ثواب مسلمانان

در سوال اطفال مومنین اختلاف است

وجن توقف کرده وکافران ایشان باتفاق معذب باشند وابن عبد البر گوید که کافر مجاهر را سوال نبود
بی سابقه سوال عذابش کنند ومنافق را سوال بود وبعضی از شارحین گفته اند که احادیث باستثنا
شهید ومرابط فی سبیل الله وآنکه روز جمعه یا شب جمعه مرده وآنکه هر شب سوره ملک خواند وآنکه بعلت
استسقا یا اسهال مرده ورود یافته است ونیز ترمذی ابن عبد البر ذکر کرده اند که سوال قبر از خصائص این
امت عظمی است وگفته اند که حکمت در تعجیل عذاب ایشان در برزخ تخفیف ذنوب است تا روز قیامت
پاک از جمیع گناهان برخیزند ودر شرح عقیده طحاوی نیز مثل آن گفته تعمیم وتوقف نیز نقل کرده است
والله اعلم دیگر بدانکه در احادیث آمده است که در قبر عاصی هفتاد کژدم واژدها بود که اگر یکی از انها دم زند
تمامه دنیا ودرختان بسوزد وحقیقت آن مار وکژدم همه صورتهاے صفات ذمیمه افعال قبیحه وتعلقات
دنیا است که دران عالم بمار وکژدم متمثل ساخته اند وذکر عدد هفتاد یا از براے کثرت است یا بجهت اطلاع
شارع بر عدد اصول صفات ودر ایمان واعتقاد بدان وامثال آن از امور آخرت که مخبر صادق بدان
خبر داده دو طریق است یکے آنکه وجود مار وکژدم وگزیدن ایشان میت را در واقع است ودر خارج
موجود است ولیکن آنرا بچشم نتوان دید زیرا که درین عالم بچشم سر مشاهده عالم ملکوت هر کس نتواند که دیگر کسانیکه
بدان عالم رسیده اند چنانچه انبیا وبعضے اولیا آخر جبرئیل علیه السلام را در واقع آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
میدید وهیچکس غیر آنحضرت او را نمی دید الا ما شاء الله واین دیدن نمودن در انخلاق وقدرت الهی است
خواه اجسام بود یا ارواح اگر کوهی در پیش یکی باشد ودیده بکشاده بود وخداش نماید نتواند دید واگر بنماید
ارواح را توان دید امتحان ایمان وصحت اعتقاد ومتابعت در اینجا است دو طریق ادنی آنکه اعتقاد کنند
که دیدن این مار وکژدم بر مثال دیدن در خواب است چه مار کژدم وگزیدن ایشان ومتالم شدن نائم
نسبت بوی موجود وواقع است اگرچه در خارج نبود اگرچه مقصود اینجا نیز حاصل است لیکن این اضعف
الایمان است والاول احکم واسلم والله الموفق وَالْبَعْثُ حَقٌّ برانگیختن پروردگار تعالے
مردها را از گور زنده گردانیدن خلائق بار دیگر حق است تمامه قرآن واحادیث بدان ناطق اند ومدار
اعتقاد دین مسلمانی برین مسئله است وکسیکه اول از عدم صرف ونابود محض پیدا کرده واز کتم عدم

بوجود آورد بار دیگر نیز قادر ہست کہ پیدا کند و ھو الذی یبدؤ الخلق ثم یعیدہ و ھو اھون علیہ۔ و بحقیقت تخمے از آدمی زاد کہ منشاء انبعاث و نشو و نما ہی او شود باقی دارند و آنرا عجب الذنب گویند و در زمین پنہانش کنند چنانچہ گیاہ در صحرا بنزول باران بروید آدمیان نیز بروئید و در احادیث آمدہ است کہ بارانے از آسمان ببارد پس موتی از زمین برآیند و حیوانات دیگر غیر انسان از تمامہ بہائم و طیور و حشرات نیز مبعوث شوند تا حکیم مطلق قصاص شان از یکدیگر بگیرد و در حدیث احمد و مسلم آمدہ است کہ فردائے قیامت قصاص خلائق از یکدیگر بگیرند تا آنکہ از گوسفند شاخ دار کہ گوسفند بی شاخ را زدہ ہست بلکہ مورچہ را از مورچہ کہ بناحق رنجانیدہ ہست قصاص گیرند و چون این اقتصاص بر تکلیف و تمیز اختصاص ندارد بعضے علما گفتہ اند کہ طفل را از طفل نیز قصاص گیرند و بعد از قصاص گرفتن حیوانات را معدوم سازند و آن حیوانات را کہ ماکول شدہ اند خاک بہشت گردانند و وجود بعث و نشور بنفخ صور ہست و نفخ صور اول در بہادی حال قیامت شود کہ بدان در اہل زمین و آسمان ہولے و دہشتے پیدا آید و خوفے و دہشتے راہ یابد کہ حضور و جمعیت از دلہا رخت بر بندد و تمامہ جانداران بمیرند و ہلاک شوند چنانچہ فرمود یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض الا من شاء اللہ و نیز فرمودہ و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء اللہ و دوم برائے بعث اموات از قبور باشد کہ بدان مردہا از خاک برخیزند و منتشر شوند چنانکہ متصل ہمین آیہ مے فرماید ثم نفخ فیہ اخری فاذا ھم قیام ینظرون و جائے دیگر فرمودہ و نفخ فی الصور فاذا ھم من الاجداث الی ربھم ینسلون و فاصلہ میان دو نفخہ چہل سال باشد و تعمیم من فی السموات و من فی الارض معلوم شد کہ اصل این فزع و صعق شامل تمامہ اہل زمین و آسمان خواہد بود از جن و انس و ملائکہ و باستثناء الا من شاء اللہ جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حور و خزنہ و حملہ عرش و شہدا را ارادہ نمودہ اند و گاہے نفخہ احیا را قیامت گویند و زمان ممتد ارادہ کنند و از ابتدائے امانت تا دخول جنت ہمہ را روز قیامت گویند و بحقیقت اگر بنظر اعتبار درنگرند ہر روز این احوال بر مردم مے گذرد و مردم ہنوز از روز قیامت در غفلت اند و در خبر شارع واقع است کہ در یک وقت کہ شام در آید فزعے و ہولے

و خوف و دهشتی بمردم و تمامهٔ جانوران راه یابد و همه در خانها و آشیانها در آیند و در کنجها در خزند و چون شب
شود بخواب روند و بمیرند و هلاک شوند اینجا اثر نفخهٔ اولی ظاهر شود ناگاه صبح در رسد و همه بی اختیار بیدار شوند
و برخیزند و منتشر شوند اینجا اثر نفخهٔ بعث و نشور بظهور آید فسبحان القادر الذی یحیی و یمیت و الیه النشور و الوزن
حقٌ سنجیدن و بر کشیدن اعمال بندگان روز قیامت حق است اگرچه علم وی تعالی بر همه محیط است ولیکن
در ضمن آن حکمتها است تا بندگان بدانند و بر ایشان ظاهر گردد و حکمتهای دیگر که جز وی تعالی کس نداند و کیفیت
وزن و میزان مفوض بعلم اوست تعالی این قدر در ایمان کافی است و تحقیق آنست که وی میزان
حقیقی است و او را دو کفه است و لسان محسوس و مشاهد و هر کفه مقدار آسمان و زمین است از سلمان
رضی الله عنه روایت کرده اند که اگر در یک پلهٔ وی زمین و آسمان و هر چه در زمین و آسمان است بنهند بگنجد
و کفهٔ حسنات از جانب یمین عرش مقابل جنّت باشد و کفهٔ سیات از یسار عرش مقابل نار و بعضی گویند مراد
از میزان چیزی است که بوی مقدار اعمال معلوم شود بهر کیف که باشد مراد معنی عدل است و میزان
تمثیلی است از برای آن اینها همه تاویل است و اصل همان است که بظاهر آنچه در حدیث است ایمان آرند
و بحیله گری عقل از جا نروند و موزون یا اعمال است و حق تعالی قادر است که آنرا بشکل باجسام گرداند حسنات
را اجسام نورانیه کند و سیات را ظلمانیه یا به صحائف اعمال که در انها است خفت و ثقل احداث فرماید و حدیث
بطاقه دلالت برین دارد که بطاقه کاغذ پاره را گویند که در وی ثمن متاع نویسند و مراد اینجا آن است که
چون کفه حسنات سبک آید در کاغذ پارهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله نوشته دران کفه اندازند و بدان
راجح آید یا صحائف اعمال و بعضی بجهت تطبیق احادیث بوزن اعمال و صحائف اعمال جمیعاً قائل
شده اند و جمع موازین در قول وی سبحانه تعالی ونضع الموازین القسط لیوم القیمة یا باعتبار
تعداد آن باشد یا هر امت را یا هر بنده را یا هر نوع عمل را میزانی باشد یا باعتبار تعداد اوزان بود یا از جهت
کثرت اجزا و عظمت وی بود و وزن اعمال کسی که او را ذنوب نبود و آنکه او را طاعتی نباشد از جهت اظهار
شرف و تعظیم یا افشای معصیت و تفضیح باشد و وزن اعمال کفار نیز مثل این حکمت بود چه کافر را حسنات
نبود در تواند که صورت حسنات در تخفیف عذاب وی کارگر افتد و گویند که ثقل کفهٔ میزان آخرت

برعکس میزان دنیا است وعلامت ثقل ارتفاع کفه بود وعلامت خفت انخفاض وَالْکِتَابُ حَقٌّ کتابیکه اعمال بندگان از طاعت ومعاصی دران ثبت ومکتوب است حق است مومنان راکتابهاے شان بدست راست دہند وکافران رابدست چپ از پس پشت باین نوع که دست چپ به پشت بچپانند یا از سینه بجانب پشت برآرندش ازبرائے تمیز میان مومنان وکافران وعزت مومن ورسوائی کافر وسخن در آن است که اعطاے کتاب بیمین مخصوص بمومن مطیع باشد یا شامل عصاة نیز بود بعضے گویند که عصاة را نیز بدست راست دہند ولیکن بعد از اجراے وعید واخراج از نار یا بدست راست دہند وخواندن نکنند مگر بعد از اخراج یا نه بدست راست دہند ونه بچپ بلکه از مواجهه دہند یا اصلا کتاب نه دہند بلکه احوالش رابروے بخوانند وحق آن است که احوال عاصی درین باب موقوف است ونص قرآن ازوے ساکت است واین ہمه احتمالاتے است که بطریق اجتهاد واستنباط ذکر کرده اند والله اعلم وَالْحِسَابُ حَقٌّ مقصود از کتاب حساب است وچون کتاب حق است حساب ہم حق باشد وَالسُّؤَالُ حَقٌّ پرسیدن حق تعالی از بندگان که چه کار کرده آیده از طاعت ومعصیت چه در زیده آید حق است واز ملائکه نیز حساب گیرند ودر حدیث آمده است اول حساب از جبرائیل امین بگیرند که چگونه امانت وحی را بانبیا رسانیده ودر بعضے احادیث آمده است که اول حساب لوح را بود وا را حاضر آرند وے از ہیبت خداوندی بلرزد فرمان شود که تبلیغ علوم بجبرئیل کردی گواه تو کیست گوید گواه من سرافیل است اسرافیل را حاضر آرند وہمه از عظمت وہیبت سوال وکبریائی ذوالجلال لرزه برتن افتد پس پیغامبران را حاضر آرند واز تبلیغ وحی واداے امانت رسالت بپرسند واول آنچه از عبادات سوال کنند نماز باشد واز معاملات خون وحسنات ظالم رابخصوم دہند وسیئات خصوم را بظالم در روایت آمده است که ہفتصد نماز مقبول بمقابله دانگے برود ودر بعضے روایات آمده که مرد را اگر فرضا ثواب ہفتاد پیغمبر بود وبنصف دانگ باوے مخاصمت افتد در بہشت نه در آید تا خصم وے ازو راضی نشود ہمچنین روزے درپیش وخواجه بربستر راحت افتاده است ومیگوید انچه من یافته ام دیگری نیافته وآنچه من فهمیده ام ہیچ یکی نفهمیده عوام در غفلت وعلما درگفتگو وصوفیان در طامات وحقیقت خوانی ہیچ خبر ازین عالم ندارند که چه خواهد شد وچه روز درپیش است

تمام روز با فسانه خوانی مشغول یکدم بتصور مرگ آخرت احوال آن نه فانا لله وانا الیه راجعون
اکنون برحمت خداوندی بنگر که اگر خواهد خصمان او راضی گرداند و بهشت برین را با وی نماید و گوید که
این بهشت را که می خرد گوید خداوندا که تواند که این بخرد و ثمن آن گران است فرمان شود که تو میتوانی
خرید و ثمن آن در دست تست اگر این حق که بر برادر مسلمان داری بخشی و ابرای ذمهٔ او کنی این بهشت ترا
باشد پس وی راضی شود و بخشد و نیز در حدیث آمده است که در وقت سوال مومنان را در ستر رحمت و
کنف مغفرت خود در آرد و چنان پرسد که کسی نداند و گوید چنانکه در دنیا گناهان ترا پوشیدم امروز برحمت
خود بخشیدم و کتاب حسنات بدستش دهند و کافران و منافقان را فضیحت کند و منادی در دهد که
الا لعنة الله علی الظالمین فسبحان ذی العدل القوی والفضل العظیم سبحانه فضل وی کار خود میکند
لیکن ترس از عدل اوست **فرد** اگر در دهد یک صلای کرم ✣ عزازیل گوید نصیبی برم ✣
این بیت را خواندی دیگری را بخوان **بیت** بتهدید اگر برکشد تیغ حکم ✣ بمانند کروبیان صم و بکم ✣
در جای میفرماید الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون و در جای دیگر میگوید
لا یسأل عما یفعل وهم یسئلون جز عجز و حیرت و بیچارگی کاری نیست ما را ایمان بهر دو باید آورد
باقی حکم اوست والله علی کل شیء قدیر و الحوض حق سید رسل صلی الله علیه وآله وسلم روز
قیامت حوضی باشد که او را حوض کوثر گویند و آیهٔ کریمه انا اعطیناک الکوثر را هم بدان تفسیر کرده اند
مسافت آن حوض یک ماه راه باشد آبش از شیر سفید تر بود و بویش از مشک خوش تر و کوزهای وی
از ستارهای آسمان بیشتر و روشن تر هر که یکبار آب از وی بخورد و دیگر تا ابد تشنگی گرد وی نگردد و در تحدید
حوض بحسب مسافت مکانهای مختلف در احادیث ذکر یافته است و سبب اختلاف رعایت احوال
مخاطبان است چنانچه با اهل یمن فرموده من صنعا الی عمان و با اهل شام چیزی دیگر گفته و با هر کس
مسافتی که معلوم و متعارف وی بود ذکر کرده و در بعضی احادیث تحدید بزمان نیز ورود یافته مثل مسافت
شهر و غیر آن و خلاصه معنی بیان وسعت و عظمت اوست و گویند که هر پیغامبری را حوضی باشد
بر قدر مرتبهٔ وی و قرطبی گوید که آنحضرت را علیه السلام دو حوض بود که نام هر دو کوثر است و در خبر آمده است

بیت نیست

که ساقی حوض کوثر علی مرتضیٰ بود رضی الله عنه وکرم الله وجهه امروز هر که سیراب محبت تشنه لقای او
نیست مشکل که ازان حوض آبی خورد در روایات آمده است که علی مرتضیٰ فرموده است که هر که محبت ابوبکر
رضی الله عنه در دلش نبود قطرهٔ از آب کوثرش ندهم وَالصِّرَاطُ حَقٌّ پروردگار تعالیٰ در روز قیامت
بر پشت دوزخ پلی نهد از مو باریک‌تر واز تیغ تیزتر وجمیع خلائق را بفرماید که ازوی بگذرند پس
بهشتیان ازوی عبور کنند وبه بهشت درآیند بعضی چون برق خاطف وبعضی مثل باد وزنده وبعضی مثل
اسپ تیزرو وهکذا وعبور هر کس بر حسب تفاوت مراتب عبور بر صراط مستقیم دین وعدالت بود که این
صراط نمونه ازوست ودوزخیان بلغزند ودر دوزخ افتند وظاهر کتاب مجید که فرموده است وان منکم
الا واردها دران ست که این مرور وعبور که مستلزم ورود وحضور نار است عام باشد مر تمامهٔ خلائق را
حتی الانبیاء وسید الرسل را صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین وبعضی ارباب مواجید گفته اند تا که حکمت در
امرار وگذرانیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن باشد که بعضی عصاة است که روزی چند بشومی
نفس خود گرفتار هاویهٔ نار مانده باشند نظارهٔ جمال وی ایشانرا مایهٔ غمزدائی وغمگساری ایام فراق گردد ودر
روایتی از ابن عباس رض آمده است که آنحضرت از عموم این آیت مخصوص است همه از نظر وی بگذرند و
وی در حضرت ایستاده باشد والحق چنین سزد اگر وی از بالای آتش بگذرد آتش گلستان
گردد آخر آتش به بندهٔ مومن فریاد کند که جز یا مومن فان نورک اطفأ لهبی ای مومن کامل زود از
سر من بگذر که نور ایمان تو زبانهٔ مرا کشت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که نور افواه مومنان
باشد آتش دوزخ در برابر وی کجا ایستد نور وی که در ناصیهٔ حال خلیل بود چه کار کرد اینجا که خود
بیواسطه باشد تا چها کند وَالشَّفَاعَةُ حَقٌّ درخواستن رسل وانبیاء واولیاء واخیار وعلماء وملائکه که
ایشانرا در بارگاه عزت آبروی وراه سخن باشد گناه گنهگاران را از پروردگار تعالیٰ حق ثابت است واول کسی
که فتح باب شفاعت کند محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بود وفردا ظاهر شود که او را در درگاه
خداوندی چه قدر جاه وعزت بود هست روز روز اوست وجاه جاه او اللهم بحق جاه محمد اغفر لنا وتمامهٔ
عالمیان چون از شدت هول موقف بجان آیند وحیران شوند بطلب شفیع برآیند تا درد ایشانرا درمانی کنند

اول نیز آدم صفی روند و گویند تو آن آدمی که پدر تمامهٔ آدمیانی و پروردگارت بدست خود پیدا کرد و در
بهشت برنیت جای داد و بسجود ملائکه گردانید و اسمای تمامهٔ اشیا را در آموخت شفاعت کن ما را که سخت
روزی در پیش ما آمده است آدم صفی گوید که ایستادن درین مقام و دم زدن درین حضرت حد من نیست
از من هنوز آن شرمندگی که اکل شجره کردم و در فرمان الٰهی براه خطا رفتم نرفته است این کار مگر از نوح
آید پس آدم حواله بنوح کند و ایشان نزد نوح بیایند و نوح با براهیم اندازد و ابراهیم بموسیٰ و موسیٰ
بعیسیٰ تمامهٔ این رسل اولوالعزم صلوات الله علیهم اجمعین شرمندهٔ زلات خود باشند و هیچکس از دهشت
این مقام قدم پیش نتواند نهاد تا در حضرت خاتمیهٔ محمدیه که سید رسل و شفیع روز محشر و مکرم بخطاب لیغفر لك الله
ما تقدم من ذنبك وما تاخر است بیایند و عرض حال خود نمایند پس وی برخیزد و در سراپردهٔ عزت
و جلال در آید و در مقام محمود که در دنیاش وعده کرده بودند که عسیٰ ان یبعثك ربك مقاما محمودا و جز
او را ایستادن درین مقام ممکن نباشد بایستد بسجده در رود حکم شود که سر از سجده بردار هرچه خواهی بخواه و هرچه
گوئی بگو پس سر از سجده بردارد و بزبانے که در آنوقت در آموزندش پروردگار خود را حمد و ثنا گوید و قسمی از عاصیان را
بخشاید باز بسجده رود و قسمی دیگر را شفاعت کند و از سجدهٔ ثالث که سر بردارد گناهان تمامهٔ گنهگاران
را بخشاید پس هیچکس باقی نماند الا آنکه قرآن بخلود نار بروے حکم کرده باشد یعنی کافران و منکران این
مضمون حدیثی است که در صحیح بخاری و مسلم مذکور است و ازانجا ظاهر شد که گناهان همه را که در خواهد و
احتیاج بشفاعت دیگر نماند مگر آنکه گویند که این مخصوص بامتان وے باشد یا دیگران را شفاعت در حضرت وے
بود و وے را در حضرت حق تعالیٰ والله اعلم و در حدیث دیگر آمده که بعد از شفاعت آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم کسے باقی نماند الا کسانیکه در ایشان جز لا اله الا الله ذره نیکی نبود و سراسر معصیت و گناه
باشد پس اذن شفاعت ایشان درخواهد از درگاه عزت حکم آید اے محمد انها خاصة لك من اند
ایشان را من خود باخود شفاعت کنم و از آتش دوزخ شان برآوردم و بالجمله روز روز محمد است و جاے جاے
اوست و مقام مقام او و سخن سخن او و مهمان اوست دیگران طفیلی اند و در قرآن مجید خطاب میرود وَلَسَوْفَ
يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰى ترا اے محمد اے محب من اے محبوب من و مطلوب من اے بندهٔ خاص من

چندان نعمت وہم ورحمت کنم کہ راضی شوی از من تا ہیچ آرزو در دل تو نشکند ای محمد ہمہ کس رضاے من طلبند ومن رضاے تو خواہد گفت من راضی نشوم تا یک یک از امت من بنا مرزی گویند کہ این آیت کریمہ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ جَمِيْعًا مخصوص باین امت است وبا قوم نوح این چنین خطاب رفتہ کہ يَغْفِرْ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوْبِكُمْ بقاعدہ نحویہ لفظ من افادۂ تبعیضیت کند ای بعض ذنوبکم با ایشان کار بفضل مے رود وبا دیگران بعدل امة مذنبة ورب غفور این امیدواری وبشارت گناہگاران را بس است چون مہمان عزیز است طفیلی نیز عزیز خواہد بود **بیت** نومید نباشی گرت آن یار براند + گرت امروز براند نکہ فردات نخواند + تو امت او باش از آن دیگر شو خود را کو بسیار ہمہ آسان است مشکل تا آنجا است کہ این نسبت درست نشدہ است بعد از وے ہیچ مشکلے نیست صد ہزار گناہ در جنب ایمان بمجد بپر کاہے نیرزد خود اگر نور ایمان در دل بندہ در آمدہ است ظلمت معصیت را در دل وے جای نخواہد بود غم ایمان باید خورد دیگر غم نیست سفیان ثوری را دیدند کہ تمام شبش در گریہ وزاری گزشت گفتند چہ گری خوش باش کہ بار گناہ بر گردنت نیست گفت گناہ اگر کوہی است نزد رحمت پروردگار کاہے نیرزد گریہ ازان است کہ ایمان بسلامت بریم یا نہ **بیت** ایمان چو سلامت بلب گور بریم + احسنت برین چستی و چالاکی ما + سخنے از باب شفاعت ماندہ است آن را تمام کنیم بدانکہ شفاعت را مواطن متعددہ است اول موقف عرصات از برائے تخفیف شدت وقوف دران مقام وہیبت وشدت دازدحام دوم متیسر سوال ورفع حساب یا عدم مناقشہ در وے کہ من نوقش فی الحساب فقد عذب سیوم در عفو از اجرائے حکم وامضاے توقیع عذاب چہارم اخراج از ہاویۂ نار و درکات دوزخ پنجم در رفع درجات ونیل ثواب مثلا گناہگارے را پیش پادشاہے بیارند ودر بارگاہش ایستادہ کنند پس یکے از مقربان درگاہ برخیزد وشفاعت کند تا حکم شود آن گناہگار را بنشانند وبپرسند وحساب گیرند باز در شفاعت رود تا از وے حساب نگیرند واگر گیرند بآسانی گیرند وگاہے باشد کہ بعد از حساب وثبوت گناہ بزندان حکم کنند وبشفاعت ازان بگذرند ونفرستند وگاہے بعد از زندان فرستادن وعذاب کردن ازبند برآرند وبعد از برآوردن منصب عطا کنند پس ہر گنہگار را در ماندہ را امیدواری است کہ بشفاعت سید رسل صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باعلی مناصب قرب و

بمقابل

فصل مواطن شفاعت و انواع آن

ودرجات بہشت برسد انشاء اللہ تعالےٰ ازاینجا ظاہر شود کہ چہ میگوید بیت نصیبت بہشت است اے
خداشناس برو + کہ مستحق کرامت گناہگارانند + وآنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شفاعت بود عام بر جمیع
امت بلکہ جمیع خلائق را وخاص چنانچہ اہل مدینہ وزوار قبر شریف ومکثرین صلوات را بر وے صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم وتحقیقت شفاعت را محققان گویند کہ عبارت است از انعکاس اشعۂ انوار رحمت کہ بر دل سید
کائنات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از بارگاہ قرب عزت بتابد بر دلہاے کہ بصفت محاذات ومقابلۂ قلب
شریف وے موصوفند بر مثال انعکاس فروغ آفتاب کہ بر آب بتابد بدیوارے کہ مقابل آن باشد واین
محاذات ومقابلہ بتوجہ واتباع حاصل آید ولہذا اکثر از آنچہ او را از اسباب نیل این سعادت داشتہ انداز
باب متابعت ومواظبت سنت سنیہ اوست این اثر شفاعت رفع درجات باشد والا در اصل شفاعت
مغفرت ذنوب محاذات ومقابلت در اصل ایمان کافی است ومؤثر ترین عبادات وتوجہات درین باب
کثرت صلوات بر حضرت سید کائنات است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لیلا ونہارا وظاہرا وباطنا کلما ذکرہ
الذاکرون وکلما غفل عن ذکرہ الغافلون باللہ التوفیق وَالْجَنَّةُ حَقٌّ وَالنَّارُ حَقٌّ بہشت ودوزخ
بران صفتے کہ در آیات واحادیث وقوع یافتہ است حق است ودر مکان جنت ونار اقوال است گویند
کہ جنت در آسمان است یا در آسمان چہارم یا فوق سبع سموات ونار در زیر زمین ولقولے بالاے آسمان
وجماعۂ در ہر دو توقف کنند وتعیین مکان ہر دو بعلم الٰہی تفویض نمایند ودر شرح مقاصد میگوید کہ نصے
صریح در تعیین مکان جنت ونار وارد نیافتہ است ولیکن اکثر برانند کہ بہشت بالاے آسمان زیر
عرش است ودوزخ زیر ہفت زمین ومشکل آنست کہ در قرآن مجید میفرماید وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰوٰتُ
وَالْاَرْضُ پس وجود آن در مکان معین از زمین وآسمان چہ صورت پذیرد حال آنکہ این قدر براے یکے
از اہل جنت یا براے یک جنت باشد جوابش در تفسیر آمدہ است کہ عرض جنت مقدار عرض سموات وارض
بود وقتے کہ بیک دیگر پیچیدہ وچسپیدہ فرض کنند واحسن توجیہات آن است کہ چون نزد مردم واسع
تر از زمین وآسمان چیزے نبود تمثیل وتصویر وسعت جنت ونار بدان کردہ واصل مراد مبالغہ در
بیان وسعت است نہ تحقیق وتحدید ودر حقیقت وسعت جنات اجر پروردگار تعالےٰ کس نداند

در بیان مکان جنت ونار

کمترین خانهاے بہشت مقدار دنیا و دہ مقدار دنیا بود واللہ اعلم و اَمّا اعراف بمعنی مکانیکه درمیان
بہشت و دوزخ بود یعنی نه در نفاست و راحت بہشت و نه در خساست و محنت دوزخ نقل صحیح و نص قطعی
ثابت نشده است و از بعضے سلف منقول است که اوراحق تعالی برائے اطفال مشرکین و اہل زمان فترت
وحی آفریده است و امام سبکی میگوید که من قول باعراف راندانم که در حدیثے وارد یافته است یا ہیچ
یکے از علما بدان رفته باشد انتہی و آنکه در قرآن مجید میفرماید وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم
مراد بدان بلندیہاے حجاب سوریست که میان بہشت و دوزخ زده اند آنجا مردان باشند مثل انبیا و
شہدا و خیار مومنین و علما یا ملائکه در صورت مردان که اہل بہشت و دوزخ را بسیما و علامت ہریک بشناسند
و خطاب کنند وَهُمَا مَخْلُوْقَتَانِ مَوْجُوْدَتَانِ بہشت و دوزخ الآن موجود اند و مخلوق شده نه آنکه روز
قیامت شان پیدا آرند و خلق کنند و قصه آدم و حوا دلیل آنست بَاقِيَتَانِ وَلَا يُفْنَيَانِ وَلَا يَفْنٰى
اَهْلُهُمَا بہشت و دوزخ و بہشتیان و دوزخیان دایم و باقی باشند و فناپذیر نشوند یکبار که مردند و زنده
گردیدند دیگر تا ابد حیات و بقا است و آنجا موت راموت است و خلقتکم للابدین باشد وَكُلُّ مَا
اَخْبَرَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ اَشْرَاطِ السَّاعَةِ وَاَحْوَالِ الْاٰخِرَةِ حَقٌّ خبرہائیکه مخبر صادق
از علامات قیامت داده است مثل برآمدن آفتاب از مغرب که روز بربستن درہاے توبه است و خروج دجال و
دابة الارض و نزول عیسی علیه السلام و نفخ صور و امثال آن از احوال آخرت از ابتداے قیام قیامت
تا دخول جنت بلکه ہر خبرے که شرع داده و ہر شریعتے که شرع نهاده است حق است حاصل کلام و فذلک باب
این است و تفصیل این معانی از کتب احادیث معلوم گردد وَالْاِيْمَانُ تَصْدِيْقٌ بِالْقَلْبِ وَاِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ
ایمان آنست که اعتقاد کردن بر پیغمبر است و اذعان و قبول رسالت وے است بدل و اقرار کردن بزبان و گواہی
دادن بدان و حقیقت ایمان ہمان تصدیق قلبی است و اقرار لسانی علامتی است بران تصدیق از براے اجراے
احکام در ظاہر چه زبان ترجمان دل است و نیز اگر یکی گنگ باشد یا اکراه کنندش بر تکلم بکلمهٔ کفر یا فرصت نیافت
و تصدیق بدل کرد و جان داد اقرار درین صورت شرط نباشد و ایمان بر مذہب اہل حدیث عبارت از تصدیق
اقرار و عمل است ایشان گویند الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان و حقیقت

حقیقت اختلافی درمیان نیست ایمان کامل همین است که ایشان میگویند ایمان بے عمل ناقص است ولیکن
اصل ایمان همان تصدیق است ایمان را بمثابهٔ درختی دان که تنهٔ وے تصدیق است و اعمال و طاعات
که ثمرات و نتائج آن تصدیق اند بمقابلهٔ شاخ و برگ و گل و میوهٔ درخت بے شاخ و برگ دیده درخت است
نام درختے از وے برنخیزد اما درختے برخوردار که کارآمدنی بود همان است که مهیا داشته باشد همچنین ایمان کامل
همان است که مقرون بعمل صالح باشد و بے عمل ناقص ولیکن اسم حقیقت آن از وے برنخیزد و دلیل برین
سخن نص قرآن مجید است که می فرماید ان الذین امنوا وعملوا الصالحات یعنی آنکسانیکه ایمان
آوردند و بآن هم عمل صالح نیز کردند سیاق این کلام دران نگرد که اصل ایمان تصدیق است و عمل صالح
علاوهٔ او و کمال او است بر مثال آنکه گویند فلان این ادارد و آنرا نیز دارد مفهوم سخن این است که آن دو چیز
مغائر یکدیگر باشند واگر هر دو یکی باشد پس سخن در تفاهم عرف راست نیاید و قائل آنرا نسبت بخطا
کنند دیگر بدان که ایمان مجرد علم بصدق پیغمبر نیست صلی الله علیه و آله وسلم تصدیق دیگر است و علم دیگر
تصدیق عبارت از اذعان و قبول است که آنرا بفارسی گرویدن گویند و آن در حقیقت انصباغ دل است
برنگ قبول و تنور او بنور یقین و علم جز دانستن بیش نبود تمامهٔ کفار عرب علی الخصوص یهود نا بهبود صدق
پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم میدانستند که کسی حقیقت پسر خود را داند که پیش چشم نے زائیده شده است
یعرفونه کما یعرفون ابناءهم تمامهٔ اخبار بعثت پیغمبر آخر الزمان و خصوصیت اوصاف و احوال
صورت و سیرت و مولد و منشا و نام و نشان صلی الله علیه و آله وسلم در کتابهاے ایشان مسطور و بر زبانها
مذکور بود و چندین از یهود از زمان موسی علیه السلام تا قریب درین وقت لشوق دریافت سعادت
ایمان در مدینهٔ منوره آمده توطن کردند و پدران مر پسران را وصیت میکردند که اگر شما بدریافت زمان
سعادت نشان پیغمبر آخر زمان مستفید گردید سلام ما برسانید و پیغام ما یان عرض کنید و بحقیقت دانا تر
و سابق تر درین علم از یهود کسے نبود و چون آفتاب نبوت طلوع کرد شقاوت ازلی درکار شد و پردهٔ
غشاوت بر دیدهٔ بصیرت ایشان فرو هشت و حسد و عناد ناهنجار در هاویهٔ کفر و انکار درراندند انجا
عیان گردد که علم و عقل بے عنایت و هدایت ربانی کارگر نیفتد و اثرے نیارد و جحدوا بها واستیقنتها

انفسهم ظلما وعلوا این است که گفته شده است فنعوذ بالله من علم لاینفع وقلب لایخشع علمی که راه
بحق ننماید جهالت است وَهُوَ لَا یَزِیْدُ وَلَا یَنْقُصُ چون ثابت شد که حقیقت ایمان تصدیق قلبی
است وآن خود یکی است وتعدد را بوے راه نیست پس زیادت ونقصان را ایمان نبود چه زیادت و
نقصان در عدد باشد که کثرتے وتعددے دارد واگر با وجود تصدیق اعمال داخل ایمان مے بود
زیادت ونقصان عمل را بزیادت ونقصان ایمان راه میبود لیکن فلیس پس این قول که الایمان
لایزید ولاینقص که از امام اعظم ابوحنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه منقول است بی اشکال واشتباه راست
آمد وبحقیقت آن اشارت است بخروج عمل از حقیقت ایمان چنانچه مذهب اهل سنت وجماعت است
فافهم وبالله التوفیق وَالْاِیْمَانُ وَالْاِسْلَامُ وَاحِدٌ ایمان اسلام یکی است لیکن غالب در مفهوم ایمان
تصدیق قلبی وحال باطن است ودر اسلام خضوع وانقیاد ظاهر چنانچه آیت کریمه قَالَتِ الْاَعْرَابُ
اٰمَنَّا الآیه ناظر دران است ومقصود اینجا این است که هر که مومن است مسلم است وهر که مسلم مومن
مغایرتے درمیان نیست وَلَا یَنْبَغِیْ لِاَحَدٍ اَنْ یَّقُوْلَ اَنَا مُؤْمِنٌ اِنْ شَآءَ اللهُ تَعَالٰی خلافی درمیان
علما افتاده است که انا مومن ان شاء الله تعالی توان گفت یا نتوان گفت علما حنفیه ازان منع کنند و
شافعیه جائز دارند وباید که خلافی درمیان نباشد چه اگر در معنی تردد وشک در تصدیق وایمان قصد
کند روا نباشد چه شک وتردد منافی جزم ویقین است که حقیقت ایمان است واگر بقصد تبرک وتیمن
بذکر الٰهی ونفی عجب وتزکیهٔ نفس وابهام عاقبت یا تردد در حصول ایمان کامل منجی که اولئک هم المومنون حقا
بدان اشارت میکند گوید روا باشد ومع هذا نگوید بهتر تا صورت شک وتوهم وتردد در ایمان نبود در زبان
نرود وَاِیْمَانُ الْیَاْسِ غَیْرُ مَقْبُوْلٍ باس در اصل بمعنی شدت وعذاب آید ومراد دراینجا سکرات
موت ومعاینهٔ احوال آخرت است که دروقت حضور موت حاصل گردد ودر اخبار آمده است که هر یک
در وقت موت جاے خود را مے بیند مومن در بهشت وکافر در دوزخ پس چون کافر درین حالت ایمان
آرد این ایمان وے معتبر نباشد چه ایمان باید که بغیب وباختیار بنده وقصد امتثال امر مولی
واطاعت فرمان وے تعالی باشد وایمان درین حالت ایمان بغیب نبود واضطراری بود چنانچه روح

قیامت تمامہ کافران فریاد برآرند کہ رَبَّنَا اَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا اِنَّا مُوْقِنُوْنَ خداوندا گوش ما شنوا گشت و دیدہ ما بینا شد و بعین دانستیم کہ آنچہ پیغمبران تو خبر دادہ بودند و کتاب تو بدان ناطق بود حق است ما را بدنیا باز فرست تا ایمان آریم و عمل صالح کنیم و مستحق ثواب شویم این ایمان و اقرار و اعتراف بحق در آن وقت فائدہ ندارد و تمامہ اہل حق از اول تا آخر اتفاق دارند کہ ایمان بأس مقبول نیست و در حدیث آمدہ است کہ ان اللّٰہ یقبل توبۃ العبد ما لم یغرغر غرغرہ کنایت از حالت موت و شدت سکرات و رسیدن روح در حلقوم است و در قرآن مجید میفرماید فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ اِیْمَانُهُمْ لَمَّا رَاَوْا بَأْسَنَا یعنے ایمان در ہنگام دیدن بأس عذاب الٰہی نفع نکند و در جاے دیگرے فرماید کہ وَلَیْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِیْنَ یَعْمَلُوْنَ السَّیِّئَاتِ حَتّٰی اِذَا حَضَرَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ اِنِّیْ تُبْتُ الْاٰنَ و شاید کہ استدلال باین آیت صحیح و صریح تر باشد چہ احتمال دارد کہ مراد برویت بأس در آیت سابقہ مشاہدہ علامات قیامت و طلوع شمس از مغرب باشد چنانچہ بعضے مفسرین این آیہ کریمہ را بدان تفسیر کردہ اند و این آیت آخر کہ ما برخواندیم بصریح دلالت میکند بعدم قبول توبہ و ایمان در وقت حضور موت کما لا یخفی و بدانچہ از دلائل و نصوص ذکر کردیم ظاہر شد کہ توبہ از معاصی نیز در حالت بأس و غرغرہ مقبول نباشد چنانکہ ایمان و مذہب اکثر اشاعرہ و ماتریدیہ و فقہا نیز ہمین است و نزد بسیاری از علما توبۂ بأس مقبول است ولیکن ایمان بأس باتفاق و اجماع مقبول نیست اکنون لازم آمد کہ باجماع امت ایمان فرعون کہ در وقت ادراک غرق آورد مقبول نباشد چہ زمان ادراک غرق زمان بأس از حیات است و وقت اضطرار است نہ محل اختیار و ہمین است معتقد تمامہ علماء و مجتہدین و مشائخ و مقتدایان امت و لہذا او در زبان شرع ہمہ جا مذموم و مقبوح و ضرب المثل کفر و استکبار آمدہ و چندین آیات قرآنی ظاہر بلکہ نص در کفر و تقبیح و خبیث او ست فَاَخَذَهُ اللّٰهُ نَكَالَ الْاٰخِرَةِ وَالْاُوْلٰى و جاے دیگر میفرماید یَقْدُمُ قَوْمَهٗ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فَاَوْرَدَهُمُ النَّارَ ہر کہ لغت عرب ابداند بفہمد کہ معنی یقدم قومہ آن است کہ او با قوم خود در آتش رود و پیشوا و سردار ایشان باشد چنانچہ در مذمت امرؤ القیس کہ از متقدمین شعراے عرب است در حدیث واقع شدہ است یقدم الشعراء الی النار و جاے دیگر میفرماید وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُوْدُهٗ فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوْا

دربیان ایمان و توبۂ یاس

انهم الینا لایرجعون استکبار کرد او یعنی فرعون و لشکر او در زمین ناحق و گمان برد او و لشکر او که تمام او ما
بازگشت آنها بما که قهار ذو البطش الشدیدیم نخواهد بود چنانچه کافران گمان میبرند فاخذناه وجنوده فنبذ
هم فی الیم پس بقهر و عذاب گرفتیم ما او را و لشکر او را انداختیم شان در دریای نیل فانظر کیف کان
عاقبة الظلمین پس ببین که عاقبت ظالمان و متکبران کافران که با خدا و پیغمبر خدا تکبر کردند و بجزای
آن در دنیا و آخرت رسوا شدند چگونه است وجعلناهم ائمة یدعون الی النار و گردانیدیم ایشان را یعنی
فرعون را و جنود او را امامان و پیشوایان اهل دوزخ که دیگران را بآتش دوزخ دعوت کنند و یوم القیمة لا
ینصرون در روز قیامت یاری و نصرت داده نشود ایشان را بلکه مخذول و مردود باشند و اتبعناهم
فی هذه الدنیا لعنة و یوم القیمة هم من المقبوحین در روز قیامت او و جنود او از مذموم مان و
مقبوحان اند حالش این است که دیدی وصف او این که از قرآن شنیدی و اگر وی مسلمان و طاهر و مطهر از
دنیا رفته باشد هرگز او را اینچنین یاد نکردندی اگر اوصاف دیگر از علو و اسراف و ظلم و استکبار با حوال
ماضی وی که در حیات داشت حمل کنند صورتی دارد اما اینجا میگوید و یوم القیمة هم من المقبوحین
و هر که در سیاق این آیات نظر کند هرگز روا ندارد که این ضمائر و کنایات را درین آیت مخصوص بجنود او
دارند با وجود آنکه هر دو مذکور باشند و بالجمله هرگز معقول نشنیده که وی نزد خدا مسلمان پاک و مومن
صادق باشد و هیچ جا مدح او نگوید و بیان حسن خاتمت و خیریت عاقبت او نکند و خبر ندهد که ما را بنده بود که
در مدت عمرش کفر و عصیان ورزید و در آخر فضل و رحمت ما دستگیر حال او گردید بلکه همه جا مذمت و
ملامت او کند و وی هیچ جا بصفت ایمان و عنوان اسلام مذکور نشده الا درین آیت که می فرماید
حَتّٰىٓ اِذَآ اَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ اٰمَنْتُ اَنَّهٗ لَآ اِلٰهَ اِلَّا الَّذِیٓ اٰمَنَتْ بِهٖ بَنُوْٓا اِسْرَآءِیْلَ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ
سیاق و سباق این آیت نیز بر متامل خبیر مخفی نخواهد بود که چگونه است ظاهر ادای این سخن در آن است
که آن ظالم تمام عمر خود تکبر و اسراف و عتو و علو و کفر ورزید و موسی و هرون علیهما السلام در حق وی و
قوم وی دعا بهلاک و عذاب الیم کردند تا دم آخر که از حیات مایوس شد و مشاهده عذاب الهی کرد و بزبان او
اسلام داد فرمان شد که اکنون ایمان و اسلام چه فائده دارد که عنان اختیار از دست رفته و چاره نماند

آن همه کفر و فساد تو کجا رفت امروز ترا در دنیا نیز فضیحت و رسوا کنیم و مردهٔ ترا از قعر دریا برآریم و تماشاگاه کنیم و محل عبرت عالمیان سازیم تا بدانند و عبرت گیرند که عاقبت کفر و طغیان و تکبر با خدا و رسول خدا فضیحت و رسوائی است در دنیا و آخرت چنانکه فرمود فَأَخَذَهُ اللّٰهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولٰى إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشٰى و آنکه امرأة فرعون گفت قرة عين لي ولك لا تقتلوه الآیه مجرد ظن و حسبان بود و حکمت الٰهی در وی آن بود که موسیٰ علیه السلام باین گمان از دست ظالم خلاص شود و هلاک نگردد چنانکه اطفال دیگر را میکرد یا این حیله و فریب بود از آسیه رضی در استخلاص موسیٰ علیه السلام از دست آن ظالم با طلاع وی بر عاقبت حال وی علیه السلام بفراست یا الهام و عاقبت حال وی غایت کار التقاط وی خود آنست که فرمود فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا ظاهر آن است که مراد حقیقت عداوت بود که در نفس الامر و عاقبت حال باشد و هیچ پیغمبر با مسلمان دشمن نبود اگر گویند که مقصود عداوتی است که در حال حیات داشت پس گوئیم پس قرة عین بودن نیز باین حالت تواند بود و آنچه مفهوم قرآن مینماید این است و الله اعلم باقی وقوع مذمت وی در احادیث و اجماع امت از صحابه و تابعین و علماء مجتهدین و مشایخ متقدمین و متاخرین بحال خود است اگر مفهوم قرآن و اشارت احادیث و مقتضای آثار سلف ایمان و اسلام و حسن خاتمت بود این همه مشهور و ضرب المثل کفر و طغیان نشدی روایت است که چون ابوجهل لعین در غزوهٔ بدر کشته شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مات فرعون هذه الامة اگر فرعون طاهر و مطهر از عالم رفتی تشبیه ابوجهل لعین که بالقطع از اهل جهنم است درست نبودی مگر آنکه گویند تشبیه باعتبار عتو و استکباری است که در حالت حیات داشت و لیکن گوئیم در زمان شریعت و عرف دین هیچ جا نیامده است که یکی را بعد از صحت توبه و حسن اسلام باعتبار حالت سابق که در کفر و عصیان داشت مثل سازند و تشبیه گردانند لان الایمان یحط ما قبله و چندین از روساء قریش که مدت عمر در کفر و عداوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسر بردند و در آخر ایمان آوردند و با یمان رفتند هرگز در شرع باعتبار حال سابق مذمت و تشنیع ایشان مذکور نشده خصوصاً در قرآن مجید که باین کثرت و اشتهار و تغلیظ و تشنیع که درباره فرعون واقع شده است و هیچ یکی از مشایخ طریقت نسبت ایمان و اسلام بوی نکرده مگر شیخ

محی الدین

محی الدین بن عربی درکتاب فصوص این قول را مبنی است بر قبول ایمان باس و معلوم شد که این خلاف
اجماع است یا نفی باس از فرعون و یقین است که حالت ادراک غرق حالت باس و حلول موت است
بخلاف مبادی غرق که آن را ادراک غرق نتوان گفت چون ثابت شد اجماع بر کفر فرعون نفی باس
از وے از برائے اثبات ایمان فائده ندارد و ایشان نیز در فتوحات مکیه درا غایت تشنیع و اشد تکفیر
کرده اند در فتوحات میگویند که دوزخ را مراتب و درکات است بعضها اشد من بعض و درکهٔ از درکات او
هست که برائے اهل عتود استکبار بر حضرت رب العزت که اشد و اغلظ انواع کفر است آفریده اند مثل
فرعون و اشباه او اما درین کتاب یعنی فصوص برخلاف آن گفته است میگویند که اینجا مقصود بیان
محتمل آیت قرآنی است حتے اذا ادرکه الغرق قال آمنت الآیه نه تحقیق مذهب معتقد ایشان همانست
که در فتوحات بیان کرده اند والله اعلم و بر تقدیریکه مذهب اعتقاد ایشان ایمان فرعون بود دیگر را چگونه
عقد قلب بدان صورت بندد با وجود مخالفت اجماع تمامهٔ امت که دلیل قطعی است از دلائل شرعیه
اینجا محل حیرت است غایت کار تغافل و اغماض است و تکلف در توجیه و تطبیق قول ایشان با مقتضای
اجماع نه آنکه قول ایشان را مصادم و معارض اقوال تمامهٔ اهل دین و ملت دارند و همین را مذهب گیرند و
اعتقاد کنند دیگر همه بباد فنا روند چنانچه از جهلهٔ اهل زمان مشاهده می افتد نعوذ بالله من الخلل و الزلل آخر
عصمت در غیر انبیا نیست اگر خطائے در اجتهاد رود چه نقصان دارد چندین ائمه مذهب که مقتدایان دین و
متبوعان اهل عالم اند چندین جا خطا در اجتهاد کرده اند اگر در یک مسئله از ایشان نیز خطا رود چه شود حیرت
دران است که با وجود اتفاق و اجماع امت برخلاف آن جزم و یقین بکفر بوده یک ذات چگونه حصول
پذیرفته است اگر اعتقاد آن است که حق از میان سائر امت بران ذات وقف است بگو که دلیل
بران چیست و اگر محض تقلید و اتباع است تقلید و اتباع اهل از اهل فتوی و اجتهاد در امثال این
امور بهتر است و با حتیاط نزدیک تر اگر گویند که ایشان از ارباب کشف و یقین اند و چندان حقائق و دقائق
و معارف و مواجید از ایشان بظهور آمده است که با وجود آن خطا در مسئلهٔ شرعی امکان ندارد در هر چه
ایشان درین کتاب گفته اند بے تفاوت و زیادت و نقصان از حضرت رسالت پناه است صلی الله

علیہ وآلہ وسلم این حکایت دیگر است اینجا دم نمیتوان زد واللہ اعلم بحقیقۃ الحال حقایق ومعارف ایشان
بحال خود ہست کرا مجال است کہ درآنجا دم زند حقائق واحوال ومواجید مشایخ بران وجہے کہ در رسالہ
سابقہ تقریر کردہ شد مسلم است این مسئلہ فقہی ہست سخن دران از راہ قیاس ودلیل رود واین قدر
معلوم است کہ آدمی از سہو ونسیان خالی نیست وغیر انبیا صلوات اللہ وسلامہ علیہم از خطا وخلل
معصوم نہ آخر شیخ در فتوحات میگوید وتابعان ایشان ہم آن را نقل میکنند کہ در قرآن مجید آیتے در خلود
عذاب واقع نشدہ است اگر ہست در خلود نار ہست ودخول نار مستلزم عذاب نیست پس خلود آن نیز مستلزم
خلود این نباشد وحالانکہ چندین جا در قرآن مجید واقع شدہ است در سورۂ مائدہ میفرماید وفی العذاب ہم
خالدون ودر سورۂ فرقان میگوید ویخلد فیہ مہانا پس ہا رکنایت در فیہ راجع بعذاب است ودر سورۂ
الم تنزیل السجدہ وذوقوا عذاب الخلد ودر سورۂ زخرف ان المجرمین فی عذاب جہنم خالدون باوجود آن
علم وکمال تتبع کہ ایشان راند این غیر سہو چہ باشد واللہ اعلم وبالجملہ نصیحت آن ہست کہ در معتقدات
الکلام کفر وایمان از سواد اعظم بیرون نباید رفت وتابع ائمہ مجتہدین باید بود خصوصًا در مادۂ اتفاق واجماع
در آداب اخلاق تابع مشایخ باید بود وحسن ظن واعتقاد بر ایشان باید داشت وتوجیہ وتطبیق کلام ایشان
با کلام علماء ومجتہدین باید نمود ودر ریاضات ومجاہدات قدم سعی باید نہاد وکار کرد اگر استعداد کامل است و
نیت صادق ومجاہدہ قوی انچہ از احوال ومواجید وانوار کشف ویقین ہست خود بر تو خواہد انداخت وان
نتوہ تکلف وتقلید درین باب ملاحظہ باید کرد واحتیاط باید نمود واللہ الموفق وفقنا اللہ وایاکم لما یحب و
یرضی شیخ ابن حجر مکی ہاشمی در کتاب زواجر ذکر کردہ ہست کہ علما امت ومجتہدین ازین آیت یعنی قول وے
سبحانہ تعالی فلم یک ینفعہم ایمانہم لما رأوا بأسنا اجماع کردہ اند بر کفر فرعون وبر تقدیر تنزل
شک نیست در انعقاد اجماع بر آنکہ ایمان باللہ با عدم ایمان برسول وے صحیح ومعتبر نباشد پس بر تقدیر تسلیم
صحت ایمان فرعون باللہ تعالی ایمان وے بموسی علیہ السلام وجود نیافتہ ودرین آیت بدان تعرض نکردہ
پس این ایمان وے نفع نکند اگر کافرے ہزار بار بگوید اشہد ان لا الٰہ الا الذی اٰمنت بہ المسلمون
مومن نگردد تا نگوید وان محمدا رسول اللہ واگر گویند کہ سحرہ فرعون نیز تعرض بایمان موسی علیہ السلام

نکردند و باوجود آن ایمان ایشان مقبول افتاد جوابش آنست که ممنوع است که سحره تعرض آن نکردند هرگاه که گفتند آمنا برب العالمین رب موسی و هارون در ضمن اضافت برب موسی و هارون ایمان بموسی نیز وجود یافت بخلاف قول فرعون که گفت الذی امنت به بنو اسرائیل یا آنکه ایمان سحره ایمان بخدا و معجزات موسی است و ایمان بمعجزهٔ رسول عین ایمان برسول است پس ایشان صریحاً ایمان بموسی آوردند بخلاف فرعون که در کلام وی اصلاً ایمان بموسی علیه السلام مذکور نشده نه بصریح و نه باشارت بلکه ذکر نبی اسرائیل نه موسی باوجود آنکه رسول وست اشارت شد با آنکه وی هنوز بموسیٰ کافر است و اگر گویند که از بعضی صوفیه نقل کرده اند که ایمان نزد معاینهٔ عذاب نافع است پس ادعای اجماع بر کفر فرعون جائز نباشد جوابش آنکه بر تقدیر تسلیم صحت نقل این سخن از صوفیهٔ اهل اجتهاد که بر قول ایشان اعتماد و تعویل باشد و مخالفت ایشان منع انعقاد اجماع کند بر ما وارد نشود و بر قول ما بانعقاد اجماع امت بر کفر فرعون ضرر نکند زیرا که میگوئیم که حکم ما بکفر فرعون نه تنها از جهت عدم اعتبار ایمان باس است بلکه از جهت عدم اعتبار ایمان اوست بالله تعالی بجهت عدم ایمان وی برسول وی موسی و اگر گویند که ابن عربی بصحت ایمان اضطراری قائل شده و بایمان فرعون رفته است جوابش آنکه این سخن از محی الدین ابن عربی مسلم و مقرر نیست و عصمت از خطا مخصوص بانبیاء است و آیت قرآن و حدیث صحیح صریح اند در بطلان ایمان باس و بعد از وجود آیت و حدیث التفات بتاویل کسے نتواند کرد و تفسیر ائمه از صحابه و تابعین و مجتهدین که بعد از ایشان اند با موافقت حدیث و اجماع کفایت میکند در مقصود ما و چون ثابت و واضح گشت که ایمان باس صحیح نیست ثابت شد که ایمان فرعون نیز ثابت نیست باوجود آنکه اگر تسلیم کنیم که ایمان باس صحیح است عدم صحت ایمان فرعون باقی است از جهت عدم ایمان او بموسی و هارون علیهما السلام و این ترجمهٔ کلام شیخ ابن حجر است در کتاب زواجر باختصار و تلخیص و الله اعلم و هو الهادی بالبواطن و السرائر و الصلوٰة و السلام علی السید الصادق المصدوق محمد و آله و صحابه و اتباعه اجمعین وَالْكَبِيرَةُ لَا تُخْرِجُ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ مِنَ الْإِيمَانِ چون معلوم شد که اصل ایمان تصدیق قلبی است و عمل جوارح داخل حقیقت ایمان نیست الا در ایمان کامل که بی عمل نباشد لازم آمد که اصل ایمان

بی عمل باشد ولیکن بصفت نقصان نقصان شی را از حقیقتش خارج نگرداند بلکه از کمالش برآرد پس ارتکاب گناه کبیره بنده مومن را از ایمان کامل برآرد نه از اصل ایمان گناهگاری و بدکرداری بنده را کافر نگرداند بلکه فاسق و عاصی سازد پس مومن دو قسم بود مطیع و فرمانبردار و آن مومن کامل بود و عاصی و بدکردار و آن مومن ناقص باشد و اطلاق اسم مومن و ورود خطاب مسلمانی و اجرای احکام مسلمانان بر فاسق و عاصی در کتاب و سنت بسیار آمده است و صحابه رسول رضوان الله علیهم اجمعین بر جنائز فاسقان و گناهگاران نماز میکردند و در مقابر مسلمانان دفن شان می نمودند و ایشان را دعا و استغفار میکردند پس معلوم شد که فاسقان و گناهگاران خارج از دائره اسلام نیستند و گناه دو قسم است کبیره و صغیره کبیره آنست که گناه بودن آن بدلیل یقینی معلوم شده باشد و بر خصوص آن وعیدی وارد شده چنانچه خون ناحق کردن و زنا کردن و لواطت کردن و زن پارسا را که در حباله عقد مردی در آمده باشد دشنام بزنا کردن و از جنگ کافران اگر زیاده از دو چند مسلمانان نباشند گریختن و سحر کردن و مال یتیم بناحق خوردن و پدر و مادر مسلمانان را بناحق رنجانیدن و در حرم مکه آنچه را ارتکاب آن دران مکان شریف منع آمده است ارتکاب کردن و ربوا خوردن و دزدی کردن و خمر و هرچه مسکر باشد خوردن و گوشت خوک خوردن و گواهی بدروغ دادن و بی عذر گواهی پوشیدن و روزه ماه رمضان بی عذر شرعی خوردن و نماز ناگذاردن و نماز بی وقت کردن و زکوة مال نادادن و سوگند دروغ خوردن و قطع رحم کردن و در کیل و وزن خیانت کردن و با مسلمانان بناحق محاربه کردن و سب صحابه کردن و مال برشوت گرفتن و سعایت نزد سلطان کردن و امر معروف و نهی منکر با وجود قدرت بران ترک دادن و قرآن را بعد از تعلم فراموش کردن و جانداری را باتش سوختن و زن را بی فرمانی مرد کردن و مرد را بر زن ظلم کردن و میان مرد و زن جنگ و جدائی افگندن و اهل علم و حمله قرآن را اهانت کردن و از مغفرت خدا ناامید بودن و از عذاب و امین شدن این جمله را مولانا جلال الدین دوانی از روایاتی که از اصحاب شافعی است نقل کرده است و بعضی علما زیاده بران نیز کرده اند و ضابطه آن است که هرچه در شرع بران وعیدی وارد شده و به یقین معلوم گشته گناه کبیره است و گناه صغیره

بیان گناه صغیره و کبیره و تفصیل آنها

آنکه نه این چنین باشد و کار دبار صغیره چندان صعوبت ندارد چه اجتناب از ان دشوار است و بمذهب مختار در تقوی نیز معتبر نیست اگر اصرار و استمرار نداشته باشد و اصرار بر صغیره کبیره دیگر است و مرتکب گناه کبیره هر چند بنقصان دین و ضعف ایمان موصوف است ولیکن باوجود آن مومن است و از دائرهٔ اسلام خارج نه و خوارج مرتکب کبیره بلکه صغیره را نیز کافر گویند و بطلان این مذهب بوضوح پیوست و نزد معتزله فاسق نه مومن است نه کافر و این اول مسئله ایست که در دین مسلمانی بر خلاف اجماع مسلمانان حادث شده و ایشان نیز اول فرقه اند که رخنه در بنای مسلمانی انداختند و براه متابعت عقل و هوا رفتند و ظواهر نصوص را تغییر و تاویل کردند خذلهم الله و این مذهبی باطل و راهی سخیف است حق سبحانه تعالی تمامهٔ بندگان خود را دو قسم ساخته است و فرموده وهو الذی خلقکم فمنکم کافر ومنکم مؤمن قسمی دیگر نیست و بحقیقت ایشان قدر تصدیق و ایمان محمد صلی الله علیه وآله وسلم نشناختند که در جنب قوت و نورانیت وی جمیع گناهان و معاصی مضمحل اند چنانکه حسنات با کفر سود نکند سئیات با ایمان نیز غالب نیاید و فرو نکند الا کمال ایمان را مگر آنکه بطریق استحلال و استخفاف بود یعنی حرام را حلال داند و گناه را سبک پندارد و این خود عین کفر است و منافی تصدیق ولیکن اگر حرام را حرام داند و گناه را گناه اعتقاد کند ولیکن بحکم بشریت و غلبهٔ شهوت بلغزد کافر نگردد زیرا که این منافات ندارد با تصدیق قلبی که حقیقت ایمان است دل وی ایمان آورده است و مسلمان شده ولیکن جوارح و اعضای او بفرمان دل نمیروند خصوصاً وقتی که مقارن باشد با خوف عذاب و امید مغفرت و عزم توبه و باوجود این مغرور نباید بود که شومی گناه صفائی قلب و تازگی ایمان را چنان برد که نام و نشان از ان نگذارد و دل را سیاه گرداند و قساوت آرد و بیک ره از کفر نزدیک سازد و اگر عادت شود و دوام پذیرد مشکل که در ورطهٔ کفر نیفگند در خبر است که چون گناه از بنده صادر گردد نقطهٔ سیاه بر دل وی نشیند اگر توبه کند بحال اصلی باز آید و الا آن سیاهی شیوع پذیرد و صفحهٔ دل را تمام گیرد و اگر همچنین ظلمت معاصی متراکم و متواتر گردد و خطیات و سئیات احاطه کند و سیاهی سویدای دل را در گیرد دیگر قبول ایمان و استماع سخن حق را جای نماند و ختم و

شومی گناه و صفائی قلب را نام و نشان نگذارد

و طبع درین که گویند این است کلا بل ران علی قلوبهم و طبع الله علی قلوبهم و ختم الله
علی قلوبهم اشارت بدان است پس معصیت اگرچه مومن را از ایمان بیرون نیارد اما خوف آنست که
رفته رفته آخر بکفر کشد اصل سلامت در وقوف بر حد ضروری است آن هشیار از سیه خبر نیست لقمه که سد جوع
کند و خرقه که ستر عورت شود و مکانے که از سرما و گرما بوے پناه گیرد و تجاوز از حد ضرورت بتوسعه در مباحات
کشد و توسعه در مباحات بوقوع در شبهات و مکروهات آرد و وقوع در مکروهات بارتکاب محرمات ساند اینجا
سرحد دار اسلام تمام شد ازان طرف دیگر دار کفر است نعوذ بالله من ذلک بالجمله راه ترقی و تنزل بجانب
کمال و نقصان باین دو طریق رود اول ایمان و واجبات و سنن و نوافل و استقامت و ثانی ضرورت
مباح و مکروه و حرام و کفر حقیقت کار و سلامت حال درمیان خوف و رجا است الله الهادی و اهل الکبائر
من المؤمنین لا یخلدون فی النار و ان ماتوا من غیر توبة چون ارتکاب کبیره کافر نگردد و بآیات
و احادیث ثابت شده که همیشه بودن در آتش دوزخ مخصوص کافران و منکران است لازم آمد که
گناهگاران و مرتکبان کبائر همیشه در دوزخ نباشد اگرچه بی توبه از عالم روند چندگاه که قادر حکیم جل شانه
خواهد ایشانرا در دوزخ بدارد و پاک گرداند باز شان به بهشت درآرد و تا ابد الآباد از انجا بیرون نیایند و امام
حکیم ترمذی در نوادر الاصول در حدیثے که از ابوهریره آورده است گفته مکث بعضے از عصاة
در دوزخ ساعتے بیش نباشد و بعضے روزے و بعضے ماهے و بعضے سالے و بیشتر دراز ترین مدت مکث
عصاة در نار مقدار عمر دنیا بود که هفت هزار سال است نعوذ بالله من ذلک ابن ابی حاتم و ابن شاهین — عمر دنیا هفت هزار سال است
مثل آن از حدیث امیر المومنین علی رض نیز آورده اند و الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک
لمن یشاء حق سبحانه و تعالی خبر داده است که شرک یعنے کفر را هرگز نه بخشد باقی در مشیت اوست از
صغائر و کبائر با توبه و بے توبه هر کرا خواهد بخشد و هر کرا خواهد بگیرد یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
پس حاصل کلام آن آمد که آدمیان دو قسم اند مومن و کافر و مومن دو قسم است مطیع و عاصی و عاصی
نیز دو قسم بود تائب و غیر تائب کافر مخلد است در نار اجماعا و مطیع و تائب مخلد اند در جنت بالاتفاق
و عاصی غیر تائب در مشیت پروردگار تعالی است اگر خواهد بقدر معصیت عذابش کند و بدوزخ فرستد

بازش اخراج کند و به بهشتش در آرد و اگر خواهد عفوش کند بشفاعت یا بے شفاعت و بے سابقہ عذاب بہ بخشش فرستد یعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء این بود و احادیث در باب عفو و مغفرت گناہگاران بسیار است یک حدیث آن بود که در باب سوال ذکر کردیم و نزدیک بآن حدیث است که اللہ تعالی بندہ را در حضرتش ایستادہ کند و او را بر نامۂ اعمالش واقف گرداند پس ببیند که دران جز سیئات چیزے نیست و بر پشت نامہ که بجانب خلائق بود همه حسنات نوشته تا دیگران از وے جز حرف حسنات نخوانند و سیئاتش از نظر اغیار مستور ماند پس بفرماید وے سبحانہ تعالے اے بندۂ مومن در دنیا گناہان ترا پوشیدم و امروز آمرزیدم و بگیر بہشت رو که تا ابد جاے تو آن است و این همه بحکم اوست تعالی عقل را درینجا مدخلے نیست که گوید که چرا کفر نه بخشد و چرا یکے را بخشد و دیگرے را بگیرد یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید پس ظاہر شد که حکم او چنان است که در وعدہ خلاف نرود و در وعید تواند که خلاف کند این محض کرم اوست عادت کریمان این است اگر وعدۂ انعام و احسان کنند البته وفا کنند که الکریم اذا وعد وفا و اگر بقهر و عذاب بترسانند بوجود نیارند و بعضے بر این اند که خلاف در وعدہ و وعید او قطعًا نرود و الا کذب اخبار او لازم آید تعالی عن ذلک جوابش آن است که بقرینۂ اقتضاے کرم در اخبار وعید شرط مشیت مقدر بود اگرچه تصریح بدان نکردہ باشد و خبر وعدہ حتمًا مقضیا باشد و آیات و احادیث که درانجا تصریح بمشیت وقوع یافته است نیز قرینۂ آن تواند بود یا خود مراد از اخبار وعید استحقاق عذاب است نه وقوع بالفعل یا مراد بدان انشاء وعید است نه حقیقت اخبار پس کذب و تبدیل لازم نیاید فافهم واللہ الموفق و هو اعلم وَيَجُوزُ الْعِقَابُ عَلَى الصَّغِيرَةِ چون ماوراے کفر از گناہان در مشیت پروردگار ماند و صغیرہ نیز گناہ است مواخذہ و عقاب بران نیز جائز باشد وَاللّٰهُ تَعَالَى اَرْسَلَ رُسُلًا مِنَ الْبَشَرِ اِلَى الْبَشَرِ مُبَشِّرِيْنَ وَمُنْذِرِيْنَ وَمُبَيِّنِيْنَ لِلنَّاسِ مَا يَحْتَاجُوْنَ اِلَيْهِ مِنْ اُمُوْرِ الدُّنْيَا وَالدِّيْنِ بر پروردگار تعالی هیچ چیز واجب نباشد نه بمعنی آنکه در فعلی از افعال ملجا و مضطر گردد زیرا که وے تعالی فاعل مختار است هرچه کند بارادت و اختیار کند نه بضرورت و اضطرار و نه بمعنی آنکه عقل حکم کند بوجوب آن برو زیرا که عقل محکوم اوست نه حاکم الا آنکه وے تعالی بتفضل و کرم و برافت و رحمت خود

چیزے چندرا کہ سبب بقاے عالم وکمال افراد انسانی وصلاح معاش ومعاد ایشان باشند مثل رزق
دادن بندگان وہدایت ایشان وفرستادن پیغمبران برخود لازم گردانیده وضامن شده واین در حقیقت
نه وجوب است بلکه اجراے سنت وعادت است که بفضل عمیم خود میکند وچون عامۂ خلق را استعداد و
قابلیت استفاضه از جناب تقدس بواسطۂ لحوق واتصال بملکوت اعلےٰ نبود بعضے از آدمیان را
برگزیده وعلم ذات وصفات وافعال خود وانچه صلاح مبدأ ومعاد ایشان دران باشد بیاموخت وبسوے
خلق فرستاد تا دعوت شان کنند وہدایت نمایند وانچه در دنیا وآخرت بدان محتاج اند از علم وعمل
ایشان را بیاموزند ونیز وے تعالیٰ بہشتے آفرید ودوزخے وبہشت راجاے نیکوکاران ساخت ودوزخ را
محل بدکاران ومعرفت کارہا که به بہشت رساند واز دوزخ باز دارد بمجرد عقل ممکن نبود پس انبیا را برانگیخت تا
آن کارہا را به خلق تعلیم کنند وبدان دلالت نمایند تا دیگر خلق را حجتے وعذرے نماند چنانچه فرمود لئلا یکون
للناس علی الله حجة بعد الرسل وقوله تعالےٰ وما ارسلناک الا رحمة للعلمین وبحقیقت مواد واصول
جمیع علوم ارضی وسماوی وکمالات عملی وعلمی بوساطت حضرات انبیا بخلق رسیده است مبدأ ومنبع علم غیر وحی
آسمانی نیست وتمامۂ علما وحکما استنباط واستنتاج علوم از انجا نمایند واز ان سرچشمۂ آب خورند وتوانند که
بقیاس واجتہاد وریاضات ومجاہدات چیزے چند بران بیفزایند وآن را شرح وتفسیر کنند وتقریر وتحریر
نمایند وسبب مخالفت ومباینت بعضے علوم بشرائع آن تواند بود که چون سنت الٰہی وحکمت بالغۂ وے
بر نسخ شرائع وتبدیل ادیان رفته است گروہے بر شریعت اولی ودین سابق ماندند وبراه متابعت پیغمبر
لاحق نرفتند وفرقۂ دیگر به تحریف وتصحیف چیزہا بران افزودند وتغیرات دادند وجماعۂ دیگر نیز
باشند که بحکم عقل بوالفضول واوہام وخیالات باطله جمله از ہذیانات واباطیل بر روے کار آورده
ابواب قیل وقال باز کرده باشند واعتقاد آنکه حکما وعقلا بمجرد ریاضت واستدلال بے آنکه مواد
مبادی آن منتہی بتعلم وتلقی از مشائخ واساتذه که نقلۂ علوم ورواۃ اخبار انبیا اند ایجاد علوم کرده اند
در غایت بعد است طریق تحصیل علم تعلم است باقی فہم واستنباط است چنانچه در حدیث آمده است
انما العلم بالتعلم والحلم بالتحلم اشارت میکند که طریق اکتساب علم وعمل وخلق تعلم وتادب

و تخلق است وَاَیَّدَهُمُ اللّٰهُ بِالْمُعْجِزَاتِ الْبَاهِرَةِ وَالْاٰیَاتِ السَّاطِعَةِ الْمُفِیْدَةِ لِلْیَقِیْنِ چون هر دعوی را برهانی باید و هر مدعی را دلیلی انبیا صلوات الله علیهم اجمعین که دعوی رسالت و سفارت میکنند میان پروردگار و خلقت او برهان صدق ایشان معجزات است و معجزه عبارت است از خارق عادتی که بر دست مدعی نبوت بر وفق دعوی وی ظاهر گردد و غیر وی از اتیان مثل آن عاجز آید خارق عادت یعنی حکیم مطلق تمامهٔ امور را با سباب وابسته ساخته است و سنت الٰهی بران رفته که آن امر را بی آن سبب ایجاد نکند این معنی عادت است و گاهی بقدرت خود خرق این عادت کند و آنرا بی سبب بر دست رسول خود پیدا آرد تا دلیل بود بر رسالت وی و معجزه فعل الٰهی است نه فعل رسول زیرا که خرق عادت پروردگار تعالی از بنده ممکن نباشد و دلالت معجزه بر صدق نبی یقینی است و نزد مشاهدهٔ معجزه بی اختیار علم بصدق نبی حصول پذیرد و نفس در تصدیق بی طاقت و بیچاره گردد و مجال انکار بر وی تنگ آید این خاصیت نفس است و جبلت او ست و چون دعوی بلند بود برهان نیز بر اندازهٔ او آمد چه معجزه از عالم قهر و قدرت است که در غلبه و سطوت آن پای ثبات بجای خود نماند و عنان اختیار از دست رود و بخلاف دلائل عقلیه لفظیه که گرچه چند است که در رشتهٔ خیال و باد هوا افتاده و لهذا الزام خصم و اسکات وی بدان در غایت دشواری بود و هرگز راه نزاع و جدال را بر نه بند د چنانکه از دلائل کلام و فلسفیات ظاهر گردد و هر که بعد از معجزه دیدن کافر ماند کفر او جز بعلت عناد و سابقهٔ شقاوت ازلی نباشد وَاَوَّلُ الْاَنْبِیَاءِ اٰدَمُ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَاٰخِرُهُمْ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اول پیغمبران آدم است علیه الصلوٰة والسلام و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کقوله تعالی ولکن رسول الله وخاتم النبیین چون مقصود از بعثت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اکمال دین و تتمیم مکارم اخلاق بود بعد از حصول این مقصود بر درجهٔ اتم و اکمل بعد از وی احتیاج به پیغمبر دیگر نباشد و بوجود علما و خلفای او که حاملان و حافظان ملت او یند کفایت بود وَالْاَوْلٰی اَنْ لَّا یُعَیَّنَ عَدَدُهُمْ باید که در تسمیهٔ انبیا صلوات الله علیهم اقتصار بر عدد معین کنند اگرچه در بعض احادیث وقوع یافته که تمامهٔ انبیا یک لک و بیست و چهار هزار اند زیرا که در قرآن مجید

اختلاف در نبوت ذو القرنین

بیان اختلاف در نام

تو قصه بعضے انبیا را می فرماید و قصه بعضے انبیا را
نمیفرماید مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ یعنی نام ایشان را بر تو نبرده ایم و احوال ایشان را با تو نگفته ایم و تواند که این خبر در یک وقتے
بر تو نخوانده ایم یعنی نام ایشان را بر تو نبرده ایم و احوال ایشان را با تو نگفته ایم و تواند که این خبر در یک وقتے
باشد بعد ازان گفته باشد اگرچه در نص کتاب نباشد بر هر تقدیر احتیاط در ابهام و اجمال است و الله اعلم
دیگر بدانکه در نبوت ذو القرنین اختلاف است بعضے برانند که وے پیغمبر است و اکثر برانند که بادشاہے
مسلمان عادل و حق همین قول است و منقول از امیر المومنین علی رضی الله عنه نیز همچنین است و بعضی
او را از ملائکه دارند این سخن در غایت بعد است و در نام وے نیز اختلاف است مشهور آن است که
نام وے اسکندر است و عبد الله و مرزبان و مرزبی و هرمس و غیر آن نیز گفته اند و این اسکندر ابن
فیلقوس رومی است و مصاحب خضر است که طلب چشمهٔ آب حیات کرد و نیافت و اسکندر یونانی دیگر
است که مصاحب ارسطو از اولاد یونان بن یافث بن نوح است کذا قیل و الله اعلم و ذو القرنین بقول
اکثر در زمان ابراهیم خلیل الله بود و بقولے بعد از موسی علیه السلام و بقول ابن عبد الحق که از ائمهٔ علمای حدیث و
تفسیر است بعد از عیسی علیه السلام بود گفته اند چهار کس مالک تمام دنیا از مشرق تا مغرب بوده اند
دو مسلمان یکے سلیمان و دیگر ذو القرنین و دو کافر نمرود و بخت نصر که بعد از نمرود بود و پنجم امام محمد مهدی
خواهد بود که در آخر الزمان پیدا شود و در تسمیه اسکندر به ذو القرنین اقوال است قول وهب بن منبه
آن است که وے مالک دو قرن بود یعنی دو جانب زمین که مشرق و مغرب است یا روم و فارس یا
روم و ترک و قول حسن بصری آن است که وے دو گیسو میگذاشت ازانجهت او را ذو القرنین میگفتند و
بعضے گفته اند که سر وے دو شاخ بود مثل شاخهای گاو و بقولے وے دو قرن پادشاهی کرد و مروی از
امیر المومنین علی مرتضے کرم الله وجهه آن است که در جهاد بر هر دو جانب سر وے زخم رسید ازانش
ذو القرنین گفتند و از ابن کواه که از اصحاب علی مرتضی رض بود پرسیدند که ذو القرنین پیغمبر بود گفت لا مردی
صالح بود که بر جانب راست سر وے در طاعت خدا زخمے رسید و بمرد حق تعالی او را باز زنده گردانید
پس بجانب چپ وے زخمے رسید و بمرد باز زنده نه شد ازان باز نام او ذو القرنین شد گفتند و بعضے گویند
که وے در خواب دید که بآفتاب رسیده و دو قرن یعنی دو جانب او را گرفته است و این خواب را با قوم

اختلاف در نبوت لقمان

خود باز گفت نامش ذو القرنین کردند والله اعلم و در نبوت لقمان که گویند ابن اخت ایوب علیه السلام و بقولے ابن خاله وے بود نیز اختلاف است صحیح آنست که وے حکیم و ولی و بقولے پیغمبر بوده آورده اند که وے هزار پیغمبر را خدمت کرده و تلمذ نموده بود و از ابن عباس منقول است که لقمان نبی بود و ملک نبود بندهٔ سیاهی بود که گوسفند میچرانید حق تعالی او را برگزید و حکمت و نبوت و عقل داد و در کتاب خود ذکر وے کرد و اما خضر علیه السلام اصح آنست که وے نبی است معمر و محجوب از ابصار و تا روز قیامت باقی است از جهت شرب آب حیات را و بعضے برانند که وے ولی است و اما قول آنکه وے ملک است باطل است و وے بقول جماهیر اهل علم و صلاح زنده است و وے نیز تا قرآن برداشته نشود و حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری گفته حق آنست که وے نبی است و سخاوی نیز موافق آن گفته و قسطلانی در شرح بخاری ذکر کرده است که خضر بفتح خا و کسر ضاد و کسر خا و سکون ضاد نام او بلیان بن ملکان است و بعضی گویند که وے پسر فرعون است و این قول بغایت غریب است و نادر و بعضی گویند که ابن مالک است که برادر الیاس بود و بعضے گویند که پسر صلبی آدم علیه السلام است و الله اعلم و بالجمله باتفاق مشائخ صوفیه بقول جماهیر علما خضر در حیات است و جماعه از محدثین مثل امام بخاری و ابن المبارک و حربی و ابن جوزی انکار حیات او می کنند انتهی و تمسک منکران بآن حدیث است که آن حضرت قریب زمان رحلت خود فرمود که هیچ جانداری که بر روے زمین هست بعد از صد سال باقی نماند و این را تاویلات است و ملاقات او مر اولیاء الله را بشهرت رسیده است و وے آنحضرت را ملاقات کرده و تعزیت اصحاب بعد از فوت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمده و قول آنحضرت لو کان الخضر حیا لزارنی پیش از ملاقات بوده و بنای این ملازمت بر عرف و عادت است و وے نقل احادیث از ان حضرت کرده است که بعضی مشائخ آنرا از وے شنیده اند و در نبوت مریم و آسیه سارة و هاجره و حوا و ام موسیٰ نام او یوحانذ است علیهن السلام نیز قولے آمده است و صحیح آنست که نبوت مخصوص مردان است و در نص قرآن مجید میفرماید وما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم اگرچه نسبت وحی یا ذکر با نبیا باین نسای مذکورات واقع شده باشد اما از انجا جزم نبوت نتوان کرد و مراد از وحی اعلام و الهام است چنانچه فرموده است

اسم خضر علیه السلام

واوحی ربک الی النحل و ذکر ا انبیا از موت تشریف و اکرام است والله اعلم وکلّهم کانوا مبلّغین
عن الله صادقین معصومین عن غیر مغفلین انبیا صلوات الله وسلامه علیهم هرچه گویند راست
گویند و هر خبر که دهند از جانب خدا دهند و هر امر و نهی که کنند بفرمان حق تعالی کنند و از گناهان
معصوم باشند چون بحکم معجزه دعوی رسالت ثابت شد لابد هرچه رسول گوید از مرسل گوید ما علی
الرسول الا البلاغ و اگر دروغ گویند حکمت ارسال باطل گردد و اگر خود بفرمانی حق کنند و معصیت ورزند
مردم نفرت گیرند و امر نصیحت و ارشاد تمشیت نیابد و عصمت ایشان از دروغ و از کبائر مطلق است یعنی عمداً و
سهواً و از صغائر عمداً و نزد بعضے صدور کبیره سهواً و صغیره عمداً جائز باشد مگر آنچه موجب نفرت و دال بر خست
باشد مثل سرقه لقمه و تطفیف حبه و مختار نزد جمهور اهل سنت آن است که ایشان معصوم اند از کبائر عمداً و سهواً
و این الیق است بعظمت منصب و علو مرتبت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین کذا ذکر بعض فقهاء المحدثین من
اهل المدینة فی شرح القصیدة الامالیة و اما وقوع سهو و نسیان از ایشان در آنچه متعلق برسالت و ابلاغ احکام
است جائز نیست و در غیر این سهو در افعال جائز است چنانچه در باب سجود سهو معلوم شده است و آنچه
از خطا و زلات از حضرات انبیا منقول است بعضی از آنها صحیح نیست و بعضی که صحیح است آنرا محامل و تاویلات است
که در کتب مذکور است و ظاهر آنرا معتقد نباید بود و انبیا معزول نشوند و مرتبه نبوت و رسالت که حق تعالی
بفضل و کرم خود بخشیده است از ایشان باز نگیرد و مقام نبوت و رسالت بعد از موت ثابت است و خود
انبیا را موت نبود و ایشان حی و باقی اند و موت همان است که یکبار چشیده اند بعد از آن ارواح را
با بدان ایشان اعادت کنند و حقیقت حیات بخشند چنانچه در دنیا بودند کامل تر از حیات شهدا که آن
معنوی است و نسخ شریعت عزل نبوت نیست و اولیا از خوف عزل و خوف خاتمت در دنیا ایمن
نباشند و بعد از موت اگر بر ایمان رفته اند مومن اند و ولی چنانچه در حالت منام و ابتلاء و در استعانت و
استمداد از قبور فقهاء را سخن است ایشان گویند که زیارت قبور در غیر انبیا علیهم السلام از برائے عبرت و
اعتبار و تذکر موت بود یا از برائے ایصال نفع و استغفار برائے موتے باشد چنانچه فعل آنحضرت در
زیارت بقیع بصحت رسیده است و مشائخ صوفیه قدس الله اسرارهم گویند که تصرف بعضے اولیا در

صدور کبائر از انبیا جائز نیست

در استمداد از قبور

عالم برزخ دائم و باقی است و توسل و استمداد بارواح مقدسهٔ ایشان ثابت و مؤثر و امام حجة الاسلام
محمد غزالی میگوید که هر که در حیات وی بوی توسل و تبرک جویند بعد از موتش نیز توان جست این سخن موافق
دلیل است چه بقای روح بعد از موت بدلالت احادیث و اجماع علما ثابت است و متصرف در حیات و
بعد از ممات روح است نه بدن و متصرف حقیقی حق تعالی است و ولایت عبارت از فنا فی الله و بقا به و هست
و این نسبت بعد از موت اتم و اکمل است و نزد ارباب کشف و تحقیق مقابله روح زایر بارواح مزور موجب
انعکاس اشعه لمعات انوار و اسرار شود در رنگ مقابلهٔ مرأت بمرأت و اولیا را ابدان مکتسبهٔ مثالیه نیز
بود که بدان ظهور نمایند و امداد و ارشاد طالبان کنند و منکران را دلیل و برهان بر انکار آن نیست یکی از
مشائخ گفته است که چهار کس از اولیا را دیدم که در قبر خود تصرف میکنند مثل تصرف ایشان در حالت حیات
یا بیشتر ازان جمله شیخ معروف کرخی و شیخ عبد القادر جیلانی و دو دیگر را از اولیا نیز شمرده و شرح این
سخن بسطی طلبد اگر خدا خواسته است در رسالهٔ دیگر بتفصیل ذکر آن تقریباً فتد لمحهٔ ازان در کتاب
جذب القلوب الی دیار المحبوب که بیان احوال مدینهٔ منوره میکند نیز مذکور شده است و الله اعلم +
وَاَفْضَلُ الْاَنْبِیَاءِ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ ثبوت نبوت آنحضرت بمعجزات باهره و آیات
ساطعهٔ اوست که بتواتر منقول شده و هر پیغمبری را معجزهٔ مخصوص بود از یک جنس یا دو جنس و آنحضرت را
معجزات از هر جنس بود و فراوان بود و ازینجا ظاهر شود که او را در جمیع اجزای عالم از ارض و سما و ملک و ملکوت
تصرف بود و جمیع کمالات که در ذوات مقدسهٔ انبیای سابق مودع بود در ذات شریف او با زیادتی ها
موجود بود مصرع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری + چنانچه فرمود انا سید ولد آدم و لا فخر و ولد آدم
و بنی آدم در عرف بمعنی نوع انسان آید تا آدم نیز در مفهوم آن داخل بود و حدیث آدم من دونه
تحت لوائی در مقصود ظاهرتر و صریح تر است و فضیلت بعد ازان حضرت ابراهیم خلیل الله راست بعد
ازو موسی و عیسی و نوح راست و این پنج تن اولوالعزم اند که بزرگترین و فاضلترین رسل اند و صبر و
مجاهدهٔ ایشان در راه حق از همه بیشتر است و اعظم معجزات وی صلی الله علیه و آله و سلم قرآن مجید است که
از صفات الهی و کلام قدیم اوست عز و علا و باقی است بر مرور دهور و اعصار و معجزات دیگر ظاهر شده اند

وگذشتند الا النقل متواتر که در حکم مشاهده است از آنها باقی است و اوضح براهین و بینات بر صدق آن حضرت و قرآنیت قرآن این آیت است که بر ملا بر روی تمامهٔ فصحا و بلغای قریش که افصح فصحای عرب و الد خصام دین و اشد اعدای سید المرسلین بودند برخواند وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله لظاهر از جنس لفظ و کلام ایشان بود و بانگ دعوی ایشان و فصاحت و بلاغت بفلک بر میرفت ولهذا معجزهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از جنس آن شد چه اکثر معجزات پیغمبران از جنس آن بود که تفاخر و تفاضل اهل زمان بدان بود چنانکه سحر در زمان موسی و طب در زمان عیسی علیهما السلام و بر وجدان عیب و اثبات نقصان و اتیان معارضه غایت حرص و نهایت تهالک داشتند چرا یکی از ایشان سوره یا آیتی مثل آن نیاورد و کار از پیش نبرد اول بحث خود همین بود و احتیاج بجنگ و جدل و محاربه و قتال نبود و قدرت نگر که همین حروف و الفاظ و همین کلمات که زبان زد خاص و عام و صغیر و کبیر ایشان بود هیچ یکی را قدرت نشد که کلمهٔ چند برهم توانست بست و کلامی مثل قرآن تالیف تواند داد و اعجاز ازین نمیگذرد و نقل است که چون سورهٔ اقرأ باسم ربک که اول آیات قرآنی است نزول یافت آنحضرت فرمود تا بر عادت فصحای عرب که در باب سخن تعصب و تفاخر داشتند آنرا نیز بر در کعبه بیاویختند دیگر هر که نظرش بر وی می افتاد و در متانت کلام و طرز سخن می نگریست حیران میگشت و اعتراف میکرد که این کلام سخن آدمیان نمیماند و اتیان مثل آن از قدرت بشر بیرون است قومی از معتزله گویند که تالیف کلامی مثل قرآن در قدرت ایشان بود ولیکن قدرت باهر الهی صرف همت ایشان از معارضهٔ آن میکرد و مهر بر دهان ایشان نهاده گذاشت که گرد آن بگردند و از آن وادی دم زنند اصل مقصود باین تقدیر نیز حاصل است چه صرف همت ایشان با وجود قدرت و حرص معارضت نیز اعجاز است ولیکن قائل این سخن کوتاهی کرده و سخن بتوهم و زعم خود گفت هرزه میگوید و سستی میکند بچه دلیل دانست که اتیان مثل قرآن در قدرت ایشان بود حق آنست که هیچ کس را از ماسوی الله قدرت بر اتیان مثل قرآن نیست الآن چه شد مگر اعدای دین و مدعیان فضل و بلاغت از عالم رفتند قرآن خود بانگ بلند میگوید بشنوند قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا دیگر سخن نیست و اگر تتبع سیر صفات حسنه و شمائل مرضیه و اخلاق عظیمه وی صلی الله

علیہ و آلہ وسلم بکنند بہ یقین معلوم شود کہ وجود شریف وے از سرتاپا آیت اعجاز وحسن ناز ہست صلی اللہ علیہ و
آلہ وسلم قطعہ ہر جلوۂ جمال ترا ناز دیگر است ٭ ہر نغمۂ کمال ترا ساز دیگر است ٭ اعجاز حسن را
بسخن نیست احتیاج ٭ ہر غمزۂ ز چشم تو اعجاز دیگر است وَهُوَ مَبْعُوثٌ اِلٰى كَافَّةِ الْخَلْقِ اَجْمَعِيْنَ ٥
وے صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مبعوث است بہ کافۂ جن و انس و لہذا او را رسول الثقلین خوانند و آمدن جن بحضرت
وے و ایمان آوردن ایشان و قرآن شنیدن و بر قوم خود باز رفتن و دعوت کردن بنصوص قرآن مجید
است و نزد اکثر علما عموم بعث بجانب جن و انس مخصوص بآنحضرت است صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم شیخ
جلال الدین سیوطی گفتہ کہ شک نیست کہ جن مکلف اند در امم ماضیہ و تکلیف نباشد مگر بسماع از پیغمبرے یا
از صادقے کہ از وے روایت کند باتفاق بر آنکہ از جنس جن پیغمبرے مبعوث نشدہ و در قرآن مجید
نقل از جن میکند کہ می گفتند انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی یهدی الی الحق والی صراط
مستقیم ظاہر این آیۂ کریمہ آن است کہ ایشان مومن بشریعت موسیٰ و مهتدی بہدایت وے بودند پس
آنچہ مخصوص بآنحضرت باشد آن بود کہ انبیاء دیگر را دعوت و خطاب بجن مشافہتہ نبودہ چنانکہ آنحضرت را
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بلکہ ایشان بسماع کتاب اللہ و اطلاع بر احکام شریعت وے عمل میکردہ باشند۔
قال السیوطی ھذا ما ذھب الیہ الضحاک وھو الظاہر انتہی و بقول شاذ از بعضے علما بعث و رسالت
آنحضرت ملائکہ را نیز شامل است و نزد اہل تحقیق وے مبعوث است بتمامہ اجزاے عالم و جمیع اقسام موجودات
از جمادات و نباتات و حیوانات و مربی و مکمل ذرایر موجودات و سائر مکنونات ہست و سلام احجار و سجدۂ اشجار
بر وے و شہادات حیوانات برسالتش چیست غیر آنکہ جن و انس را چون مرید و مختار آفریدہ اند کفر و معصیت از ایشان
سر بر زند و از بواقی اقسام جز ایمان و اطاعت نیاید چنانکہ از ملائکہ و دلالت نص قرآن وما ارسلناک الا
رحمۃ للعالمین نیز ہم بران است چہ یا و نون درین صیغہ بر حقیقتش نیست چنانکہ در رب العالمین وَمِعْرَاجُهٗ
فِی الْيَقْظَةِ بِشَخْصِهٖ اِلَى السَّمَآءِ ثُمَّ اِلٰى مَا شَآءَ اللّٰهُ تَعَالٰى حَقٌّ امتحان ایمان در تصدیق قضیہ معراج
است کہ در ساعت لطیف در بیداری بجسد شریف تا آسمان و عرش عظیم بلکہ بالاے عرش تا حد لامکان
با آن حکایات و خصوصیات مذکورہ کہ در احادیث صحیحہ واقع شدہ و تحقیق این نسبت بمعرفت عالم آلہ در روحانیات

شود که از مضیق جهت و زمان و مسافت بیرون است و ارباب کشف و شهود آنرا بیان کرده اند و ایمان آنست که بمجرد شنیدن این خبر بے توقف بر حقیقت و کیفیت آن در دل نشیند و تردد و خلجان بدان راه نیابد و اگر بر درک آن حالت و دریافت آن مرتبه اطلاعے بخشند آن خود بابے دیگر است ادراخاصگان درگاه از اہل معرفت و متجردان از جلباب بشریت دانند در عالم محبت و تسلیم و ایمان کجا فرصت تصور و تکلف تامل است اینجا سخن شنیدن و ایمان آوردن توامان است ابوبکر رضی اللہ عنه را صدیق ازان روز لقب شد که تصدیق قضیه معراج کرد و بے توقف و تامل ایمان آورد و چندان از مسلمانان درین واقعه در شک افتادند و براه ارتداد رفتند و ایمان آوردن وے رضی اللہ عنه در اول کار بے معجزه و طلب دلیل نیز ازین باب بود اگرچه انوار معجزات و آیات ساطع بود وے بطلب پیش نیامد و توقفے نمود چون آنحضرت صلے اللہ علیه و آله وسلم از معراج باز آمد از دیدن پروردگار تعالی پرسیدند با بعضے اصحاب جواب بکشف حقیقت داد و دیگران سخن در پرده مجاز گفت با هر کس بقدر حالت و استعداد وے سخن کرد ازینجا معلوم میشود که هر کس قابل خطاب حقیقت و کشف اسرار نیست سخن یکے است ولیکن تفاوت در لفظ و عبارت است و حق آنست که وے صلے اللہ علیه و آله وسلم پروردگار خود را بچشم سر دید جمهور صحابه برین اند و الا دیدن بدیده دل در جمیع احوال بود خصوصیت بحالت معراج ندارد و بعضے گویند که دیدن بدل غیر دانستن بدل است واللہ اعلم و امته خیر الامم است محمد رسول اللہ صلی اللہ علیه و آله وسلم بهترین انبیا است همچنانکه وے بهتر و بهتر پیغمبران است صلوات اللہ علیه و علیهم اجمعین در قرآن مجید میفرماید کنتم خیر امة اخرجت للناس و در حدیث آمده است که مدت عمر و بقاے شما نسبت بزمان بقا و اعمار امم سابقه حکم بعد از عصر تا مغرب دارد و باوجود آن ثواب تان بیشتر از ایشان بود و قصه حال شما نسبت با یهود و نصاری حکم آن دارد که مردے کس اجیر گرفت یکے را بر عملے گماشت هیچ للمضف نهار کند قیراطی تعین کرد و دیگرے را از نصف نهار تا وقت عصر نیز قیراطی قرار داد و دیگرے را از وقت عصر تا مغرب دو قیراطی کرد چون شام درآمد و وقت اجرت دادن شد بآن دو طائفه اول یگان یگان قیراطی داد و این یک طائفه دیگر دو قیراط پس آن دو گروه بغضب آمدند و نزاع کردند که آخر این تفاوت چیست با آنکه عمل ما بیشتر اجرت ما چرا کمتر شد گفت آنچه با شما شرط کرده و قرار داده بودم دادم باقی فضل من است هر که را

خیر الامم

خواهم بدهم اول اشارت بحال یهود است و ثانی به نصاری و ثالث باین امت مرحومهٔ مغفوره و در فضائل و کثرت ثواب این امت متقدم و متاخر احادیث بسیار آمده است و بحقیقت آنچه از علوم و معارف و حقائق و دقائق و عجائب و غرائب که از افراد این امت بظهور آمده است از هیچ امتی بظهور نیامده و ہذا ظاهر و شریعته اکمل الشرائع و دینه ناسخ الادیان شریعت محمدی کامل تر و جامع تر از شریعتهاے ماضیه است و دین وے ناسخ جمیع ادیان است و چون وے صلی اللہ علیه و آله وسلم خاتم انبیا و آخر رسل بود لاجرم بعد از وے دینے و شریعتے دیگر نباشد و کمال دیگر مترقب نبود بعثت لاتمم مکارم الاخلاق اشارت بدان است شریعت موسی علیه السلام شریعت قهر و جلال بود و امر بقتل نفس و تحریم طیبات و منع غنائم و تعجیل عقوبات ناظر در آن است و موسی علیه السلام نیز در عظمت و هیبت و شدت و غضب و بطش اعدای دین بمرتبهٔ بود که هیچکس را تاب نظر بر طلعت مبارک وے نبود و عیسی علیه السلام بغایت مظهر لطیف و رفق و جمال بود و شریعت وے شریعت فضل و احسان بود که اصلا در وے و بالے و قتالے نبود بلکه قتال بر ایشان حرام بود و کلام از انجیل نقل کرده اند که ترجمه اش اینست که هر که یک رخسارهٔ تو طپانچه زند تو رخسارهٔ دیگر پیش وے بنه و هر که بگوشهٔ جامهٔ تو دست زند تو ردای خود را بوے بخش و هر که با تو یک میل تسخیر تو کند تا دو میل با وے برود پیغمبر ما صلی اللہ علیه و آله وسلم اتم مظاهر کمال و جامع صفت جمال و جلال و لطف و قهر بود و هم قوت صلابت و عدل و شدت موسے علیه السلام داشت و هم لین و لطف و فضل و رافت عیسوی فرموده است انا الضحوک القتول فرمود من همیشه در خنده باشم و در عین خنده کشنده کمال جامعیت این است بیت بخندهٔ نمکین دل بری و جان بخشی ✤ تبارک اللہ آه آنچه خنده و چه لب است ✤ قوله تعالی ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث نیز اشارت بعدالت و توسط شریعت اوست و حقیقت حال بعد از تتبع سیر و شمائل و معرفت احوال آنحضرت و وضع و شرائع و احکام وے صلی اللہ علیه و آله وسلم منکشف گردد و باللہ التوفیق و اصحابه خیار الامة و اصحاب پیغمبر رضوان اللہ علیهم اجمعین فاضلتر و بهتر و بهتر از باقی امت اند که ایشانرا پروردگار تعالی برائے صحبت و نصرت و اعانت رسول خود برگزیده و اختیار نمود و تقویت این دین قویم و اقامت این ملت عظمے بایشان کرد قال اللہ تعالی وکانوا

احق بها و اهلها و کان الله بکل شیء علیما چندین اخبار و آثار در مدح و فضل ایشان واقع شده است که
بنظر دران جزم کرده شود که ایشان افضل و اکثر ثواب اند از سائر امت فرموده احد که اگر یکے از شما مقدار
جبل احد طلا در راه خدا انفاق کند به نیم پیمانه جو که یکے از ایشان کند برابری نکند و حدیث خیر القرون قرنی
نیز از دلائل این مدعا است و غیر آن دلائل بسیار است و خود کدام دلیل واضح تر ازین باشد که بوسیله جمال مصطفے
را صلی الله علیه و آله وسلم دیده و با وے صحبت داشته و دین و قرآن از زبان وے شنیده و بیواسطه با مر و نهی الٰهی
مخاطب گشته و صرف مال و جان در راه وے نموده و صحابی مومنی بود که آنحضرت را در ایمان دیده از دنیا با ایمان
رفته اگرچه خود یک نظر دیده باشد و بعضے شرط کرده اند که مصاحبت و مجالست وے با آنحضرت ممتد بود و در
جهاد و غزوات در مدت وے حاضر شده و اقل آن شش ماه داشته اند چه آنرا که یک نظر دیده یکساعت
در مجلس نشسته در عرف مصاحب نگویند و گویند خیریت و افضلیتے که مذکور شد مخصوص باین جماعت از
اصحاب است نه عام و مختار نزد جمهور آن است که این افضلیت آنرا که یک نظر بر جمال مصطفے صلے الله
علیه و آله وسلم انداخته نیز شامل است و بحقیقت بیک نظر بجمال وے دیدن و یک ساعت در مجلس او
نشستن و سخن از وے شنیدن چیزے نماید و کارے کشاید که دیگران را بخلوات و اربعینات نه نماید
و نکشاید کذا فی قوت القلوب و در افضلیت اصحاب نسبت بجمیع امت کسیکه سخن کرده ابو عمر و بن
عبد البر است که از مشاهیر علماے حدیث است و وے تجویز کرده که تواند بعد از ایشان کسے
بیاید که در مرتبه با ایشان برابر یا بهتر بود و حدیث مثل امتی کمثل مطر لا یدری اوله خیر ام اخره
استدلال کرده و نیز در حدیث آمده که پرسیدند یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم هیچ یکے از ما که ایمان بتو آورده ایم
و همراه تو جهاد کرده بهتر باشد فرمود نعم قومی که بعد از شما بیایند و نادیده بمن ایمان آرند بهتر از شما باشند و ابن
مسعود رضی الله عنه فرموده است که امر محمد علیه السلام ظاهر و روشن بود هر که او را دیده است ایمانی فاضلتر
ازان نباشد که در غیبت بوے ایمان آرند و بعضے مفسران یومنون بالغیب را هم بدین معنی تفسیر کنند
و نیز در حدیث آمده است که در آخر زمان چنان شود که تمسک بدین و سنت مثل گرفتن اخگر سوزان
باشد دست هر که دران زمان متمسک به سنت بود اجر وے مقدار اجر پنجاه کس باشد پرسیدند

یا رسول اللہ پنجاہ کس از ایشان یا ازما فرمودہ اند بلکہ از شماد امثال ایں احادیث دیگر نیز آمدہ است ولیکن تحقیق
ومختار ہمان است کہ جمہور علما بر آنند و مراد باین خیریت کہ پسینیان را اثبات کردہ اند از وجہ خاص است کہ
ایمان بغیب آوردہ شدہ ولیکن فضل کلی صحابہ راست و فضل جزئی یا فضل کلی منافات ندارد و ما آنکہ خلاف ابن
عبد البر در صحابہ بمعنی عام است کہ بیک نظر دران اکتفا کردہ اند نہ بمعنی خاص کہ صاحبان و ہمنشینان دائمی
آنحضرت اند و باوجود آن ہیچ فضلے و ہیچ مرتبہ و ہیچ کرامتے بفضیلت نظر بر جمال مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وآلہ
وسلم نرسد اگرچہ اولیاء اللہ را صحبت معنوی با آنحضرت حاصل است واللہ اعلم وَالْخُلَفَاءُ الْاَرْبَعَةُ
اَفْضَلُ الْاَصْحَابِ چہار یار با صفا کہ خلفاء راشدین جانشین مصطفےٰ اند صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و رضی اللہ عنہم
فاضلترین اصحاب و نزدیکترین احباب وے اند و مناقب و محامد و سوابق و آثار ایشان در اسلام چندان
است کہ ہیچ یکے را از اصحاب با ایشان در انجا مشارکت و مساہمت نبود چنانکہ بنظر در احادیث و
اخبار و آثار روشن گردد وَفَضْلُهُمْ عَلٰى تَرْتِيْبِ الْخِلَافَةِ وَالْمُرَادُ بِالْاَفْضَلِيَّةِ اَكْثَرِيَّةُ الثَّوَابِ بدانکہ
اینجا دو مقام است مقام اول آنکہ خلیفہ برحق بعد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ابوبکر صدیق است بعد ازوے
عمر فاروق بعد ازوے عثمان ذو النورین بعد ازوے علی مرتضےٰ رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین و این مسئلہ
نزد اہل سنت و جماعت از یقینیات است و طریق اثبات خلافت ابوبکر رضی اللہ عنہ نزد بعضی بنص
صریح و حدیث صحیح است و نزد جمہور علماے سنت و جماعت اجماع صحابہ است یعنے صحابہ ہمہ
اتفاق کردند بر خلافت ابی بکر و اطاعت و انقیاد وے نمودند و در احکام دنیا و آخرت براہ موافقت و
متابعت او رفتند و حال آنکہ در ایشان ابوذر و عمار و سلمان و صہیب و امثال ایشان بودند کہ مجال ایشان
میل و مداہنت در دین اصلا راہ نداشت و در شان ایشان وارد است لَا يَخَافُوْنَ لَوْمَةَ لَائِمٍ و اگرچہ
امیر المومنین علی بن ابیطالب و عباس بن عبد المطلب و دیگر از اصحاب مثل طلحہ و زبیر و مقداد ابن الاسود کہ
از اعیان و اکابر صحابہ بودند در حین عقد بیعت اصحاب بیعت نکردند لیکن بعد ازان وقتے دیگر ایشان نیز
بیعت کردند و در اطاعت و انقیاد وے درآمدند و براہ موافقت رفتند و ابوبکر ایشان را نیز خود طلبیدہ
و دیگر اصحاب را نیز حاضر آورد و خطبہ خواند و گفت این علی بن ابی طالب است و من او را بہ بیعت

افضلیت ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی اللہ عنہم

خلافت ابوبکر و حاضر کردن صحابہ برای بیعت کردن ایشان را

خود الزام می کنم اختیار او بدست اوست و شما را نیز اختیار بدست شماست اگر دیگرے را خوبتر از من اولی دانید و
مصلحت بینید اول کسیکه با وے بیعت کند من خواهم بود پس علی و هر که با وے بود گفتند غیر ترا اولی نمیدانیم ترا پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در امر دین ما پیش کرد دیگر که تواند ترا پس انداخت اشارت بامر امامت نماز کرد که
آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در روز آخر از حیات ورا فرمود خبر آنکه ما را آن گران آمد که ما از اهل بیت پیغمبر و
ارباب مشاورت و اجتهاد بودیم بے سابقهٔ مشاورت ما چون کردند اکنون ما میدانیم که اولی و احق ما باست توئی
پس علی و هر که از اصحاب با وے بودند رضی اللہ عنهم با وے علانیه علی رؤس الاشهاد بیعت کردند و اجماع
منعقد شد و تاخیر ایشان در بیعت بجهت تامل و اجتهاد و تحری صواب قادح در انعقاد اجماع نباشد و
بعضے گویند که سبب تاخیر و عدم حضور علی مرتضی کرم اللہ وجهه در وقت بیعت اشتغال تجهیز و تکفین آنحضرت
بود و بعد از ان بسبب حزن و مصیبت آنحضرت خود را در خلوت انداخت و بجمع قرآن مشغول شد و از ینجا امتداد
مدت توقف و تردد فهم گردد حتے که گفته اند تا شش ماه بود و بعد از فوت فاطمهٔ زهرا رضی اللہ عنها بیعت
کرد و صحیح آنست که این قدر نبود در آخر همان روز یا بروز دیگر بود و اللہ اعلم و بالجمله علی مرتضی دائم
مطیع و سامع و ممتثل امر ابوبکر صدیق بود رض و در نماز فرض و جمعه و عید اقتدا بوے میکرد و در غزوهٔ بنی
حنیفه که مسیلمهٔ کذاب و را نجا کشته شد با وے بود و جاریه را از غنایم آن غزوه به تسری برگرفت اگر غزا
بحکم امام حق نمے بود تصرف در غنایم آنجا جائز نمے بود هیچ عاقلے روا دارد که علی مرتضی که شیر خدا و
امام اولیا و مرکز دائره حق بود و قرآن با وے بود و وے با قرآن چنانچه در حدیث آمده است که القرآن
مع علی و علی مع القرآن مدت عمر در نماز و جمیع طاعات بدنی و مالی تابع ظالمے باشد با وجود آنکه داند که
حق بجانب اوست و از رسول خدا نصے در شان خود شنیده باشد بطلب حق نه برآید و سکوت ورزد و مدت
عمر خود زبون و اسیر اهل باطل و ارباب هوا بود و آخر با معاویه که بناحق با وے در نزاع بود و
براه خلاف وے میرفت چرا جنگ کرد و بحجت برآمد و از وے کرم اللہ وجهه نقل کرده اند که فرمود سوگند بخدا
که پیدا کنندهٔ نفس و رویانندهٔ دانه است که اگر پیغمبر خدا با من عهد کرده باشد و امرے فرموده بر من
جز این ردائے من نبودے ایم ابن ابی قحافه را که بر ادنی پایه منبر مصطفے صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم

برآید ولیکن چون آنحضرت با وجود حضور من معرفت موضع من ابوبکر را امر کرد که امامت کند و با مردم نماز گذارد مرا مجال نزاع دران نبود و چون آنحضرت او را درامر دین ما اختیار کرد ما را اختیار او در کار دنیا اولی باشد و شیعه گویند که این همه از جهت تقیه بود و بحقیقت این تقیه که شیعه اعتقاد کنند اگر بنظر انصاف در نگرند عین عیب و صریح منقصت است یعنی علی مرتضیٰ که طلب حق نکرد و سکوت ورزید و لطلب حق برنخاست ازان بود که از اعدا می ترسید تا وے را نکشند و هلاک نکنند این چه سخن است مثل علی مرتضیٰ باآن کمال ایمان و یقین که لوکشف الغطاما ازددت یقیناً از پیغمبر شنیده باشد که خلیفه بعد از من توئی و این بشارت غیر این معنی ندارد که متکفل تمشیت و اجرائے احکام دین بعد از من تو خواہی بود دیگر وے از مردم بترسد و داند که اگر من طلب خلافت کنم کشته شوم و نیز تقیه و خوف در جای بود که صاحب حق ضعیف و مغلوب و زبون بود و این جبانه چنین است علی مرتضیٰ باآن شجاعت و صلابت در دین و توکل برخدا که وے داشت و فاطمه بنت رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم باآن عظمت و علو منصب زوجه وے و حسن و حسین سبط رسول الله و محبوب ترین خلق نزد وے و عباس بن عبدالمطلب عم رسول الله باآن رفعت محل تابع وے و زبیر بن عمه رسول الله باکمال شجاعت و شهامت که داشت باوے و بنو ہاشم باآن شوکت و عزت و شجاعت برادران وے دیگر ضعف و زبونی چه معنی دارد و روایت کرده اند که عباس در مدت توقف با علی گفت دست برآر که با تو بیعت کنم تا اہل عالم گویند که عم رسول الله با ابن عم وے بیعت کرد و ہیچکس را مجال خلافت با تو نماند و ابوسفیان اموی گفت چه شد شما را اے پسران عبدمناف که راضی شدید که تیمے بر شما والی گردد از دل بیت من قریش اشارت به ابوبکر صدیق کرد که از بنی تیم بود اگر شما دعوی کنید من پیاده و سوار چندان جمع کنم که تمام وادی پر گردد و دمار از روزگار ایشان برآرم پس علی مرتضیٰ او را منع کرد و زجر فرمود که با عدد اہل اسلام اینچه سخن است که تو مے گوئی میخواہی که فتنه برپا شود و این شیعه تقیه را بر پیغمبران جائز میدارند بلکه واجب میگویند که اظهار کفر از انبیا صلوات الله علیهم در مقام خوف و تقیه جائز باشد حتے که گویند که آنحضرت علی مرتضےٰ را با مامت در نفس خود تعیین کرده بود ولیکن مانع از اظهار خوف و تقیه شد هرگاه امثال این احتمالات شنیعه را در جناب سیدالمرسلین صلی الله علیه وآله وسلم راه دهند دیگر کسے با ایشان چه گوید قاتلهم الله ما اجهلهم وافسد اعتقادهم

اگر انبیا اخفاء حق کنند دیگر ظهور حق کجا شد شکبر تر از قوم نوح و بتمرد تر از نمرود و ظالم تر از فرعون که خواهد بود
با وجود آن نوح و ابراہیم و موسی علیہم السلام اظہار حق کردند دیگر تقیہ چہ معنی دارد پس ثابت شد که
صحابۂ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمہ اجماع کردند بر خلافت ابی بکر و ہر چہ صحابہ بلکہ سائر علماء مجتہدان این
امت مرحومہ مغفورہ بران اجماع کنند حق باشد و ثابت بود بیقین اگر چہ ہر یک از افراد آن بحکم
المجتہد یخطی و یصیب احتمال خطا دارد و لیکن اجماع و اتفاق ایشان را خاصیتے است کہ جز بر حق و صواب
نبود و احتمال خطا ندارد بحکم نص قرآن لن تجمع امتی علی الضلالۃ و قولہ تعالیٰ و یتبع غیر سبیل المؤمنین الآیۃ
و حدیث نبوی لتکونوا شہداء علی الناس ہر چہ ایشان کنند و اتفاق نمایند حق بود و اگر روا بودی کہ تمامۂ
صحابہ یا اکثر ایشان در خلافت و اختیار بیعت ابوبکر عمداً براہ خطا رفتند و ارتکاب ظلم کردند و خلاف حکم پیغمبر
ورزیدند و حق صریح پوشیدند فساد این سخن و نتائج آن در تمامۂ دین و ملت سرایت میکند و در ہیچ جا و در
ہیچ حکم شرعی وثوق نماند چہ وصول قرآن و شریعت بما بنقل ایشان ثابت شدہ است و ایشان خود
بزعم شما فاسق و ظالم و فاجر و ساتر حق بودند ہیچ قباحتے و شناعتے بالاتر ازین نباشد نعوذ
باللہ من الجہالۃ والضلالۃ والغباوۃ و امام فخر الدین رازی در بعضے مصنفات خود استنباط عجیب نمودہ است
و گفتہ کہ بحکم قرآن مجید کہ فرمودہ است لا یحطمنکم سلیمن و جنودہ وھم لا یشعرون معلوم میشود کہ نملہ
سلیمان عاقل تر از رافضی بود زیرا کہ مورچہ با مورچہ دیگر گفت کہ در خانہائے خود بخزید تا لشکر سلیمان
بشعور و نادانستہ پامال ایشان نکنند پس نملہ تجویز نکرد کہ از جنود سلیمان کہ اصحاب پیغمبر اند پامال کردن
مورچہا و ظلم بر ایشان دیدہ و دانستہ بوجود آید و ایشان یعنی رافضیان میگویند کہ اصحاب سید المرسلین علیہ ا
حق علی را پامال ساختند و ظلم صریح بر اہلبیت پیغمبر کردند و این قدر ندانستند کہ از صحابۂ رسول اتفاق
بر ظلم درست نباشد و کجا ہیچ دلیلے بتحقیق باز اجماع صحابہ کہ حل و عقد دین و ملت بدست
ایشان بود و احکام شریعت و سنت بایشان سپردہ شدہ است نباشد ہیچ الزامے قوی تر از اطاعت و
انقیاد علی مرتضیٰ مر ابوبکر را در احکام دین و دنیا نخواہد بود و بحقیقت ہر دلیلے کہ بر فضل و کمال علی مرتضیٰ است
کرم اللہ وجہہ بر حقیت خلافت ابوبکر صدیق است یعنی علی با آن فضل و کمال و ہدایت و حقانیت و تائید دین

متابعت اگر کردندی باد جمعیت نمود الا ترازین دلیل و برهان چه خواهد بود آخر همان حکایت آمد که نقل کرده اند که از امیر المومنین علی پرسیدند که بسبب چیست که امر خلافت آن سه خلیفه منتظم بالتمام شد لیکن خلافت آمد و در عهد خلافت شما این همه هرج و مرج بظهور رسید فرمودند ناصر و معین مقوی و مؤید ایشان ما بودیم و ناصر و معین ما شما آمدید دیگر چه حال باشد و بتحقیق فطرت سلیمه مجبول است بر قبول آنکه اجماع و اتفاق اصحاب محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خبر بر صواب نبود و با انکار آنکه محمد رسول الله که پیغمبر آخر الزمان و هادی انس و جان مبعوث بکافهٔ خلائق باشد از وی و همین ده دوازده تن از اصحاب بر هدایت و بر حق بوده و راه راست یافته باشند دیگر تمامه اصحاب و یاران او که مدت عمر در صحبت او بوده و فضائل و کمالات اکتساب نموده بر باطل و ظلم و ضلالت باشند و بعد از وی در کاری که مدار انتظام تمامه مهام دین و ملت بران بود همه خطا کرده بر ظلم و بر ضلالت رفته آخر این منفعت بسید کائنات و دین او قوم وی سرایت میکند پس بیقین معلوم شد که خلافت ابوبکر صدیق صدق و صواب بوده غایت تنزل و تساهل درین مقام آن است که فرقهٔ زیدیه که ایشان را اعدل فرقهٔ شیعه میگویند بر آنند که خلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم حق علی بود ولیکن در نصب ابوبکر مصلحت بود زیرا که تیغ علی مرتضی هنوز از خون دشمنان دین خشک نشده بود و نقارها و عداوتها در دلها متمکن گشته اگر وی را کرم الله وجهه خلیفه میساختند شاید که باعث هرج و مرج و عدم انتظام مهام دین و ملت میشد و در نصب ابوبکر تسکین نائره فتنه و فساد بود و مبنی و مدار این مذاهب بر افضلیت علی مرتضی و وجوب نصب افضل و اکمل است و علمای سنت را در هر دو جا سخن است میگویند که واجب نیست که خلیفه افضل و اکمل از اهل زمان خود باشد بلکه بودن او از قریش و عالم بحلال و حرام و مصالح و مهام دین اسلام و ورع و عدالت و شهامت و کفایت در اهلیت امامت و استحقاق خلافت کافی است و وجود این صفات در ابوبکر بشهادت نقل آثار و سیر وی رضی الله عنه مقطوع به است و بعضی علما اثبات خلافت ابی بکر رض بنص کنند و گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم تنصیص کرده است بر خلافت وی و مختار نزد اهل تحقیق آن است که در هیچ جانب یعنی نه در خلافت ابوبکر و نه در خلافت علی رضی الله عنهما نص قطعی از پیغمبر واقع نشده اگرچه هر یک از فریقین ادعای نصی بر مذهب خود کرده است

وار نصوص خصم جواب اوده زیرا که اگر نصی بر خلافت علی کرم الله وجهه میبود مخالفت اصحاب مر آن نص او
عقد اجماع بر خلاف نص صورت نمی بست و سکوت وی کرم الله وجهه از اظهار آن نص و سکوت از حق و ترک
طلب خلافت امکان نمیداشت چنانچه سابق تحریر یافت و اگر نصی بر خلافت ابوبکر وجود میداشت تقاول
مهاجرین و انصار که منا امیر و منکم امیر درست نبودی برود بدل آن را احتیاج نمی شد چنانچه در
قضیهٔ نصب خلافت در کتب مذکور است و اگر گویند تواند که این تقاول و تخالف از برای تحقیق حجت و
تفتیش نص بود از جهت خفای آن و عدم علم بعضی از اصحاب بدان پس تنزل ابوبکر ازان مقام و تخییر
وی علی را و سائر اصحاب را در بیعت چه معنی دارد چه در امر واجب منصوص تخییر تواضع گنجایش ندارد
و نیز نقل کرده اند که ابوبکر صدیق دست عمر بن الخطاب و ابوعبیدة بن الجراح که پیغمبر خدا او را امین امت
خوانده است بگرفت و با انصار گفت که امامت حق قریش است و جز قریش کسی را نرسد که دعوی
امامت کند شما ازین دو کس هر که را خواهید اختیار کنید اگر نصی درین باب از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
بودی اختیار عمر و ابوعبیده درست نبودی پس حق آنست که نصب خلافت باجتهاد صحابه و اجماع
ایشان بود و اجماع را سندی باید و نص ظنی غیر قطعی در سندیت آن کافی است چنانچه در علم اصول و
فقه مقرر شده است و دلائل جانبین و نزاع و جدال و قیل و قال ایشان در کتب مبسوط مذکور است و
چون آن خارج از وضع رساله بود و ترک آن لازم وقت افتاده موقوف بر تالیف کتابی دیگر افتاد
والله الموفق و چون خلافت ابوبکر باجماع ثابت شد و امتثال امر او بر کافهٔ مسلمانان لازم گشت وی
در وقت رحلت خود تفویض امر بعمر فاروق کرد و او را خلیفه نمود و عهدنامه بنام او نوشت و مردم را بمتابعت
هر که دران نامه است امر کرد و تمامهٔ صحابه با وی بیعت کردند و علی مرتضی نیز بیعت نمود و فرمود بایعنا
لمن فیه وان کان عمر خلافت عمر نیز باجماع ثبوت یافت و عمر در وقت شهادت خود امر خلافت را میان
شش کس عثمان و علی مرتضی و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم
مشترک گذاشت و ایشان تفویض برای عبدالرحمن بن عوف کردند وی عثمان را اختیار کرد پس
علی مرتضی و تمامهٔ صحابه با عثمان بیعت کردند و منقاد امر وی شدند در احکام دین و دنیا او را امیر و حاکم

دانستند خلافت عثمان نیز باجماع ثبوت یافت و لیو از وے علی مرتضی رضی خود متعین بود و اکمل و افضل از آن خود بود و پس وے کرم اللہ وجہہ باجماع اہل حل و عقد خلیفۂ برحق و امام مطلق شد و نزاعی خلافے کہ از مخالفان در زمان خلافت وے بوجود آمدنہ در استحقاق خلافت و حق امامت بود بلکہ منشاء آن بغی و خروج و خطاء اجتہاد کہ تعجیل عقوبت قاتلان عثمان باشد بود و مقام ثانی آنکہ افضلیت خلفاے اربعہ بترتیب خلافت است یعنے افضل اصحاب ابوبکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی و مراد از افضلیت اکثریت ثواب است عند اللہ تعالیٰ و تحریرش چنانکہ بعضے علما کردہ اند آن است کہ قول ما فلان فاضلتر است از غیر خود زیادت در رجحان آن فلان را طلبند نسبت بآن غیر و این رجحان تواند کہ بجمیع وجوہ در جمیع صفات باشد یعنے در ہر صفتے کہ تصور کنند و موازنہ نمایند آن فلان راجح آید و کامل بود یا در مجموع صفات و فضائل من حیث المجموع و این بآن جمع شود کہ در مفضول صفتے از صفات کمال باشد کہ در فاضل نبود و تواند کہ آن رجحان از وجہے خاص و صفتے مخصوص بود و محل خلاف درین مسئلہ رجحان باین وجہ خاص است یعنی کثرت ثواب عند اللہ نہ بوجوہ دیگر مثل زیادت علم و شرف نسب و قوت ملکات نفسانیہ مثل شجاعت و شہامت و امثال آن از انچہ عقلا آن را در عرف فضیلت خوانند و مخصوص جواہر نفس و لازم وے بود و این منافات ندارد برجحان آن غیر در آحاد فضائل دیگر یا در مجموع فضائل من حیث المجموع و اسباب کثرت ثواب آثر و فضائل بود کہ منافع و نتائج آن بدین اسلام راجع و متعدی گردد مثل سبقت ایمان و نصرت دین و تقویت اسلام و امداد مسلمانان و کثرت خیرات و صلوات و مبرات و ہدایت ناس و امثال آن و می گویند کہ این صفات در ذات ابوبکر بیشتر است چہ از کتب سیر معلوم شدہ است کہ وے رضی اللہ عنہ از آنگاہ کہ ایمان آورد کار وے دعوت اسلام و نصرت دین بود و عثمان و طلحہ و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عثمان بن مظعون کہ از اکابر صحابہ و روساء مہاجرین اند بر دست وے ایمان آوردند و دائم در دفع منازعت کفار و اعلاے اعلام دین بود چہ در حالت حیات آن حضرت و چہ بعد از ممات وے صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و در صحیح بخاری آوردہ است کہ وے رضی اللہ عنہ در مبادی ایام بعثت کہ در اظہار شعائر دین و شرائع کسے را مجال نبود

مسجدے بر در خود بنا کرده بود و در انجا نماز میگذارد و قرآن مے خواند و نساء و اطفال و جوان قریش گرد
نے آمدند و قرآن مے شنیدند. چون تحریر مطلب کرده شروع در تقریر آن کنیم و هرچه از اقوال علما در آنجا آمده است
نقل مے نمائیم بدانکہ جمهور اہل سنت و جماعت برین ترتیب اند که مذکور شد. و مروی از امام مالک وغیره وے
توقف است میان عثمان و علی رضی الله عنهما از مالک رح پرسیدند که افضل امت بعد پیغمبر کیست گفت
ابوبکر ثم عمر گفتند علی و عثمان را چه گوئی گفت مقتدایان دین ما از انها که ما دریافته ایم هیچ یکے را نیافته ایم
که تفضیل یکے بر دیگرے میکرد از ین دو و مذهب امام الحرمین نیز توقف است میان این دو و منقول از ابوبکر بن
خزیمه تفضیل علی مرتضی است بر عثمان و در جواهر الاصول میگوید که منقول از اہل کوفه تقدیم علی است
بر عثمان و مختار ابن خزیمه نیز همین است و در مقدمه شیخ ابوعمرو بن الصلاح نیز مذکور است که در مذهب
اہل کوفه تقدیم علی است بر عثمان و سفیان ثوری نیز همین قائل است و از علماے حدیث آنکه تقدیم
علی بر عثمان کرده است محمد اسحق بن خزیمه است و امام محی الدین نووی در شرح صحیح مسلم میگوید که بعضے
اہل سنت و جماعت از اہل کوفه بتقدیم علی بر عثمان رفته اند و قول صحیح مشهور تقدیم است بر علی
وهم امام نووی رحمه الله علیه در اصول حدیث میگوید که افضل اصحاب علی الاطلاق ابوبکر است بعد از ان
عمر باجماع اہل سنت و خطابی که از علماے اہل سنت است از اہل کوفه تقدیم علی بر عثمان نقل کرده و ابوبکر
بن خزیمه نیز بران رفته است و قسطلانی در شرح صحیح بخاری میگوید که بعضے از سلف بتقدیم علی بر عثمان
رفته اند و سفیان ثوری از ایشان است و بعضے گفته اند که وے در آخر از ان رجوع کرده است والله اعلم
و بیهقی در کتاب الاعتقاد میگوید که ابوثور از شافعی روایت میکند که هیچ یکے از صحابه و تابعین در تفضیل
ابوبکر و عمر و تقدیم ایشان اختلافے نکرده و اختلافے اگر هست در علی و عثمان است و بالجمله قرارداد
مشایخ اہل سنت بران است که در تقدیم ابوبکر و عمر بر سائر صحابه و رعایت ترتیب میان ایشان اختلافے نیست
لیکن بعضے از فقهاے محدثین در شرح قصیده امالیه نقل کرده اند که افضلیت خلفاے اربعه
مخصوص است باعدای اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابن عبدالبر که از مشاهیر علماے حدیث است
در استیعاب ذکر میکند که سلف اختلاف کرده اند در تفضیل ابوبکر و علی میگوید که مروی از سلمان و ابوذر و مقداد

و جناب جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم آن است که علی مرتضی اول کسی است که اسلام آورده ولیکن از جهت خوف ابوطالب کتمان نموده و گفته است که این جماعت از صحابه علی را تفضیل نهند بر هر که غیر او ست این کلام ابن عبد البر است ولیکن میگویند که این مقاله از ابن عبد البر معقول و معتبر نیست زیرا که روایت شاذه که مخالف قول جمهور افتد معتبر نباشد و جمهور ائمه درین باب اجماع نقل مے کنند و بر تقدیر تسلیم این روایت ازان جماعت صحابه که تفضیل علی مرتضے نقل کرده و امثال آن روایات چنانچه خطابی از بعضے مشایخ حدیث نقل مے کند که میگفتند ابوبکر خیر من علی و علی افضل من ابی بکر و امام تاج الدین سبکی که از اعاظم علماے شافعیه ست در طبقات کبرے از بعضے متاخرین نقل کرده است که ایشان تفضیل ختنین میکنند از جهت ثبوت زوجیت بالبضعه رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم و شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب خصائص از امام علیم الدین عراقی نقل کرده است که فاطمه و برادر وے ابراهیم باتفاق افضل اند از خلفاے اربعه از امام مالک آورده اند که گفت ما افضل علی بضعة النبی صلے الله علیه و آله وسلم احدا فرموده من هیچ یکے را بر آنکه جگر پارهٔ رسول الله است تفضیل ندهم این تفضیل نسبت بدیگران است نه بایشان میگویند که این همه روایات ضرر بمقصود ندارند و منافی مدعاے ما نیست مدعاے ما اینجا چنانچه تحریر کرده آمد اثبات افضلیت بوجهے خاص است و آن مفضولیت بوجهے دیگر منافات ندارد و این فضائل که ذکر کرده شد راجع بکثرت ثواب نفع اهل اسلام نیست بلکه بمزید شرف نسب و کرامت جوهر ذات است چه شک نیست که در اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که اجزاے اویند شرفی و شافی هست که در ذات شیخین نیست هیچکس را درانجا مجال توقف و انکار نخواهد بود و با وجود آن ثواب شیخین اکثر و نفع ایشان در اسلام و اهل آن اعظم و اوفر است با آنکه از قول خطابی که از بعضے مشائخ خود نقل کرده است نیک در توان یافت که چه مقصود دارد خیریت چیست و افضلیت کدام است که گفته است که ابوبکر خیر من علی و علی افضل من ابی بکر اگر مراد خیریت ابوبکر از وجهے است و افضلیت علی از وجهے دیگر پس این سخنے است بیرون از دائرهٔ خلاف و خارج از محل نزاع و اگر مراد از خیریت کثرت ثواب است و از افضلیت وجوه دیگر مثل شرف ذات و کرامت است و امثال آن پس منافات

بمقصود ندارد و اگر غرضے دیگر و مرادے دیگر دارد بیان کند تا معلوم شود که حقیقت حال چیست و الله اعلم اکنون سخن دران ماند که مسئله ترتیب افضلیت یقینی است که برهان قاطع بران گذشته چنانچه ترتیب خلافت یا ظنی است که دلیل آن امارت و قرائن است که برجحان و اولویت رساند بعضے برانند که قطعی است و مختار نزد اکثر محققین آن است که ظنی است امام الحرمین در ارشاد بعد از اثبات خلافت علی الترتیب بطریق سوال میگویند کنون چه میگویند بعضے از صحابه را تفضیل میدهند بر بعضے دیگر یا از مسئله تفضیل و تفضیل آن سکوت و اعراض میکنند جوابش میگوید که بناء مسئله تفضیل برآن است که امامت مفضول با وجود فاضل جائز نباشد و معظم اهل سنت و جماعت برانند که امام افضل باید ولیکن اگر نصب وے موجب ثوران هرج و مرج و هیجان فتنه و فساد گردد نصب مفضول برتقدیر اهلیت و استحقاق او مر امامت را باستجماع صفات و شرایط آن از قرشیت و علم به حلال و حرام و مصالح و مهام دین اسلام و ورع و عدالت و شهامت و کفایت جائز باشد و میگوید که نزد من این مسئله یعنی اولویت نصب افضل قطعی نیست جز اخبار آحاد که در غیر این امامت کبرے که سخن ما دران است یعنی امامت نماز که امامت صغرائش گویند وارد شده است این است مثل قول آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم یؤمکم اقرءکم یعنی باید که امام در نماز کسے شود که قرآن خوانده تر و بعلم فقه داننده تر باشد و این خود بقطع نمے رساند پس صحیح آن است که در امامت و خلافت افضلیت شرط نیست پس امامت دلیل افضلیت نتواند بود و نزد ما دلیلے دیگر نیست که قاطع بود و دلالت کند بر تفضیل بعضے ائمه بر بعضے چه عقل را بدرک حقیقت آن راه نیست و اخبارے که در فضائل ایشان ورود یافته متعارض اند پس جز توقف و سکوت سبیلے نباشد ولیکن غالب بر ظن چنان آید که ابوبکر افضل خلائق است بعد از رسول صلی الله علیه و آله وسلم بعد از وے عمر و ظنون در علی و عثمان متعارض است و میگوید که از علی مرتضے انیز روایت کرده اند که فرموده است بهترین مردم بعد از رسول علیه السلام ابوبکر و عمر است بعد از ان خدا داناتر است بآنکه بهتر کیست این ترجمه کلام امام الحرمین است در ارشاد و میگوید که این قولے است که ما برائے خود اختیار کرده ایم و از راه تقلید مجانبت نموده براه حق واضح رفته ایم انتهی و بعضے از

فقهاے محدثین از اہل مدینه در شرح قصیدهٔ امالیه نقل میکنند که شیخ احمد زروق که از اعاظم علماے فقها
و مشایخ مغرب است در شرح عقیده حجة الاسلام میگوید که علماء را خلاف است در آنکه تفضیل قطعی است یا
ظنی میل اشعری باول است و مختار باقلانی ثانی و نیز این تفضیل در ظاهر و باطن است معًا یا در
ظاهر فقط اینجا نیز دو قول است انتهی و قاضی عضد در مواقف بعد از ایراد تفصیل فضائل علی مرتضیٰ که شیعه
بدان استدلال بر افضلیت وے کرم الله وجهه کرده اند و جواب از ان بحمل افضلیت بر کثرت ثواب میگوید
بدانکه مسئله افضلیت از ان قبیل است که در وے جزم و یقین را طمع نتوان داشت و عقل را بمعرفت افضلیت
بمعنی کثرت ثواب بطریق استدلال راه نیست و مستند آن جز نقل نتواند بود و این مسئله نیست که
متعلق بعمل باشد تا بمجرد ظن دران باب اکتفا تواند کرد بلکه این مسئله از باب علم و اعتقاد است که مطلوب
در وے جزم و یقین است و نصوص مذکوره از طرفین با وجود تعارض دلالت آنها قطعی نه و غایت
آنکه دلالت آنها بر اختصاص اسباب کثرت ثواب باشد و وجود کثرت اسباب ثواب موجب
زیادت ثواب قطعًا نبود چه اجر و ثواب بفضل خدا است و وابسته بسببے نه وے سبحانه تعالی اگر
خواهد غیر مطیع را ثواب دهد که مطیع راند هد چنانچه ما سبق در بیان عقاید معلوم شد و نبوت امامت اگرچه
قطعی است ولیکن از انجا قطع بافضلیت لازم نیاید الا غالب ظن چه امامت مفضول با وجود فاضل
نزد اہل سنّت و جماعت جائز است و عدم جواز آن قطعی نیست لیکن ما مشایخ سلف را چنان
یافتیم که مے گویند افضل ابوبکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی و حسن ظن ما بر ایشان اقتضاے
آن کند که اعتقاد کنیم که اگر ایشان دلیلے بران نے داشتند حکم بدان نمیکردند و اتفاق
بران نے نمودند و ما در این مسئله اتباع ایشان میکنیم و براه تقلید ایشان مے رویم و
حقیقت امر را به علم الٰہی تفویض مے نمائیم و آمدی که از اعاظم علماے اصول فقه و کلام است میگوید
که مراد به تفضیل اختصاص یکے از دو شخص است بفضلے و صفتے که در دیگرے نباشد خواه اصل فضیلت و
صفت چنانکه عالم فاضل تر است از جاہل بصفت علم که در وے موجود است و در جاہل نه و خواه
زیادت و کمال آن فضیلت و اصل فضیلت مشترک بود چنانکه یکے را اعلم گویند از دیگرے

کہ صفت علم در دیگرے زیادت و کمالے دارد کہ در دیگر نیست اگرچہ اصل علم در ہر دو مشترک است و بایں معنی
نیز در صحابہ قطع نتوان کرد ہر فضیلتے کہ در یکے از ایشان اثبات کنند دیگرے شریک آن باشد اگر شریک
نباشد بفضیلتے دیگر مخصوص بود کہ در مقابلۂ آن افتد و بکثرت فضائل ترجیح نتوان کرد چہ یک فضیلت
بجہت زیادت شرف و نفاست راجح تر از صد فضیلت آید چنانچہ یک گوہر بقیمت زیادہ تر از صد ہزار
درہم بود پس تواند کہ صاحب آن فضیلت را نزد اللہ تعالی اجرے و ثوابے بود کہ ارباب فضائل کثیرہ را
نبود پس جزم بافضیلت بمعنی کثرت ثواب نیز مقطوع بہ نباشد این ترجمہ کلام مواقف و شرح اوست
انتہی و مولانا سعد الدین تفتازانی در شرح عقائد نسفیہ نیز سخن باین طرز گفتہ است میگوید کہ ما سلف
را برین یافتیم و ظاہر آن است کہ اگر ایشان را دلیلے بران نمے بود حکم بران نمے کردند ماخوذ دلائل
جانبین را متعارض یافتیم و این مسئلہ را از ان قبیل نیافتیم کہ چیزے از اعمال بدان متعلق باشد و
توقف در وے مخل بچیزے از واجبات گردد انتہی و جریان کلام محقق دوانی در شرح عقائد
عضدیہ نیز ہم برین نہج است و شیخ ابن حجر مکی در صواعق محرقہ کہ در رد شیعہ بادکہ وجوہ داشتہ
طرق کردہ و داد تشدد و تعصب دادہ است میگوید کہ شیخ ابو الحسن اشعری تصریح بدان کردہ کہ تفضیل
ابوبکر بر سائر صحابہ قطعی است و قاضی ابوبکر باقلانی میگوید کہ ظنی است و مختار امام الحرمین
در ارشاد نیز ہمین است و صاحب مفہم در شرح صحیح مسلم جزم بظنیت آن کردہ و ابن عبد البر
در استیعاب از عبد الرزاق نقل کردہ است کہ معمر گفتہ کہ اگر مردے گوید کہ عمر رض افضل از ابوبکر رض است
عنفش نکنم و با وے درشتی نکنم و اگر علی را افضل تر از ابوبکر رض و عمر رض گوید نیز با وے درشتی نکنم و اگر
بتفضیل شیخین معترف آید و با ایشان محبت دارد و داد مدح و ثنائے ایشان بدانچہ ایشان اہل و
مستحق آنند دہد پس عبد الرزاق میگوید کہ این سخن از معمر بوکیع نقل کردم اورا نیز خوش آمد و تحسین کرد
و شیخ ابن حجر مکی مے گوید کہ ملخط و مبنی این عدم عنف و درشتی جز آن نیست کہ تفضیل مذکور
ظنی است نہ قطعی و اگر گویند کہ ظنیت تفضیل مذکور بر قول کسے کہ دعوی اجماع نکند و گوش
بروایات شاذہ کہ جانب خلاف نقل کردہ شدہ ننہد ظاہر است لیکن بر تقدیر دعوی اجماع بر افضلیت

مذکوره چنانچه راجح و مختار هم آن است حکم بظنیت آن درست نباشد چه اجماع از دلائل قطعیه است
جوابش آن است که در علم اصول فقه مقرر و مبرهن شده است که اجماع دلیل قطعی است ولیکن
نه بجمیع انواع و اقسامش بلکه قطعی آن قسم است که در انجا خلاف اصلا نبود و آنکه در وے خلافی بود
اگرچه شاذ و نادر باشد ظنی بود و از قطعیت برآید هرچند آن خلاف بجهت شذوذ و ندرتش معتد به
نبود و مانع از انعقاد اجماع نباید ولیکن در انحطاط درجه وے از مرتبه قطعیه بے تاثیرے
نبود با آنکه اجماعے که در انیجا است بر همین افضلیت ظنیه است و اهل اجماع نیز قطع بآن نکرده اند چنانچه
از عبارت ائمه اشارات ایشان مفهوم میگردد پس صفت ظنیت درین مسئله قید محکوم به است
نه عارض حکم بعد از اجماع و مستندش بجز آن نیست که چون بدلیل قطعی ثابت شد که خلافت بدین
ترتیب است ظاهر آن است که فضیلت نیز بر همین طریق باشد ولیکن از ترتیب خلافت ترتیب
افضلیت بر وجه قطع و یقین لازم نیاید آیا نمے بینی که اهل سنّت بر احقیت عثمان رض بخلافت
اجماع دارند و در افضلیت او خلاف پس معلوم شد که از قطعیت خلافت قطعیت افضلیت لازم
نیاید و ظنیت افضلیت ظنیت خلافت را استلزام نگردد و نیز حقیقت فضل همان است که نزد
پروردگار تعالے است و اطلاع بران جز با خبار وحی ممکن نه و اخبار در مدح و ثنائے همه ایشان
ورود یافته و متعارض آمده است آنها که ادراک زمان وحی و مشاهده احوال آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم نموده باشند بقرائن و امارات دریافته باشند ولیکن دیگران را که نظر بر صرف
دلیل و مفهوم کلام افتد و مفهوم کلام متعارض آید دلیل ایشان جز تقلید و اتباع پیشینیان
و حسن ظن با ایشان نبود ولیکن نظر بر احادیث و اخبار که در فضائل و کمالات اصحاب
ورود یافته جز توقف و امساک نیارد و این همه ترجمه صواعق محرقه و حاصل آن بود و در وے
انچه از شرح مواقف نقل کرده شد نیز بتمامه مذکور است و نیز در صواعق میگوید که ما اهل
سنّت و جماعت میگوئیم که مسئله افضلیت بدین ترتیب ظنی است ولیکن بر شیعه لازم
آید که قطعی گویند و قائل شوند بافضلیت ابوبکر و عمر رض جزماً و یقیناً زیرا که معتقد ایشان

در علی مرتضےٰ و ائمہ اثنا عشرہ سلام اللہ علیہم اجمعین عصمت است و خبر معصوم باتفاق مفید قطع و یقین است چہ کذب بر معصوم جائز نباشد و بصحت رسیدہ و بتواتر کشیدہ است کہ علی مرتضےٰ در زمان خلافت و جلوس بر کرسی سلطنت و ایالت علانیہ برملا بحضور شیعہ خود مدح و ثنائے ابوبکر و عمر رض و بیان فضایت ایشان مے کرد و ذہبی از ہشتاد و دو نفر با سانید صحیحہ اثبات آن کردہ است و در صحیح بخاری آمدہ است کہ آنحضرت یعنے علی مرتضےٰ کرم اللہ وجہہ فرمودہ است خیر الناس بعد النبی صلے اللہ علیہ وسلم ابوبکر ثم عمر ثم رجل آخر پسرش محمد بن حنفیہ رضی اللہ عنہ گفت ثم انت فرمود من مردی ام از مسلمانان و این حدیث بطرق متعددہ بصحت رسیدہ است و در بعضے طرق آمدہ است کہ فرمود دانا و آگاہ باشید کہ بمن رسیدہ است کہ جمعے از مردم مرا تفضیل مے کنند برابوبکر و عمر و ہر کہ مرا تفضیل کنند بر ایشان مے مفتری است و ہر چہ بر مفتریان مے کنند بروے کردنی است و مالک از امام جعفر صادق وے از حضرت امام محمد باقر روایت مے کند کہ علی مرتضےٰ بر عمر بن الخطاب کہ بر وے پیچیدہ افتادہ بود بگذشت وایستاد و فرمود کہ ہیچکس را ندانم محبوب تر نزد من کہ پروردگار تعالے را بنامہ اعمال وے ملاقات کنم الا این مرد پیچیدہ بردار او دار قطنی روایت میکند کہ ابوحجیفہ کہ علی مرتضیٰ را افضل امت اعتقاد میکرد جماعتے را دریافت کہ مخالفت او میکنند پس بمخالفت ایشان سخت محزون شد و پیش حضرت امیر رفت پس آنحضرت دست او را گرفتہ بخانہ درون برد و پرسید کہ یا ابا حجیفہ سبب حزن و دلگیری تو چیست وے حقیقت حال را عرض کرد فرمود یا ابا حجیفہ خبر دہم ترا کہ بہترین این امت کیست گفت بگو فرمود بہترین امت ابوبکر است ثم عمر پس ابو حجیفہ گفت عہد کردم خدا را کہ این حدیث را پوشیدہ ندارم کہ از حضرت مرتضےٰ بمشافہہ شنیدم و ہم از ابو حجیفہ روایت کردہ اند کہ گفت شنیدم علی مرتضےٰ رض را کہ بالائے ممبر کوفہ میگفت بہترین این امت بعد از پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ابوبکر است ثم عمر و امثال این اخبار و آثار در غایت شیوع و اشتہار آمدہ بلکہ بسرحد تواتر رسیدہ است و شیعہ گویند کہ این و ہر چہ از ین باب از ائمہ اہل بیت آمدہ است از جہت

خوف وتقیہ است یعنی مدح ابوبکر وعمر راکہ گفتہ اند از جہت خوف دشمنان وترس جان خود گفتہ اند کہ اگر چنین اظہار نکنند دیگر ایشان را جائے نماند وسلامت از حال ایشان برخیزد وصمیم قلب ومکنون ضمیر ایشان برخلاف آن بود واین سخن درغایت بعد ورکاکت است وازینجا لازم آید کہ علی مرتضے کہ شیر خدا دمرکز دائرۂ حق بود جبان وذلیل ومغلوب ومقہور باشد واز اظہار حق ورد باطل عاجز وخائف اسد اللہ لقب او و ولایخافون لومۃ لائم صفت او وعلی مع القران والقران مع علی منقبت او دیگر عجز وخوف وکتمان حق راچہ محل بود ولشہرت رسیدہ ومتواتر آمدہ است کہ وے کرم اللہ وجہہ در اظہار حق واقامت نصیحت از ہیچ احدے خوف ومبالات نداشت وازامام شافعی رضی اللہ عنہ پرسیدند کہ علت نفرت خلائق وعدم اجتماع ایشان برعلے مرتضے کرم اللہ وجہہ چہ باشد گفت آنکہ وے در اظہار حق برو ہیچکس نمے دید واز ہیچ احدے مبالات نداشت و مداہنت نمے کرد وشافعی گفت زیراکہ وے زاہد بود وزاہد را با دنیا واہل دنیا مبالاتے نباشد و عالم بود وعالم را مداہنت نبود وشجاع بود وشجاع را ترس از کس نبود وشریف بود وشریف را پروائے کس نباشد واگر نیز تقیہ باشد تقیہ درملا ودرغیر اوان خلافت صورت امکان دارد کہ کرم اللہ وجہہ در خلوت باخلص اصحاب واتباع خود می گفت ودرزمان خلافت وغلبۂ شوکت ونفاذ امر بالاے منبر برسرملاے فرمود واین باتقیہ جمع نمی شود وازامام محمد باقر رضی اللہ تعالے عنہ وعن آبائہ و اولادہ الکرام پرسیدند کہ ابوبکر وعمر رض راچہ میگوئی فرمود سخت دوست دارم من ایشانرا گفتند مردم چنان گمان برند کہ تو انہارا از روے خوف وتقیہ میگوئی ومعتقد باطن تو خلاف این است فرمود خوف از احیاے باشد نہ از اموات بعد ازان بمذمت ونکوہش ہشام بن عبد الملک بن مروان درآمد کہ امیر وقت وسلطان عہد بود یعنے اگر مارا در مدح وثناے ابوبکر وعمر خوف وتقیہ در نظر باشد چرا مذمت وتقبیح حال ہشام بن عبد الملک کنیم کہ بالفعل امر سلطنت وحکومت بدست تصرف واختیار اوست وہرگاہ کہ حال امام محمد باقر کہ از اجزاے علی مرتضی است این بود حال وے کرم اللہ وجہہ کہ در اقدام وقوت وشجاعت وشدت باس وکثرت عدالت ہمہ الکل است قیاس توان کرد

داگر خوف وتقیه بودی با معاویه وبنی مروان که میان قریش در جاهلیت و اسلام در غایت کثرت وشدت
بودند وبا بنات وخوارج میکرد وآنجا خود را در حرب قتال و اظهار حق وتائید دین بر وجهے نموده که بالاتر
ازان متصور نباشد واین مجوز از جهت آنکه تا امر دین از دائرهٔ حق واعتدال خارج نیاید وے کرم الله وجهه
ساکت بود وچون مشاهده کرد که حق تغیر یافت وکار دین سمتی گرفت دیگر رد وابطال را واجب دیده
بسا بودی که بعضے از شیعه خود را بجهت غلو وافراط وتفریط درین شان اخراج میکرد تا عبد الله بن
سبا را بمدائن فرستاد وشرط کرد که دیگر باشے در یک شهر سکونت نکند وابن سبا یهودی بود که بر دست
وے اظهار اسلام کرد وسب صحابه میکرد وسردار طائفه از روافض بود که در شان علی مرتضی
ادعاے الوهیت میکردند واو را بجزاے در پر تشدید تدبیر حتے کرم الله وجهه ایشانرا از پیش خود
براند وسزا داد واخراج کرد وچندین خطب وفصول از علی مرتضی در مدح وثناے ابوبکر وعمر
رضی الله عنهما نقل کرده اند که بعد از اطلاع بران طائفه را مجال دم زدن نبود واگر علماے سنت و
جماعت در افضلیت ابوبکر وعمر رض بلکه در قطعیت آن بهمان اکتفا نمایند واستدلال کنند کافی و
وافی بود واز حسن ادا آنکه بعضے از اهل تشیع که از جادهٔ انصاف واعتدال بیرون نبوده اند کرده آنست که
عبد الرزاق که از اهل روایت ومشاهیر علماے حدیث است گفته است که من تفضیل شیخین میکنم بجهت
تفضیل علی مر ایشان را اگر علی تفضیل ایشان بر خود نمیکرد من نیز نمیکردم گناهے عظیم تر ازین نبود که
من علی را دوست دارم ومخالفت وی کنم این تمام ترجمهٔ کلام شیخ ابن حجر بود اگر بدیدهٔ انصاف
نگرند دانند که در کتب دیگر سخن باین تفضیل کمتر مذکور شده باشد وباید که آخر کلام با دلیل ضم کرده
بنگرند واضطراب واحتمال ننمایند والله اعلم ومنه التوفیق **فباقی العشرة المبشرة** بعد از خلفاء
اربعه فضل مر باقی عشرهٔ مبشره راست وعشرهٔ مبشره نام آن ده صحابه است که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم ایشانرا بشارت به بهشت داده وفرموده ابوبکر فی الجنة وعمر فی الجنة وعثمان فی الجنة و
علی فی الجنة وطلحة فی الجنة والزبیر فی الجنة وعبد الرحمن بن عوف فی الجنة وسعد بن ابی وقاص فی الجنة
وسعید بن زید فی الجنة وابو عبیدة بن الجراح فی الجنة واین ده تن خیار امت وافاضل صحابه واکابر

فضیلت عشرهٔ مبشره رضی الله عنهم

قریش و قدوهٔ مهاجرین و اقارب مصطفیٰ اند صلی الله علیه و آله وسلم و رضی الله عنهم مر ایشان را سوابق و مآثر در اسلام ثابت است که دیگران را نیست و بهشتی بودن ایشان قطعی است ولیکن این قطعیت بشارت مخصوص بایشان نیست بلکه غیر ایشان نیز مبشر اند مثل فاطمه و حسن و حسین و خدیجه و عائشه و حمزه و عباس و سلمان و صهیب و عمار بن یاسر رضی الله تعالیٰ عنهم مثلاً و شهرت این ده تن باین لقب بجهت وقوع بشارت است در حدیث واحد در وقت واحد و ذکر آن در ضمن عقاید بجهت اهتمام بشارت ایشان است و رد بر مذهب اهل زیغ که در شان این کابر تقصیر کنند و براه سوء ادب روند و عوام خلق پندارند که بشارت بدخول جنت و قطع بدان مخصوص باین عشره است و این گمان غلط محض و جهل صریح است و بعضے از طالب علمان عربیت خوان که نیم گامے از جهلهٔ عوام بالاترند گویند که دیگران را نیز بشارت هست ولیکن بشارت این عشره قطعی است و از آن دیگران ظنی و غیر بالغ بدرجهٔ بشارت این عشره در قوت و شهرت و تواتر است و منشاء این زعم عدم تتبع احادیث و تقصیر در خدمت این علم شریف است تجاوز الله عنهم و ما این بحث را درین روزگار در کتابے مستقل مسمی به تحقیق الاشارة فی تعمیم البشارة به تفصیل و تحقیق بیان نموده و اسامی اهل بشارت را از آنچه در کتب احادیث در نظر آمده ذکر کرده ایم و حق آن است که بشارت خلفاے اربعه و فاطمه و حسن و حسین و امثال ایشان مشهور است و اصل بحد تواتر معنوی و بشارت باقی عشره نیز بحد شهرت رسیده و بشارت بعضے دیگر آحاد و با تفاوت مراتب آن و حکم در غیر مبشرین آن است که گویند مومنان از اهل جنت اند و کافران از اهل نار بے جزم و قطع در خصوص کسے بجنت یا بنار و تمام تحقیق آن از کتاب مذکور باید جست و بالله التوفیق فاهل بدر و بعد از عشره مبشره فضیلت مر اهل واقعهٔ بدر راست که در سال دوم از هجرت واقع شده و باعث ظهور عزت اسلام و انجاز وعدهٔ پروردگار عز اسمه که برسول مختار خود کرده بود گشته و اعدائے دین از صنادید قریش مثل عتبه و شیبه و ابوجهل و اشباه ایشان لعنة الله علیهم اجمعین دران غزوه بجهنم رفته و پنج هزار ملائکه مسومین بنصرت مومنان درانجا غزا کرده و عشرهٔ مبشره هم از اهل بدر اند

الا عثمان رضی اللہ عنہ کہ بسبب تمریض رقیہ بنت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در مدینۂ مطہرہ ماندہ بود
و آنحضرت او را نیز از اہل بدر شمردہ و در قسمت غنائم آن شریک گردانید و اہل بدر سیصد و سیزدہ تن اند
و ہمہ اہل بہشت اند قطعاً در شان ایشان واقع شدہ است کہ ان اللہ قد اطلع علے اہل بدر فقال اعملوا
ما شئتم فقد غفرت لکم و در جائے دیگر فرمودہ کہ لن یدخل النار رجل شہد بدرا و الحدیبیۃ و در حدیث آمدہ
است کہ آن ملائکہ کہ در غزوۂ بدر حاضر بودند فضل و عزتے در درگاہ الٰہی دارند کہ دیگران را نیست فالحد
بعد از اہل بدر فضیلت مر اہل غزوۂ احد راست کہ در سال چہارم واقع شدہ و ابتلائے و شدتے باہل
اسلام رسیدہ و دندان مبارک محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم درانجا مجروح شدہ و خیال نکنند کہ
دندان مبارک شریف تمام از بیخ برآمدہ و افتادہ بودند بلکہ گوشۂ از دندان و پارہ ازوے شکستہ بود
و سید الشہدا حمزۃ بن عبد المطلب از شہدائے احد است و ہفتاد تن از صحابۂ کرام درانجا شرف
شہادت رسیدند و عشرۂ مبشرہ نیز داخل اہل احد اند و سرگروہ مشرکان در غزوۂ احد ابوسفیان اموی
بود کہ بعد از غزوۂ بدر سوگند خوردہ و جماع زن و او ہان بدن بر خود حرام کردہ بود تا انتقام خود را از
سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و اصحاب وے نگیرد و اسلام ابوسفیان و معاویۃ بن ابی
سفیان بقول مشہور در عام فتح مکہ است فاہل بیعۃ الرضوان بیعت الرضوان نام آن بیعت است کہ
مسلمانان بعد از صلح حدیبیہ با رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نمودند چنانچہ در قرآن مجید
نیز باید لقد رضی اللہ عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرۃ و در حدیث آمدہ است کہ لا یدخل
النار احد بایع تحت الشجرۃ ایشان نیز بہشتیان اند و این ترتیب مذکور در فضیلت مجمع علیہ است کہ
ابو منصور تمیمی نقل کردہ و بعد ازین مذکورین سائر صحابہ نیز بحسب فضائل و مآثر ہی کہ ایشان راست
در درجات و مقامات متفاوت خواہند بود ولیکن از علما تصریحی بدان منظور نمیگردد و اللہ اعلم و
بعد از صحابہ فضل و کرامت بعلم و تقوے است کہ ان اکرمکم عند اللہ اتقیکم و بعضے اولاد اصحاب
را نیز بترتیب فضل آبا اثبات فضیلت کنند الا اولاد فاطمہ کہ از ہمہ افضل تر اند رضی اللہ عنہم اجمعین
وفاطمۃ سیدۃ نساء اہل الجنۃ والحسن والحسین سیدا شباب اہل الجنۃ و این مسئلہ را

در بیان اہل بیعت الرضوان

علیحده در عقائد ذکر کرده ایم از جهت قطعیت وے برزعم اینها داناں که قطعیت بشارت را مخصوص بعشره
بشره دارند و همچنانکه علما برزعم رفضه اهتمام بشان عشره کرده تخصیص ذکر کرده اند اگر برزعم ناصبیه اهتمام
بذکر این سه تن پاک و ذکر فضایل اهل بیت نبوت کنند نیز مناسب باشد. و این حدیث دلالت
دارد بر فضل فاطمه زهرا رضی الله عنها بر تمامه نساء مومنات که عنوان نساء اهل الجنة شامل ایشان
است حتے از مریم بنت عمران و عائشه و خدیجه کذا ذکره السیوطی و در بعضی احادیث تفضیل فاطمه زهرا رضـ
مطلق واقع شده است چنانچه این حدیث و امثال آن و در بعضے احادیث مریم را رضی الله عنها از
عموم نساء که زهرا رضی الله عنها را بر ایشان تفضیل داده است استثنا کرده و این احتمال مساوات و عکس نیز
دارد و در جاے دیگر فرموده که افضل نساء فاطمه و خدیجه و عائشه و مریم و آسیه است و ظاهر
این حدیث مساوات یا توقف است و در حدیثے دیگر آمده است که فاطمه درین امت مثل مریم است
در قوم خود یعنے فاضل تر از غیر خود تواند که اختلاف این اخبار بجهت تدریج اطلاع آنحضرت
صلے الله علیه و آله وسلم باشد بر فضیلت فاطمه بوحی و اعلام پروردگار تا آخر عموم فضل وے بر تمامه
نساے عالم ثابت شد والله اعلم و بعضے از علما عائشه را افضل نهند بر فاطمه از جهت آنکه وے
با پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم در بهشت باشد و فاطمه با علی و لابد مقام و مکان پیغمبر اعلے
و ارفع و اشرف باشد از مقام علی و لیکن در احادیث واقع شده است که با فاطمه خطاب کرده
که من و تو و علی و حسن و حسین در یک مقام و یک مکان خواهیم بود و نیز میگویند که عائشه مجتهده
بود و در زمان خلفاے اربعه فتوی میداد و اجتهاد میکرد و گویند که عائشه بعد از خدیجه افضل
نساء عالم است و سیوطی در فتاوی میگوید درینجا سه مذهب است اصح مذهب آنکه فاطمه
رضی الله عنها افضل است از عائشه و بعضے بمساوات رفته و بعضے در توقف مانده و بسیارے از
علماے حنفیه و بعضے از شافعیه بتوقف مائل اند و چون مالک اند و چون مالک را ازان پرسیدند
گفت فاطمة بضعة من النبی فاطمه جگر پارهٔ پیغمبر است ولا افضل علی بضعة من رسول الله احدا
من بر جگر پارهٔ پیغمبر هیچکس را فضیلت ننهم و امام سبکی فرموده که آنچه مختار ما و دین ما است

آن است که فاطمه افضل است و بعد از وی مادرش خدیجه بعد از آن عائشه رضی الله عنهن اجمعین
سیوطی میگوید که افضل نساء مریم و فاطمه است و افضل امهات المومنین خدیجه و عائشه است
و در خصایص خیضری مذکور است که در خدیجه و عائشه نیز اختلاف دارند و جماعه از متقدمین تصریح
کرده اند که خدیجه افضل است و در بعضے احادیث آمده است که افضل و اکمل نساء عالم مریم بنت
عمران و فاطمه بنت محمد صلعم و آسیه امرأة فرعون است و در بعضے روایات بجاے لفظ آسیه
امرأة فرعون بنت مزاحم واقع شده شیخ ابن حجر عسقلانی میفرماید که درینجا تصریح است بافضلیت
فاطمه زهرا از عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنهما و مراد به نساء در حدیث فضل عائشة علی النساء
کفضل الثرید علے غیره من الطعام که دلیل افضلیت عائشه است غیر نساء اربعه مذکوره باشد جمعا بین
الادلة انتہے قال العبد الضعیف اصلح الله حاله که حق آن می نماید که وجوه فضلیت مختلف است
ولیکن از احادیث چنان معلوم میشود که فاطمه احب اولاد بود نزد آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم و
بعد از خدیجه عائشه احب ازواج و اگرنه وجوه فضلیت و محبت مختلف دارند مشکل شود بآنکه در بعضے
احادیث دیگر آمده است که محبوب ترین مردم از جنس زنان پیش پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم
عائشه بود و از مردان پدرش و در جاے دیگر آمده که محبوب ترین نساء فاطمه و محب ترین مردان علی
بود بلکه بعضے از علما گفته اند اگرچه سختی است در غایت شذوذ که عائشه فاضلتر است از هر که غیر او است
حتے از پدرش که ابوبکر صدیق باشد پس اگرنه حیثیت مختلف اعتبار کنند این سخن معنی ندارد و نیز
افضلیت بمعنے کثرت ثواب حقیقت حال آن نزد باری تعالے است و بحسب شرف ذات
و طهارت طینت و پاکی جوهر هیچکس بفاطمه و حسن و حسین و دیگر اهل بیت نرسد والله اعلم
وَالْخِلَافَةُ بَعْدَ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلٰثُوْنَ سَنَةً ثُمَّ بَعْدَهَا مُلْكٌ وَّ اِمَارَةٌ و در حدیث
آمده است که الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یصیر بعدها ملکا عضوضا میفرماید که خلافت پس از من سی
سال است و بعد از سی سال خلافت نباشد بلکه ملکے گزنده بود که از نیش وے کمتری بسلامت
ماند و تمامی سی سال بشهادت امیر المومنین علی مرتضے شد و تحقیق آن است که شش ماه

نفس شرف ذات و پاکی جوهر هیچکس بفاطمه و حسن و حسین و دیگر اهل بیت نرسد

از سی سال باقی بود که امام المسلمین حسن بن علی بن ابی طالب در روی خلیفه بود و تمامی خلافت بموت وی شد
پس معاویه رضی اللہ عنه و هر که بعد او ست خلیفه نباشد بلکه ملوک و امرا و پادشاهانند و آنکه امرای عباسیه را
خلفا گویند بمجاز و اعتبار ظاهر است و محقق حنفیه شیخ کمال بن همام در مسایره می گوید که تمامه اهل
حق اتفاق دارند بر آنکه معاویه رض از ملوک است نه از خلفا و مشایخ اهل سنت را خلاف است که وی بعد
از وفات امیر المومنین حضرت علی امام باشد یا نه بعضے گویند شد و بعضے گویند نشده و آنها که گویند شد
مراد ایشان آن است که شدن وی بعد از تسلیم امام حسن است امر را بوی انتهی وَنَكُفُّ
عَنْ ذِكْرِ الصَّحَابَةِ اِلَّا بِخَيْرٍ روش اهل سنت و جماعت آن است که صحابه پیغمبر را جز بخیر یاد نه کنند
و لعن و سب و شتم و اعتراض و انکار بر ایشان نکنند و با ایشان براه سوء ادب نروند از جهت
نگاه داشت نسبت صحبت با آن حضرت صلی اللہ علیه و آله و سلم و درود فضایل و مناقب ایشان در
آیات و احادیث عموماً مثل محمد رسول اللہ و الذین معه الآیه و مثل رضی اللہ عنهم و رضوا عنه و اصحابی
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و اکرموا اصحابی فانهم خیارکم و اللہ اللہ فی اصحابی اللہ اللہ فی اصحابی
لاتتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم و من اذاهم فقد اذانی
و من اذانی فقد اذی اللہ و من اذی اللہ فیوشک ان یاخذه و آنچه از بعضے ایشان در مشاجرات و
محاربات تقصیر در حفظ حقوق اهل بیت نبوی و رعایت ادب با ایشان نقل کنند بعد از تسلیم
صحت آن اخبار از آن اغماض کنند و تغافل ورزند و گفته ناگفته و شنیده ناشنیده انگارند
زیرا که صحبت ایشان با پیغمبر صلے اللہ علیه و آله و سلم یقینی است و نقلهای دیگر ظنی
و ظن با یقین معارض نگردد و یقینی بظنے متروک نه شود و بالجمله سرحددار اسلام و سنت با معاویه
و عمرو بن عاص و مغیرة بن شعبه و اشباه و امثال ایشان است هر که براه اتباع مشایخ سنت
و جماعت رود گو زبان را از سب و لعن ایشان بربندد و اگرچه بحبت تصور بعضے امور که قدر مشترک
از آن بسرحد تواتر رسیده است و ارباب سیر و تواریخ نقل کنند باطن او وحشتے و خاطر را
کدورتے دست دهد با وجود آن سلامت در اغماض و کف لسان است در آثار آمده است که

در غزوهٔ صفین شخصے را از جانب معاویه نزد امیر اسیر کرده آوردند یکے از حاضران بر حال وے ترحم آورد و گفت سبحان الله من میدانم که وے مسلمان بود و مسلمان خوب بود حیف که آخر حال وے اینچنین شد حضرت علی فرمود که چه گوئی وے هنوز مسلمان است و بالجمله سب و طعن در ایشان اگر مخالف دلیل قطعی بود کفر است چنانچه قذف حضرت عائشه بزنا معاذ الله من ذلک که طهارت ذیل وے ازان بنصوص قرآنی ثابت شده والا بدعت و فسق بود و علماے سنت و جماعت گویند که نهایت کار معاویه و امثال وے بغی و خروج است بر امام برحق و خلیفهٔ مطلق که علی مرتضے ا باشد چنانچه در حدیث عمار بن یاسر که بسر حد شهرت و تواتر معنوی رسیده است تقتلک الفئة الباغیة تدعوهم الی الجنة و یدعونک الی النار اثبات آن میکند و آن موجب کفر و مستوجب لعنت نگردد و از هیچ یکے از علماے مجتهدین و سلف صالحین لعن بر ایشان منقول نشده است و در اصل عادت و شیمهٔ اهل سنت ترک سب و لعن است که المومن لیس بلعان لعنت بر خصوص شخصے اگرچه کافر بود جائز ندارند چه دانی که عاقبت کار او بایمان و سعادت بود مگر آنکه به یقین معلوم شود که موت وے بر کفر و شقاوت است تا آنکه بعضے در یزید شقی نیز توقف کنند و بعضے بر راه غلو و افراط در شان وے و موالات وے روند و گویند که وے بعد ازان که باتفاق مسلمانان امیر شد اطاعت وے بر امام حسین واجب شد نعوذ بالله من هذا القول و من هذا الاعتقاد که وے باوجود امام حسین امام و امیر شود و باتفاق مسلمانان بر وے کے شد جمعے از صحابه که در زمان او بودند و اولاد اصحاب هم منکر و خارج از اطاعت او بودند نعم جماعهٔ از مدینهٔ مطهره بشام نزد وے کرّهٔ دیگر رفتند و او جائزهاے سنی و مایهاے بهی نزد ایشان نهاده بود از آنکه حال قباحت تا آل او را دیدند بمدینه باز آمدند و خلع بیعت وے کردند و گفتند که وے عدو الله و شارب خمر و تارک صلوٰة و زانی و فاسق و مستحل محارم است و بعضے دیگر گویند که وے امر بقتل آنحضرت نکرده و بدان راضی نبود و بعد از قتل وے و اهل بیت وے مسرور و مستبشر نشده و این سخن نیز مردود و باطل است چه عداوت آن بے سعادت با اهل بیت نبوی صلے الله علیه و آله وسلم

واستبشار وے بقتل ایشان واذلال واہانت اومر ایشان را بدرجۂ تواتر معنوی رسیده است وانکار
آن تکلف ومکابره است وبعضے دیگر گویند که قتل امام حسین گناه کبیره است چه قتل نفس مومنه بناحق
کبیره است نه کفر ولعنت مخصوص بکافران است ولیست شعری که ارباب این اقاویل باحادیث
نبوی که ناطق اند بآنکه بغض وعداوت وایذا واہانت فاطمه واولاد او موجب بغض وایذا واہانت
رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم است چه میگویند وآن سبب کفر وموجب لعن وخلود نار جهنم است
بلاشک بموجب آیه اِنَّ الَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَاَعَدَّ
لَهُمْ عَذَابًا مُّهِيْنًا وبعض دیگر گویند که خاتمت وے معلوم نیست شاید که او بعد از ارتکاب آن کفر و
معصیت توبه کرده باشد ودر نفس اخیر بر توبه رفته باشد ومیل امام محمد غزالی در احیاء العلوم
این حکایت است وبعضے از علمائے سلف واعلام امت مثل امام احمد حنبل وامثال وبرو وے لعنت
کرده اند وابن جوزی که کمال شدت وعصبیت در حفظ سنت وشریعت دارد در کتاب خود لعن وے را
از سلف نقل کرده است وبعضے منع کرده اند وبعضے متوقف مانده اند وبالجمله وے مبغوض
ترین مردم است نزد ما وکارہائے که این بدبخت بے سعادت درین امت کرده ہیچکس نکرده بعد از قتل
امام حسین واہانت اہل بیت لشکر تخریب مدینۂ مطہره وقتل اہل انجا فرستاده وبقیه از صحابه وتابعین
را امر بقتل کرده وبعد از تخریب مدینه امر بانہدام مکۂ معظمه وقتل عبد الله بن زبیر کرده وہم در اثنائے
این حالت از دنیا بجهنم شتافته دیگر احتمال توبه ورجوع او را خدا داند حق تعالے دلہائے
ما را وتمام مسلمانان را از محبت وموالات وے واعوان وانصار وے وہر که با اہل بیت نبوے بد
بوده وبد اندیشیده وحق ایشان را پایمال کرده وبا ایشان براه محبت وصدق عقیدت
نیست ونبوده نگاہدارد وما را ومحبان ما را در زمرۂ محبان ایشان محشور گرداند ودر دنیا وآخرت بر دین و
کیش ایشان دارد بحرمة النبی وآله الامجاد بمنه وکرمه وہو قریب مجیب آمین وَالْمُجْتَهِدُ
يُخْطِئُ وَيُصِيْبُ مذہب مختار آنست که مجتهد گاہے خطا نیز کند وے در خطائے که کند معذور است
بلکه ماجور چه آنچه در وسع وے بود از بذل جهد وکرد وافاضۂ ثواب بدست حق تعالے است وو

حدیث آمده است ان اخطات فلک حسنة وان اصبت فلک حسنتان وبعضے گویند که هر مجتهد مصیب است وحق درشان وے همان است که مودای اجتهاد اوست واین اختلاف در فرعیات و عملیات واحکام فقه است چه اولی واحری بغالب ظن درین باب کافی است وجزم ویقین درکار نه والا در اعتقادیات مسائل کلامیه حق یکے است چه آن خبر است از واقع ونفس الامر و واقع و نفس الامر جز یکے نباشد وشرائط اجتهاد واحکام آن وتقلید غیر مجتهد مجتهد را والتزام آن ورجوع از آن در محل خود مسطور است وَلَا نُکَفِّرُ اَحَدًا مِّنْ اَهْلِ الْقِبْلَةِ اهل قبله یعنی آنها که نماز بجانب قبله مسلمانان کنند وبه کتاب وسنت تمسک نمایند وتلفظ بشهادتین کنند کافر نباید گفت اگرچه از بعضے کلمات ایشان کفر لازم آید ولیکن بادام که التزام آن نکنند یا لزوم در غایت ظهور نبود وتکفیر نباید کرد تا ممکن است توجیه واصلاح حال مسلمانان باید کرد ومبادرت به تکفیر وتغلیظ نباید کرد و در حدیث آمده است که هر که دیگرے را کافر گوید اگر شے در نفس الامر کافر نبود قائل بالفعل کافر گردد و حکم لعن نیز همچنین آمده است اگر آنکس مستحق لعنت نبود لعن او بقائل عائد گردد پس احتیاط در ترک لعن و تکفیر باشد والله اعلم وَرُسُلُ الْبَشَرِ اَفْضَلُ مِنْ رُسُلِ الْمَلٰئِکَةِ وَرُسُلُ الْمَلٰئِکَةِ اَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الْبَشَرِ خواص بشر که انبیا ورسل اند فاضلتر اند از خواص ملائکه که پیغمبران رسولان ایشان باشند وعوام البشر که مراد بدان غیر انبیاء اند از اولیا واتقیا فاضلتر اند از عوام ملائکه وخواص ملائکه فاضلتر اند از عوام بشر ودرینجا اجماع است که اصلا خلافے دران نیست ودلیل بر فضیلت بشر از ملک این گفته اند که حق سبحانه و تعالی امر کرد ملائکه را بسجود آدم وسجود اعظم اظهر انواع خدمت است ومقتضای حکمت امر ادنی است بخدمت اعلی وچون افضلیت آدم ثابت شد افضلیت تمامه انبیا به ثبوت پیوست لعدم القائل بالفصل واین سخن از ایشان بغایت غریب است حکمتهاے پروردگار تعالی را که احاطه تواند کرد که چیست حکمتهاے او را او داند گاہے اعلے را امر کند بخدمت ادنے تا کمال قدرت خود ظاهر کند یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید تا آنکه بمذهب اهل سنت وجماعت رعایت حکمت بروے تعالی نیز واجب نیست مگر آنکه این دلیل را الزامے دارند بر معتزله که قائل اند با فضلیت ملائکه ودلیل

دیگر آنکه طاعات و عبادات و تحصیل کمالات با عائق و عوائق اشق و اصعب است و در جزالت ثواب و خیریت جزا اتم و ادخل اگر مراد بافضلیت کثرت ثواب است این دلیل تمام است ولیکن نزاهت و تجرد از علائق جسمانی و کدورات هیولانی ناظر در جانب افضلیت ملائکه است و لهذا بعضی اهل تحقیق بران رفته اند که حیثیت مختلف است و نزاع لفظی است از حیثیت صعوبت عبادت و شدت مجاهدت بشر افضل است و از جهت قرب بمبداء و نزاهت و تجرد و نورانیت ملائکه و کمال انسان و ترقی او در انست که بقرب ملائکه برسد و بملکوت اعلی ملحق گردد باز اگر بجامعیت انسان و مظهریت او مر اسماء و صفات الهی را و استخلاف الهی تعالی مر او را نظر افتد این جانب راجح آید و گفته اند که دلیل متعارض است و مسئله ظنی است و یقین را بدان راه نیست والله اعلم و با وجود آن اعتقاد باید کرد که سید رسل محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سید کائنات و افضل مخلوقات است من الجن و الانس و الملائکه و بدانکه تفضیل انبیا بر ملائکه چنانچه تقریر یافت مذهب جمهور اهل سنت و جماعت است و نزد معتزله و بعضی اشاعره ملائکه افضل اند از بشر و منقول از امام اعظم ابو حنیفه کوفی در این مسئله توقف و تردد است از جهت تعارض ادله گویند که وی اول قائل بود بافضلیت ملک از بشر و در آخر ازان رجوع کرده بافضلیت بشر آمد و منقول از قاضی ابوبکر باقلانی نیز توقف است و در حقیقت جهل باین کیفیت قادح در ایمان و کمال آن نیست و از امام تاج الدین سبکی که از مشاهیر ائمه شافعیه است نقل کرده اند که وی گفته است اگر کسی مدت عمر او بگذرد و در خاطرش تفضیل انبیا بر ملائکه خطور نکند امیدوارم که روز قیامت ازان سوال نکنند انتهی و بعضی گفته اند که ظاهر دران است که مسئله تفضیل در هر جا که باشد همین حکم داشته باشد و مآل کلام اختلاف حیثیات و تعدد جهات است والله اعلم وَكَرَامَاتُ الْأَوْلِيَاءِ حَقٌّ

بیان کرامات اولیا و معنی ولی و تقسیم او بنوعی الهام و غیره

ولی عبارت است از شخصی که بحد معرفت و مواظبت طاعات و اجتناب معاصی و اعراض از انهماک در لذات و شهوات مباحه موصوف باشد اگر از وی خارق عادتی بوجود آید روا باشد و این در حقیقت معجزه نبی است که این ولی از امت اوست مثلاً معجزات آنحضرت صلی الله

علیه وآله وسلم انواع اند بعضے ازانها پیش از بعثت وقوع یافته وآنرا ارهاصات گویند وبعضے بعد از بعثت
درحالت حیات ودیگر بعد رحلت وے از تابعان وے که اولیاے امت باشند بوجود مے آید این نیز از معجزات
اوست که دلالت برصدق وے وصحت دین وے میکند ووجود کرامات از بعضے صحابه واولیاے امت بطریق
شهرت وتواتر ثبوت یافته است که تردد وانکار را درانجا مجال نباشد خصوصًا از بعضے اعاظم اولیا
مثل غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی وامثال ایشان امام عبدالله یافعی رحمة الله
علیه گفته است کرامته بلغت حد التواتر ومعلوم بالاتفاق ما بلغت مثلها من احد من شیوخ
الآفاق وبعضے گویند که کرامات ولی از جنس معجزات نبی نباشد مثل شق قمر وسلام حجر و
سجدهٔ شجر مثلا وبعضے گویند که صدور کرامت از ولی نه بقصد واختیار بود والبته بمقارنت
دعوی ولایت وکرامت بود حق آن است که هرچه از نبی بطریق معجزه صادر گردد جائز بود که
از ولی بطریق کرامت ظهور یابد وتخصیص وتقید بعدم اختیار صحیح نیست هم باختیار بود وهم
بے اختیار وگاهے از بعضے ارباب تمکین که قدم صدق ایشان درمقام ولایت راسخ وثابت است
بدعوی صادق نیز مقرون گردد ودرحقیقت این دعوی راجع بدعوی صدق نبی وصحت نبوت است
قالوا وکان الشیخ محی الدین عبدالقادر کثیر الدعوی بحق لحق فی حق وآنچه منافی است دعوے
نبوت است ومعاذ الله که از اعداے دین ومستحق اهانت ولعنت گردد ووجود کرامت شرط ولایت
نیست ولی باشد که از وے هرگز کرامتے ظاهر نگردد واصل ولایت استقامت بردین اسلت که
الاستقامة فوق الکرامة وحکمت درانظهار او درابتدا تربیت سالک وتکمیل یقین اوست تا درجد
واجتهاد وسلوک چست وچالاک تر گردد ودرانتها براے تربیت مردمان وازالهٔ تردد وانکار ایشان بود
وجمله اقسام خوارق چهار است اگر مقرون بایمان وعمل صالح نیست آنرا مکر واستدراج گویند و
اگر بایمان وعمل صالح وکمال معرفت وتقوی بود آنرا کرامت نامند واگر مقرون بدعوے نبوت بود
آن معجزه است وگاهے از عوام مومنین واهل صلاح نیز چیزے ازین باب ظهور یابد آنرا
معونت گویند ودرحقیقت سحر وطلسمات وشعبده از خوارق عادت نبود چه آن همه اخلت

اقسام خوارق چهار است

عمل و اسباب بود که هر که مباشرت آن اسباب کند بحکم جریان عادت بران مترتب گردد چنانچه
ترتب شفا بر علاج طبیب حاذق و خرق عادت آن است که نه چنین بود و لَا يَبْلُغُ وَلِيٌّ دَرَجَةَ الْأَنْبِيَاءِ
هیچ ولی بدرجهٔ نبی نرسد زیرا که انبیا معصوم اند از معاصی و مامون اند از عزل و خوف خاتمت و مکرم
اند بوحی و مشاهدهٔ ملک و مامورند به تبلیغ احکام و ارشاد انام بعد از اتصاف بکمالاتے که اولیاء دارند
بالجمله افضلیت نبی از ولی امر متیقن و مقطوع به است و هر که برخلاف آن اعتقاد کند کافر است
صرح به العلماء و آنکه گفته اند که الولایة افضل من النبوة ترجیح و تفضیل ولایت کند بر نبوت نه تفضیل
ولی بر نبی چه ولایت قرب مع الله است و استفاضت از جناب اقدس وے و نبوت
انبیا اخبار به خلق و افاضت کمالات برایشان و لابد که ان نسبت شریف تر و فاضل تر از ین
نسبت بود و نبی جامع هر دو نسبت است پس فاضل تر بود از ولی که صاحب نسبت اولی است
پس با وجود آن این سخن موهوم خلاف مقصود است اطلاق ان جائز نباشد و قائل آن نیز معلوم
نیست که کیست اگر مراد بدان ترجیح و تفضیل ولی بر نبی است باطل و واجب الرد است هر گز گفته
نشد و لَا يَصِلُ الْعَبْدُ إِلَى حَيْثُ يَسْقُطُ عَنْهُ الْأَمْرُ وَالنَّهْيُ بنده تا عاقل است بجای نرسد که
تکلیف شرعیه از وے سقوط پذیرد چنانکه اهل الحاد و اباحت گویند که چون بنده بنهایت محبت رسید
و صفائی قلبش حاصل شد و ایمانش راسخ گشت امر شرع از وے ساقط گردد پروردگار تعالے
بارتکاب کبائرش بدوزخ نفرستد و عذاب نکند و این سخن کفر و ضلالت است این از خدا بیخبران
همیگویند هر گاه که محبت غالب آمد و قلب صافی شد و ایمان راسخ گردید باید که طاعت و خدمت
بیشتر و کامل تر گردد نه آنکه نقصان پذیرد و ساقط شود گرفتن بران و عذاب کردن در مشیت اوست
ولی اگر خواهد نگیرد و اگر خواهد بگیرد اما سقوط تکلیف صورت ندارد و بالاتر از انبیا صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین در محبت و ایمان کیست و حالانکه تکلیف در حق ایشان اتم و اکمل است آنجا گویند که
بر انبیا علیهم السلام برائے تواضع و تشریع احکام است پس ترک آن از ایشان لایق نباشد و
ندر نه فهمند که معنی تشریع چیست تشریع برائے آن است که تا مردم بدان عمل کنند و براه اتباع

ایشان بروند پس مردم باید که عمل بکنند تا مصلحت تشریع باطل نگردد پس معنی تشریع عین ایجاب آمد و سقوط تکلیف با آن منافات دارد وَالنُّصُوصُ یُحْمَلُ عَلٰی ظَوَاهِرِهَا آیات و احادیث را برظاهرش باید گذاشت و بے ضرورت تاویل نباید و تحقیق این مقام و شرایط تاویل و جواز و عدم جواز آن از کتاب التفرقه بین الکفر و الزندقه که از مصنفات امام حجة الاسلام است باید طلب داشت والله الموفق وَالْعُدُوْلُ عَنْهَا اِلٰی مَعَانٍ یَدَّعِیْهَا اَهْلُ الْبَاطِنِ اِلْحَادٌ فرقه باطنیه ملاحده گویند که از قرآن و احادیث معانی ظاهر مراد نیست مراد ازان رموز و اشارات باطن است که هیچکس بدان پے نبرد مگر معلم و معلم امام معصوم را گویند که معرفت حق بے تعلیم وے حاصل نگردد و این سخن از زندقه والحادست اگر معنی ظاهر مراد نیست چندین نماز و روزه و طاعات و عبادات از شرایع و احکام از کجا ثابت شده و چه چیز معلوم گردیده و اگر هیچکس را راه وصول بدان نیست پس انزال کتب و بیان شرائع چیست و معلم که ایشان میگویند بالاتر از پیغمبر و اصحاب و اتباع وے که خواهد بود و ایشان خود معانی ظاهر را اراده مے نمودند و بظواهر آن امر میفرمودند و بحقیقت مقصود این ملاحده ابطال شریعت و افساد دین است خذلهم الله و لعنهم و اهل تحقیق از ارباب اشارات گویند که مراد نصوص معانی ظاهر است قطعاً و باوجود آن دران رموز و اشارات است که با ظواهر منافات ندارد مثلاً فرعون و موسیٰ در خارج هستند و قصها و وقائع که میان ایشان وقوع یافته ثابت است و باوجود آن اگر آن را اشارتے بقضیهٔ روح و نفس مثلاً و از ند صورتے دارد نه آنکه گویند اینجا نه موسیٰ است و نه فرعون مراد همان روح و نفس است فقط فاخلع نعلیک امر است بموسیٰ علیه السلام که در آمدن بوادی مقدس براه ادب نه و نعلین خود را بکشد و پا برهنه بیاید و باوجود آن اشارت است باخراج کونین و اسقاط آن از نظر در مقام قدس قرب و محبت مولےٰ تعالےٰ نه آنکه اینجا نه وادی مقدس است و نه موسیٰ و نه نعلین العنصری باده تر و نامعقول تر ازین نباشد نسأل الله العافیة وَفِیْ دُعَاءِ الْاَحْیَاءِ لِلْاَمْوَاتِ وَصَدَقَتِهِمْ عَنْهُمْ نَفْعٌ لَهُمْ در دعاهاے زندگان مر مردها را و صدقه دادن بنیت ثواب ایشا

بیان مذهب باطنیه ملاحده

نفع عظیم است مر مردہارا و احادیث و آثار درین باب بسیار است و نماز جنازہ نیز ازین باب است و در
حدیث آمدہ است کہ بر جنازہ کہ صد کس از مسلمانان نماز گذارند و شفاعت طلبند البتہ مغفور است
سعد بن عبادہ را رضی اللہ عنہ مادرش فوت کرد از حضرت پرسید کہ افضل صدقات درین
باب چہ باشد فرمود دادن آب مر تشنگان را بہترین صدقات و فاضلترین خیرات است پس سعد
رضی اللہ عنہ چاہے کند و گفت ہذا لام سعد و در حدیث دیگر آمدہ است کہ الدعاء یرد البلاء و الصدقۃ
تطفی غضب الرب دعا رد بلا کند و صدقہ آتش خشم الٰہی را سرد گرداند یعنی از احیا و اموات
در دنیا و آخرت و نیز در حدیث آمدہ است کہ عالم و متعلم چون بر قریہ بگذرند تا چہل روز عذاب از
مقبرۂ آن قریہ برگیرند ازینجا فضل علم و تعلیم و تعلم ظاہر شود کہ چیست و نیز ثابت شود کہ نصب
حفاظ و مدرسین در مقابر محمود بود و اللہ الموفق وَاللّٰہُ مُجِیْبُ الدَّعَوَاتِ وَقَاضِیُ الْحَاجَاتِ
سبحانہ تعالیٰ بکرم و فضل خویش قبول کنندۂ دعاہا و برآرندۂ حاجتہاے بندگان است دعا
اگر بصدق توجہ و حضور دل و تضرع و زاری بود البتہ مستجاب است یا در دنیا یا در آخرت و اجابت
دعارا شرائط و موانع است و اکد شرایط حضور قلب و اکل حلال است و اشد موانع استبطا
و استعجال یعنی گوید بسیار دعا کردم ہیچ مستجاب نشد و با وجود عدم شرایط و وجود موانع فضل و
کرم و رحمت پروردگار تعالیٰ باقی است و بالجملہ دعا مخ عبادت است کہ الدعاء مخ العبادۃ
ہمچنانکہ عبادات در اوقات مخصوصہ باسباب خاص واجب بود دعا نیز در وقت نزول بلاہا وجوب
عنالازم گردد و مشروع و مندوب باشد فرمان باری تعالیٰ است اُدْعُوْنِیْٓ اَسْتَجِبْ لَکُمْ
ے اے اخی دست از دعا کردن مدار + با اجابت یا روائیت چکار + بس دعاہا کان
زیان است و وبال + از کرم مے نشنود شان ذوالجلال + مثلا مزارعے در حضرت سلطان
بیاید و اسپ تازی طلبد و سلطان در بدل آن گاو زراعت بوے عطا فرماید این در صورت
منع است و در معنے اجابت بطریق احسن و انفع چہ آن اسپ تازی سر گردن
او را مے شکند منعش ازان عین مصلحت و محض لطف است اگر بفہمد گاو زراعت در حق او

بهتر از اسپ تازی است و منع و توقف اجابت دعا در فضول دنیاوی و شهوات نفس که از درگاه
قرب دور اندازد و بعذاب آخرت کشد هم ازین باب ست و کسے که فهم عن الله و حسن الظن بالله
حاصل وقت او شود منع و عطا در حق او یکے باشد ازینجا ست که گفته اند العطاء من الخلق
حرمان والمنع من الله احسان و دعاے کافر مستجاب نبود وما دعاء الکافرین الا فی
ضلال مگر در امور دنیوی و دعاے مظلوم مستجاب است اگرچه کافر بود والله اعلم وَيَجُوزُ الصَّلوٰةُ
خَلْفَ كُلِّ بَرٍّ وَّفَاجِرٍ جماعت در نماز از دست نباید داد و مقید بامام متقی و متورع نباید بود و بجهت
آن فضیلت جماعت که بے شبهه از سنن موکدهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ست ترک نباید کرد و آن
قدر که آن حضرت را تاکید در التزام جماعت و اجتماع و ایتلاف بود در جاے دیگر نبود نعم اگر مرد صالح
و متقی براے امامت پیدا شود بهتر و الا هر که باشد نماز بجماعت باید گذارد و هرچند که فاسق بود
بشرطیکه فسق و فجور وے منجر بکفر نگردد و علم باحکام و ارکان نماز و قدر مایجوز به الصلوٰة از قرآن
یاد داشته باشد وَنَرَى الْمَسْحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ فِي الْحَضَرِ وَالسَّفَرِ اعتقاد مسح موزه از علامات
سنت و جماعت داشته اند در حضر یکشبان روز و در سفر سه شبان روز و گفته اند که علامت سنت
و جماعت سه چیز است تفضیل الشیخین و محبة الختنین والمسح علی الخفین ابوبکر و عمر را افضل دانستن و
علی و عثمان را محبت داشتن و جواز مسح موزه را اعتقاد کردن این سه چیز نشانهٔ اهل سنت و
جماعت است که اهل بدعت بدان قائل نیستند و امام حسن بصری گوید هفتاد تن از صحابه را دریافتم که
همه مسح خفین روا مے داشتند و از امیر المومنین علی کرم الله وجهه ازان پرسیدند فرمود مسافر
را سه شب و روز و مقیم را یک شب و روز بود این چنین شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
وسلم در جاے دیگر فرموده است که اگر دین و شریعت بقیاس و عقل بودی پایان موزه بمسح
اولے بودی و لیکن مدار دین بر حکم شرع است و مسح در شرع بر روے موزه آمده است
دیگر بدانکه اگرچه عزیمت در شستن پایها است و مسح کردن بر موزه رخصت است ولیکن جواز
آن را معتقد باید بود و در محل تهمت اگر رخصت را هم بر رخصت افتد بمصلحت قریب تر باشد

[illegible]

وَاِسْتِحْلَالُ الْمَعْصِیَةِ صَغِیْرَةً کَانَتْ اَوْ کَبِیْرَةً وَاسْتِخْفَافُهَا کُفْرٌ گناه ر صغیره باشد یا کبیره حلال دانستن و سبک داشتن کفر است اگرچه بغلبۂ شهوت و حکم بشریت بارتکاب آن مبتلا گردد ولیکن باید که آنرا گناه داند و بتقصیر خود معترف آید و سبک پنداشتن صغیره بآن نوع بود که آنرا اهیچ نداند و اصلا مستوجب عقوبت نه پندارد و الاظاهر است که صغیره سبک تراز کبیره است و اثم وے کمتراز و است وَالْاِسْتِهْزَاءُ عَلَی الشَّرِیْعَةِ وَالْاِسْتِهَانَةُ بِهَا کُفْرٌ استهزا و سخریت و اهانت شریعت کفر است چه آن علامت تکذیب انکار است وَالْهَزْلُ بِالْکُفْرِ کُفْرٌ اگر تلفظ بکلمۂ کفر بطریق هزل کند بے آنکه معنے او مراد دارد و اعتقاد بدان کند کافر شود چه هزل موجب استخفاف است و هرگاه استخفاف معصیت کفر بود استخفاف کفر بطریق اولی کفر باشد هرچند نداند که آن کلمه کفر است زیرا که جهل درین باب عذر نبود و نزد بعضے علما اگر کفر بودن آن نداند معذور است و این بر تقدیرے است که تلفظ بدان عمداً کند اما اگر بطریق خطا و سهو و سبقت لسانی بر زبانش آید کفر نبود اجماعا وَلَا یُحْکَمُ بِکُفْرِ السَّکْرَانِ مست طافح که زائل العقل است و زمام اختیارش بدست نه و هذیان میگوید اگر کلمۂ کفر بر زبانش آید اعتبار ندارد و حکم بکفر نباید کرد اگرچه دیگر تصرفاتش مثل طلاق و عتاق و بیع و شرا و اقرار را جائز دارند بجهت زجر و توبیخ وے و اسلامش که در حالت مستی آرد نیز جائز بود فرق آن است که کفر و ردت امرے مذموم و اجب الاعدام است و زوال عقل عذر آن تواند بود بخلاف اسلام که مطلوب مرغوب است بهر نوعے که باشد اثبات آن واجب بود و نزد شافعی بروایتے از ابو حنیفه کفر سکران کفر است وَتَصْدِیْقُ الْکَاهِنِ بِمَا یُخْبِرُ بِهٖ عَنِ الْغَیْبِ کُفْرٌ کاهن که دعوے علم غیب کند تصدیق کردن و راستگو دانستن او را کفر است و در حدیث آمده است که هرکه پیش کاهن رود و گفته او را تصدیق کند بتحقیق کافر گردد بدینے که محمد صلی اللّٰه علیه و آله وسلم آورده است و کاهنان در عرب بسیار بودند که دعوی علم غیب میکردند و جن و شیطان خبرها بایشان میرسانند و منجم در حکم کاهن است هرکه تصدیق منجم کند و گفتۂ او را یقین داند نیز کافر است و بالجمله تاثیر کواکب و اجرام علوی و دخلیت اوضاع و احوال آنها را در

درحرارت وبرودت وامطار واِمساک ونضج اثمار وفواکه واشال آن معلوم است قطعاً ودرسعادت و اشال آن اگرنیز هست درشریعت منهی است واگر درشرایع دیگر فضا درست بود درین شریعت غرا منسوخ بود این قدر در امتناع ازان کافی است نسال اللہ العافیۃ وَالْیَاسُ مِنَ اللّٰہِ کُفْرٌ ناامیدی از رحمت خدا کفر است وَلَا یَیْاَسُ مِنْ رَوحِ اللّٰہِ اِلَّا الْقَوْمُ الْکَافِرُوْنَ مسلمان ہرچند گناه کند وبراه معصیت رود از رحمت آلہیش ناامید نباید بود که توبه بخشد واگر توبه ہم نکند شاید بفضل وکرم از گناہان درگذرد وَالْاَمْنُ مِنَ اللّٰہِ کُفْرٌ ایمن بودن از عذاب الٰہی تعالیٰ نیز کفر است لَا یَاْمَنُ مَکْرَ اللّٰہِ اِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُوْنَ مکر در لغت پوشیدن وفریب دادن بود مکر خدا آن است که بنده را درمعصیت گذارد وابواب ناز ونعمت بر روی او بکشاید تا مغرور شود وغافل گردد ناگاه بگیردش ازان جا که گمان ندارد وَالْاِیْمَانُ بَیْنَ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ گفته اند امیدواری چنان باید که اگر بشنود یک کس در بہشت خواہد رفت وبس امید دارد که آنکس من باشم وترس کاری بحدے که اگر بداند که جز یک تن بدوزخ در نرود وتبرسد که آن یک تن من باشم قطعه آنہا که خواص درگہه تکریم اند + دہشت زدگان عالم تسلیم اند + نومید مشو که رحمت حق عام است + مغرور مشو که خاصگان در بیم اند + ونیز گفته اند که درحالت حیات خوف غالب بود وچون وقت رحلت در رسد رجا بیش آید علامت سعادت این است ودرتاخیر رجا که گفته اند الایمان بین الخوف والرجاء رمزے بدین معنی تواند بود یا اشارتست بغلبۂ خوف بر رجا اعلموا ان اللہ شدید العقاب واللہ غفور رحیم

للہ الحمد که ختم رساله بر رجا ومغفرت رحمت آمد عاقبت بخیر باد

تمت

الحمد للہ علی احسانه والصلوٰة والسلام علی رسوله محمد وآله که رساله تکمیل الایمان لازم الایقان از تالیفات رئیس المحدثین سند الکاملین مولانا شیخ عبدالحق محدث دہلوی رحمه بتصحیح تام وتنقیح مالاکلام حسب الارشاد اخی المعظم برادر مکرم جناب منشی محمد عبدالقیوم صاحب باہتمام کمترین محمد قمرالدین سلمه اللہ فی الدنیا والدین مطبع قیومی کانپور بماه جنوری سنه ۱۹۰۱ عیسوی مطبوع گردید

ما شاء الله لا قوة الا بالله

حسب الارشاد اخی المعظم و برادر مکرم حاجی محمد سعید صاحب سلمہ اللہ الواہب تاجر کتب کلکتہ خلاصی ٹولہ نمبر ۸۵



از اہتمام راجی غفران احد محمد عبد الصمد غفر لہ اللہ الاحد نبیرۂ حاجی مبرور محمد مصطفیٰ خانصاحب مغفور

مطبع رزاقی واقع کانپور مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على رسوله محمد سيد الاولين والاخرين وعلى آله واصحابه ومن تبعهم اجمعين

بدان نيکبخت کند ترا خدا تعالی که دانستن فرض بر مکلف است فرض ودانستن واجب واجب است ودانستن سنت سنت است ودانستن مستحب مستحب است چون مهم ترين همه از فرض بدنی نماز است دانستن فرض و واجب وسنت ومستحب وازهم مهماتست تاآنکه در فتاوی کبيری وناصری وشهابی ومسعودی آورده که هرکه فرائض و واجبات نماز نداند نماز او روا نباشد وشيخ ابوحفص کبير فرموده که کافر گردد نعوذ بالله منها پس اول تعريف هريک ازينها بگويم بعده بيان آن در نماز نمايم فرض آنست که بدليل قطعی که دران بهيچ وجه شبهه نبود ثابت شده باشد آنکه حق تعالی چنان حکم فرموده نص قرآن يا حديث متواتر يا اجماع امت پس اگر فرضيت آن نزد همه مجتهدين باشد منکر او کافر است واگر نزد بعضی بود منکر او فاسق باشد وبهر تقدير ازنا کردن

آن چیز یکه فرض است آن چیز فاسد گردد و جائز نباشد در دنیا و عذاب دوزخ شود
در عقبی قطعاً و یقیناً مگر حق تعالی تجاوز کند بکرم خویش و واجب آنست که بدلیل
ظنی از قرآن غیر منصوص و یا حدیث غیر متواتر ثابت شده باشد آنچه حکم حق تعالی
است یا آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دایم کرده باشند و انکار بر تارک آن نیز فرموده اند و حکمش
آنست که منکر او فاسق است و گمراه نزد مجتهدین که وجوب او ثابت است و از ناکردنش آن
عمل مکروه تحریمی می شود یعنی قریب حرام گردد در دنیا و ثواب اصلا نباشد در آخرت اگرچه
فرضیت قضا از ذمه طرف گردد اما وجوب قضا ثابت است و سبب عذاب نیز باشد بظن غالب اگر
اعاده نکند مگر حق تعالی عفو نماید بلطف خویش و سُنت آنست که از پیغمبر صلی الله علیه و
آله وسلم ثابت شده باشد یا بر وجه تاکید قولاً یا فعلاً یا رضاً و بهر تقدیر فعل باید که اکثری باشد تا
آنچه گفته اند ترک از دو مرتبه زیاده نباشد و ظاهر آنست که مراد از زیادتی وجود از عدم باشد
چنانچه مستفاد از بعضی سنن میشود و حکمش آنست که منکر او بد عقیدت و مُسِئ یعنی بدکار اگر
ثبوت سنیت آن بخبر واحد است و فاسق است اگر بخبر مشهور ثابت شده و کافر است اگر
بخبر متواتر ثابت شده سنیت او و اگر نعوذ بالله از وی اہانت و استخفاف انکار کند
بهر وجه که باشد کافر گردد و از ناکردن آن بعد از قبول و اعتقاد سنیت نقصان ثواب شود

۳
مفتاح الصلوٰة

مکروه تنزیهی میگردد و در دنیا سبب عتاب یعنی سرزنش باشد در آخرت و بعضی محققان ترک سنت
صاحب بحر رایق ۱۲
موکده اشد التاکید را مثل ترک واجب در گناه گویند و اگر در عمل سنت کردن تهاون ورزد
یعنی آسان داند و بیباکی نماید خوف کفر است و اگر خود را مقصر داند امید عفو ست و
مستحب آنست که آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم ثواب عمل آن بیان فرموده اند
و یا گاهی خود کرده باشند و از باب عبادات باشد نه عادات و این را سنت مستحبه نیز نامند و بعضی
مستحبات از سلف و خلف نیز آمده با لجمله منکر مستحب نه کافر ست نه فاسق نه مبتدع و نه مسئی
مگر انکار آن مستحب که ثبوت استحباب بحیثیت آن سرور است صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه معلوم
شد از ما سبق و همچنین غیر عامل و بهیچ وجه ماخوذ نیست بلکه تارک فضیلت است و از ثواب
آن محروم و عامل آن بمثوبات عظیمه فیروزمند و منصور ست و بصلاحیت مشهور و مظفور
بزرگی از علمای سند فرایض و واجبات و سنن نماز را درین سه بیت بحروف اشارت
بالکسر نام شهری ۱۲
کرده است که اکثر اوقات بفرزندان حضرت یعنی شاه علیسی صاحب تعلیم میفرمودند و آن
انیست ابیات فرایض ندانی شوی در قلق ۱+ احخسش
انذام پاک کردن · جامه پاک کردن ۱۲
نوق · نقق · رارسق
وقت شناختن ۱۲ · قرارت خواندن ۱۲ · رکوع کردن ۱۲ · سجده کردن ۱۲
چو واجب ندانی شوی در خطر

شضنت تقنت کقت بجسر

چو سنت بدانی شوی مقتدا

زوبت تلتہ تسبتی دداد

تفصیل این مجمل از کتب معتبره بگویم و حواله کرده نشود مگر وقتیکه ضرور باشد بیان اول بطریق اختصار آنست الف اندام پاک کردن از نجاست معنوی و صوری که بحدث و خبث عرف فقها تعبیر ازین هر دو واقع میشود حدث بر دو قسم است اصغر که سبب وضو باشد و اکبر که سبب غسل باشد

فصل در بیان وضو بدانکه فرض در وضو چهار چیز است فرض اول شستن روی از رستنگاه موی پیشانی در اکثر متعارف تا زیر زنخ و از نرمهٔ گوش تا نرمهٔ گوش دیگر اگر موی انبوه نه بر آمده باشد و اگر موی انبوه بر آمده است شستن زیر موی ساقط میشود و بجای او مسح ربع ریش فرض گردد علی ما هو المشهور و صحیح آنست که شستن موهایی که بر روی بر آمده فرض میشود کذا فی السراج الوهاج و علیه الفتوی کذا فی الظهیریة و جز این هر روایت که هست از و رجوع کرده اند کذا فی البدائع و در بحر الرائق می گوید که عجب است از اصحاب متون که روایت صحیح مفتی به که باو رجوع واقع شده ترک می کنند و روایات دیگر مذکور می نمایند فرض دوم شستن هر دو دست تا آرنج است فرض سوم شستن هر دو

فرض چهارم مسح
پای تا شتالنگ است و آرنج و شتالنگ داخل در فرض است
چهارم حصه سر است از هر طرف که میسر آید و سنت در وضو سیزده چیز است اول
هر دو دست شستن تا بند دست وجدا جدا بعده جمع نموده شستن دوم در حالت ابتدا
بسم الله العظیم الحمد لله علی دین الاسلام گفتن و اگر بر بسم الله الرحمن الرحیم
کفایت کند سنت ادا می شود سوم مسواک کردن بوقت مضمضه و اگر موجود نباشد
سبابه بر دندانها بگرداند یا به پرچه لک پاک کند ثواب حاصل آید که از درخت اراک باشد
که سنت است و گرنه باید که تلخ بود یا چیزیکه سبب صفا کردن باشد و بسطبری خنصر بود و تخمینا
درازی یکوجب باشد تقریبا و سنت در کیفیت گرفتن او نست که خنصر دست راست را پایین
مسواک نهد و سه انگشت بالا بدارد و ابهام را زیر سر او نهد کذا فی البحر الرائق و شروع
بدندان عالی طرف راست کند بعده بدندان عالی طرف چپ بعده در دندان سفلی همین طریق
عمل نماید کذا فی شرح منیة المصلی و اقل مرتبه سه بار در اعالی و سه بار در اسافل است با آب
و در کام نیز استعمال نماید ذکره فی البحر الرائق چهارم مضمضه است یعنی آب در دهن
جنبانیدن و در بعضی روایات مبالغه در وی که غرغره گویند تا حلق رسانیدن نیز سنت است
پنجم آب در بینی کردن و آن بدست راست چون بکشند بدست چپ بکشند و در بعضی روا[یات]

مبالغه دران نیز سنت است و آن اینست که بانگشت آب پراگنده کند در بینی تا به پرده بسلو در
عیون مبالغه هر دو را از مستحب شمرده است و سنت اینست که برای مضمضه و استنشاق آب هر
کتابیست ۱۲
مرتبه جدا جدا بگیرد ششم هر عضو را سه بار شستن لیکن مرتبه اول از فرض واقع میشود باید که هر مرتبه
آب بر همه عضو جاری شود کذا فی البحر الرائق هفتم نیت وضو یا رفع حدث کردن بدل و بزبان
گفتن مستحب است اگر نیت نکند ثواب وضو نیابد اگرچه نماز روا باشد و محل او وقت شستن
روست کذا فی السراج الوهاج شاید مراد آن باشد تاخیر او جائز نیست که فرض اوست
اما تقدیم او جائز است قیاس بر نماز بشرطیکه اجنبی در میان واقع نشود و لهذا صاحب عینی نیت
را سنت اول شمرده است هشتم خلال لحیه است و طریقش اینست که از جانب اسفل ریش انگشتان را
وقت آن بعد شستن روی سه مرتبه ۱۲
بطرف اعلی برآرد و در حدیث جمع الجوامع وارد است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم غرفه آب زیر
یک کف آب ۱۲ — و پشت دست بسوی گلو دارد ۱۲
ریش رسانیده تخلیل می نمودند نهم تخلیل اصابع است از هر دو دست و هر دو پا اما در دست یعنی
بعد رسیدن آب ۱۲
انگشتان بآب متقاطر در بعضی درآرد چنانکه تشبیک حاصل آید و در پای از پائین بخنصر دست چپ
انگشتان با انگشتان درآوردن ۱۲
تخلیل خنصر پای راست کند همچنین تا ختم شود بخنصر پای چپ دهم تمام سر مسح کردن و کیفیت
او اینست که هر دو کف بآب تر کرده بر مقدم سر نهد و آنرا تا قفا بکشد چنانکه تمام سر مستوعب
و انگشتان ۱۲
گردد و بعده هر دو انگشت مسبحه داخل هر دو گوش مسح کند و هر دو ابهام بالای هر دو گوش مسح کند

یازدهم آنکه مسح هر دو گوش با آبیکه برای مسح سر گرفته است بکند یعنی آب جداگانه ما ضرور نباشد نستاند دوازدهم آنکه ترتیب کند یعنی اول روی بشوید بعده هر دو دست تا آرنج بشوید بعده مسح سر کند بعده پای تا شتالنگ بشوید چنانچه در نص قرآن واقع است سیزدهم پی در پی شوید یعنی درمیان توقف آنقدر نکند که عضو در هوای معتدل خشک گردد و قبل از شستن پای اعضا بمندیل خشک نسازد که مانع ولاست کذا فی معراج الدرایة عن شمس الائمة الحلوائی وسوای این سنن بعضی سنت گفته اند وبعضی در مستحبات شمرده اند وهو الصواب **مستحبات** وضو پانزده چیز است اول وقت شروع تعوذ و تسمیه گفتن بسم الله العظیم الحمد لله تا آخر گفتن دوم روی قبله کردن سوم از راستا آغاز کردن چهارم کلمهٔ شهادت در وضو بر هر عضو فرض گفتن (یعنی عضوی که شستن آن فرض است ۱۲) در حدیث صحیح نسائی وارد است هر که سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ بعد وضو گوید عمل او حبط نشود و در حدیث مسلم است أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ بعد وضو بگوید حق تعالی او را هشت در بهشت بکشاید یعنی در آید از هر دری که خواهد وادعیهٔ ماثوره نیز خواندن مستحب است چنانکه در حدیث جمع الجوامع از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه مرویست که پیغمبر خدا

صلی الله علیه وآله وسلم در وقت دست شستن بِسْمِ اللهِ الْعَظِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی

دِیْنِ الْاِسْلَامِ می گفتند و روایتی دیگر از وی مرویست که وضو کردی و در وقت مضمضه

اَللّٰهُمَّ لَقِّنِّیْ حُجَّتِیْ و وقت استنشاق اَللّٰهُمَّ لَا تُحَرِّمْنِیْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ و

هنگام روی شستن اَللّٰهُمَّ بَیِّضْ وَجْهِیْ یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوْهٌ وَّتَسْوَدُّ وُجُوْهٌ و

وقت دست راست شستن اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِیْ کِتَابِیْ بِیَمِیْنِیْ و وقت دست چپ شستن

اَللّٰهُمَّ اجْعَلِ الْخُلْدَ بِشِمَالِیْ وَلَا تَجْعَلْهَا مَغْلُوْلَةً اِلٰی عُنُقِیْ و هنگام مسح سر اَللّٰهُمَّ

غَشِّنَا بِرَحْمَتِكَ فَاِنَّا نَخْشٰی عَذَابَكَ اَللّٰهُمَّ لَا تَجْمَعْ بَیْنَ نَوَاصِیْنَا وَاَقْدَامِنَا و وقت

مسح عنق اَللّٰهُمَّ نَجِّنَا مِنْ مُقَطَّعَاتِ النِّیْرَانِ و هنگام شستن پای اَللّٰهُمَّ

ثَبِّتْ قَدَمِیْ عَلَی الصِّرَاطِ یَوْمَ تَزِلُّ فِیْهِ الْاَقْدَامُ گفتی آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم

چون وضو تمام کردی برخاسته فرمود صلی الله علیه وآله وسلم اَللّٰهُمَّ کَمَا طَهَّرْتَنَا بِالْمَاءِ فَطَهِّرْنَا

مِنَ الذُّنُوْبِ بعده روایت کرد از سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم هر که این ادعیه بخواند

هر قطره که از اندام او وقت وضو بچکد پیدا کند از وی حق تعالی فرشته که استغفار کند بجهت

او تا روز قیامت و گناهان او بخشیده شود انتهی محصله بعده آیة الکرسی وانا انزلنا بخواند
تمام شد محصل حدیث رجع الکلام ۱۲

که ثواب عظیم در احادیث وارد است چنانکه کاتب با ادعیهٔ دیگر در فتوح الاوراد آورده بخم

انگشتری جنبانیدن اگر فراخ باشد واگرنه لازم است ششم مسح گردن کردن بعضی بیامن ومسح گردن سنت شمرده اند هفتم براعضای مغسوله وقت غسل دست رسانیدن هشتم تعهد زیر ابرو و بروت واطراف چشم نمودن نهم شروع شستن روی از پیشانی و دست و پای از انگشتان ومسح سر از مقدم کردن دهم وقت نیت از زبان گفتن نَوَیتُ اَن اَتَوَضَّأَ لِرَفعِ الحَدَثِ اِمتِثَالًا لِاَمرِ اللهِ تَعَالٰی یازدهم بذات خود متعهد امر وضو شدن دوازدهم از بقیه آب ایستاده آشامیدن سیزدهم شکر وضو ادا کردن چهاردهم تازه وضو برای هر نماز کردن پانزدهم روسوی آسمان کردن وبعد از وضو شهادت سابقه خواندن وجز این مستحبات بسیار است چنانچه در کفایة المؤمنین وغیره آورده که پیش از وقت تشنگی وضو کردن وچون آوند خالی شود باز پر کردن وشانه کردن اگر ریش انبوه باشد وبعد وضو ده بار درود خواندن لیکن اینقدر اهم مهمات است مکروهات در وضو چهارده چیز است اول دست ناشسته در آوند انداختن زیرا چه وقتیکه شبهه نجاست نباشد شستن مستحب است واگرنه شستن سنت است واگر یقین باشد فرض است دوم سخن دنیاوی در وضو گفتن ودر مطلوب المؤمنین میگوید حرام است سوم آب بسیار ریختن باید که بدو رطل که یکمنست وضو کند که مسنونست وزیاده از سه رطل اسراف است ورطل بوزن

بست نبیسه است تخمیناً اگر ازین زیاده بجهت قرار دل کند بسبب آنکه استیعاب سه مرتبه
شاید وزن نبیسه آن دیار زائد باشد
نشده است باک ندارد اما زیاده از سه بار شستن مکروه است چهارم آب بر روی سخت زدن
که مکروه تنزیهیست
پنجم با آبیکه در آوند مس گرم یا آفتاب شده باشد وضو کردن ششم چشم و لب وقت شستن روی
این قید اتفاقیست
سخت بستن هفتم وضو در موضع نجس کردن هشتم بینی بدست راست افشردن نهم در جای
استنجا وضو کردن دهم در جای بول استنجا کردن یازدهم مضمضه و استنشاق بدست چپ
کردن دوازدهم آوند برای وضو تخصیص کردن یعنی آنکه دیگر را رخصت ندهد
سیزدهم کم از سه بار شستن چهاردهم مسح کردن اعضای وضو بمندیلی که بآن
رومال
موضع استنجا مسح کرده باشد اما اگر به پرچه دیگر کند باک ندارد و افضل آنست که در ایام گرما
مسح نکند که آب وضو سبب نور است چنانکه در حدیث است و در وقت حاجت مسح کند و در
بعضی کتب با آوند مس وضو کردن نیز مکروه گفته است و مکروهات غیر ازین نیز گفته اند
چنانکه آغاز از چپ کردن و تکرار مسح سر تا سه مرتبه کردن و در آب وضو خوی یا آب بینی
انداختن یعنی اگرچه جایز است و در آب وضو دمیدن اما این قدر اهم است آنچه مذکور شد بیان
رفع حدث اصغر بود اما رفع حدث اکبر که آن جنابت و حیض و نفاس است حاصل نمیشود
مگر بغسل باید دانست که فرض در غسل سه چیز است مضمضه و استنشاق و غسل

مفتاح الصلاة ١١

جمیع بدن وسنت درو آنست که اول غسل فرج ونجاست که بر بدن باشد دور کرده بعده
وضو بطریق سابق ادا نماید واگر موضع غسل مجمع آب باشد پای را جدا شده بعد از غسل
بشوید مسئله در غسل یک صاع که هشت رطل باشد آب مستحب است وزیاده از دوازده
رطل اسراف است **فصل** شکننده وضو خروج نجس است از بدن مصلی مثل بول غایط
وباد وخون وریم ومانند آن وقی که پری دهن باشد یعنی آنکه او را نتواند نگاه داشت مگر
بروز تمام اگرچه تلخه باشد یا خون بسته یا طعام یا آب یا بلغم یا خون که بزاق بر وغالب بود
مسئله اگر بیک شورش چند مرتبه اندک اندک قی کرد ولیکن همه بقدریست که اگر جمع شود دهن
پر گردد ناقض وضو است مسئله خواب کسیکه یکی از جوانب اربعه بدن بر زمین چسپانیده است
یعنی دراز کشیده است ناقض است وخواب کسی که بسرین نشسته یا هر دو پا یکطرف کشیده
یا به تکیه نشسته چنانکه اگر دور کرده شود بیفتد نیز ناقض است مسئله بیهوشی ودیوانگی
ناقض است مسئله مستی ناقض است وحد او در نقض وضو آنست که در فعل یعنی در مشی تغیر واقع
شود ودر حرمت آنکه در قول یعنی در سخن گفتن تغیر ظاهر شود ودر حد زدن آنکه در عقل
یعنی معرفت وتمیز او تغیر باشد مسئله قهقه مصلی بالغ در نمازیکه رکوع وسجود دارد ناقض است
نه در صلوة جنازه وسجده تلاوت مسئله مباشرت فاحشه یعنی وقتیکه بدن مرد وزن هر دو

برهنه ملاقی شوند و آلت استاده باشد ناقض است خلافاً لمحمد مسئله خروج کرم از جراحت
ناقض نیست اگر تری نداشته اما از دبر ناقضست و از ذکر مختلف فیه است مسئله
مس ذکر و زن ناقض نزد علمای ما نیست خلافاً للشافعی مسئله شکننده غسل خروج
منی است که جهنده با شهوت باشد یعنی انتشار آلت در وقتیکه جدا شد از صلب و غایب
شدن سر ذکر در قبل یا دبر علی الفاعل والمفعول به مسئله نفاس که خون بعد از زائیدن
ظاهر میشود که اقل ندارد و اکثر آن چهل روز است هم موجب غسل است مسئله حیض که زنان را
میشود و اقل آن سه روز است و اکثر ده روز موجب غسلست مسئله مذی یعنی آبیکه وقت
ملاعبه مرد با زن یا انتشار آلت بلا دفق واقع میشود موجب نقض وضوست سبب غسل
نیست مسئله ودی آبیکه بعد از بول ظاهر میشود بر تقدیریکه وضو کرده باشد بعد از آن ظاهر
گردد وضو منتقض میشود مسئله احتلام یعنی خوابیکه در کیفیت جماع یا ملاعبه بیند و بعد از بیداری
تری یابد موجب غسل است اگرچه واقعه یاد نداشته باشد و اگر واقعه یاد باشد و تری نیابد
غسل فرض نمیشود مسئله غسل جمعه و عیدین مر صلی را و احرام حج و روز عرفه حاجی را سنت است
مسئله غسل و صحبت میت یعنی بر مردمان که حاضر آیند لازم است که غسل دهند مسئله
کسیکه مسلمان شده است بحالتیکه جنب بود غسل واجبست و اگر جنب نباشد غسل مستحب است

مسئله آب وضو و غسل مشهور است آنچه کثیر الوقوع است مسئله چاه است آن را مجملا بگویم

مسئله چاه هرچه نجس غلیظ است اگر مقدار درم افتد پلید شود وزن آن مقدار یا وله است

تقریبا و در بعضی روایات که جماعه بر و فتوی داده اند نجس خفیف در چاه یا آب اندک حکم غلیظ دارد

مسئله بول و عذره و منی و خون و شراب و پس انداخته ماکیان و بول و سرگین چیزیکه گوشت او

خورند و بول و سرگین چیزیکه گوشت او را نخورند نجس غلیظ است بسبب افتادن مذکورات

که مقدار درم باشد تمام آب کشیده شود و اگر ممکن نباشد دو صد دلو بکشند و بهتر آنست که قیاس

کرده آنچه موجود بالفعل باشد بکشند و علیه الفتوی من الاکثر مسئله بموت مثل موش خرد تا بچه

کبوتر بیست تا سی دلو وسطیا آنکه در و یکصاع آب گنجد بکشند و از بچه کبوتر تا گوسفند چهل تا

شصت بکشند و از بچه گوسفند تا هر قدر که باشد یا آنکه حیوانی اماسیده باشد اگرچه خرد بود

تمام آب بکشند مسئله چون چاه نجس شود روز و شب های آن نماز بگرداند که منتفخ یابند و

وقت وقوع معلوم نباشد والا نماز یک شب و روز بگرداند فرض و واجب بالاتفاق اعاده نمایند

و سنت فجر در بعضی روایات آمده است چنانکه در بحر رایق مذکور است والله اعلم بالصواب مسئله

عرق هر شی حکم سور او دارد و سور یعنی پس خورده آدمی و اسپ و هرچه گوشت آن خورند پاک است

و پس خورده سگ و خنزیر و درندگان بهائم نجس است و پس خورده گربه و مرغ کوچه گرد و سباع

الطیور وسواکن بیوت مثل موش وغیره مکروه است وسور بغل وحمار مشکوک است اگر آب پاک موجود نباشد وضو کرده تیمم کند یا عکس آن مسئله اگر آب نباشد مگر نبیذ تمر وضو کند این ظاهر الروایة است وصحیح آنست که تیمم کند وضو نکند قال فی البحر الرائق یَتَیَمَّمُ وَلَا یَتَوَضَّأُ بِهٖ وَقَوْلُ الْاِمَامِ الْاٰخِرُ وَقَدْ رَجَعَ اِلَیْهِ وَهُوَ الصَّحِیْحُ

فصل در تیمم چون بر استعمال آب قادر نباشد از مهر آنکه آب دور است یک کروه وآن شش هزار گز است بگز عامه که بیست وچهار انگشت است کذا فی البحر الرائق وغیره یا آنکه غسل ووضو نمیتواند کرد بجهت آنکه مرض زیاده می شود یا بدرازی میکشد یا سردی بمرتبه است که باستعمال آب میمیرد یا زحمت قطعا می شود این اخیر در غسل باتفاق روایات امام اعظم است ودر وضو اصح آنست که جائز نیست ودر غسل اگر قدرت بر گرم کردن داشته باشد یا علاج دیگر تواند کرد هم جائز نیست واگر هیچ وجه دفع سردی نتواند جائز است کذا فی البحر الرائق وغیره یا آنکه خوف درنده یا دشمن یا تشنگی باشد برابر است که خوف بر مال بود یا بر خود وتشنگی او را شود ویا رفیق او را یا جانور او را یا آنکه دلو یا رسن ندارد که آب کشد یا آنکه از بهای مثل زیاده بهم میرسد در همه این صورتها تیمم جائز است بچیزیکه از جنس زمین است یعنی آنچه بسوختن نرم یا خاکستر نشود پس باهن ومانند آن وچوب ومانند آن جائز نیست وطریقش آنست که دست بزمین زند وخاک دور کرده بر تمام روی بمالد چنانکه هیچ

باقی نماند باز دست بر زمین زده چهار انگشت دست چپ ظاهر دست راست را از سر انگشتان
گرفته تا آرنج رساند و بجهت دست چپ باطن دست راست از طرف آرنج تا بند دست رساند
و باطن انگشت چپ بر ظاهر انگشت راست گذارند و بدست دیگر نیز همچنین کند کذا ذکر
المشائخ علی ما فی البحر الرائق وغیرها مسئله جنب و محدث هر دو را تیمم بیک طریق است بسبب
عذرهای سابق مسئله بر زمین غبار شرط نیست و بغبار تنها نیز جائز است اگرچه زمین حاضر
باشد نیت در تیمم فرض است پس کافر اهل نیت نیست اگر تیمم کرده مسلمان شود باو نماز نمی تواند کرد
بخلاف وضو و لهذا ردت ناقض تیمم نیست که مسلمان اهل نیت است مسئله نمی شکند تیمم
را مگر ناقض وضو و قدرت بر آب زاید از حاجت مسئله امیدوار آب تاخیر نماز تا آخر وقت
مستحب کند بروایتی تا آخر جواز والاول اصح مسئله جائز است تیمم قبل از وقت و برای اکثر
از یک فرض خلافا للشافعی فیهما مسئله تیمم جائز است بجهت خوف فوت نماز جنازه مگر
ولی را وقتیکه خود امامت کند چون رخصت دهد جائز است هذا هو المختار فی الهدایة
قال فی البحر الرائق اما علی ظاهر الروایة فیجوز التیمم للکل عند خوف
الفوت بکراهة الانتظار و مراد از فوت در سابق تمام تکبیرات است اگر بعضی تواند رسید
جائز نیست ذکره فی البدائع والقنیة مسئله جنب و محدث و حائض و نفسا همه مساویند

درجواز تیمم جنازه مسئله بجهت خوف فوت نماز عید تیمم جائز است اگرچه شروع بوضو
کرده باشد و بجهت خوف فوت وقت جائز نیست خلافاً للشافعیة مسئله اگر به تیمم
نماز کرد و آب فراموش شده بود در منزل حاجت اعاده نیست مسئله آب طلب کند
اگر گمان باشد تا یک تیر انداز و اگر نه خیزد و از رفیق طلب کند اگر به بهای مثل دهد بخرد و
اگر داشته باشد و اگر ندارد و یازده طلبد تیمم کند مسئله شخصی اگر اکثر اعضای غسل
یا وضوئی او مجروح است که برسیدن آب آزار میباید تیمم کند و اگر اکثر صحیح ست غسل
و وضو کند و مسح باقی نماید و اعتبار کثرت بعضی بعدد اعضا کرده اند و بعضی
بمساحت قَالَ فِی الْبَحْرِ الرَّائِقِ اَلْخِلَافُ اِنَّمَا هُوَ فِی الْوُضُوْءِ وَاَمَّا فِی الْغُسْلِ
فَالْمُعْتَبَرُ الْمُسَاحَةُ عَلٰی مَا هُوَ الظَّاهِرُ و اگر هر دو مساوی باشد اختلاف است و فتوی
و روایت از امام نیست و در هیچ صورت جمع در تیمم و غسل نیاید مگر وقتیکه سور حمار
و بغل چنانکه گذشت باشد **فصل** مسح خفین صحیح ست محدث را مرد باشد یا زن
جنب را اگر پوشیده باشد بر طهارت اما باید که طهارت وقت حدث تمام باشد
خلافاً للشافعی که وقت لبس در کار است مسئله یکروز و یکشب مقیم را و سه شب و روز
مسافر را جائز است و حساب از وقت حدث است مسئله بر ظاهر خفین مسح بسه انگشت کند

یکبار از انگشتان پای کند و تا ساق رساند و این سنت ست و در فرض مقدار
سه انگشت ست مسئله مقدار سه انگشت خرد پای اگر پاره باشد مسح جائز نیست و جمع کرده
شود و آنچه در یک موزه است بخلاف نجاست و کشف عورت که در هر جا که باشد
محسوب ست مسئله میشکند مسح را ناقض وضو و کشیدن موزه و گذشتن مدت بشرط آنکه
از کشیدن خوف رفتن پاها نباشد و بعد کشیدن پاها بشوید فقط اگر وضو داشته باشد و
برآوردن اکثر قدم از داخل موزه در حکم خروج ست مسئله اگر مسح کند مقیم بعده مسافر شود
قبل از مدت اقامت سه شبانه روز تمام نماید و اگر مقیم شود و بعد از یکشبانه روز فرود آرد
مسئله مسح صحیح ست بر جمیع انواع موزه نه بر عمامه و کلاه و برقع و دستانه مسئله
مسح بر جبیره جراحت و خرقهٔ ریش حکم غسل دارد پس موقت بوقت معین نیست
و جمع بوضو و غسل تواند شد مسئله جائز ست مسح بر جبیرهٔ اگر بسته باشد بی وضو
مسئله بر تمام عصابه مسح جائز ست اگر کشودن ضرر کند پائین او جراحت باشد
یا نه و اگر ضرر نشود باید که آن قدر بکشاید و اگر بر جراحت ضرری نباشد مسح
جائز نیست مسئله اگر ساقط شود جبیره از بهی باطل شود مسح مسئله حاجت
نیت نیست در مسح خف و مسح سر جبیره اول جامه پاک کردن از پلیدی در وقت نماز

فرضست وبیانش آنست پارچه که پوشیده نماز ادا کند باید که مقدار درم شرعی نجاست

باو نرسیده باشد و آن معتبر بوزن ست در نجاست کثیفه و معتبر بمساحت ست در رقیقه (ای یک مثقال — مثل براز — مثل بول)

اگر کم از درهم ست دور کردن واجب و اگر زیاده از درهم ست فرضست مسئله نجاست (و نماز بدان جائز — و نماز بدان باطل)

اگر بر کناره پارچه ست که نماز گزارنده پوشیده است لیکن آنرا انداخته است باید دید

اگر بحرکت مصلی متحرک میشود نجاست او مانع است و الا فلا مسئله اگر سر میرسد بخیمهٔ

نجس نماز جائز نباشد مسئله اگر شیشهٔ بول همراه مصلی باشد نماز روا نباشد زیرا که حامل

نجاست ست و اگر سگ بچه همراه او باشد که دهن بسته باشند نماز جائز ست زیرا که

نجاست در مقام خود منع نمیکند چنانچه در باطن مصلی است **فصل** وضو و غسل کردن

و پارچه و بدن شستن بلکه از جنس نجاست پاک گشتن بمطلق آب حاصل می گردد و آن آب

باران و چشمه و دریا است اگرچه متغیر شده باشد بسبب چیزیکه طاهر ست یکی از (مثل چاه و غیره)

اوصاف ثلثه او که بوی و رنگ و لذت ست و بعضی بر آنند که بعد از خلط بطاهر تا سیلان

باقیست وضو و غسل جائز است چنانچه در آب حوض وقتیکه اوراق بسیار افتد ذکره

فی النهایة مسئله چون بسبب مکث تغیر در اوصاف ثلثه شود وضو و غسل جائز است

کما فی الذخیرة ذکره فی البرجندی و آبیکه متغیر بطبخ شده یا غالب گشته بر و غیر او

داز وی اجزاو یا شپلیده شد از درخت یا میوه آن آب مطلق نیست بلکه مقیدست

وضو وغسل جائز نیست اما پارچه و بدن می توان شست اگر سکر نباشد وآب ده در ده

حکم جاری دارد در روایت صحیحه نزد بعضی در گز او آنست که هفت قبضه و یک قائمه باشد

وفتوی درین باب مختلف ست اکثر برین هستند که شش قبضه فی اصبع قائمه باشد

وبعضی بر هفت قبضه فی قائمه هستند وفتوی قاضی خان وغیره بر آنست که بهفت قبضه

با هفت قائمه باید ونیز فتوی بعضی بر گز هر زمان ست لیکن احتیاط در قول قاضی خانست

ووسعت در قول اکثر ست مسئله آب جاری آنرا گویند که کاه را تواند برد مادام که

اثر نجاست ظاهر نشود پاکست ومردن چیزیکه خون ندارد چنانچه پشه ومگس آب را

پلید نمی سازد مسئله آبیکه در قربت یا رفع حدث استعمال کنند طاهر غیر مطهر ست مطلقاً

وبعضی در غسل فتوی به نجاست داده اند مسئله جنب که بجهت کشیدن دلو داخل

چاه شود مسئله مثلث ست که بحط تعبیر باو کنند وفتوی بر قول محمد ست که آب طاهر

غیر مطهر گشت وجنب نیز طاهر شد وقول ابی حنیفه آنست که هر دو نجس اند وقول

ابو یوسف آنکه هر دو بحال خود ند حیم و حجط عبارت از قول ابو حنیفه ست رح عبارت

از قول ابو یوسف وطاز قول محمد ست ذکر فی البحر الرائق مسئله هر پوست که

دباغت داده شود آنرا بدار و آن پاک شود مطلقا و اگر دباغت با فتاب یا بخاک باشد بعد رسیدن آب عاید به پلیدی شود مسئله پوست خوک مطلقا پاک نمی شود که نجس العین ست و بروایتی سگ نیز نجس عین ست آنهم پاک نمیشود مسئله پوست آدمی حکم بپاکی آن نمیکنند از جهت بزرگی تا کسے استعمال نکند مسئله موی آدمی و هر مرده و استخوان هر دو پاکست مسئله موی خوک پاک نیست لیکن جماعت که حاجت بسیار بآن موی دارند آنهارا استعمال برای ضرورت جائز است مسئله موزه پاک میشود از پلیدی تن دار بمالیدن و از غیر آن بشستن و منی بعد از خشک شدن بتوان مالید اگر غلیظ باشد و اگر نه باید شست و شمشیر و مانند آن که صیقل باشد بمسح بپارچه کافیست چون تر بود و زمین پاک میشود بجهت نماز نه تیمم بخشک شدن چون اثر نجاست نماند و بعد از تری باز عائد به نجاست میشود علی ما اختاره الزیلعی و نمیشود مطلقا علی ما صححه قاضی خان و الزاهدی مسئله قدر درم یعنی مساحت عرض داخل کف مطلقا علی ما صححه فی الهدایة و الکافی و قیل المعتبر الوزن مطلقا و المفتی به عند اکثر المشائخ ان الاول فی الرقیق و الثانی فی الغلیظ و این قدر از نجاست غلیظه یعنی خون و شراب و پس انداخته ماکیان و بول چیزیکه گوشت او حرام ست و پس انداخته چارپایه که گوشت او

حلالست معافست یعنی نماز بآن جائزست بکراهت و در فتح القدیر کم از درهم هم مکروه گفته
است وتحقیق آنست که قدر درهم مکروه تحریمی ست و ما دون او مکروه تنزیهیست و زیاده
ازو لایجوزست کما ذکره فی الینابیع وغیره مسئله قدر ربع ثوب مطلقاً علی الصحیح فی
المبسوط او ادنی مایجوز به الصلوة علی الصحیح القدوری والبغدادی او ما اصابه من الذیل والدخریص
علی الاصح الاکثر او شبر فی شبر علی ما قدره ابو یوسف ونقله فی غرر الافکار عن الامام الاعظم
از نجاست مخففه چنانچه بول ماکول لحمه و فرس و پس انداخته پرنده که گوشت او حرامست و خون
ماهی و لعاب خر و استر و رشاشه بول مثل سر سوزن معافست بتفصیل سابق مسئله پاک میشود
پارچه وغیره از نجاست مرئیه بزوال ذات و اثر او مگر آنکه مشقت تام شود و از غیر مرئیه بشستن
سه بار هر بار بقوت تمام باید شلیده و معتبر قوت شلنده است اگر رعایت پارچه کرد پلیدی ماند و
آنچه شلیده نشود سه بار شسته خشک کنند یعنی قطرات از چکیدن ماند و هو الصحیح مسئله محل استنجا
پاک کردن قبل از شستن آب سنت است بسنگ پاک کنند و مسنون دران بر وجه تاکید
عددی نیست لیکن مستحب است و اگر پاک نشود عدد طاق هرچه باشد اختیار کند و سنگ را
قبل از استعمال بزمین سه بار زند تا از تسبیح باز ماند ذکره فی العیون و شستن بعد از وی مستحب ست
اگر قدر درهم باشد و واجب ست اگر ازان قدر متجاوز از مخرج باشد و علیه الفتوی و قال

محمد بعتبر قدر الدرہم مع المخرج وہو الاحوط **مسئلہ** استنجا باستخوان و پس انداختہ چارپایان وطعام ونمک وخشت پختہ وسفال پارچہ وخاکستر وانگشت وعلف چارپایان و کاغذ مکروہ است وایضاً بحق غیری مکروہ ست اگرچہ از دیوار جدا شدہ باشد مگر آنچہ بہ یقین داند کہ بکار نخواہد آمد **مسئلہ** بدست راست استنجا مکروہ است وبحضور خلق حرام ست اگر ممکن الاحتراز باشد ورنہ مکروہ است تا فرض نباشد نکند بعد از آنکہ با آنہا اعلام کند کہ چشم طرف دیگر کنند **مسئلہ** مقابل ومدابر قبلہ بول وغایط مکروہ ست اگرچہ در عمارت باشد و اگر بفراموشی نشست اگر ممکن باشد بگردد واختلاف است در استنجا بعضے بکراہت قائل اند وتمرتاشی عدم کراہت اختیار نمودہ **مسئلہ** مقابل آفتاب و ماہتاب مکروہ است و ایستادہ بول کردن کراہت دارد مگر بعذری ضروری ودر مقامیکہ بول کند غسل و وضو نباید کرد کہ مکروہ است ودر زمین سخت تا نرم نکند بول کردن مکروہ است ودر وقت وزیدن باد مقابل آن مکروہ است ودر سوراخ جانور نیز مکروہ است **بدانکہ** در مسائل وضو و تیمم و مسح خفین وآب وضو وغیرہ از مقدمات نماز اختصار واقع شد ہر کہ خواہد مستوعب جامع دلائل و مسائل کما یحق وینبغی ہمہ را مطالعہ نماید فعلیہ بملاحظہ فتح المذاہب الاربعۃ للکاتب فانہ کاف فی المسائل التفصیلیۃ ووافٍ للمطالب العلیۃ انشاءالله تعالی **حیم دوم جاے پاک کردن**

فرضست اما طهارت موضع قدم باتفاق جمیع روایات فرضست وطهارت موضع سجود بروایت اصح از امام اعظم است وهمین قول ابو یوسف ومحمد ست وطهارت موضع یدین ورکبتین وآنچه محاذی بغل وسینه وغیره ست در ظاهر الروایت شرط نیست ومختار فقیه ابو اللیث آنست که شرط است تا آنچه مقابل سینه یا بغل نجاست باشد نماز فاسد است وهذا هو الصحیح علی ما فی العیون ذکره الشیخ ابن همام وابن نجیم مسئله مصلی بر موضع نجس پارچه انداخته نماز میکند اگر بحالتی ست در سطبری که ستر عورت تواند کرد یعنی بدن نخواهد نمود نماز روا باشد والا لا واگر پای افزار پوشیده نماز بر محل نجس کند نماز جائز نیست واگر فرو د آورده گسترده بر وی بایستد جائز است زیرا که در صورت اول بر نجس قائم ست بخلاف الثانی سیوم ستر عورت کردن فرضست وآن از زیر ناف ست تا زیر زانو مرد را وزن حره را تمام بدن ستر کردن در نماز فرضست مگر روی وهر دو کف دست وهر دو قدم علی ما فی ظاهر الروایة ودر بعضی روایات قدم نیز عورت ست واین مختار قاضیخان واسبیجابی وامر غیناتی ست شارح منیة المصلی این را ترجیح داده ست وداده حکم مردست اگر پشت وشکم که آن نیز عورت ست وسینه تابع شکم ست ذکره فی القنیة مسئله در نماز اگر خود را برهنه بیند جائز ست نماز در اصح روایات ودر بعضی روایات نماز فاسد شود ذکره فی البحر الرائق

وغیره مسئله کشف ربع عضو مانع نماز است و ما دون ربع عفو و اگرچه باید که ربع او ظاهر است

در برهنه گزارد جائز نیست و اگر کم از ربع پاک شد مختار است و اگر پاک نیابد نشسته بگزارد باشارت

و این افضل است از استاده برکوع و سجود مسئله مستحب آنست که نماز در پیراهن و ازار و دستار

کند و نماز در لنگ تنها یا پاجامه مکروه است اگر دیگر داشته باشد ذکره فی المحیط وغیره نون نیت کردن یعنی از

فروض نماز است نیت بلافاصله کردن که نماز میکنم بجهت خدا تعالی و مراد از فاصله آنست عملیکه

لایق نماز نیست در میان واقع نشود چنانکه اکل و شرب و سخن اما رفتن بسوی مسجد و وضو باکی

ندارد ولیکن مستحب آنست که متصل به تکبیر باشد یعنی مستحضر باشد نماز را وقت تکبیر و اما تاخیر از و

بروایت کرخی جائز است و در ظاهر روایات جائز نه حتی آنکه گفته اند که بعد از الله قبل از اکبر نیت کند

جائز نباشد مسئله اینقدر نیت کافیست در سنن و نوافل اما بجهت فرض تعیین آن فرض مثل

عصر و ظهر ضرورست و این تعیین نیت در دل بس است باجماع جمیع علما و ظهر الیوم و ظهر الوقت

بزبان گفتن اولی است اگر بالیقین میداند که وقت موجود است و اگر نه بگوید ظهر که بر منست زیرا که

که غیر ازین ظهر برو نباشد و اگر دیگر نیز باشد تعیین هذا الظهر کند و نیت تعیین رکعات و استقبال

قبله شرط نیست ذکره فی البحر الرائق وغیره مسئله بزبان آهسته گفتن مستحب است نزد اکثر

علما و نزد بعضی بدعتست و بعضی بکراهت او قائل اند اما بجهر گفتن غیر مشروعست چنانکه در

فیض الباری میگوید اختلفوا فی التلفظ بها بعد الاتفاق علی ان الجهر غیر مشروع مطلقا فقیل مستحب وقیل بدعة وقیل مکروه لانه لم یثبت عن رسول الله صلی الله علیه واله وسلم من طریق صحیح ولا ضعیف انه کان یقول عند الافتتاح اصلی کذا ولا عن احد من الصحابة والتابعین وفی شرح المنیة ولم ینقل عن الائمة الاربعة ایضا و قال فی البحر الرائق عن المنیة انه مستحب وهو المختار وصححه فی المجتبی والهدایة والکافی والتبیین انه حسن لاجتماع العزیمة واختار الشیخ بن همام انه بدعة ثم قال فتحرر من هذا انه بدعة حسنة عند قصد جمع العزیمة ولفظ وے بر تقدیر وقوع مقرر شده می باید که این باشد اصلی فرض الوقت لله بهر زبانیکه زود با دل حاضر شود نه آنکه نویت ان اصلی لله الخ که در عوام مشهورست که موافق آن نه در حدیث ست ونه در فقه چنانکه در بحر الرائق تصریح بآن کرده والله الموافق مسئله اگر مقتدی باشد نیت متابعت امام نیز بروی لازم ست مسئله نیت امامت امام را ونیت استقبال قبله هیچ یکی را شرط نیست اگر اقتدیت بهذا الامام یا شرعت فی صلوة هذا الامام

ا؎ و اگر معلوم نشود که مرد مرده است یا زن نیت چنین کند که نماز میکنم با امام برکسیکه او نمازے

ودخلت فی صلوٰة الامام بگوید نزد بعضی صحیح نیست تا تعیین فرض نکند والاصح الجواز
کله فی البحر الرائق و در جمعه نیت اسقاط فرض ظہر نماز جمعه کند والا فرض ادا نمیشود نزد جمیع
علماء اختلافاً لزفر و در فوائت تعیین اول ظہر علیه او آخر ظہر علیه کند والا ادا نمیشود چنانکه
ا؎ بعد لفظ اصلی ۱۲
از بحر رائق ظاہرست لیکن در مسائل شتی کنز وغیره مطلقاً ظہر فائتة کفایت فرموده اند
و در وتر بعضی گویند که مطلق وتر گویند لفظ واجب نگوید که اختلاف در وجوب او ہست و صحیح
آنست که در وتر واجب گوید که مذہب امام اعظم رضی الله عنه وجوب ست و در نیت جنازه الصلوٰة
لله والدعاء للمیت بگوید و نیت اقتدا درکار نیست کل ذلک من البحر الرائق فی مواضع
امام و مقتدی را ۱۲
شتی و او وقت نماز شناختن فرض ست وقت نماز فجر از صبح صادق ست تا طلوع
آفتاب و مستحب در ادای او تاخیر ست یعنی در نصف ثانی از تمام وقت نماز بگذارد
و تمام وقت او از صبح صادق ست تا طلوع آفتاب مقدار حصه هفتم از شب کما فی خزانة الروایة
عن جواہر الفتاوی نقلاً عن الامام البزدوی فی باب الصوم و آن چہار گھڑی پاو
گھڑی ۱۲
بالتقریب میباشد در ایام معتدله بهمین قیاس و در ایام شبهای طویله زیاده میشود و در
قصیره کم میشود و نصف آخر تا بر آمدن آفتاب دو گھڑی باشد لیکن ہر چند اسفار بود
مستحب تر است پس تاخیر کند تا وقتیکه اگر نماز فساد ظاہر شود اعاده تواند کرد و از بحر رائق مستفاد

میشود که صبح صادق انتشار سفیدیست ظاهر امراد در افق باشد در جو والا آنچه تجربه معلوم میشود آنست
که بعد از انتشار در جو تا طلوع از سه گهڑی زیاده نباشد و بعد از فجر متعارف یک گهڑی یا و بالا است
پس بنا علی ہذا الاختلاف نماز بعد از فجر متعارف در غایت استحباب باشد واللہ تعالی اعلم
وقت ظہر از زوال آفتاب تا رسیدن سایه هر چیز بدو برابر آن سوا سایه اصلی بر مذہب امام اعظم
است اکثر علما برین فتوی داده اند و تا رسیدن سایهٔ هر چیزی برابر وی سوا سایه اصلی بر قول
ابو یوسف و محمد است بعضی علما برین فتوی داده اند صاحب بحر رائق صحت قول اول از
بدائع و محیط و تصحیح قدوری و نسفی و صدر الشریعه و شرح مجمع و غیاثیه و غیرها نقل نموده و تحقیق
سایه اصلی برابر و اطراف ازین حقیر در رساله جداگانه بیان نموده است چنانکه حاصل آن در ابیات آورده است

ابیات

فی از حمل دو نیم پا سوی شمالست دائما	وز ثور گردد یکقدم جوزا بود در استوا
از نصف سرطان یکقدم سوی جنوبی میشود	تا آخرش آن محو شد گشت از اسد آن سایها
وز سنبله گردد قدم دو نیم از میزان شود	از عقرب آن سه نیم شد وز قوس پنج و نیم پا
در نصف جدی آن هفت شد طرف شمالی بیش نه	از دلو آن شد شش قدم تا نیمه اش بین پنج را
در پانزده یکجا قصست در حوت چار است پا زمن	تا آخرش نقصان بدان ای جان من یکنیم پا
باز از حمل دو نیم هست گر عالی عالمی بشو	بهر خدا گفتم بتو ای عیسوی این نظم را

که جدول جداگانه در سایه اصلی اکثر بلاد هند موصول ست و حال مفصل ازان مفهوم میشود اینجا تعرض نرفت

جدول متعلق اقدار سایه

جدول اقدار سایهٔ اصلی باختلاف شهور دوازده گانه جلالی و انگریزی و هندی در بلاد مشهور هندوستان بحساب اقدام و دقایق با طول و عرض بلاد و تعیین هر بلده از اقالیم سبعه سایهٔ اصلی عبارت ست از سایهٔ هر چیز هنگام رسیدن مرکز آفتاب بر خط نصف النهار که وقت ظهر بر هنگام زوال و تجاوز از انست و مراد از قدم درینجا هفتم حصهٔ چیزی و مراد از دقیقه درینجا شصتم حصه قدم است و برای تسهیل حساب کسور ثوانی و ثوالث غیرها را درینجا حذف کرده شد باید دانست که این حساب مستخرج است از جدول اظلال اقدام بازای درجات ارتفاع از یک تا نود که در زیجها آورده اند و طریق استخراج اظلال باقدام آنست که درجات عرض بلد مطلوب الظل را در هفت و نیم ضرب نمایند و حاصل ضرب را بر شصت تقسیم نمایند پس خارج قسمت ظل اقدام باشد

تحویل آفتاب در بروج اثنا عشر	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت	عرض بلد	طول بلد	اقلیم
تطابق تحویل باوایل ماههای جلالی	فروردی	اردی بهشت	خرداد	تیر	مرداد	شهریور	مهر	آبان	آذر	دی	بهمن	اسفندار			
تطابق تحویل باوایل ماههای هندی	بیساکھ	جیٹھ	اساڑھ	ساون	بھادوں	کنوار	کاتک	اگہن	پوس	ماگھ	پھاگن	چیت			
تطابق تحویل باوایل ماههای انگریزی	۲۱ مارچ	۲۱ اپریل	۲۲ مئی	۲۲ جون	۲۳ جولائی	۲۳ اگست	۲۳ ستمبر	۲۳ اکتوبر	۲۲ نومبر	۲۲ دسمبر	۲۰ جنوری	۱۹ فروری			
اسمای بلاد	اقدام دقایق	اقدام دقایق	اقدام دقایق	اقدام دقایق	اقدام دقایق	اقدام دقایق	اقدام دقایق	اقدام دقایق	اقدام دقایق	اقدام دقایق	اقدام دقایق	اقدام دقایق	درجه دقیقه	درجه دقیقه	
احمدنگر	۲ ۲۵	- ۵۵	- ۱۰	+ ۳۲	+ ۱۰	+ ۵۵	۲ ۲۵	۴ ۸	۵ ۴۶	۶ ۲۶	۵ ۴۶	۴ ۸	۱۹ +	۱۰۴ ۱۵	اول
دولت آباد و اورنگ آباد	۲ ۳۰	۷	+ +	+ ۲۱	+ +	۱ ۷	۲ ۲۷	۴ ۲۳	۶ ۲	۶ ۴۵	۶ ۲	۴ ۲۳	۲۰ ۳۰	۱۱۱ +	دوم
سورت	۲ ۴۵	۱ ۱۳	+ ۸	- ۱۴	+ ۸	۱ ۱۳	۲ ۴۵	۴ ۳۳	۶ ۱۴	۷ +	۶ ۱۴	۴ ۳۳	۲۱ ۳۰	۱۱۰ +	دوم
کلکته	۲ ۵۰	۱ ۱۸	- ۱۱	- ۱۱	- ۱۳	۱ ۱۵	۲ ۵۰	۴ ۳۹	۶ ۲۱	۷ ۸	۶ ۲۱	۴ ۳۹	۲۲ +	۱۱۲ +	دوم
احمدآباد گجرات	۳ ۱	۱ ۱۷	- ۲۲	+ ۱	- ۲۲	۱ ۲۶	۳ ۱	۴ ۵۱	۶ ۲۱	۷ ۲۶	۶ ۳۹	۴ ۵۱	۲۳ ۱۵	۱۰۹ ۳۰	دوم
کالپی و مرشدآباد	۳ ۱۵	۱ ۲۱	- ۳۴	+ ۱۲	+ ۳۴	۱ ۴۱	۳ ۱۵	۵ ۱۱	۷ ۴	۷ ۵۶	۷ ۴	۵ ۱۱	۲۵ +	۱۲۴ +	دوم
الہ آباد و بہار	۳ ۲۵	۱ ۴۹	+ ۴۲	+ ۹	+ ۴۲	۱ ۴۹	۳ ۲۵	۵ ۲۲	۷ ۱۹	۸ ۱۲	۷ ۱۹	۵ ۲۳	۲۶ +	۱۱۶ ۴۰	دوم
بنارس و عظیم آباد	۳ ۲۷	۱ ۵۱	+ ۴۴	+ ۲۱	+ ۴۴	۱ ۵۱	۳ ۲۶	۵ ۲۹	۷ ۲۲	۸ ۱۶	۷ ۲۲	۵ ۲۹	۲۵ ۱۵	۱۱۷ ۲۰	دوم
مونگیر	۳ ۲۶	۱ ۵۱	+ ۴۴	+ ۲۱	+ ۴۴	۱ ۵۱	۳ ۲۶	۵ ۲۹	۷ ۲۲	۸ ۱۹	۷ ۲۲	۵ ۲۶	۲۵ ۲۶	۱۲۰ +	دوم

تتمۂ جدول اقدار سایہ اصلی

بلاد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	طول	عرض	اقالیم
جونپور	۳ ۲۸	۱ ۵۱	+ ۴۴	+ ۲۱	+ ۲۲	۱ ۵۱	۳ ۲۸	۵ ۲۷	۷ ۲۴	۸ ۱۷	۷ ۲۴	۵ ۲۷	۲۶ ۲۰	۱۱۷ +	دوم
گوالیر	۳ ۳۰	۱ ۵۳	+ ۴۶	+ ۲۲	+ ۲۶	۱ ۵۳	۳ ۳۰	۵ ۲۹	۷ ۲۷	۸ ۳۰	۷ ۲۷	۵ ۲۹	۲۶ ۲۹	۱۱۵ +	دوم
لکھنؤ	۳ ۳۰	۱ ۵۳	+ ۴۹	+ ۲۲	+ ۴۹	۱ ۵۳	۲ ۳۰	۵ ۲۹	۷ ۲۶	۹ ۳۰	۷ ۲۷	۵ ۲۹	۲۶ ۳۰	۱۱۶ +	دوم
اکبرآباد	۳ ۳۲	۱ ۵۵	+ ۴۸	+ ۲۴	+ ۴۸	۱ ۵۵	۳ ۳۲	۵ ۲۱	۷ ۲۹	۸ ۲۴	۷ ۲۹	۵ ۳۱	۲۶ ۴۳	۱۱۵ +	دوم
اودھ فیض آباد	۳ ۳۴	۱ ۵۶	+ ۴۹	+ ۲۶	+ ۴۹	۱ ۵۶	۳ ۳۴	۵ ۳۳	۷ ۳۳	۸ ۳۰	۷ ۲۳	۵ ۳۳	۲۶ ۵۵	۱۱۶ ۵۰	دوم
بہرائچ وڈھاکہ	۳ ۳۴	۱ ۵۶	+ ۴۹	+ ۲۶	+ ۴۹	۱ ۵۶	۳ ۳۴	۵ ۳۴	۷ ۳۴	۸ ۳۱	۷ ۳۴	۵ ۳۴	۲۷ +	۱۱۶ ۱۵	دوم
بدایون	۳ ۳۸	۲ +	+ ۱۳	+ ۲۵	+ ۱۳	۲ +	۳ ۳۸	۵ ۴۰	۷ ۴۲	۸ ۴۰	۷ ۴۲	۵ ۴۰	۲۷ ۳۲	۱۱۴ ۵۹	سوم
سنبھل	۳ ۴۸	۲ ۸	+ ۵۹	+ ۳۷	+ ۵۹	۲ ۹	۳ ۴۸	۵ ۵۲	۷ ۵۹	۸ ۵۴	۷ ۵۹	۵ ۵۲	۲۸ ۳۲	۱۱۴ ۴۰	سوم
شاہجہان آباد	۳ ۴۹	۲ ۱۰	۱ ۱	+ ۳۹	۱ ۱	۲ ۱۰	۲ ۵۹	۵ ۵۴	۸ ۲	۹ ۵۸	۸ ۲	۵ ۵۴	۲۸ ۳۹	۱۱۳ ۳۵	سوم
پانی پت	۳ ۵۲	۲ ۱۱	۱ ۴	+ ۴۰	۱ ۴	۲ ۱۱	۳ ۵۲	۵ ۵۸	۸ ۶	۹ ۲	۸ ۹	۵ ۵۸	۲۸ ۵۲	۱۱۳ ۲۰	سوم
ہانسی	۳ ۵۵	۲ ۱۴	۱ ۸	+ ۴۳	۱ ۸	۲ ۱۴	۳ ۵۵	۶ ۲	۸ ۱۲	۹ ۹	۸ ۱۲	۶ ۲	۲۹ ۱۵	۱۱۲ ۲۵	سوم
ہردوار	۴ ۵	۲ ۲۳	۱ ۱۴	+ ۵۰	۱ ۱۴	۲ ۲۳	۴ ۵	۶ ۱۵	۸ ۳۱	۹ ۳۵	۸ ۳۱	۶ ۱۵	۳۰ ۱۵	۱۱۳ +	سوم
سرہند	۴ ۸	۲ ۲۵	۱ ۱۵	+ ۵۱	۱ ۱۵	۲ ۲۵	۴ ۸	۶ ۱۹	۸ ۳۵	۹ ۴۱	۸ ۳۵	۶ ۱۸	۳۰ ۳۰	۱۱۱ ۳۳	سوم
لاہور	۴ ۲۲	۲ ۳۹	۱ ۲۹	۱ ۱	۱ ۲۶	۲ ۳۹	۴ ۲۲	۶ ۳۹	۹ +	۱۰ ۱۰	۹ +	۶ ۳۹	۳۱ ۵۰	۱۰۹ ۲۰	سوم
کشمیر	۴ ۵۴	۳ ۳	۱ ۵۱	۱ ۲۹	۱ ۵	۳ ۳	۴ ۵۴	۷ ۲۳	۱۰ ۱۰	۱۱ ۱۸	۱۰ ۱۰	۶ ۲۳	۳۵ +	۱۰۳ ۲۰	چہارم
کابل	۴ ۴۹	۳ +	۱ ۴۷	۱ ۳۰	۱ ۴۷	۳ +	۴ ۴۹	۷ ۱۵	۹ ۵۵	۱۱ ۴	۹ ۵۵	۶ ۱۵	۳۴ ۳۰	۱۰۴ ۴۰	چہارم
تبت	۵ ۵۲	۳ ۴۸	۲ ۳۱	۲ ۳	۲ ۳۱	۲ ۴۸	۵ ۵۲	۸ ۴۸	۱۲ ۱۴	۱۴ ۴	۲ ۱۴	۸ ۴۸	۴۰ +	۱۱۹ +	پنجم

مدار بر ماهہای شمسی کہ درین بیت ست **بیت** لاولالث لاولاالاشش مہ ست ** لل کط

وکط لل شهور کوتہ ست ** باید کہ نزول آفتاب در برج حمل کہ عبارت از فرور دیست

تحقیق کند بعدہ حساب تمام سال آسان میشود **قطعہ** زفرور دی چو بگذشتی مہ اردی

بیساکھ ۱۲ جیٹھ ۱۲

بهشت آید + بود خرداد و تیر انگه امرداد ت ہمی شاید + پس از شهریور و از مهر و آبان

اساڑھ ۱۲ ساون ۱۲ بھادون ۱۲ کنوار ۱۲ کاتک ۱۲ اگہن ۱۲

آذر و دی دان + کہ بر بهمن جز اسفندیار مذ ماہی نیفزاید و اللہ الموفق و مستحب در

پوس ۱۲ ماگھ ۱۲ پھاگن ۱۲ چیت ۱۲

اداى ظهر در ایام صیف تاخیر ست و حد او آنست کہ بگزارد قبل از رسیدن مثل

گرما ۱۲

کذا فی البحر الرائق یعنی چون وقت بلا کراہت او نزد محققین تا مثل است و بعد از مثل

الی المثلین مکروہ تنزیہی میشود بنا بر اختلاف صاحبیه کہ نزد ایشان بعد از مثل وقت ظهر

نیست بلکہ وقت عصر ست و مشائخ ظهر را دران وقت لاینبغی و ترک الاحتیاط گفتہ اند

چنانکہ در ابن همام و بحر رائق مذکور ست پس قبل از تمامیت مثل اول بعد از نصف آن

مثل مستحب باشد زیراکہ حد تاخیر نصف آخر وقت است چنانکہ حد تعجیل نصف اول وقت است

ذکرہ فی البحر الرائق وغیرہ و در ایام شتا تعجیل ظهر مستحب است و حد آن مذکور شد و تحقیق شتا آنست

در ایامیکہ سرما هر روز زیادہ تر گردد شتا ست و در ایامیکہ گرمی هر روز زیادہ تر گردد صیف و از ایامیکہ سرما

کمی شروع کند ربیعست و از ایامیکہ گرمی کمی کند خریف ست و حال این هر دو مذکور شد

صیف

خریف

۳۱

ربیع

شتا

این علامت ... برج حمل ... مذکور ست ۱۲

وصاحب بحر الرائق میگوید که آنچه ظاهر میشود آنست که ربیع ملحق بشتاست درین حکم
و خریف بصیف است و **وقت عصر** بعد از وقت ظهر است علی اختلاف المذہبین یعنی
بعد از مثلین بقول امام اعظم و بعد از مثل واحد بقول صاحبیہ و بیک روایت امام اعظم بعد از مثل واحد
وقت ظهر می برآید و وقت عصر بعد از مثلین میشود پس آن مثل ثانی واسطہ بین الظهر والعصر باشد
و بر جمله اقوال آخر او تا غروبست الا بروایت حسن بن زیاد که بقول او بعد از اصفرار قرص آفتاب
وقت عصر نیست و بقول جمهور مکروہ است تحریما و مستحب نماز عصر تاخیر است تا انکه قرص متغیر نشود
و در همه ایام یعنی در صیف و شتا و ربیع و خریف در نصف آخر تا کراہت نرسیده است مستحب
است مگر در ایامیکه ابر باشد چنانکه آید و **وقت مغرب** بعد از غروب تا غیبوبت شفق
است و آن بیاضیست در افق که بعد از سرخی ظاهر میشود بر مذهب امام اعظم و ہمین است
قول ابوبکر صدیق و عمر فاروق و معاذ بن جبل و عائشه صدیقه رضی الله عنهم و بر
مذهب صاحبیہ عبارت از سرخیست و این قول ابن عمر و ابن عباس است اکثر محققین
فتوی بر اول داده اند و ہمین است مختار متاخرین و بعضی فتوی بقول ثانی داده اند
لیکن شیخ ابن همام میگوید لا تساعده روایة ولا درایة و مستحب در اداى مغرب
تعجیل است و حد او در اسرار ہمان تقدیم از نصف تاخیر گفته است اما شیخ ابن همام

میگوید حد تعجیل درین آنست که بعد ازان یعنی غروب محقق مقدار رکعتین اگر تاخیر کند مکروه
شود صاحب بحر الرائق تا طلوع ستاره گفته است ظاهر امراد غیر زهره و مانند آن باشد که اینها
بمجرد غروب هویدا میگردند اما بعد از اشتباک نجوم بالاتفاق مکروه تحریمیست چنانچه در
اکثر کتب فقه است لیکن این مخالف بحر است و بعد سفر و طعام تاخیر مباحست کذا فی
منیة المصلی: **وقت عشا و وتر** از غروب شفق علی الاختلاف است تا صبح صادق که
بالا معلوم شد الا آنکه تقدیم وتر بر عشا جائز نیست بسبب وجوب ترتیب در فروض خمسه مع الوتر الواجب
عند ابی حنیفة و مستحبست تاخیر عشا تا ثلث شب و افضل آنست که بعد از شش گری شب تا نه گری ادا
نموده شود چنانکه در رساله فی الزوال بتفصیل مولف مع الدلیل مذکور کرده والله الموافق مسئله در ایام ابر
عصر و عشا تعجیل باید کرد اما عصر مبادا که در وقت کراهت تحریمی واقع گردد و عشا بسبب آنکه
حرج مصلیان از رسد لیکن در سه نماز باقی تاخیر باید نمود اما ظهر مبادا که بسبب تعجیل وقت زوال ادا شود
و مغرب مبادا که وقت غروب باشد و صبح مبادا که قبل از وقت واقع گردد چون اوقات مکروهه
معلوم شد اوقاتیکه در و نماز جائز نیست یا مکروهست باید دانست نباشد که دران بگذارد مسئله
ممنوعست مطلق نماز و سجدهٔ تلاوت و نماز جنازه در وقت طلوع و استوا و غروب یعنی
درین اوقات اگر فرض یا واجب ادا یا قضا کند غیر صحیح است مگر عصر همون روز

که صحیح ست بکراهت تحریمی زیراکه افضل از قضاست واگر نماز نفل ست مکروه تحریمیست
واجبست قضاے او اگر قطع کند واگر تمام کند از عهدهٔ آنچه لازم بشروع شده برآید ونمازی که
دگنا هگار شود ۱۲
بنذر واجب شده هم مکروه تحریمیست ونماز جنازه بعضی مطلق گفته اند وبعضی گفته اند که اگر در همان
وقت حاضر شود مکروه نیست لیکن افضل تاخیر ست وهمچنین در سجدهٔ تلاوت نیز گفته اند کذا
ذلک فی البحر الرائق وغیره وکراهت در طلوع مرتفع میگردد بعد از برآمدن قدر نیزه واگر دو
نیزه باشد بهتر ست حاصل آنکه مادام که نظر میتواند کرد بقرص شمس نماز مکروه است در طلوع و
غروب مسئله مکروهست نفل وآنچه بنذر واجب شده بعد از نماز فجر وعصر نه قضای فائته وسجدهٔ
اگرچه وتر باشد ۱۲
تلاوت وصلوٰة جنازه که اینها بلاکراهت جائز است پس اگر شروع کند نفل در وقت جواز بعد
فاسد کند باز در یکی ازین دو وقت ادا نماید ساقط نمی شود از ذمهٔ او کما فی المحیط بناء علیه اگر
سنت فجر شروع کرده فاسد کند آن واجب میشود پس بعد از نماز فجر قبل از طلوع اگر
ادا کند جائز نباشد بر مذهب اصح کذا فی البحر الرائق وبعضی گفته اند که جائز ست چنانکه
در ظهیریه حیله سنت فجر گفته ست شروع کرده بعده تکبیر فرض بلا رفع الیدین
یعنے قضاء اوست ظهیریه ۱۲
بگوید بعده قبل از سلام ادا نماید لیکن در شرح مجمع رد کرده است که در وقت مذکور
قضای نفلیکه شروع کرده است یا آنکه شروع کردن به نیت قطع قبیحیست

نیست ۱۲ عالمگیری شه در عالمگیری تاخیر سجدهٔ تلاوت افضل گفته وتاخیر نماز جنازه مکروه ۱۲

شرعا ذکره فی البحر الرائق هرگاه شنند و حقیقی مکروه تحریمی باشد چنانکه گذشت منذور حکمی مکروه تحریمی بطریق اولی خواهد بود چنانکه در بحر رایق در محل دیگر گفته است

مسئله بعد از طلوع فجر اکثر از سنت فجر بگذارد و قبل از مغرب و وقت خطبه نفل نگذارد
(قبل نماز فجر ۱۲ — خطبه جمعه باشد یا غیر آن ۱۲)

مسئله در وقت باید که اذان بدهد مستقبل قبله و سخن نگوید و در وقت اقامت نیز همچنین است و در اذان وقت صلوٰة و فلاح روی گرداند در هر یک و یا هر دو انگشت در گوش کند و صلوٰة صلوٰة یا قامت قامت در میان اذان و تکبیر مستحب ست
(نه مستحب ست ۱۲)

مسئله اذان اگر قبل از وقت داده باشند اعاده کنند

مسئله برای اداے هر فرض سنت موکده است اذان و اقامت و بجهت فائته برای اول کفایت میکند
(تمام یا بعض ۱۲ — نه برائے واجب و سنت ۱۲ — چند ۱۲)

و مکروه هست اذان جنب و اقامت محدث و اذان زن و فاسق و نشسته و مست نه اذان غلام و ولد الزنا و نابینا و اعرابی و مکروه هست که اذان و اقامت هر دو ترک کند مسافر نه آنکه در خانه و در شهر میگزارد و در جائیکه آواز میرسد مستحب است هر دو مر هر دو را نه زنان را و به یک روایت زنان آهسته بگویند والله اعلم
(و اقامت — وصبی ۱۲ — مگر برائے خود ۱۲ — نه اذان ۱۲ — وطفل عاقل ۱۲ — یا تکبیر فقط ۱۲ — در مسجد بعد نماز جماعت ۱۲ — اگرچه بجماعت بود ۱۲ — اذان و تکبیر ۱۲ — مسافر و مقیم را ۱۲)

مسئله در اذان لحن و ترجیع در شهادتین نیست و بعد از فلاح در اذان دو بار اَلصَّلوٰةُ خَیْرٌ مِّنَ النَّوْمِ بگوید

مسئله اقامت مثل اذان ست بعد از فلاح او قَدْ قَامَتِ الصَّلوٰةُ دو بار بگوید

مسئله در اذان در میان کلمات سکته کند

قَالَ فِي الينابيع يعني يَقُولُ اَللهُ اَكْبَرُ اَللهُ اَكْبَرُ وَيَقِفُ ثُمَّ يَقُولُ اَللهُ اَكْبَرُ اَللهُ اَكْبَرُ وَنَحْوَهُ فِي كَنْزِ الْعِبَادِ وَالْفَتَاوٰى الصُّوفِيَّةِ وازظاهر عبارت بحر رائق توقف درجميع كلمات مفهوم ميشود وليكن مراد از الله اكبر اين خواهد بود والله اعلم

فائدهٔ اول

فائدهٔ اول قبله شناختن ورو بسوي قبله آوردن در تمام نماز فرض ست (حقيقة چنانكه قادر را يا حكما چنانكه مريض وخائف را) وان بروايتي تمام مسجد حرام ست وصحيح آنست كه كعبه است ليكن فرض درحق كسيكه حاضر بود آنست كه مقابل عين آن كعبه شود ودرحق كسيكه غائب ست مقابل جهت كعبه كفايت ميكند وآن بين المغربين ست اهل مشرق را وبين المشرقين ست اهل مغرب را واقوى دليل بر شناختن قبله قطب شمالي ست كسيكه درجانب مشرق ست بر گوش راست اوست وكسيكه در مغرب ست بر كتف چپ اوست وكسيكه طرف يمين كعبه ست مقابل روي اوست وكسيكه در شمال كعبه است پس پشت اوست ونيت استقبال قبله در بعضے روايات فرض گفته اند ليكن صحيح مفتى به آنست كه فرض نيست بلكه در بدائع وغيره گفته است كه افضل آنست كه نيت استقبال كعبه بكند از مكه اگر محاذات واقع نشود نماز جائز نباشد انتهى مسئله هوا ے كعبه وزمين كعبه قبله است قَالَ فِي عُمْدَةِ الْفَتَاوٰى اَلْكَعْبَةُ اِذَا رُفِعَتْ عَنْ مَكَانِهَا لِزِيَارَةِ اَصْحَابِ الْكَرَامَةِ فَفِي تِلْكَ الْحَالِ جَازَ صَلٰوةُ الْمُتَوَجِّهِيْنَ اِلٰى اَرْضِهَا كَذَا فِي الْبَحْرِ الرَّائِقِ مسئله اگر متعمدا بغير جهت كعبه

نماز گزارد و صاحب گناه کبیره است که مخالف فرض میکند اما کافر نیست زیرا که بعذری ترک

جهت کعبه جائز ست بخلاف کسیکه بی وضو نماز گزارد کافر میشود زیرا که بهیچ حال نماز بے طهارت

نزد بعضے ۱۲

نیست یا حقیقی یا حکمی فرض ست کذا فی البحر الرائق لیکن مستفاد از قواعد اصول آنست که تا اعتقاد

جواز نکند کافر نیست اما چون دلالت بر بی ادبی میکند ظاهراً بنا بر علیه حکم کفر کرده باشند والله اعلم

نزد بعضے ۱۲

مسئله هر که خوف دارد از دشمن یا از شیر یا نحوها جائز ست او را ترک استقبال قبله کند و بهر طرف

برجان یا مال ۱۲

که قادر باشد نماز ادا نماید مسئله بر هر که مشتبه شود قبله فکر تمام کند بآن جهت که دل قرار گیرد نماز ادا

و کسی نیست که از و پرسد ۱۲

کند اگر بعد از نماز خطا ظاهر شود اعاده نکند و اگر در عین نماز معلوم شود بگردد و اگر جماعی تحری کردند

یعنے در شب تاریک ۱۲

و حال امام معلوم نیست نماز کسیکه پیش امام نیست جائز باشد این هفت فرض که مذکور شد

بجهت تاریکی ۱۲ بیقین یا گمان غالب ۱۲

باسم شرائط معروف ست زیرا که داخل نماز نیستند و هفت دیگر که پیشتر آید باسم ارکان مشهور ست از ان

در تکبیر اختلاف ست و صحیح و مختار در بحر رائق آنست که شرط است و بعضی محققین رکن گفته اند و

شش دیگر که مذکور شود بلا اختلاف رکن ست نزد کسیکه بفرضیت آنها قائل شده اند و فائده خلاف در

تحریمه ظاهر میشود در بنای نفل بر تکبیر فرض که آن جائز ست نزد کسیکه شرط میگوید و جائز نیست

نزد کسیکه رکن میگوید یعنی آنکه بعد از تشهد قبل از سلام فرض نفلی بر و بنا کند مختلف فیه ست

و صحیح جواز ست ۲ تکبیر اولی گفتن فرض ست و بعضی این را شرط گفته اند

وبعضی رکن صحیح ومفتی به اولست وثمره اختلاف ظاهر میشود در بنای نماز نفل بر تحریمه فرض بنا بر قول بشرطیت بنا رجائزست وبنا بر رکنیت جائز نه چنانکه گذشت مسئله شخصی اگر حامل نجاست یا منحرف از قبله یا مکشوف العورت در وقت تکبیر باشد متصل فراغ از تکبیر نجاست دور کرد یا بسوی قبله شد یا بعمل اندک ستر حاصل نمود جائزست و شرطست که وقت تکبیر ایستاده باشد کذا فی البحر الرائق مسئله اگر در جماعت رسید وبسوی رکوع مائل گشته تکبیر گفت نماز جائز نباشد اگر بسوی رکوع نزدیک تر باشد واگر بسوی قیام نزدیک تر باشد جائزست وهمین یک تکبیر کفایت میکند در اصح ذکره فی فتح القدیر و بروایتی تا دو نگوید نماز صحیح نیست ذکره فی جواهر الفتاوی مسئله اگر قبل از امام تکبیر گفت نماز جائز نیست اگرچه لفظ الله فقط گفته باشد واگر بعد ازو باشد لیکن قبل ازو تمام کرد جائزست بر قول مفتی به خلافا لابی یوسف کذا فی البحر الرائق مسئله اگر در شروع نماز بجای تکبیر الله اعظم یا الله اجل یا سبحان الله یا الحمد لله یا لا اله الا الله گوید جائزست واگر یا اللهم اغفرلی ومانند آن از قسم دعا شروع کند جائز نیست ووجهش آنست که تعظیم حق سبحانه وتعالی مطلوبست بهر لفظ که باشد ودر دعا مطلوب خودست مسئله اگر چیزی که دلالت بر تعظیم میکند بعبارت فارسی گوید نیز جائزست چنانکه قرأت بفارسی ودر وقت عجز جائزست لیکن چون در نص قرآن

وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ واقع ست بنابرآن غیر لفظ الله اکبر مکروه است تحریماً یا تنزیهاً و مختار تحریمیست که کلام آن سرور صلی الله علیه وسلم والی الله اکبر بود لا غیر ذکره فی البحر الرائق مسئله اگر به بسم الله الرحمن الرحیم شروع کند جائز ست نزد بعضے چراکه دلالت بر تعظیم میکند و جائز نیست نزد جماعت چراکه در معنی اللهم بارک لی فی هذا میشود و امام زیلعی ترجیح اخیر کرده شارح منیه گفته است که این اشبه است و در بحر الرائق ترجیح جواز نموده بدلیل تسمیه در ذبح والله اعلم مسئله در وقت تکبیر گفتن دست از آستین برآرد که مستحب است مسئله اگر مد الف الله کند شروع در نماز صحیح نیست و خوف کفرست اگر عمداً باشد و همچنین اگر مد الف اکبر یا بای اکبر بکند و اگر مد های الله کند خطاست از روی لغت و همچنین مد را خطاست و مد لام الله صوابست کذا فی فتح القدیر لیکن این را نیز مد دراز نکشد ذکره الچلپی فی حاشیة شرح الوقایة مسئله شرط دریافتن ثواب تکبیر اولی که در حدیث خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا واقعست آنست که بمقارنت امام باشد و بروایتی تا در ثنا و بروایتی تا در قاتحه است و هو المختار فی الخلاصة و بروایتی تا در رکعت اولی است قال فی الذخیرة هذا اوسع الناس **فرض دوم** قیام ست و آن فرض ست باتفاق مر کسی را که قادر ست بر آن و حد او آنست که چون دست دراز کند بزانو رسد کذا فی

البحر الرائق وهر دو قدم بتمامها بزمین رسانیدن مستحب ست کذا فی البرجندی و می باید که
بار بر هر دو پای برابر باشد کما فی الکیدانی و فی الغیاثیة انه یکره التراوح بین القدمین
ونحوه فی روضة و یجوز اذا طال القیام بل هو افضل کما فی خزانة الروایة مسئله بعضی که
وهمچنین در روضه
قادر باشد بر قیام نه بر رکوع و سجود مخیر ست و قعود او را بایمای رکوع و سجود افضلست کذا فی
در استادن و نشستن
شرح الوقایة مسئله شخصی ضعیف ست اگر روزه فرض ندارد و نماز استاده میگزارد و اگر دارد
نشسته میتواند گزارد روزه دارد و نشسته نماز گزارد و همچنین ست اگر استاده میشود سیلان جراحت
یا بول
ظاهر میشود نشسته بگزارد و قیام جائز نیست کذا فی نیة المصلی میباید که وقت قیام فرق درمیان
هر دو قدم چهار انگشت باشد و کعبین بچسپاند که منهی ست ذکره فی کنز العباد قاف سوم
قرائت ست و آن نیز فرضست بالاجماع و ادناه آنست که تصحیح حروف بزبان کند
بحیثیتی که خود بشنود و هو الصحیح و مقدار آن یک آیت ست دراز یا کوتاه بشرط آنکه
نزد ابو حنیفه
دو کلمه یا زیاده باشد نحو قوله تعالی ثُمَّ اَدْبَرَ وَاسْتَکْبَرَ اگر یک کلمه
باشد مثل مُدْهَامَّتَانِ یا یک حرف باشد نحو صٓ و قٓ مشایخ
در صحت نماز اختلاف کرده اند و صحیح عدم ست نزد اکثر و صاحب بحر رائق عدم
صحت قبول دارد در مثل صٓ نه در مثل مُدْهَامَّتَانِ مستدلا بقول

الاسپیچاپے وغیرہ مسئلہ اگر یک آیت دراز مثل آیت الکرسی در دو رکعت بخوانند

نماز جائز ست نزد بعضی وصحیح آنست کہ جائز نیست کذا فی البرجندی عن الظهیریۃ وعن

وہمچنین ست در برجندی از ظهیریہ واز کافی ۱۲

الکافی الاصح انہ یجوز وعلیہ عامۃ المشایخ کذا فی البحر الرائق مسئلہ قرارت فرض است

اصح آنکہ جائز است وبر ہمین ست جمہور مشایخ ہمچنین ست در بحر الرائق

در دو رکعت از فرض ثنائی باشد یا غیرہ اولیین باشد یا اخریین یا احد الاولیین واحدی

دوگانہ ۱۲

الاخریین ودر وتر ونفل در ہر رکعت فرض مسئلہ اکتفا بر فرض قرارت کردن بعذر

مکروہ تحریمی است واگر عذر فوت وقت باشد جائز است واین مخصوص بفجر است

نزد امام بزدوی وعام است در ہمہ نماز ہا نزد امام مرغینانی این مذہب

امام اعظم ست اما نزد صاحبیہ یک آیت دراز یا سہ آیت کوتاہ در مطلق نماز

فرض ست واین قول را راجح گفتہ است در کتاب اسرار بجہت احتیاط کذا فی البحر الرائق

مسئلہ فرضیت قرارت در حق غیر اخرس وامّت وہمچنین بہ نسبت غیر مقتدیست کہ

گنگ ۱۲

او را در نمازیکہ امام جہر میخواند مکروہ ست اما در غیر جہر اختلاف مشایخ ست کذا فی

البرجندی وامام محمد قرارت فاتحہ مستحسن میداند بیک روایتی ذکرہ فی الہدایۃ

رکوع در نماز فرض است حد رکوع نزد اکثر کج شدن است مطلقا ونزد بعضی کج

کردن پشت است در شرح منیہ این روایت را حسن گفتہ وبعضی گفتہ اند اگر بسوی قیام اقرب ست

رکوع او نمیشود واگر بر کوعیکه بر وجه سنت بسط ظهر او الکند اقربست ادا میشود ذکره فی الخلاصة وغیره بجای بیاید که دست بزانو میرسد والا داخل قیام ست چنانچه بالا در حد قیام از بحر رائق مذکور شد واین در وقتیست که نماز استاده کند اگر نشسته ادا نماید باید که جبینه مقابل رکبه شود تا حاصل آید رکوع کذا فی البرجندی مسئله کوز پشت که قامت او بحد رکوع رسید کفایت میکند او را سر پائین بردن ذکره فی البحر الرائق والبرجندی مسئله وقتیکه رکوع نکرد واز قیام بسجده رفت باید دید که بوجه سنت انتقال کرد نماز فاسد شود واگر کج شد درمیان مثل شتر نماز باقی ماند کذا فی الخلاصة وبسبب همین گفته اند که وقت انتقال از قومه رکوع راست بنشیند والا دور کوع لازم می آید که موجب نقصان ست از هم آنچه باعث زیاتی در نماز ست بیان سجود یعنی هر دو سجده در نماز فرض است وآن نهادن بعض وجه است بر زمین جبهه باشد یا بینی و اینقدر بجهت فرض کفایت میکند در ظاهر الروایة لیکن مکروه است تحریما اکتفا بر یکی ازینها بسبب وجوب نهادن هر دو کما فی فتح القدیر والبحر الرائق مسئله اکتفا بجبهه در ادای فرض کفایت می کند بالاتفاق من الثلثة واما اکتفا بر بینی فقط پس نزد امام اعظم جائز ست نه نزد صاحبیه وفتوی بر قول ایشانست وبعضی بر انند که

نزد صاحبیہ نہادن ہر دو شرط است واکتفا بر جبہہ جائز نہ صاحب بحر الرائق می گوید کہ
یعنے پیشانی و بینی
این خلاف مشہور است از صاحبیہ و مشہور جواز اکتفا است مسئلہ وقتیکہ در سجدہ پای از
زمین بالا دارد یا سازد نماز صحیح نیست یعنی اگر بمقدار تسبیح از زمین مرفوع دارد و قلیل
ازین معاف است چنانکہ در کشف عورت و نجاست مقرر است کہ مقدار تسبیح موجب
فساد است وکفایت می کند نہادن یک انگشت در ادائی فرض ذکرہٗ فِی الْبَحْرِ الرَّائِقِ
لیکن باطن آن
وَقَالَ فَلَوْ لَمْ یَضَعِ الْاَصَابِعَ وَوَضَعَ ظَهْرَ الْقَدَمِ فَاِنَّهٗ لَا یَجُوْزُ فَاِنَّ وَضْعَ الْقَدَمِ
بِوَضْعِ الْاِصْبَعِ مسئلہ وقتیکہ یکقدم نہد فقط نماز جائز باشد باکراہت اگر عذر
نداشتہ باشد ذَكَرَهٗ قَاضِیْخَان وَهُوَ كَرَاهَةُ تَحْرِیْمِیَّةٌ عَلَى التَّحْقِیْقِ مِنَ
الْمَذْهَبِ وَتَنْزِیْهِیَّةٌ عَلٰی مَا ذَهَبَ اِلَیْهِ شَیْخُ الْاِسْلَامِ و امام قدوری و جماعۃ
دیگر برین رفتہ اند کہ وضع ہر دو قدم فرض ست پس نماز بہ برداشتن یکقدم بہ مقدار
مذکور فاسد شود و از فتاوای غیاثی معلوم میشود اگر مطلقاً یعنی در تمام سجدہ ننہد فاسد
گردد و اما نہادن ہر دو دست و ہر دو زانو پس فرض نیست بنا بر ظاہر الروایۃ و علیہ
فتوی مشائخنا و اختار الفقیہ ابو اللیث الافتراض وصححہ فی العیون کذا فی البحر
الرائق شیخ ابن ہمام می فرماید کہ فقیہ ابو اللیث انکار روایت مشایخ می کند

ومیگویداز امام اعظم ثابت نیست صاحب بحر رائق میگوید که نص قرآن فرضیت
سجو میفرماید و در حقیقت آن وضع یدین و رکبتین نیست و اعدل اقوال آنست که
شیخ ابن همام اختیار نموده که وضع هر دو واجب ست تا نماز بدون وضع یکی از ینها کروه
تحریمی میشود اگرچه منقول از اکثر مشایخ آنست که سنت ست بترک آن مکروه تنزیهی میشود
مسئله سجده بر دور عمامه مکروه تنزیهیست وقتیکه دور بر جبهه باشد اما وقتیکه بر سر باشد و جبهه
بر زمین نرسد نماز صحیح نیست بر تقدیر یکه جبهه و بینی هر دو نرسد باتفاق روایات و اگر بینی
رسد بیکروایت صحیح است چنانکه گذشت لیکن مکروه تحریمیست مسئله نماز جائزست بر
زمین و آنچه در حکم اوست یعنی آنچه جبهه بر وقرار تواند گرفت کَذَا فِی الْبَحْرِ الرَّائِقِ
وَاِنْ سَجَدَ عَلَى التِّبْنِ وَالْقُطْنِ اِنِ اسْتَقَرَّ الْجَبْهَةُ يَجُوْزُ كَمَا فِي النَّحِيْرَةِ وَ
فَتْحِ الْقَدِيْرِ وَالضَّابِطَةُ فِيْهِ اَنَّهُ اِنْ بَالَغَ لَا يَتَسَفَّلُ الرَّاسُ اَبْلَغَ مِنْهُ يَجُوْزُ
كَذَا فِي كَنْزِ الْعِبَادِ وَالْحَمَّادِيَّةِ مِنَ الْبُرْهَانِيَّةِ فَلَوْ سَجَدَ عَلَى الذُّرَةِ وَنَحْوِهَا
لَا يَجُوْزُ كَمَا فِي الظَّهِيْرِيَّةِ وَفِي الْغِيَاثِيَّةِ اَنَّهُ
يَجُوْزُ عَلَى الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيْرِ دُوْنَ الْاَرُزِّ وَالْجَاوَرْسِ
وَالسِّمْسِمِ مسئله واجبست که در سجده هفت اعضا بزمین رسد

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أمرت أن أسجد على
سبعة أعضاء على الجبهة وأشار بيده إلى أنفه واليدين
والركبتين وأطراف القدمين رواه البخاري ومسلم ودر
اشارت به بيني دلالت بر آنست كه جبهه مع الانف دركارست ليكن چون حديث متواتر
نيست حكم بوجوب هردو كرده شد نهذا مخفي نماند كه قواعد اصول تقاضاى آن ميكند كه نهادن
اعضاى سبعه فرض باشد زيراكه بيان محل سجود است وبيان اجمال بحديث ظني فائده
فرضيت ميكند چنانچه درحديث مسح ربع راس وقعود اخيره گفته اند ولهذا شايد كه فقيه
ابو الليث حكم بفرضيت همه كرده باشد والله اعلم مسئله اگر محل سجده بمقدار يك خشت يا دو
خشت استاده بلند باشد جائز است ذكره في الذخيرة وفتح القدير ودر منية المصلى
بازياده ازان — ازمحل هردوپا ۱۲
ميگويد مقدار خشت ربع ذراع است مسئله اگر در ركوع وسجود پيش از امام سر بردارد ثم
گردد كما ورد في الاحاديث الصحيحة قد ذكره في الكافي ايضا واجبست كه عود كند ذكره
في الغياثية وغيرها واگر در موضع سجده خار باشد وسر بردارد وبرجاى ديگر نهد آن يك سجده
ست ذكره في المفيد عن مفاتيح المسائل **قاف چهارم** قعده اخيره فرض است و
فرضيت نشستن در آخر صلوة بمقدار تشهد باجماع ائمه اربع ثابت شده ودر كشف اصول

بزدوی گفته که قعدهٔ اخیره واجب ست لیکن این واجب در قوت فرضست بحسب عمل تا
نماز بترک این فاسد میشود مسئله مردی چهار رکعت شروع کرد در چهارم نشست باز
بخاطرش رسید که سوم ست برخاست بعد از قیام تحقیق شد که چهارم بود نشست بعضی
از تشهد خوانده بود که سخنی کرد اگر در هر دو نشستن مقدار تشهد باشد نمازش صحیح ست وگرنه فاسد
کذا فی الفتاوی الولوالجیة صاحب بحر رایق بعد از نقل این میگوید که معلوم شد ازینجا که مقدار
تشهد که فرضست در وی شرط موالات نیست یعنی قیام میانه مانع وفاصل نمیشود انتهی باید دانست
که فرض خارجی وداخلی که متفق علیه عند ائمتنا الثلثة بود بیان شد یک فرض دیگر نزد
(ابوحنیفه وصاحبیه)
امام اعظم بحسب روایات مشهوره است ونزد صاحبیه نیست وآن خروج از نماز بفعل مصلی است
وبیانش آنست که فرضست در روایت امام ابوسعید بردعی از امام اعظم ابوحنیفه کوفی
رحمة الله علیه برآمدن از نماز بفعل اختیاری مصلی که منافی نماز باشد مانند سلام یا کلام
یا خوردن یا آشامیدن یا برخاستن یا رفتن بلکه اگر حدث اختیاری کند همه نماز
تمام شود لیکن در ماورای سلام نماز مکروه تحریمی میگردد بنا بر آنکه لفظ سلام واجب
ست آنرا ترک نمود اما کرخی میگوید خلاف نیست در میان ائمه ثلثه یعنی خروج
بفعل اختیاری اصلا فرض نیست وابوسعید از امام اعظم روایت نکرده است

بلکه استنباط از مسائل نموده است و آن غلط است لیکن مختار صدر الشریعه مفتی الثقلین
ہمچنین در کبیریست ۱۲
وجماعه محققین از متقدمین و متاخرین قول ابو سعید بردعی است والله اعلم و فائده
خلاف ظاهر میشود در محلیکه حدث بے اختیاری بعد از تشہد شود نماز او تمام ست بر
مذہب صاحبیه و بر مذہب ابو حنیفه باعتقاد امام کرخی ناتمام ست زیراکه یک فرض باقیست
نزد امام ابو سعید بردعی که خروج بفعل مصلی ست و ہمین ست مذہب متاخرین آنکه
خلاف در مسائل اثنا عشر یعنی اول دیدن متیمم آب را دوم تمام شدن مدت مسح
سوم نزع کردن موزه بعمل قلیل چہارم آموختن اُمّی سوره یا آیت پنجم یافتن برہنه
مقدار ستر عورت ششم قادر شدن مومی بر رکوع وسجود ہفتم یاد آمدن نماز فائته
ہشتم خلیفه گرفتن امی را نہم طالع شدن آفتاب در نماز صبح دہم داخل شدن
وقت عصر در نماز جمعه یازدہم افتادن پرچه جراحت بعد از به شدن دوازدہم
زوال عذر معذور ومبنی برہمین ست سبب بطلان نماز نزد امام اعظم وقتیکه بعد از
مقدار تشہد باشد ساخته اند ونزد صاحبیه نماز درین صورت تمام گفته اند
وسے متاخرین ۱۲
بنابر آنکه یک فرض از نماز که خروج بفعل اختیاری مصلی ست ہنوز مانده بود
که این امور عارض گشت پس در عین نماز سبب فساد بہم رسید بخلاف مذہب صاحبیه

در روایت کرخی که نماز بقعود قدر تشهد تمام شده بود وطریان امور مذکوره بعد از
عارض بودن ۱۲
نماز مفید نیست مسئله ادای جمیع فرائض مذکوره از تحریمه تا آخر در بیداری شرط است
که اگر در یکی ازینها بخواب باشد محسوب نیست بلکه فرضست اعادهٔ آن بر مذهب صحیح مختار
واگر در شروع وانتها بیدار باشد کفایت میکند در اکثر روایات در جمیع فرضها مگر در قعده
اخیره ونزد بعضی نمیکند واگر تمام رکعت در خواب ادا نمود نماز فاسد گردد کل ذلک
کفایت ۱۲
من البحر الرائق باید دانست که امام زفر که یکی از شاگردان امام اعظم ست ترتیب
ادای رکنها چنانکه اول قیام بعده قرارت بعده رکوع بعده سجود نیز فرض گفته با فروض
سابقه پس بنا بر قول او پانزده فرض میشود و بر قول امام اعظم بروایت مختار چهارده
نزد بعضے ۱۲
میشود وبقول صاحبیه سیزده است چون در سیزده خلاف بهیچ یکی از ائمه ثلثه نابود
بنا بر علیه در بیت مذکور شاید آن عزیز مؤلف الابیات آورده باشد والله اعلم
چون فرایض بحمده سبحانه بتمام انجامید شروع در واجبات کرده میشود بیت دوم

بیان واجبات نماز

چو واجب ندانی شوی در خطر		فضت تقت لقت حبر

فی فاتحه خواندن بنماز واجب است باتفاق علماء ثلثه مذهب حنفیه خلافا للمذهب الائمة الثلثة که
امام اعظم وامام ابویوسف وامام محمد رحمهم الله تعالی منه
فرضست نماز بترک آن فاسد میشود عندهم ونزد ما اگر عمدا ترک کند نماز ناقص ومکروه تحریمی

وواجب الاعاده گردد واگر سهواً ترک کرد موجب سجدهٔ سهو است و همین حکم هر واجب
ست مسئله در فرض قرات فاتحه در دو رکعت اولی واجب است و در نفل مطلق و
وتر در هر رکعت واجب ست و بروایت حسن بن زیاد در جمیع رکعات فرض نیز واجب
مسئله فرض قرات و واجب آن بفاتحهٔ وقتی ادا شود که به نیت قرآن قرات کند
واگر به نیت دعا بخواند نه ذکره فی المحیط وفی الفتاوی الصغیری تنوب عن القراءة
کذا فی البرجندی مسئله اگر خوف فوت وقت باشد ترک کند و بیک آیت کفایت
کند کذا فی القنیة لیکن درینصورت اگر بعد از وقت بسبب ترک واجبات اعاده
کند بهتر باشد والله اعلم بالصواب ضم سوره یعنی مقدار سه آیت بعد از فاتحه
واجب ست نزد علمای ما وسنت ست نزد ائمهٔ ثلثه واین ضم در فرض در دو رکعت
اول ست فقط و در سنن ونوافل و وتر در هر رکعت واجب ست و در دو رکعت اخیره
فرض فاتحه مستحب ست وسکوت وتسبیح نیز جائز ست در مذهب اصح و بروایتی مکروه ست
وفی البحر الرائق فلو ضم فی الاخریین من الفرض لا یکون مکروها کما نقله فی غایة البیان
مسئله اگر فاتحه خواند ودو آیت ضم کرده رکوع کرد اعاده کند بر وجه وجوب
آیت سوم بخواند وسجدهٔ سهو لازم آید ذکره فی البرجندی مسئله فاتحه وضم سوره

هر یک جدا جدا واجب ست و قایم مقام فرض میشود از ممر آنکه آنچه از قرآن در نماز خوانده
شود واقع از فرض میگردد چنانچه در فتح القدیر و بحر رائق و برجندی وغیره مذکور است
فی اوّل تعیین قرارت در دو رکعت اول فرض واجب ست تا آنکه در اخریین یا در احدی
الاولیین واحد الاخریین خوانده فرض ادا میشود لیکن نماز مکروه تحریمی گردد اگر عمداً باشد
و سجدهٔ سهو لازم آید اگر سهواً بود و این مذهب صحیح است ذکره فی البحر الرائق وغیره
مسئله تقدیم فاتحه بر سوره و ما فی حکمها هم واجب ست تا آنکه گفته اند اگر یک کلمه از سوره
قبل از فاتحه خواند سجدهٔ سهو لازم آید و در لفظ ضم افادهٔ همین معنی هست کذا فی البحر الرائق
ظاهر امراد مقدار تسبیح باشد چنانکه از مواضع دیگر معلوم میشود مسئله فاتحه در اولیین بجای
بخواند اگر دو بار واقع شد باید دید که فصل بسوره کرده یا نه در صورت ثانیه سجدهٔ سهو لازم آید
ذکره قاضیخان واختاره فی المحیط والظهیریة والخلاصة چون سخن در قرارت واقع شد
لابدست که بعضی مسائل زلة القاری آورده شود مسئله خطائیکه از قاری شود یا در اعراب است
یا در حرف یا در کلمات یا در آیات وآنچه در حروف ست یا بوضع حرفی مقام دیگری
یا بتقدیم یا بتاخیر یا بزیادت یا بنقصان است همچنین در کلمات وآیات حال هر یکی مجملا بیان
نموده شود اما ۱ اعراب مفسد نیست اگرچه تغیر معنی شود مگر آنکه موجب کفر بود مثل الباری

المصور بفتح الواو و رفع جلاله و نصب علما در اِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ
بخواند كذا فی فتح القدير و ليكن در مثال اخير سخن ست زيراكه در قراءت شاذه آمده ست چنانكه
در بيضاوی با توجيه مذكور ست و داخل همين قسم ست اَنْعَمْتُ بضم تا و اِنَّا كُنَّا مُنْذِرِيْنَ بفتح ذال
درين صورت فاسد می شود نزد متقدمين ليكن متاخرين اختلاف در فساد بجهت عموم
بلوائی نموده اند قَالَ الشَّيْخ ابْنُ هُمَامٍ قَوْلُ الْمُتَقَدِّمِيْنَ اَحْوَطُ وَالْمُتَاَخِّرِيْنَ اَوْسَعُ
و تشديد و ترك آن داخل همين ضابطه است مثل خلق السموات بتشديد لام و اما در حروف
پس خالی از ان نيست كه خطا ميكند وضع حرفی مقام ديگری يا عجز ميكند اگر از روی
خطاست تغير معنی ميشود يا نه اگر تغير بود فاسد ميشود نزد امام اعظم و محمد خلافا لابی يوسف
كه نزد او اگر مثل آن لفظ در قرآن نباشد فاسد ميشود و الا نه پس اصحاب السعير را اگر اصحاب الشعير خواند
بالاتفاق فاسد گردد و اگر اصحاب البعير خواند فاسد گردد عندهما خلافا لابی يوسف و اگر تغير معنی بسبب
تبديل حروف نشد پس اگر مثل او در قرآن باشد چون المسلمون مكان المسلمين بخواند فاسد نميشود
اتفاقا و اگر مثل او در قرآن نيست فاسد نميشود نزد ابی يوسف خلافا لِلْاِمَامِ
الْاَعْظَمِ وَمُحَمَّدٍ فَمَدَارُ اَبِیْ يُوْسُفَ عَلٰی وُجُوْدِ الْمِثْلِ فِی الْقُرْاٰنِ سَوَاءٌ
غَيَّرَ الْمَعْنٰی اَوْ لَا وَمَدَارُ الْاِمَامَيْنِ عَلٰی تَغَيُّرِ الْمَعْنٰی سَوَاءٌ وُجِدَ الْمِثْلُ اَوْ لَا

وبعضی قرب مخرج اعتبار کرده اند در فساد و عدم آن وحاصلش آنکه اگر بلا مشقت الحروف
جدا میشود کالظَّاءِ مَعَ الصَّادِ یفسد واگر بمشقت جدا میشود کالضَّادِ مَعَ الظَّاءِ فَعِنْدَ
الْبَعْضِ یُفْسِدُ وَالْاَکْثَرُ عَلٰی اَنَّهٗ لَا یُفْسِدُ قَالَ الشَّیْخُ بْنُ هُمَامٍ وَالْاَوْلٰی
مَذْهَبُ الْمُتَقَدِّمِیْنَ یعنی ان حصل التغییر الموجب للکفر یفسد والّا
لا واگر بسبب عجز از ادای آن تبدیل واقع شود چنانکه ها بجاے حا در الحمد بگوید پس اگر
قدرت دارد و لمشقت ادا تواند نمود وسعی نمیکند نماز فاسد شود والا معذور ست وهمچنین حال
همه معذوران در فاتحه مثل اَلثغ وفافا وتمتام لیکن در سوره آیاتے اختیار کند که
ادا تواند کرد واگر نه ساکت ماند واقتدا ار نشاید اما خطا در حرف بتقدیم وتاخیر پس اگر
معنی متغیر شود چنانکه قوسرة بجای قسورة بخواند فاسد گردد واگر نه فاسد نیست نزد
وعفص بجاے عصف
ابو یوسف خلافا لمحمد واگر حرفی زیاده کند چنانکه بجانی وَانْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَانْهَا عَنِ الْمُنْکَرِ
بخواند یا فک ادغام کند چنانکه رادد بجای رادّه بخواند اگر تغیر معنی میشود فاسد است
اتفاقا واگر نه فاسد نیست نزد اکثر مشایخ واز ابو یوسف دو روایت ست ودر نقصان
فاسد ست اگر معنی متغیر شود چنانکه مَا خَلَقَ الذَّکَرَ وَالْاُنْثٰی بترک واو بخواند
واگر نه فاسد نیست نحو جَاءَ هُمْ مَکَانَ جَاءَ تْهُمْ و نقصان که در نفس کلمه شود

اگر در حروف اصلیست و معنی متغیر میشود نماز فاسد ست بقول امام اعظم و محمد رحمهما الله و بر قیاس قول ابو یوسف فاسد نیست و اگر ناقص از ثلاثی ست فاسد میشود معنی متغیر گردد یا نه از جهت آنکه دو حرفی لغو است مگر آنچه ترخیم بشرایط یافته شود اما آنچه کلمه بمقام کلمهٔ دیگر بخواند اگر متقارب المعنی باشد و مثل او در قرآن موجود باشد فاسد نمیشود اتفاقاً و اگر موجود نباشد چنانچه مذهب بجای اثیم فاسد نیست عندهما (چون الحلیم بجای الحکیم) و عن ابی یوسف روایتان و اگر متقارب المعنی نباشد و مثل او هم در قرآن نباشد فاسد ست اتفاقاً اگر ذکر نیست یعنی از باب چیزیکه در نماز میتوان خواند نیست (مثل تسبیح و تحمید) و اگر ذکر ست فغیه اختلاف و اگر مثل او در قرآن هست لیکن آن کلمه در آنجا (قرآن ست یعنی از الفاظ) موجب کفر ست چنانکه غافلین بمکان انا کنا فاعلین پس فاسد است اتفاقاً و از ابی یوسف خلاف نقل میکنند لیکن صحیح خلاف اوست و در فتاوی قاضیخان گفته اگر یک کلمه شروع کرد قبل از تمامیت آن رجوع کرده صحیح خواند یا رکوع نمود و اگر آن کلمه تمام میکرد فاسد میشد نماز فاسد نمیشود و الا لا هو الصحیح انتهی و از اینجا صریح شد که اگر کلمهٔ موجب فساد خوانده اعاده کند قطعاً نماز باطل گردد و تقدیم و تاخیر کلمات داخل همین قسم ست اگر تغیر معنی نشود نماز فاسد نیست و الا فاسد ست اما اگر کلمه

زیاده کند بخواهسانا و برا فاسد نمیشود اگر در قرآن باشد و معنی متغیر نگردد و اگر معنی تغیر

یابد فاسد است اگرچه در قرآن باشد نحو مَنْ عَمِلَ صَالِحًا وَّكَفَرَ فَلَهٗ اَجْرُهٗ اگر معنی

متغیر نمیگردد ولیکن در قرآن مثل او نیست فاسد نمیشود عندهما خلافا لابی یوسف

و اگر وضع ظاهر موضع مضمر کند یا عکس آن درین اختلاف مشایخ است و از قسم زیادة

است الحانی که در و اشباع حرکات بسبب رعایت نغمات نموده شود و اما نقصان

کلمه در فتح القدیر مذکور نیست شاید بر قیاس ما تقدم باشد یعنی آنکه اگر تغیر معنی است

مفسد است والا لا اما چون آیت مقام آیت دیگر بخواند اگر تغیر معنی نیست فاسد نمیشود

اتفاقا و اگر تغیر معنی است در میان اگر وقفه تمام واقع باشد فاسد نیست والا

فاسد است چنانکه اگر خواند اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و وقف

کرد بعده گفت اُولٰٓئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ فاسد نمیشود و اگر متصل گفت فاسد است

عند عامة المشایخ و هو الصحیح و همچنین اگر شهادت به بهشت دهد مر کسے را که مشهود بدوزخ

است یا بعکس آن اگر در میان وقف تمام شد فاسد نماز نیست والا فاسد است

كُلُّ ذٰلِكَ مِنْ فَتْحِ الْقَدِيْرِ لِلشَّيْخِ الْاِمَامِ ابْنِ هُمَامٍ وَالْخُلَاصَةِ و حد وقف

تام مذکور نکرده اند شاید مقدار اداء رکن یعنی قدر تسبیح باشد و احتمال دارد که وقف

متعارف باشد چنانکه ظاهر عبارت بران دلالت میکند والله اعلم لیکن در صورتیکه قدر تسبیح توقف شود سجدهٔ سهو لازم می آید کما قرر فی موضعه تی دوم تعدیل ارکان واجب ست وآن عبارت از تسکین جوارح مقدار یک تسبیح است در رکوع وسجود واین مرتبه ادنی است امام طحاوی میگوید اینقدر فرض ست نزد امام اعظم وصاحبیه اکثر علمای مذهب برانند که فرضست نیز نزد ابی یوسف وواجب ست نزد امامین ومختار محققین از متقدمین ومتاخرین همین ست وجرجانی سنیت از امام اعظم نقل کرده در بحر رایق آنرا ضعیف گفته واز امام محمد منقولست که گفت هر که ترک کند می ترسم که نماز او جائز نباشد واکثر مشایخ بلزوم اعاده حکم فرموده اند شیخ ابن همام میگوید که در وجوب اعاده هیچ اشکال نیست از ممر آنکه همین حکمست در هر نمازیکه مکروه تحریمی میشود بترک واجب نماز مکروه تحریمی شد پس اعاده واجب آید انتهی محصله امام سرخسی لزوم اعاده را قایل نیست ظاهر المراد عدم فرضیت بود یا مذهب جرجانی اختیار نموده باشد والله اعلم اما طمانینت در قومه وجلسه در ظاهر مذهب سنت ست ومختار محققین آنست که واجب ست ولازم ست اعادهٔ نماز بترک آن چنانکه در بحر رایق از صدر القضاة نقل مینماید که طمانینت در قومه وجلسه نیز واجب ست بمقدار یکه هر عضوی در مقام خود استقرار نماید واگر ترک کند در یکی ازین اربعه

55 مفتاح الصلاة

سهواً پس سجدهٔ سهو لازم آید واگر عمداً باشد نماز باشد الکراهیة شود واعاده لازم بود
واز محیط نیز مثل این نقل نموده میگوید که القول بوجوب الکل هو مختار المحقق ابن همام
وتلمیذه ابن امیر الحاج حتی قال انه الصواب والله الموفق للاحتراز عن الخطار الی الصواب
قاف اول قعدهٔ اولی واجب ست مقدار تشهد واین ظاهر مذهب ست که جمهور مشایخ بر وی رفته
اند وهمین ست صحیح از مذهب ذکره فی البحر الرائق وغیره وطحاوی وکرخی سنت میگویند
لیکن وجه آن در بدائع گفته که یعنی از سنت وجوب آن ثابت شده یا آنکه سنت موکده
در معنی واجب ست اطلاق یکی بر دیگری مجازاً میتوان کرد مسئله مراد از قعدهٔ اولی
غیر اخیره است که این فرض ست ازهم آنکه مسبوق بسه رکعت سه قعده میکند اول و
ثانی واجب ست وثالث فرض ذکره فی البحر الرائق قی سوم تشهد است که آن واجب ست
در دو قعدهٔ در ظاهر الروایة وهو الاصح کما فی المحیط والذخیرة والبدایة فی سجود السهو واین
مختار محققین متقدمین ومتاخرین ست وجماعهٔ در اولی سنت گویند ودر ثانی واجب
ازهم آنکه قعدهٔ اولی واجب ست وثانی فرض پس باید که در ذکر این نیز فرق باشد واین
ملازمة ممنوع ست کما فی البحر الرائق وغیره لام یعنی لفظ السلام علیکم گفتن واجب ست
چنانکه از اکثر کتب فقه واحادیث صحیحه مستفاد می شود صاحب بحر رائق استنباط از

اقتصار مفتی الثقلین بر لفظ السلام میکند که لفظ علیکم واجب نیست و بالجملہ این اتفاقیست

کہ خروج از نماز بمجرد لفظ السلام میشود حاجت علیکم نیست و نزد ائمہ ثلثہ لفظ السلام علیکم
اول بار ۱۲

فرض است تا آنکه اگر السلام علیک گوید یا سلامی علیکم گوید نماز صحیح نیست ذکرہ الامام

النووی مسئلہ السلام علیکم و رحمۃ اللہ بهر دو طرف گفتن و ثانی از اول آهسته گفتن سنت

ست ذکرہ فی المحیط وغیرہ و مختصر فی منیۃ المصلی بالامام مسئلہ اگر اکتفا بر السلام علیکم یا

بر السلام کند یعنی سلام علیکم یا سلام علیکم گوید نماز تمام شود و تارک سنت باشد و بکراهیت

اخیر صراحت واقع است و لفظ برکاته نگوید که بدعت ست و بروایتی مباح است مسئلہ التفات

یمیناً و شمالاً سنت ست واجب نیست پس اگر لفظ السلام مقابل وجه گوید هم از نماز می آید

اگر سهواً نباشد مسئلہ نیت در سلام بروایتی سنت ست و بروایتی مستحب اگر منفرد باشد حفظه

را یا حاضرین مسجد را یا جمیع مؤمنین را بحسب اختلاف روایات نیت کند و اگر امام باشد

مقتدیان را و بروایتی جمیع مؤمنان را کند و اگر مقتدی باشد قوم و حفظه و امام هر جانبیکه

هستند بکند و اگر محاذی امام ست بهر دو جانب بکند قاف و دعای قنوت در وتر

خواندن واجبست نزد امام اعظم اما نزد صاحبین سنت چنانکه اصل وتر نیز سنت ست و آن

دعا معروف ست و اگر نیاید ربنا آتنا الآیه بخواند یا اللّٰهم اغفرلی یا لفظ یا رب سه بار تکرار کند
ای ثلث مرات ۱۲

یاد عائے دیگر کہ خواہد بخواند کفایت میکند وبعضی گویند مطلقاً اینہا جائز ست دعاء مشہور انیست اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْتَعِیْنُكَ وَنَسْتَغْفِرُكَ وَنُؤْمِنُ بِكَ وَنَتَوَكَّلُ عَلَیْكَ وَنُثْنِیْ عَلَیْكَ الْخَیْرَ كُلَّهٗ وَنَشْكُرُكَ وَلَا نَكْفُرُكَ وَنَخْلَعُ وَنَتْرُكُ مَنْ یَّفْجُرُكَ اَللّٰهُمَّ اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَلَكَ نُصَلِّیْ وَنَسْجُدُ وَاِلَیْكَ نَسْعٰی وَنَحْفِدُ وَنَرْجُوْ رَحْمَتَكَ وَنَخْشٰی عَذَابَكَ اِنَّ عَذَابَكَ بِالْكُفَّارِ مُلْحِقٌ اختلاف علما در روایت این واقعست در معدن شرح کنز از امام حجة الدین بلخی نقل میکنند کہ ایشان در سہ موضع واو را نوشتہ اند ونشکرک ونخلع ونرجو اما صحیح آنست کہ در نخلع ہست چنانچہ در روایت طحاوی وبیہقی ثابت شدہ ذکرہ فی البحر الرائق وصاحب معدن و عمدة الاسلام بر بنید کہ در ہر کلمہ واو بگوید کہ موجب تعدد ثنا ہاست پس بنا بر تحقیق حجة الدین بلخی واو یازدہ می آید وبر تحقیق بحر رائق دوازدہ میشود وبر تحقیق معدن وغیرہ چہاردہ میگردد ودر بحر رائق میگوید کہ اولی آنست کہ بعد از وآنچہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حسن بن علی رضی اللہ عنہ را بجہت قنوت تعلیم فرمودہ بودند بخواند وآن انیست اَللّٰهُمَّ اهْدِنِیْ فِیْمَنْ هَدَیْتَ وَعَافِنِیْ فِیْمَنْ عَافَیْتَ وَتَوَلَّنِیْ فِیْمَنْ تَوَلَّیْتَ وَبَارِكْ لِیْ فِیْمَا اَعْطَیْتَ وَقِنِیْ شَرَّ مَا قَضَیْتَ اِنَّكَ تَقْضِیْ وَلَا یُقْضٰی

عَلَيْكَ اِنَّهٗ لَا يَذِلُّ مَنْ وَّالَيْتَ وَلَا يَعِزُّ مَنْ عَادَيْتَ تَبَارَكْتَ رَبَّنَا وَتَعَالَيْتَ نَسْتَغْفِرُكَ وَنَتُوْبُ اِلَيْكَ رَوَاهُ اَبُوْدَاؤُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَغَيْرُهُمْ وَصَلَّى اللهُ عَلٰى مُحَمَّدِ النَّبِيِّ رَوَاهُ النَّسَائِيُّ مسئله درود در آخر قنوت مختلف فیه است صاحب خلاصه وغیره منع کرده است ومختار فقیه ابو اللیث استحباب ست وصاحب بحر رائق این را هو الحق گفته است لیکن اللهم صلی علی محمد وعلی آل محمد اختیار نموده است

یعنی درست گفته که درود بخواند زیاده ازین نخواند

مسئله خواندن این ادعیه حنفیه مختار صاحب هدایه ومحیط است وعلیه مشائخ ماوراء النهر و مختار صاحب ذخیره جهر ست در حق امام تا مردم تعلیم یابند وبعضی تفصیل داده اند اگر

بلند خواندن ست

قوم عالم نباشد جهر افضلست تا تعلیم یابند واگر نه اخفا افضلست حاصل مسئله آنست که در بعضی اوقات جهر خواندن بلا شبه افضلست لیکن بحر رائق از منیة المصلی نقل میکند که جهر ادمی باید از جهر قراءت کم باشد یعنی تا فرق در قرآن ودعا ظاهر شود والله اعلم

قنوت

ولفظ ملحق بکسر حا امام اسبیجابی تحقیق نموده است وجوهری نص بر فتح کرده ست و

صاحب صحاح

هو الصواب وعبارت دعاء قنوت آنچه در حصن حصین امام جزری از مصنف ابی بکر بن شیبه و عمل الیوم واللیله وابن سنی نقل کرده است بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَللّٰهُمَّ

إِنَّا نَسْتَعِينُكَ وَنَسْتَغْفِرُكَ وَنُثْنِي عَلَيْكَ الْخَيْرَ وَلَا نَكْفُرُكَ وَنَخْلَعُ وَنَتْرُكُ مَنْ

يَفْجُرُكَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَلَكَ نُصَلِّي وَنَسْجُدُ وَاِلَيْكَ

نَسْعٰى وَنَحْفِدُ وَنَخْشٰى عَذَابَكَ الْجِدَّ وَنَرْجُوْ رَحْمَتَكَ اِنَّ عَذَابَكَ الْجِدَّ

بِالْكُفَّارِ مُلْحِقٌ برین تقدیر نه واو میشود و در بعضی روایات بر نسجد نیز هست پس ده میشود و لفظ

نَشْكُرُكَ در راویات حدیث نیست چنانکه مطرزی تصریح کرده است و گفته که در کتب

فقه وارد است والله اعلم و در صحیح نسائی و ابوداؤد و غیر هما واقعست که بعد از سلام

وتر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقُدُّوْسِ سه بار میفرمودند و مرتبهٔ

ثالثه بآواز بلند می گفتند و دار قطنی رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوْحِ زیاده کرده است

و اکثر محدثین بعد از وی اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوْذُ بِكَ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَبِمُعَافَاتِكَ

عَنْ عُقُوْبَتِكَ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْكَ لَا اُحْصِيْ ثَنَاءً عَلَيْكَ اَنْتَ كَمَا اَثْنَيْتَ عَلٰى

نَفْسِكَ نیز نقل از آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم کرده اند اگر توفیق یابد عمل نماید

وَاللّٰهُ الْمُوَفِّقُ وَالْمُعِيْنُ فی چهارم تکبیرات عیدین واجب ست

و آن شش تکبیر ست سه سه در هر رکعت و طریقش آنست که بعد از تکبیر

افتتاح که فرض ست چنانکه گذشت ثنا دست بسته بخواند بعده تکبیر گوید

وارسال نماید باز تکبیر گوید وارسال نماید توقف مقدار سه تسبیح بجهت زوال اشتباه در
تکبیرین مستحب است قَالَ فِی الْبَحْرِ الرَّائِقِ وَیَسْکُتُ بَیْنَ کُلِّ تَکْبِیْرَتَیْنِ قَدْرَ ثَلٰثِ
تَسْبِیْحَاتٍ لِزَوَالِ الْاِشْتِبَاهِ وَفِی الْمَبْسُوْطِ وَیَخْتَلِفُ بِکَثْرَةِ الْاِزْدِحَامِ
وَقِلَّتِهٖ اِنْتَهٰی یعنی اگر ازدحام بسیار باشد ازین قدر زیاده توقف کند واگر مردم
کم باشند کمتر کند بعد تکبیر آخر گفته دست بندد و (بعد تعوذ وتسمیه) قرات فاتحه وضم سوره کند ومستحب
آنست که سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ باشد باز در رکعت دوم اول فاتحه خوانده سوره ضم
کند ومستحب آنست که هَلْ اَتٰکَ حَدِیْثُ الْغَاشِیَةِ یا اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ
باشد چون از قرات سوره فارغ شود سه مرتبه الله اکبر گوید وارسال نماید ودر هر یک
توقف مقدار مذکور افضل ست بعده تکبیر رکوع گوید واین تکبیر رکوع در همه نمازها
سنت ست مگر در رکعت ثانی در هر دو عید واجب ست کما ذکره الزیلعی وغیره تا آنکه سهواً
ترک نماید سجده سهو لازم آید واگر عمداً باشد مکروه تحریمی گردد واز تکبیرات (وتکبیرات تشریق) واجب تکبیر قنوت ست
کما ذکره فی البحر الرائق وغیره جهر جهر در صلوة جهریه واجب ست بر امام فقط و
افضلست منفرد را یعنی در نماز صبح ودر دو رکعت اول مغرب وعشا ونماز
جمعه وعیدین ووتر وتراویح (اگرچه تراویح باشد) ووتر ماه رمضان بر امام جهر قرات واجب ست

ومنفرد مخیرست لیکن افضل او را جهرست سیمین سر خواندن قرآن در ظهر و عصر و رکعت

سوم مغرب و اُخرَیین عشا و نماز کسوف و استسقا واجبست بر امام بالاتفاق و بر

منفرد نیز بروایت اصح کذا فی البحر الرائق یعنی تا نماز کسوف قرارت خفیه بر امام واجبست

اما استسقا پس بر مذهب امام اعظم چون جماعت نیست رکعتین فرادی بخفیه ادا نمایند

و بر مذهب امامین بقرارت جهر کصلوة العیدین بخوانند کما علیه العمل فی الامصار مسئله

جهر در مقام جهر در قضا نیز واجبست امام را و منفرد مخیرست در جهریه اداءً و قضاءً مثل نفل و

شبانه و در مقام سر امام منفرد را نیز واجبست چنانچه در نفل روزانه مسئله اگر امام فوق الحاجة

جهر کند مسی ست ذکره فی السراج الوهاج مسئله متنفل بر وتر خفیه بخواند وجوباً اما متنفل

بشب اگر منفرد باشد مخیرست و اگر امام ست جهر واجب ست مسئله چون مقتدی بقضای

مافات در جمعه برخیزد مخیرست در جهر و مخافتة ذکره فی السراج الوهاج و این دلالت

میکند که جمیع صلوة جهر بهمین حکم باشد مسئله شخصے صلوة جهریه بمخافتة میخواند دیگرے

اقتدا کرد بعد از تمام فاتحه یا بعض آن اعاده فاتحه جهراً نماید کذا فی الخلاصة وفی خزانة الفتاوی

انه یجهر حیث انتهی حین الاقتداء مسئله ورای قرارت قرآن مثل ادعیه و تسبیحات

و تشهد جهر نکند ذکره فی البحر الرائق مسئله حد جهر نزدیک اکثر مشایخ آنست که غیری بشنود

که قریب او بود

وحد مخافتت آنست که خود بشنود وبعضی برانند که مخافتت تصحیح حروف ست وجهر اسماع
وهر که نزدیک اوست ۱۲
نفس خود ست والصحیح الاول علی ما فی الهدایة وغیرها وکذا کل ما
یتعلق بالنطق کالتسمیة علی الذبیحة ووجوب السجدة بالتلاوة
والعتاق والطلاق والاستثناء حتی لو طلق ولم یسمع نفسه
لا یقع وان صح الحروف ذکره فی البحر الرائق ودر خلاصه میگوید اگر امام
در صلوة مخافتت بحیثیتی خواند که یک کس یا دو کس بشنوند جهر نباشد بلکه جهر وقتی
ست که همه مقتدیان بشنوند ودر بحر رائق میگوید عادت آنست چون خود بشنود وهر که
متصل اوست میشنود انتهی لیکن این درصورت کمال اتصال متصورست والاحسن ست که
مجاور بشنود چنانکه معتاد صفوفست مگر آنکه حروف بشدت تکلم کند والله اعلم رعایت ترتیب
در فعلی که در هر رکعت مکرر شود واجب ست پس اگر سجدهٔ ثانیه از رکعتی ترک داد ودر رکعت
دیگری سه سجده کرد نماز فاسد نشود لیکن سجدهٔ سهو لازم آید اما ترتیب قیام بر رکوع وترتیب
رکوع بر سجود در رکعت واحد فرضست ومعنی این کلام چنانکه در بحر رائق تحقیق کرده است
که فرضست اعادهٔ آن رکن مثلاً اگر رکوع کرد قبل از قیام یا سجود نمود قبل از رکوع فرضست که
اعادهٔ قیام نموده رکوع کند واعاده رکوع نموده سجود کند آن نماز صحیح باشد وسجدهٔ سهو لازم آید وصدر الشریعه

در ماورای تکبیر افتتاح وقعده اخیر ترتیب واجب گفته است صاحب بحر رائق قبول نداشته تحقیق سطور
آورده است و این مختصر گنجایش تفصیل ندارد مسئله اگر زیادتی در نماز بسبب ترک ترتیب کم از رکعت
شد اعاده بطریق مسطور نماید و اگر مقدار رکعت شد نماز فاسد گردد از جهت آنکه یک رکعت تمام
قابل بر طرف ساختن نیست کذا فی البحر الرائق مسئله مردی شروع کرد نماز را قیام نمود و قرآن خوند
در رکوع کرد و لیکن سجده نیاورد باز قیام نمود و قرآن خواند و رکوع نکرد و سجده ها آورد یک رکعت
تمام شد زیرا که زیادتی قیام دوم و قرائت دوم معتبر نشود و این هر دو سجده ملحق برکوع اول گشت و
همچنین اگر بعد افتتاح رکوع کرد و قیام و قرائت ترک داد باز ایستاده قیام و قرائت در رکوع نموده هر دو
سجده ادا کرد یک رکعت شد چرا که قیام و قرائت الی آخر الرکعت ملحق به تکبیر افتتاح شد و همچنین اگر ٦٤
بعد از افتتاح دو سجده کرد و بعد از آن قایم گشته قرائت کرد و رکوع نمود اما سجده نکرد باز قایم گشته قرائت
نموده هر دو سجده آورد و رکوع نکرد و صورةً سه رکعت کرد اما حقیقةً یک رکعت شد تکبیر اول معتبر شد و قیام
و قرائت ثانیه معتبر شد و از سجده ثالثه محسوب گشت همچنین اگر بعد از افتتاح در اولی بعد از قیام و قرائت
رکوع کرد و سجده نمود و در ثانیه نیز چنین کرد و در ثالثه سجده آورد و رکوع نمود یک رکعت ادا شد
ذکر کلها فی فتح القدیر عن الحاکم مسئله رکنی که یاد آید که قبل از و رکنی ترک داده ام آن رکن
بالفعل ادا نماید و از رکنی که اتصال نموده اعاده کردن او مستحب است بقول صاحب هدایه و واجب است

بقول قاضیخان وغیره والیه مال صاحب البحر الرائق واگر بعد از تمامیت رکنی یاد آمد حاجت
اعاده نیست مثلاً در سجده بود که رکوع رکعت سابقه بر رکعتی که در سجده اوست یاد آمد بر خاست
قضا کند در رکوع وهر دو سجده که بسبب ترک رکوع فاسد شده بود وبعده بقول صاحب هدایه اعاده این
سجده مستحب ست وهر دو رکعت درست شود وبقول قاضیخان آن رکوع سابق و دو سجده کرده این سجده که
از وی برخاسته بود وجوباً اعاده نماید کذا استفید من البحر الرائق چون واجبات نماز معلوم شد احکام
سجده سهو که بترک آنها سجده سهو لازم می آید بطریق اجمال بیان نمودن ضرورست بدانکه بهر یک
از واجبات مذکوره چند مسئله متعلق ست اوّل قرأت فاتحه پس اگر ترک کند یکی از دو رکعت اولین
کلها واکثرها وقضا در اخریین نکند سجده سهو لازم آید واگر اقل فاتحه ترک کند سجده سهو نیست
کما فی المحیط ولازم ست کما فی المجتبیٰ واگر ترک کند در اخریین فرض سجده سهو لازم نیست
بخلاف الوتر والنفل که از ترک در هر رکعت که باشد سهو لازم آید دوم ضم سوره پس اگر سوره
ترک داد یا یک آیت خواند سهو لازم ست اگر دو خواند لازم می آید کما فی الظهیریة ونمی آید چنانچه
در بحر الرائق از زیلعی استفاده کرده ست مسئله سوره بعد از فاتحه واجب است پس اگر سهواً قبل از و
شروع کرد سجده سهو لازم آید اگرچه یک حرف باشد ذکره فی المجتبیٰ یا آنکه بمقدار سه تسبیح قرأت نموده باشد
ذکره فی فتح القدیر مسئله اگر فاتحه مکرر خواند در میان اگر سوره خوانده است سجده سهو لازم نیاید

والالازمست ذکره قاضیخان وصحه الزاهدی مسئله اگر سوره در اولیین فراموش کرد در اخرین بخواند وسجده سهو کند ذکره فی الخلاصة وغیره مسئله اگر ضم سوره سهوا در آخرین کند سجده سهو لازم نمی آید در اصح روایات واگر عمدا کند هم مشروع است ذکرها فی البحر الرائق سوم تعیین قراءت ست در اولیین پس اگر مطلقا قراءت در اولیین نکرد در آخرین کرد سجده سهو لازم ست واگر در یک رکعت از اولیین کرد و در یک رکعت از آخرین نمود هم سجده سهو لازم آید واختلافست درین که خواندن در آخرین را قضا گویند یا ادا والظاهر هو الاول چهارم تعدیل ارکان ست بروایت مختار که تعدیل ارکان واجبست سجده سهو لازم آید اگر ترک کند قال فی البحر الرائق المذهب لوجوب لزوم السجود بترکه ساهیا صححه

نزد بعضے سنت است ۱۲

فی البدائع واین بر قول امامین ست وبر قول ابویوسف نماز فاسدست زیرا که طمانینت در رکوع وسجود نزد او فرضست واز بالا مذهب محققین معلوم شد که طمانینت در قومه وجلسه نیز واجب ست و بترک آن نیز سجده سهو لازم ست پس بترک یکی ازین اربع سهوا نزد محققین سجده سهو لازم میشود وعمدا موجب اثم ست که جبر نمیشود مگر باعاده نماز قال فی البحر الرائق الواجب اذا ترك عمدا لا یجبر الا باعادة الصلوة وان لم یعد صار الصلوة مکروها تحریما انتهی وبرین تقدیر در نماز گناه مکروه تحریمی از تارک اربعه مکرر وبسیار می شود والله الموفق والمعین پنجم قعود اولی هر قاعده که غیر اخیره است از ترک آن سجده

سہو لازم است در فرض و نفل اما اخیرہ و ضست کہ نماز بترک آن فاسد شود سوار کان فی الفرض او النفل ششم تشہد است اگرچہ یک کلمہ از و متروک شود سہو لازم آید قال فی البحر الرائق یجب السہو بترکہ ولو قلیلا مسئلہ اگر بعد از سلام یاد آمد کہ بعض تشہد خواندہ بود نماز او فاسد ست نزد ابو یوسف خلافاً لمحمد فانہ یصح عندہ فیقرأ التشہد ویسلم بعدہ علیہ الفتوی ذکرہ فی فتح القدیر ہفتم سلام ست پس اگر نشست در قعدہ وسلام فراموش کرد یا آنکہ قصد خروج از نماز نمود باز یادش آمد سجدۂ سہو لازم آید بنا بر تاخیر واجب یا تاخیر خروج کہ فرض ست نزد بعضی کذا فی التجنیس صاحب بحر رائق گوید کہ اینجا لزوم سجدۂ سہو بنا بر تاخیر واجب شدہ نہ ترک واجب و ایضاً گفتہ کہ تاخیر واجب مطلقاً موجب سہو است چنانکہ کسی بعد از فاتحہ مثلاً تشہد خواند یا فاتحہ مکرر بخواند باید دانست کہ از ینجا ضابطۂ صدر الشریعۃ کہ سجدۂ سہو لازم نیست مگر بترک واجب برہم میشود الا ان یقال کان الواجب عدم التاخیر وضم السورۃ وقد ترک واللہ اعلم مسئلہ اگر اول سلام طرف چپ داد سہو لازم نیست زیرا کہ ترک سنت کرد مسئلہ اگر یک سلام داد دیگر فراموش کرد بیک روایت تا در مسجد است سلام دیگر بگوید و بدیگر روایت چون پشت بقبلہ داد ندہد ہشتم قنوت ست اگر ترک داد و در رکوع کرد بیک روایت باز گردد و سجدۂ سہو بجا آرد و صحیح نیست

که باز بگردد و سجدهٔ سهوادانماید ذکره فی المجتبیٰ وغیره مسئله اگر در رکعت سوم قنوت خواند لیکن
فاتحه یا سوره فراموش کرد چون بعد از رکوع یاد آمد باز گردد و قراءت نموده قنوت را اعاده
نماید وثانیا رکوع نموده بسجده رود ذکره فی فتح القدیر مسئله تکبیر قنوت نیز واجب ست پس
بترک آن سجدهٔ سهو لازم آید ذکره الزیلعی وقیل لایجب قال فی البحر الرائق وینبغی ترجیح
عدم الوجوب لانه لادلیل علی المواظبة نهم تکبیرات عیدین است اگر ترک کند یا غیر
محل بجا آرد یا زیاده یا نقصان نماید سهو لازم آید مسئله اگر امام در رکعت ثانیه قبل از تکبیرات
رکوع کرد باز گردد واگر مقتدی در رکوع رسید دران ادا کند ذکره فی کشف الاسرار مسئله
اگر تکبیر رکوع ثانی در عید فراموش کند سجدهٔ سهو لازم ست ذکره فی المجتبیٰ وغیره واگر تکبیرات
تشریق فراموش کرد سجدهٔ سهو لازم نیست ذکره فی البدائع دهم جهر در صلوة جهریه است
اگر امام مقدار یا بجزبه الصلوة که حکم کثرت دارد خفیه خواند سهو لازم آید وآن یک آیت ست
مطلقا نزد امام اعظم وسه آیت قصیره و یا یک آیت طویله نزد صاحبیه وهذا هی وجوب سهو
بقدر ما یجزبه الصلوة عند کل منهما هو الاصح علی مافی الهدایة وقاضیخان میگوید که در ظاهر
روایت سهو لازم است قلیل باشد یا کثیر کذا فی الظهیریة والذخیرة وزاد فی الخلاصة وعلیه
اعتماد شمس الائمه الحلوائی وهو الراجح عند صاحب البحر الرائق ظاهر امراد

از قلیل یک کلمه باشد زیراکه آیت قصیره را کثیر گفته اند وآن دو کلمه است چنانکه معلوم شد مسئله

اگر سهواً دعا یا تشهد جهر نموده سهو نیست لیکن در بحر رائق بعضی در تشهد محل تامل گفته است
یا ثنا یا تعوذ یا تسمیه یا آمین ۱۲ ج ر ط

یعنی باید که سجده سهو لازم آید که دوام خفیه او ثابت است یا زدوهم سر ست در سر یه همین اختلاف

در و نیز هست صحیح آنست نزد صاحب ہدایہ که مقدار ما یجوز به الصلوٰة اگر جهر بخواند سهو لازم آید

ومختار علمای سابق آنست که سهو لازم ست قلیل باشد یا کثیر دوازدهم رعایت ترتیب

ست پس اگر سجده فراموش کند هر وقت که یاد آید ادا کند و سهو لازم آید فقط و عادهٔ چیزی لازم

نیست مگر وقتیکه از رکن انتقال کند دران هنگام لازم ست بر خلاف سابق مسئله اگر تاخیر سجدهٔ

تلاوت در نماز از سه آیت کرد درین دو روایت ست ذکره فی المجتبیٰ وجزم فی التجنیس بعدم الوجوب

لیکن صاحب تاخیر مسیٔ است که قضا ندارد مگر آن که درهمین رکعت اعاده کند

سجدهٔ دیگر لازم شود کما ذکره فی سجدة التلاوة این دوازده واجب در اکثر کتب
چنانچه صاحب تجنیس در باب سجده تلاوت ذکر کرده ۱۲

مذکور ست که ترک آن در مشهور سبب سجده سهو ست صاحب بحر رائق چند محل دیگر نقل

میکند که سجدهٔ سهو لازم می آید بعضی که ضرور ست مذکور نموده میشود مسئله اگر دو

رکوع کرد یا سه سجده نمود یا محل قیام قعده آورد یا به عکس آن کرد و مقدار تسبیح توقف

شد سهو لازم آید مسئله اگر مقدار یک آیت قصیره در رکوع یا در سجود یا قومه یا

یا جلسه خواند سهو لازم آید و همچنین اگر پیش از تشهد خواند نه بعد از و ذکره فی المحیط مسئله اگر در قیام بعد از فاتحه تشهد یا دعای دیگر بخواند سهو لازم میشود و اگر قبل از فاتحه باشد نه مسئله اگر تکرار تشهد در قعدهٔ اُولی کند سهو لازم ست و هو الاصح فی شرح الطحاوی لا یلزم و اگر درود مقدار اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ خواند لازم ست هو الصحیح مسئله اگر شک در نماز شده توقف بجهت تفکر کرده مقدار تسبیحه سهو لازم ست ذکره فی البدائع و در ذخیره قید کرده است که لزوم وقتیست که تفکر مانع از تسبیح و قرارت باشد مسئله اگر حدث شد بعده در اثنای وضو ساعتی توقف کرده فکر نمود که چند رکعت کرده است سهو لازم ست مسئله وقتیکه قدر تشهد نشست بعده فکر کرد که سه رکعت کرده ام یا دو مقدار تسبیح توقف شد سهو لازم آید مسئله تسمیه قبل از فاتحه ترک کرد سهو لازم ست ذکره الزیلعی و قیل لا یجب این بنا بر آنست که صاحب قنیه میگوید صحیح آنست که تسمیه قبل از فاتحه واجبست در بحر الرائق میگوید این خلاف مذهب ست مسئله اگر جمیع واجبات ترک آرد یک سجدهٔ سهو کفایت میکند اگر سهو کرد امام اولا باز خلیفه گرفت بجهت حدث وا دسهو کرد ثانیا یک سجدهٔ سهو بس میشود ذکره فی الظهیریة مسئله اگر مسبوق داخل شد بعد از سهو امام لازم ست که همراه امام سجدهٔ سهو کند و اگر بعد از یک سجده سهو داخل شود همون یک ادا نماید حاجت دیگر نیست

واگر انند اگر بعد از آنکه امام ہر دو سجدہ سہو کردہ بود حاجت نیست مطلقاً ذکرہ فی البحر الرائق

وغیرہ مسئلہ لاحق متابعت امام در سجدۂ سہو نکند بلکہ مشغول بقضای مافات شود در آخر

نماز سجدۂ سہو ادا نماید واگر متابعت کرد نماز فاسد نمیشود لیکن در آخر باز اعادہ لازم ست

مسئلہ مسبوق متابعت سجدۂ سہو کند لیکن سلام سہو نہد اگر عمداً یا خطاءً داد بسبب

جہل مسئلہ نماز فاسد گردد واگر سہواً داد یعنی آنکہ در خیال او نماز تمام شدہ است اگر

قبل از امام ست یا ہمراہ اوست ہیچ باک نیست واگر بعد از امام باشد سجدہ برو لازم آید

کلہ فی البحر الرائق وغیرہ مسئلہ اگر مسبوق سجدۂ سہو کرد ہمراہ امام بعدہ تحقیق شد کہ بر امام

سجدۂ سہو نبود نماز مسبوق فاسد گردد و نماز دیگران تمامست ذکرہ فی البدائع مسئلہ

اگر مسبوق برخاست قبل از سجدۂ سہو لازم تا مقید نکردہ ست رکعت خود را بسجدہ عود

کند و سجدہ بجا آرد واگر نہ در آخر نماز ادا کند و برخاستن او مکروہ تحریمیست قبل از سلام امام

مگر آنکہ مدت مسح بانقضا نزدیک رسیدہ باشد یا در جمعہ و عیدین و فجر و معذور چون از خروج

وقت ملاحظہ باشد یا خوف حدث باشد یا آنکہ مردم از دحام خواہند کرد و پیش نماز خواہند گذشت

در ماورای محال مذکور ترک متابعت نکند واگر مکروہ تحریمی اختیار کردہ برخاست بعدہ

متابعت امام در سلام کرد نماز او فاسد شود و بیک روایت فاسد نیست و علیہ الفتوی

کل ذلک من فتح القدیر مسئله مسبوق که در رکعت آخر رسید از رباعی دو رکعت با قرأت

فاتحه وضم سوره ادا نماید و درمیان قعده مکند باز رکعت اخیر بدون ضم سوره ادا نماید مختار

متاخرین همین ست و در بحر زخار میگوید که درمیان قعده نکند بلکه بعد از دو (یعنی دو رکعت ۱۲) بنشیند و در

بعضی حواشی شرح وقایه این را مختار امام اعظم میگوید مسئله اگر سهواً سلام نماز بدهد

امام یا منفرد نماز فاسد نیست اگرچه به نیت قطع باشد لیکن سجدهٔ سهو لازم ست و اگر مقتدی

باشد سهو هم لازم نیست و اگر لاحق باشد در حکم مقتدی ست و مسئله مسبوق مذکور شد مسئله اگر

(سجدهٔ سهو کند ۱۲) در قرأت توقف شد بجهت طلب ما بعد مقدار ادای رکنی یعنی قدر تسبیحه سجدهٔ سهو لازم آید علی

ما فی البدائع و اگر در عین قرأت تفکر بکند لازم نمی آید علی ما مر من الذخیرة مسئله چون

آیت از سر گیرد ظاهر آنست که لازم نیاید لیکن اگر تکرار همان لفظ بکند قیاس آنست که

لازم آید والله اعلم مسئله چون سهو از قعدهٔ اولی شد اگر قریب قیام ست قایم شود و سجدهٔ

(در فرض ۱۲) سهو بجا آرد و اگر قریب قعود ست عائد گردد و حاجت سهو نیست در اصح روایات و علیه

(برای ترک واجب ۱۲) اکثر المشائخ و قیل یسجد له و در قرب روایات مختلف است بیک روایت تا زانو متصل

زمین ست قریب قعود ست چون زانو برداشت قریب قیام شد و بروایتی تا نصف

پائین یعنی هر دو یا برابر نشده است یعنی تا رکوع رسیده است قریب قعود ست و هو الاصح

(یعنی راست قایم ۱۲)

علی مافی الکافی وجماعتی برانند تا تمام قیام نکرده است عود کند وهو الاصح علی مافی

التبیین در مبسوط این را ظاهر الروایه گفته است وفی فتح القدیر انه ظاهر المذهب

پس بنا بر این تحقیق تا تمام نیاورده است عود لازم ست وبر تحقیق سابق قریب

هر یک در حکم آن کرده است واین مروی از ابی یوسف است لیکن اصحاب متون و

اکثر مشایخ همین اختیار کرده اند مسئله در صورتیکه عدم عود واجب ست اگر عود کند

نماز فاسد شود علی الاختلاف السابق ونزد کسیکه فاسد نمیشود سجده سهو لازم ست اما در صورتیکه

قایم شد بتمامه بعده عود کرد جمهور برانند که نماز فاسد شود وهو الاصح علی مافی الزیلعی وغیره

لیکن شیخ ابن همام در فساد سخن دارد وراجح عدم فساد میگوید ودر بحر رائق میگوید

که اگر عود کند بعد از قیام تمام از روی خطا نزد بعضی تشهد بخواند وصحیح آنست که نخواند

وبر خیزد وحق آنست که فاسد نمیشود انتهی مسئله در نفل وسنن چون قعدهٔ اولی

فراموش کرد تا رکعت ثالثه بسجده مقید نکرده است باز گردد ووتر در حکم فرض ست

ذکره فی البحر الرائق مسئله وقتیکه قعده اخیره فراموش شد مادام که رکعت خامسه در رباعی

ورابعه در ثلاثی وثالثه در ثنائی ضم نکرده است عود کند وسجده سهو بجا آرد واگر سجده کرد فرض

باطل گردد بعد از سر برداشتن نزد امام محمد وبه قال الجمهور وعلیه الفتوی وبمجرد سر نهادن نزد

نزد ابو یوسف و ثمرهٔ خلاف در وضو شکستن ست در سجدهٔ اگر وضو شکست و رفته وضو کرد و بعده یاد آمد

که قعدهٔ اخیره نکرد و نزد جمهور قعده بکند نماز تمام شود و نزد ابو یوسف نماز شکست قابل اصلاح

نیست مسئله اگر بعد از قعدهٔ اخیره بسهو برخاست تا سجده نکرده است بنشیند و سلام گوید و اگر به

سجده مقید کرده است دو رکعت تمام کند و بر هر دو تقدیر سجدهٔ سهو کنند که تاخیر سلام موجب سهو است

کما هو المختار فی البحر الرائق وغیره مسئله هر که را شک شود که چه قدر رکعات کرده است پس اگر

مرتبهٔ اول است استیناف کند یعنی از سر گیرد و اگر نه فکر کند بر هر چه دل قرار دهد بدان عمل آرد و اگر

نیاید بر کمتر مقرر کند و بر و بنا نماید و مراد از اول مرتبه در تمام عمر است بعد از بلوغ کما علیه

اکثر المشایخ ذکره فی الخلاصة والخانیة والظهیریة وعلیه الزیلعی و امام سرخسی گوید که سهو عادت

او نیست و فخر الاسلام میگوید که اول مرتبه در هر نماز ست و این مختار ابن الفضل ست کما فی

الظهیریة و در البیان چون از مسائل ضروریه واجبات فارغ شدیم سنن نماز بیان کنیم و بالله التوفیق بیت

	ز وقت تکبیر تست دادا		چو سنت بدانی شوی مقتدا	

اما رفع یدین وقت تکبیر افتتاح سنت است باید که ابهامین به هر دو گوش رسند و رفع یدین اگر ترک

کند آثم شود بعضی گویند که آثم و قنیست که عادت کند این مختار شیخ ابن همام ست می گوید

والا لازم آید که واجب باشد صاحب بحر الرائق میگوید که صحیح آنست که به ترک

سنت مؤکده نیز گنهگار است لیکن کم از گناه ترک واجب می شود مسئله میباید که وقت
تکبیر انگشتان دستها بر حال خود باشد نه کشاده کند و نه مضموم سازد و تمام کف دست
بانگشتان مستقبل قبله باشند ذکره فی البحر الرائق وغیره و مانند بیل کشتی وقت بستن فرود
که در هندی ڈانڈ گویند
آرد و ذکره فی خزانة الروایة و ارسال نکند بلکه زیر ناف نهد چنانکه بیاید و سر وقت تکبیر
فرود نکند که بدعت است ذکره فی المبسوط مسئله پیوسته به تکبیر رفع یدین نماید این مختار
طحاوی و شیخ الاسلام و قاضی خان و خلاصه و تحفه و بدائع و محیط ست امام بقالی
گوید قول همه اصحاب همین ست و تفسیر این قاضیخان چنین کرده است که بدایت تکبیر
ببدایت رفع یدین مقارن باشد و ختم او بختم آن که وضعست متصل بود و جماعت برینند
که رفع باید که سابق بر تکبیر باشد در مجمع این را قول امام اعظم و محمد میگوید و در غایة البیان
این منسوب باکثر علمای مذهب میکند و در مبسوط میگوید این مذهب اکثر مشائخ ست
و در هدایه این را هو الصحیح میگوید قال الفقیه ابو جعفر یستقبل ببطون کفیه
القبلة فاذا استقر تانی موضع محاذات الابهامین شحمة الاذنین کبر قال
الامام السرخسی علی هذا عامة المشائخ و نأخذ به کذا فی الغیاثیة و بقول
بعضی بعد از تکبیر رفع کند مختار محققین متاخرین اولست و بعضی محققان ثانی را

ترجیح داده اند و در احادیث صحیح از ترمذی وغیره وکان یرفع یدیه ثم یکبر تائید این
قول ظاهر ست واگر رفع فراموش کند بعد از تکبیر بقولین سابقین مرفوع ننماید که محل
فوت شد واگر در اثنای تکبیر یاد آمد مرفوع سازد واگر تا شحمهٔ ابهام هر دو دست یا یکی
نرسد معذور است وزن را حکمی باید که تا دوش است بردارد و بروایتی تا سینه بردارد و بر امام
سنت ست که تکبیر بآواز بلند گوید مقداریکه مردم سماع کنند اما مقتدی ومنفرد اصل در حق
ایشان اخفاست جهر مسنون نیست مسئله وقت تکبیر سر فرو بردن ممنوع ست ذکره فی
الخلاصة والبحر الرائق در وقت قیام بجالی باشد که نظر بر محل سجده ماند وازین فرسدد
نمودن منع است ذکره فی الشرعة لیکن از حدیث عمل الیوم واللیله مستفاد میشود که افضل
یعنی شرعة الاسلام
نظر از پا تا محل سجده است بلکه بر پا بهتر ست بعد تا محل سجده ومشهور در مذهب اولست
والله اعلم وا و وضع یدین زیر ناف سنت است کیفیت او آنست که بگیرد ببند دست چپ
بخنصر وابهام دست راست وبنهد سه انگشت بر بالای بند مذکور وباطن دست کف راست
باید که بر ظاهر کف چپ باشد ذکره فی الظهیریة والخلاصة وقال استحسنه کثیر من المشائخ
وهو المختار کما فی البحر الرائق وغیره این حکم مرد ست واما زن را باید که در میان
سینه بندد مسئله وضع میباید که بعد از رفع متصل باشد در میان ارسال نکند

چنانچه در صلوة مسعودی میگوید ستها چون پای بط بردارد و چون بیل کشتی فرو برده وضع کند و در بعضی روایات ارسال آمده لیکن مختار در اکثر کتب اول ست **سنت** ثنا خواندن یعنی سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالٰى جَدُّكَ وَ لَا اِلٰهَ غَيْرُكَ بر همه سنت است امام باشد یا مقتدی یا منفرد لیکن در وقتیکه امام قرارت بجهر شروع کرده است نگوید که محل استماع واجب ست ذکره فی الذخیرة و قال هو الصحیح و مسبوق دو مرتبه در غیر این وقت بگوید یعنی در هنگامیکه داخل نماز امام میشود بگوید و باز چون بجهت قضای مافات برخیزد هم بگوید ذکره فی البحر الرائق اما توجیه یعنی وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوَاتِ الخ تا مُشْرِكِيْنَ پس نزد امام اعظم سنت نیست خلافا لابي يوسف والصحيح عنده انه يقول ذلك بعد الثناء و ظاهر احادیث صحیحه آنست که آن سرور صلی الله علیه وسلم وجهت الی آخره میخواندند در فرض و نفل و ثنا اکثر در تهجد وارد ست و عمل فاروق (یعنی عمر ۱۲) رضی الله عنه در فرض بود و در بعضی روایات حدیث جمع در ثنا و توجیه در مکتوبه نیز واقع ست و توجیه (ای توجیه کردن ۱۲) تکلف ست مسئله چون مقتدی برکوع امام رسد ثنا خواند بر تقدیریکه رکوع فوت نشود اگر نه از و ساقط گردد متابعت امام واجب شود کذا فی نصاب الفقه **سنت اول** تعوذ یعنی

اَعُوْذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ گفتن بعد از ثنا سنت ست و این عبارت
مختار اکثر مشایخ ست و بعضے استعیذ باللہ گفته اند لیکن متاخرین قبول ندارند
و بعضے زیادتی السمیع العلیم می کنند لیکن در بحر الرائق لا ینبغی گفته است و این تابع
قرارت ست نزد امام اعظم و امام محمد پس مسبوق وقت قرارت خود بگوید نه مقتدی
که برو قرارت نیست خواه موتم باشد خواه مسبوق خِلَافًا لِاَبِیْ یُوْسُفَ فَاِنَّهٗ عِنْدَهٗ
تَبَعٌ لِلثَّنَاءِ وَلِلْقِرَاءَةِ اَیْضًا فَیَاْتِیْ بِهِ الْمَسْبُوْقُ عَلٰی قَوْلِهٖ مَرَّتَیْنِ
کَمَا فِی الْبَحْرِ الرَّائِقِ بسم الله الرحمن الرحیم بر فاتحه در هر رکعت
سنت ست نزد اکثر مشایخ مذهب وهو المختار من الروایة فی جمیع کتب
برامام و منفرد
الدرایة و فی الکافی وهو قول ابی یوسف و محمد و روایة عن
الامام وهو اقرب الی الاحتیاط و فی الکفایة انه حسن اتفاقا
ومن زعم انه عند ابی حنیفة فی الاولی فقط غلط غلطا فاحشا
وصحح الزاهدی ان التسمیة قبل الفاتحة واجب فی رکعة
وتبعه ابن وهبان وقال الوجوب قول الاکثر لیکن متاخرین
قبول ندارند اما بر سوره خواندن سنت نیست نزد امام اعظم و ابو یوسف

خلافاً لمحمدٍ قال في البحر الرائق والخلاف في الاستنان اما عدم
الكراهة فمتفق عليه ولهذا صرح في المجتبى والذخيرة بانّه
ان سمّى بين الفاتحة والسورة كان حسناً عند ابي حنيفة سواء
كانت السورة مقروءة سرّاً او جهراً قال في المضمرات وعليه الفتوى
وهو المختار وبهذا اظهر ضعف ما في العيون وغيره انّه مكروه ورجّحه
المحقق الشيخ ابن الهمام وتلميذه الحلبي لشبهة الخلاف
في كونها آية من كل سورة انتهى ودر برجندی از
غياثيه نقل ميكند وتسمّي بينهما عند محمدٍ وهو المختار واز محيط
نقل ميكند كه نزد امام اعظم مستحسن است ودر قنيه از عين الائمه نقل ميكند كه
واجب ست تا آنكه سجده سهو از ترك آن لازم مى آيد ليكن صاحب بحر الرائق اين را
ابعيد شمرده است وامام در صلوة جهريه تعوذ وتسميه خفيه بخواند كه سنت نزد امام اعظم همين ست
تی دوم تكبيرات انتقالات سنت ست الا آنكه بر امام جهر گفتن نيز سنت ست ودر بحر الرائق
ميگويد كه مقتضاى دليل يعنى عدم ترك آنسرور صلى الله عليه وآله وسلم آنست كه واجب باشد و
اين يك روايت از امام اعظم ست وآن در دو ركعت و تكبير ميشود قى سوم تسبيحات ركوع وسجود

سنت ست یعنی سه مرتبه گفتن سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ در رکوع وَسُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى در سجود سنت ست وابو مطیع بلخی میگوید که این فرض ست هر که از سه بار کم گوید نمازش جائز نیست لیکن متاخرین درین سخن دارند وبعضی میگویند که سه مرتبه واجب ست تا آنکه اگر ترک کند عمداً نماز مکروه تحریمی میشود واگر سهواً کند سجدهٔ سهو بجا آرد وجمهور برینند که توقف مقدار تسبیح واجب ست اگر عمداً ترک کند مکروه تحریمیست واگر سهواً ترک آرد سجدهٔ سهو لازم ست واما ترک تسبیحات کلا او بعضا مکروه تنزیهیست ذکره فی البحر الرائق وغیره واین ادنی مرتبه سنت ست وافضل ومستحب آنست که زیاده از ثلث گوید لیکن ختم به وتر یعنی پنج یا هفت یا نه کند بعضے از ده زیاده منع کرده اند لیکن خلاف ظاهر ست این در حق منفرد است اما امام نهایت تا پنج تا مقتدیان ملول نشوند واگر امام زیادتی رکوع وغیره کند بجهت کسیکه می آید اگر رعایت باشد ممنوع ست تا آنکه خوف کفر گفته اند واگر حسبةً لله باشد جائز ست بلکه ثواب ست لیکن باید که از پنج بار زیاده نکند که سبب ملال مقتدیانست این مسئله در بحر رائق مفصلست آنچه مذکور شد تطبیق با دو روایات میتوان داد سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهٗ گفتن وقت سر برداشتن از رکوع سنت ست و برپا وقف کردن فضلست در اکثر روایات در فتاوی صوفیه اشباع ها اختیار نموده و ترجیح داده فی الجملة ترک ها در بعضی روایات

مفسد نماز ست ذکره فی خزانة الروایة عن کنز العباد وحاشیة السراجیة وترغیب الصلوة
وبین وجهه فی الشرح الامدادی فی بحث العائد الی الموصول وامام بر همین کفایت کند
چنانکه مفتی الثقلین وصدر الشریعه اختیار کرده اند و بروایتی از امام ابوحنیفه که شیخ ابن
همام از شرح اقطع نقل مینماید امام جمع کند در تسمیع وتحمید یعنی اللهم ربنا ولک الحمد نیز بگوید
واین مذهب امام ابویوسف ومحمد ست لیکن آهسته در وقت قیام گوید در فتاوی ظهیری
میگوید که امام ابوبکر محمد بن فضل بقول صاحبین مائل بود وامام طحاوی نیز همین اختیار نموده
وبرجندی بعد از ثقلین مذکورین میگوید وهکذا نقل عن جماعة من المتاخرین انهم اختاروا قولهما
انتهی وظاهر از احادیث صحیح مسلم وغیره آنست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در نماز فرض جمع
میفرمودند وآنچه در توجیه آن بعضی علما گفته اند که در حالت انفراد بود ظاهر الفساد ست از
همر آنکه ادای آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم مر فرض را تنها در هیچ حدیث معلوم نیست و لهذا شیخ
ابن همام بعد از توجیه مذکور میگوید الظاهر من الحدیث ان ذلک ای الجمع بینهما فی عموم صلوته
انتهی ودر کتب فقه مذکور ست کان صلی الله علیه وآله وسلم یواظب علی الجماعة کما فی غایة البیان وغیره
ولهذا راجح در مذهب وجوب جماعت ست کما صرح به فی البحر الرائق ونقله فی البدائع عن عامة
المشائخ لانه ثبت المواظبة من غیر ترک مع الانکار علی تارکه ومقتدی را میباید که اکتفا

بر تحمید نماید بلا خلاف بین اصحابنا علی ما فی الذخیرة و منقول در تحمید چهار لفظ است افضل از همه
اللهم ربنا و لک الحمد ست بعد ازان اللهم ربنا لک الحمد بعد ازوی ربنا و لک الحمد ست بعد از همه
آنچه متعارف ست یعنی ربنا لک الحمد کذا فی البحر الرائق و فی البرجندی عن شرح الطحاوی ربنا لک الحمد
هو الاظهر و عن شرح البخاری ربنا و لک الحمد احسن و عن المحیط اللهم ربنا لک الحمد هو الافضل و عن
الکافی اللهم ربنا لک الحمد هو الاحسن مخفی نماند که در احادیث صحیحه روایات اربعه مذکوره بحسب
اختلاف اوقات وارد ست و هرچه درو زیادتیست چون دلالت بر زیادتی معنی میکند بلا شبهه افضل ست
اما در حق منفرد روایات فقهی متعدد ست یکی آنکه کفایت بر تسمیع کند چنانکه ابو یوسف از امام اعظم
روایت کرده لیکن در بحر رائق میگوید برین اعتماد نباید کرد که معلوم نیست تصحیح این دوم آنکه
بر تحمید کفایت نماید و این را مفتی الثقلین تصحیح نموده و صدر الشریعه اختیار کرده و فی المبسوط
ربنا لک الحمد ۱۲
هو الاصح و علیه اکثر المشائخ و اختاره شمس الائمة الحلوائی و الامام الطحاوی و صححه فی البرجندی
سوم آنکه جمع کند در هر دو و صححه صاحب الهدایة و قال صدر الشهید و علیه الاعتماد و اختاره صاحب المجمع
و غایة البیان قال فی البحر الرائق المرجح من جهة المذهب الاکتفاء بالتحمید فانه ظاهر الروایة
علی ما صرح به قاضی خان و المرجح بحسب الدلیل الجمع بینهما کما صححه فی الهدایة و غیره
و در قنیه می گوید وقت سر برداشتن منفرد تسمیع گوید و در حالت قیام تحمید بگوید

در ظاهر الروایة وهو الصحیح انتهی وبرین تقدیر جمع بهتر باشد بحسب ظاهر الروایة نیز مسئله
اگر منفرد در حالت سر برداشتن تسمیع نگفت در حالت قیام نگوید ذکره فی جامع الرموز
وفی البرجندی التسمیع یاتی به حالة الرفع بالاتفاق واما التحمید فقیل حالة الاستقرار
وقیل حالة الرفع وقیل حالة الانحطاط والله الموفق — قسم چهارم توقف
در حالت رفع از رکوع وسجود سنت است وآنرا در عرف فقها بقومه وجلسه تعبیر میکنند
ودر حدیث صحیح مسلم وارد است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در حالت قیام از رکوع
وجلسه بین السجدتین اینقدر توقف میکردند که صحابه گمان میبردند که فراموش کردند
یعنی نماز را از غایت حضور و در حدیث صحیحین وارد است که رکوع وسجود آن سرور
صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم بقومه وجلسه او برابری نزدیک بود در طیبی میگوید که انچه
نسبت بامام ابو حنیفه میکنند که محض سر برداشتن کفایت میکند عجب است وازان بیزار است
که اصحاب او نص کرده اند هر که قومه وجلسه ترک کند گنهگار است ودر بحر الرائق از شرح زاهدی وغیره
نقل میکند که واجبست قومه وجلسه واطمینان در چنانکه هر عضو بمقام خود آید چنانکه گذشت و
وعبارت صدر الشریعه در شرح وقایه نص بر وجوب حیث قال ویجب الاطمینان فی
الرکوع والسجود وقدر بمقدار التسبیحة وکذا الاطمینان بین الرکوع

والسجود وهو بقدر التسبيح ... وظاهر این دلالت میکند که مقدار توقف در قومه وجلسه
نیز یک تسبیح باشد لیکن در بحر الرائق مقدار بقدر سابق کرده این را موافق آن حمل
توان کرد اما دلالت احادیث سابقه بر قریب بمساوات است قال فی الهدایه میگوید که علما
اختلاف کرده اند در مقدار رفع از سجود واصح آنست که تا وقتی که بسجده قریب است نماز جایز نیست
از جهت آنکه در حکم سجدهٔ اولیست اگر بقعود اقرب است جایز است زیرا که متحقق میشود بآن سجدهٔ
ثانیه انتهى واز حضرت صاحب سماعست که آنچه در حواشی شرح وقایه نقل از بعضی می کنند
که رفع مقدار گذشتن باد کفایت میکند از امام مردی نیست بلکه از جماعت مروانیانست
یعنی تابعان یزید ومروانیان این اعتقاد وعمل داشتند بالجمله اهتمام بسیار در قومه وجلسه
داشتند تا اگر از عزیزی فوت میشد بتاکید تمام منع میفرمودند والله الموفق ومقدار توقف
زیاده از استقامت قامت در مذهب یافته نمیشود بقدر هست که اگر توقف نکند مکروه تحریمیست
ونزد امام احمد حنبل تحمید در قومه وسوال مغفرت در جلسه فرضست پس ظاهر آنست که بقدر
تحمید اللهم اغفر لی در مذهب مستحب باشد خروجا من الخلاف فانه مستحب اتفاقا کما فی البحر
الرائق وغیره وحضرت صاحب ذکر بقدر تسبیحه میفرمودند ظاهرا در نظر مبارک حضرت ایشان
آمده باشد والله اعلم وال اول درود خواندن در قعدهٔ اخیره بعد از تشهد سنت

نزد جمیع علماء الامام شافعی که نزد ایشان فرض ست وکیفیت آن بطریقی که امام محمد ضبط کرده اند
از مذهب امام اعظم اینست اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ
عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَعَلٰى اٰلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ وَّبَارِكْ عَلٰى
مُحَمَّدٍ وَّعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَعَلٰى اٰلِ اِبْرَاهِيْمَ
اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ واین موافق ست بحدیث صحاح سته یعنی بخاری ومسلم وترمذی
ونسائی وابوداود وابن ماجه واهل مذهب روایات دیگر نیز نقل میکنند لیکن اعتماد
برین باید کرد والله اعلم تنبیه درود بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در تمام عمر یکبار فرض ست
داخل نماز یا خارج درین هیچکس را از علمای امت خلاف نیست ونزد علماء حنفیه در وجوب
آن هرگاه که بشنود از خود یا از غیر بحیثیتی که از ترک آن فاسق گردد خلاف ست بقول کرخی
یکمرتبه درود بعد از سماع اسم شریف واجب ست چون مکرر بشنود مستحب ست وبقول طحاوی هر
مرتبه واجب ست در تحفه ومحیط این را صحیح گفته وبرین قول اختلاف کرده اند در
مجلس واحد مکرر شنود تداخل در وجوب میشود یا نه در کافی اول را صحیح گفته ودر مجتبی
ثانی را صحیح گفته وفرق کرده ست میان تکرار اسم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در مجلس واحد
ومیان تکرار اسم الله تعالی در مجلس واحد ازین حیثیت که کفایت میکند از شنوند

ثنای واحد براسم جل جلاله واگر ترک میکند ثنا را باقی نمی ماند بر ذمه شنونده و این بخلاف
چرا که از حقوق العباد نیست ۱۲
درود که آن بر ذمه باقیماند زیرا که هر وقت وقت ادای ثناست پس نخواهد بود وقت قضا چنانچه
قرات سوره فاتحه در دو رکعت اخیره از نماز و شمس الائمه سرخسی قول کرخی را اختیار نموده ترجیح
کرده است و میگوید که اجماع بر استحباب تکرار است و قول طحاوی مخالف اجماع ست صاحب
بحر رائق میگوید اگر نقل اجماع تمام شود این ترجیح است و الا قول طحاوی باختیار اولی ست شاید
امام سرخسی از وجوب فرض گمان کرده تا رد نموده است و مراد او وجوب مصطلح ست انتهی محصله دوال
۱۲ طحاوی قول نموده است بتکرار درود
دوم دعا خواندن بعد از درود سنت ست و باید که بالفاظ قرآن یا حدیث باشد مثل رَبَّنَا اٰتِنَا
فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَّقِنَا عَذَابَ النَّارِ و احسن بحسب احادیث
صحیحه چنانکه مجموع اصحاب صحاح سته غیر از بخاری روایت کرده اند آنست اَللّٰهُمَّ
اِنِّي اَعُوْذُبِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَعَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ
وَفِتْنَةِ الْمَسِيْحِ الدَّجَّالِ بگوید که بعضی تابعین این را واجب دانسته اند تا آنکه نماز
بسبب این اعاده فرموده اند و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ابوبکر صدیق را بالتماس
او این دعا آموخته اند اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ ظَلَمْتُ نَفْسِيْ ظُلْمًا كَثِيْرًا وَّلَا يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ
اِلَّا اَنْتَ فَاغْفِرْ لِيْ مَغْفِرَةً مِّنْ عِنْدِكَ وَارْحَمْنِيْ اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُوْرُ

الرَّحِيْمُ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَالْمُسْلِمُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وفقها
حدیث می آرند مَنْ صَلَّى صَلوٰةً وَّلَمْ يَدْعُ فِيْهَا لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَ
الْمُؤْمِنَاتِ فَهِيَ خِدَاجٌ بنا علیه اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ وَ
الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِيْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ
خواندن سنت فرموده اند کاتب حروف در فتوح الاوراد ادعیهٔ دیگر
ایراد نموده است مع الاسناد اگر توفیق یابد عمل نماید لیکن در حالت امامت
برقدری کفایت کند که ملال نشود الف در آخر عبارت از آمین ست گفتن آن
خفیه بعد از تمامیت فاتحه در همه نمازها بر هر مصلی بالاتفاق سنت است مگر بر مقتدی
وقتیکه قرارت امام بشنود و در لفظ او لغات متعدده است اشهر و افضل بمد و تخفیف ست
و اگر بمد و تشدید بگوید نماز فاسد نمیشود ذکره فی البحر الرائق هویدا باشد که آنچه در
ابیات ثلثه از فرائض و واجبات و سنن بودند مذکور شد الا آنکه در سنن مذکوره مولف ابیات
بر اهم کفایت نموده است از هم آنکه سنن دیگر هست در کتب متداوله و مستحبات نیز ورای
انیست آنچه مذکور ست در کفایت المؤمنین (نام کتاب) و عیون (نام کتاب) و غیرهما مسطور نمایم و از تکرار بعضی
ملاحظه نکنم تا احضار ما سبق و فائدهٔ کلی حاصل آید فصل در عیون المسائل که مصنف آن

دعوی ایراد مسائل مفتی به کرده است میگوید که سنت در تکبیر اول پنج چیز ست اوّل
برداشتن هر دو دست دوم روی آوردن هر دو دست جانب قبله سوم کشاده داشتن
انگشتان هر دو دست بر عادت چهارم بلند گفتن امام تکبیر را پنجم متصل گفتن مقتدی
تکبیر با امام و آن نزدیک امام اعظم چون امام بهای الله رسد مقتدی شروع کند و نزدیک
صاحبیه چون برای اکبر رسد شروع کند انتهی و در کفایة المومنین دستها بسوی قبله
داشتن مستحب گفته است و مستحب درین هشت ست اوّل شروع کردن امام چون قد قا
موذن مرتبهٔ اول بگوید دوم برداشتن هر دو دست برابر نرمهای گوش چنانکه سر
انگشت با نها مساس کند مردانرا و زنانرا تا هر دو کتف سوم برآوردن هر دو دستها
آستین مردانرا چهارم اول دستها برداشته بعده تکبیر گفتن و نزد بعضی متصل تکبیر چنا
گذشت وجه قول اول آنست که در برداشتن هر دو دست دنیا و آخرت از دل برآرد
تکبیر عظمت الهی در دل درآرد چنانکه در کلمهٔ توحید و وجه قول دوم آنست که در کلمهٔ چوا
قوست جمع هر دو نمیتواند کرد و اینجا بزبان تکبیر میتوان گفت یا آنکه از دل ماسوا
الله برآورده شود و هر دو دست هم توان برداشت چراکه یکی قول دیگی فعل است
لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا لیکن اول آسانست و مختار صاحب

عیون وہدایہ و بحر رائق ست اگرچه بقول دوم بسیار رفته اند وبعضی ترجیح
نیز داده اند ہرچه موفق گردد عامل آید و قدم مفصلاً پنجم وایضاً مستحب است که تکبیر بتعظیم
گوید چنانچه در الف احدیت و عظمت و در لام الوہیت و در ہا ہیبت الٰہی ملحوظ باشد
ششم لام الله را مفخم گوید یعنی پر ہفتم رای اکبر بسکون گوید ہشتم دستها متصل تکبیر بندد
و بروایتی فروگذارد والاول اصح کما مر و مکروه در تکبیره است اول مد کردن ہمزه
آن در چہار محل است در الف الله والف اکبر و بای اکبر این ہر سه اگر سهواً باشد
مکروه تحریمی میشود و بروایتی شروع صحیح نیست واگر عمداً باشد کافر گردد و مد لام الله اکبر
بسیار کند مکروه تنزیہیست و اندکی صحیح ست چنانکه گذشت دوم سخت کشاده کردن
انگشتان وقت برداشتن دست سیوم بسیار پیوسته کردن آنها چہارم مشت بستن در وقت
برداشتن یا بعد از ان پنجم پشت دست بجانب قبله کردن ششم کفها مقابل روی خود کردن
ہفتم رو بسوی آسمان نمودن ہشتم در آمدن در نماز با کشاکش بول وغائط نہم تکرار کردن تکبیر
دہم زیاده کردن بر تکبیر لفظی دیگر کذا فی العیون وفی البحر الرائق کل لفظ سوی
لفظ التکبیر مکروه تحریماً کما سبق و در کفایت المومنین یکی از مستحبات تکبیر گفته
که در آنوقت اندکی سرنگون کردن لیکن در خلاصه وغیره گفته که لا یطاطئ

داشته وقیل هو بدعة کما مرّ در کفایة المومنین در مکروهات گفته که دستها درون آستین
داشتن و بالاتر از گوش بردن و یا برابر کتف برداشتن فصل مسنون در قیام سه
چیز است اول کتف دست راست بر پشت کف دست چپ گذاشتن و با بهام و خنصر حلقه کردن
چنانکه گذشت دوم سبحانک اللهم تا آخر خواندن در اول فرض و نفل سیوم در چهارگانی
نفل در رکعت سوم نیز خواندن و مستحب دران چهار است اول استاده شدن بوقت گفتن
حی علی الصلوة دوم بستن هر دو دست زیر ناف مردان را و زنان را بر سینه سوم نظر داشتن
در حالت قیام بر جای سجده گاه چهارم جدا کردن میان دو پای مقدار چهار انگشت کذا
فی العیون و در کفایة المومنین دست زیر ناف بستن و سجده گاه دیدن سنت گفته است
و مکروه در قیام یازده است اول داشتن در دست چیزی که منع سنت اعتماد کند والا مباح است
دوم تکیه کردن بر چیزی بعذر در فرایض و واجبات و سنن موکده و در نفل جائز است سوم در دو
ثنا زیاده بر سبحانک اللهم الخ در فرایض از ادعیه ماثوره خواندن نزدیک امام اعظم و نزدیک
ابو یوسف چنانکه گذشت چهارم بلند خواندن ثنا پنجم وجهت وجهی تا مشرکین میان
نیت و تحریمه خواندن نه پیش از نیت ششم دست بر تهی گاه نهادن هفتم راحت گرفتن
از یکپا بر پای دیگر هشتم سه گام پیاپی زدن بعذری و این مکروه تحریمیست و نزدیک

بعضی نماز فاسد میشود نهم راست پا بگوشه چشم نگریستن دهم فرود داشتن سر یازدهم تنها استادن امام را در محراب یا جای بلند بی سبب کذا فی العیون و در کفایة المؤمنین توجیه را مستحب گفته است شاید مراد قبل از نیت باشد و دران کتاب فرجه یا زیاده از چهار انگشت داشتن و ضم کردن هر دو پای و دست بالاتر از ناف بستن و دست چپ بالا داشتن و القان گذاشتن چپ و راست جنبیدن و بار بر پاشنه پای دادن و بر یکپای استادن و قدم بر قدم نهادن و بر سر انگشتان استادن از مکروهات شمرده اند

فصل

مسنون در قرات پنج چیز است اول تعوذ بعد از ثنا گفتن دوم تسمیه خواندن سوم آهسته خواندن هر سه چیز امام را و منفرد را در اول فرض و نفل چهارم آمین بعد از فاتحه آهسته گفتن امام را و منفرد را و مقتدی را در جهریه فقط پنجم دراز کردن رکعت اول در نماز فجر مستحب در وی هفت چیز است اول از سه آیه زیاده خواندن دوم با ترتیل یعنی باظهار مخارج بوفق قاعده عرب قرات خواندن و رعایت وقوف باندکر کردن و ادنی مرتبه آن حضور دل ست بمعانی قرآن و اگرنه بالفاظ آن سوم در حضر طوال مفصل در فجر و ظهر و اوساط مفصل در عشا و عصر و قصار مفصل در مغرب خواندن و در سفر هرچه میسر آید کذا فی العیون و در کنز قرارت مذکوره مسنون گفته است و در تعیین مفصلات اختلاف است قال فی البحر الرائق والذی علیه اصحابنا من الحجرات الی والسماء

ذات البروج طوال ومنها الی لم يكن اوساط ومنها الی اخر القرآن

قصار وقال فی المنية عن القدوري ان الظهر كالعصر يعني فی قراءة الاوساط

واما عدد الايات ففی الجامع الصغير انه يقرء فی الفجر سوی الفاتحة اربعين

او خمسين او ستين وفی رواية الی اربعين فقط وفی رواية الحسن الی

مائة وفی الظهر مثله علی ما فی الجامع الصغير وفی الحاوي دون

ستين الی اربعين وجمع الكل ان المائة غاية الزيادة واربعين نهاية

النقصان وما بينهما بينهما واما فی العصر والعشاء وعشرون فی الاوليين

كما فی المحيط او خمسة عشر كما فی الخلاصة وهو ظاهر الرواية علی ما فی

قاضيخان واما فی المغرب فخمس ايات واختار فی البدائع عدم التعيين

بل هو مختلف باختلاف الوقت والامام والقوم وبالجملة ينبغي ان يقرء ما يخف

علی القوم ای اكثرهم ولا يثقل عليهم بعد ان يكون علی التمام انتهی مختصراً

والمراد بالتمام ما هو السنة كما صرح به الشيخ ابن همام فی فتح القدير

در غير فجر مساوات قرات درميان هر دو ركعت مستحب ست نزد امام اعظم وابو يوسف خلافاً لمحمد

فانه قال يستحب التطويل فی الاولی بل سبين قال بعضهم الفتوی علی قول محمد والمستفاد

من البحر الرائق ان الفتوی علی قولهما و اما در فجر پس اتفاق بر آنست که تطویل
اولی مستحب بلکه مسنون ست بقدر ثلث و ثلثین یا بقدر ضعف اما تطویل رکعت
ثانیه بر اولی مکروه هست بالاتفاق اگر تا سه آیت باشد و ما دون آن او معاف ست مگر
در جائیکه تطویل آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم آمده مثل سبح اسم و هل اتی در عیدین
که آن سنت ست کما فی البحر الرائق و فی المحیط لو اطال الاولی لکی یدرك
القوم لا باس به اذا کان لا یثقل علی القوم قال فی البحر الرائق
فالتطویل فی الکل بقصد الخیر لیس بمکروه چهارم مستحب ست
خواندن سورهٔ فاتحه در دو رکعت اخیر فرض پنجم بر سر فاتحه در هر رکعت تسمیه خواندن
کذا فی العیون و در اکثر کتب تسمیه قبل از فاتحه مسنون فرموده اند چنانکه گذشت
ششم دفع کردن سرفه چندانکه تواند هفتم پوشیدن دهن بوقت فازه کذا فی العیون
وغیره و در کفایة المومنین دفع فازه نیز مستحب ست که لب زیرین بدندان بگیرد یا به
پشت دست چپ دهن بپوشد و در بحر رائق از خلاصه مذکور ست که با امکان دفع بدندان
اگر دهن بدست یا بر پرچه بپوشد نماز مکروه میگردد و دیگر معلوم باشد که دفع سرفه و فازه
در تمام نماز مستحب ست پس خصوصیت ذکر هر دو در قرارت فقط در عیون ظاهرا

نقربی باشد که اکثر در قرارت ظاهر میشود والله اعلم و در کفایة المؤمنین از مستحبات

قرارت بر امام گفته که اینقدر بلند خواند که صف اول بشنود و مکروهات در قرارت بیست

و هفت ست اول بلند خواندن چیزی که آهسته فرموده اند دوم شمردن آیتها بانگشتان

چنانکه مانع سنت ضع شود سوم تنحنح کردن بعذر اگرچه حرف ظاهر نشود چهارم ناپوشیدن

دهن بوقت فاژه پنجم داشتن چیزی در دهن وقت قرارت که مانع ترتیل باشد ششم تمام

کردن قرارت در رکوع هفتم خواندن قرآن در غیر قیام هشتم شتابی کردن در قرارت چنانکه

طریقه سنت مرعی نباشد اگرچه برعایت قوم باشد نهم تعیین کردن سوره در نماز

بحیثیتی که غیر آن نخواند دهم جمع کردن در دو سوره بر وجهیکه یکسوره در میان نماند

در یک رکعت و نزد بعضی در دو رکعت نیز مکروهست مطلقاً و در بعضی روایات اگر سوره

طویل در میان باشد مکروه نیست که در حکم دو سوره قصیره ست ذکره فی البحر الرائق

یازدهم انتقال کردن از یک آیت بآیت دیگر اگرچه در میان سوره باشد یعنی اگر معنی

فاسد نشود و اگر نه لایجوز ست کما مر دوازدهم تقدیم سوره متاخره بر متقدمه اگرچه

در دو رکعت باشد کذا فی العیون و اگر سهواً باشد مکروه نیست ذکره فی خزانة الروایة

و در بحر الرائق میگوید اگر سهواً در اولی قل اعوذ برب الناس

خواند ودر ثانی نیز همین بخواند وامثال این در فرض مکروه ست اما در نوافل باک ندارد

وسیزدهم دراز کردن رکعت دوم بر رکعت اول بمقدار سه آیت باعتبار کلمات در

فرائض چهاردهم توقف کردن بر آیهٔ رحمت یا عذاب امام را و مقتدی را مطلقاً و منفرد را در

فرائض پانزدهم دراز کردن امام نماز را اگر بر قوم گران آید وقتیکه مخالف سنت باشد شانزدهم

تخفیف کردن امام بخلاف سنت برعایت قوم هفدهم محتاج ساختن قوم را بجواب

یعنی بعد از مقدار واجب امام را رکوع نکردن هیجدهم خواندن مقتدی قرات پس امام

نوزدهم خواندن امام آیت سجده در نماز سریه مگر آنکه در آخر باشد بستم مکرر خواندن آیتی

را از خوشی یا از اندوه در فرائض بیست و یکم خواندن آخر یک سوره در رکعتی و آخر

سورهٔ دیگر در دیگرے نزدیک اکثر علما و صحیح نزد قاضی خان عدم کراهت ست

اگرچه ترک افضل ست ذکره فی البحر الرائق بیست و دوم خواندن یک سوره قصیره در

دو رکعت بتقسیم یعنی از قصار مفصل ظاهر اهراد فرائض باشد بیست و سوم

اقتصار کردن بر فاتحه و یک آیهٔ قصیره یا دو بست و چهارم تکرار یک سوره در یک

رکعت از فرائض و در دو رکعت نیز کسیر اکه می آید بست و پنجم گفتن مقتدی

صدق الله و بلغت رسله نزدیک آیت رغبت یا رهبت بست و ششم خواندن

بالحان وسرود با غیر لهجه عرب مبیت وهفتم خواندن از مصحف در نماز کذا فی العیون
ودر کفایة المومنین نشبیا آهسته خواندن چنانکه یگان یگان حرف جدا شود وبغنغنه
خواندن وشکسته خواندن مکروه گفته وتکرار کردن آیه مطلقاً مکروه شمرده است **فصل**
مسنون در رکوع ده چیز ست اول تکبیر گویان رکوع کردن دوم بلند گفتن امام
تکبیر را سوم گرفتن زانوها وقت رکوع چهارم سخت کشادن انگشتان دران زمان
پنجم سه بار تمام ساختن تسبیح دران وهر که ظا را ادا کردن نتواند سبحان ربی الکریم گوید ششم
تسبیح آهسته گفتن هفتم قومه کردن بعد از رکوع هشتم در وقت سر برداشتن امام
را سمع الله گفتن ومقتدی را ربنا ولک الحمد گفتن ومنفرد را جمع نمودن نهم بلند گفتن
امام تسمیع را دهم در قومه قرار گرفتن هر عضوی در محل خویش کذا فی العیون وقد عرفت
ان نفس الاعتدال واجب والتوقف مسنون ودر مجتبی که تصنیف امام زاهد ست از
مسنونات رکوع الصاق کعبین با استقبال انگشتان بسوی قبله مسنون گفته است لیکن
در حدیث صحیح در کتب ظاهر الروایة ظاهر نمیشود وظاهر لمراد اماله کعب بدیگر باشد چنانکه صاحب
قاموس در معنی لصوق گفته ست نیز که اگر الصاق در وقت رکوع کند حرکت کثیر
لازم می آید با آنکه استقبال انگشتان بقبله نمی ماند وسنت قیام میسر و گر

که فرجه بچهار انگشت مسنون ست و مؤیدا ماله قول نحویین ست الباء للالصاق یعنی

للقرب و در حدیث نیز الصاق الکعاب بمعنی القرب و المقابله واقعست پس مقابله کعب بکعب

نیز اراده میتوان نمود چنانکه تحقیق این مسئله در حواشی بحر رائق کاتب بتفصیل مذکور نموده

والله اعلم و مستحب در وی پنج چیز است اوّل برابر کردن سر را با سرین و پشت دوم

نظر کردن بسوی پشت پای سوم زیاده از سه بار تسبیح گفتن منفرد را بطاق.

چهارم دور داشتن بازوان از شکم مرد ان را پنجم دستها فرو هشتن در قومه و مکروه در وی نوزده[19]

چیز ست اوّل بر داشتن هر دو دست وقت رفتن برکوع دوم بر داشتن هر دو دست

وقتیکه سر از رکوع بر میدارد سوم تکرار کردن تکبیر یعنی بعد از تسمیع وقت سر بر داشتن

تکبیر گوید باز وقت فرو شدن هم گوید چنانکه در بعضی روایات آمده چهارم زیاده کردن

در وقت تسبیح یعنی در فرض بعضی ادعیه ماثوره خواندن پنجم تسبیح رکوع بلند گفتن ششم

نقصان کردن تسبیح از سه مرتبه هفتم ترک تسبیحات در وی هشتم ترک کردن قومه نهم

ترک کردن طمانینت در رکوع و در قومه دهم بلند کردن سر از پشت و

سرین یازدهم فرو کردن سر از دو دوازدهم کف هر دو دست در میان دو زانو

طبق کردن یعنی جمع نمودن چنانکه در بعضی آثار آمده سیزدهم آوردن تسمیع

یا تحمید در وقت رفتن بسوی سجده یعنی باید که در قومه تمام کند و اگر در فرو رفتن تمام کند مکروهست چهاردهم منتظر بودن امام مرکسی را که آواز نعلین او مسموع شود پانزدهم شمردن تسبیحات بانگشتان دران شانزدهم چسپانیدن بازو باشکم مرد از آنهفدهم برداشتن انگشتان پا از زمین دران هیژدهم پیشی کردن مقتدی بر امام در رفتن بسوی رکوع اگر امام را در رکوع دریابد والا نماز فاسد شود نوزدهم پیشی کردن در سر برداشتن کذا فی العیون و در فتح القدیر شیخ ابن همام و در بحر رائق شیخ ابن نجیم دست کج کردن در وقت رکوع چنانکه عوام میکنند مکروه گفته اند و در احادیث آمده است که مثل زه کمان دارد و در وقت رفتن بسوی سجده تقدیم طرف یمنی بر یسری و وقت برخاستن بعکس آن از مستحبات در فتح القدیر و بحر رائق شمرده اند در کفایة المؤمنین از مکروهات رکوع تکبیر نگفتن و دستها بالا تر از زانو داشتن و انگشتان فراخ نکردن و چشم پوشیدن و بسوی قدم ندیدن و برای رفتن سوی سجده جامه از زانو بالا کشیدن نیز شمرده است **فصل** مسنون در سجده ده چیز است اول تکبیر گفتن هنگام فرود آمدن بجهت آن دوم بلند گفتن امام تکبیر را سوم بر هفت اعضا سجده کردن کذا ذکره فی العیون و بالا از بحر رائق گذشت که این واجب است و هو المختار چهارم تسبیح سه مرتبه گفتن پنجم تسبیحات آهسته گفتن ششم تکبیر گفتن وقت سر برداشتن هفتم بلند گفتن

امام این تکبیر را هشتم درمیان دو سجده جلسه نمودن نهم طمانینت دران کردن دهم انتقال
کردن بسوی سجدهٔ دوم به تکبیر و مستحب دران ده چیز ست اول نهادن چیزیکه قریب
زمین ست اول برو یعنی هردو زانو پیش از دستها بر زمین نهد بعد ازان دستها بعد ازان
بینی بعد ازان پیشانی دوم وقت برخاستن برعکس آن سوم پیوستن انگشتان وقت
سجده چهارم درمیان هردو دست سجده کردن پنجم انگشتان دستها بسوی قبله کردن
ششم تسبیحات منفرد را زیاده از سه گفتن بطاق هفتم دور داشتن بازوها از شکم و شکم از ران
وران از ساق و ساق از زمین مردان را و پیوستن این همه زنان را هشتم نهادن پیشانی و
بینی هردو بر زمین ذکره فی العیون واز بالاسعلوم شد که فاسبت ما هو الصحیح نهم نظر کردن
در حال سجده بسوی بینی در خساره دهم نهادن انگشتان هردو پای بر زمین کذا فی العیون
ودر بعضی روایات نهادن پیشانی و بینی از سنت موکد گفته اند و نظر بسوی پره بینی مستحب فرموده (مستقبل قبله)
اند و هر دو قدم نهادن در بعضی روایات فرض گفته است چنانکه گذشت پس مراد از انگشتان جمیع
ساق باشد که همه نهادن مستحب ست بالاتفاق والله اعلم مکروهات در وی (ای در سجده) ست و هفت
اول بر داشتن انگشتان یکپای از زمین دوم زیاده کردن بر تسبیحات از ادعیهٔ ماثوره یعنی
(بعید)
در فرض سوم بلند گفتن تسبیحات چهارم تمام کردن تکبیر در سجده پنجم دمیدن

برزمین اگر مسموع نیست ششم نهادن دو دست پیش از زانو بعذر هفتم برداشتن دو زانو پیش از دست وقت برخاستن بعذر هشتم گردانیدن سنگریزه پیش از دو بار برای سجده نهم کشادن انگشتان دست وقت سجده دهم سجده کردن بر بند دستها بعذر یازدهم گسترانیدن دامن یا آستین یا جامه برای خاک نه برای گرمی و سردی دوازدهم چسپانیدن شکم باران دران باساق و ساق بزمین مردان را و دور داشتن آنها زنان را سیزدهم پیوستن بازو در غیر انبوهی مردان را چهاردهم گسترانیدن هر دو ساعد بزمین مردان را پانزدهم برداشتن دست از زمین وقت سجده بعذر شانزدهم برداشتن زانو از زمین بعذر هفدهم گردانیدن انگشتان پای از جانب قبله هیژدهم سجده کردن بر صورتیکه بی تامل در نظر آید بی سر بریده نوزدهم ترک کردن درمیان سجده جلسه را بستم نشستن بر یکپای در جلسه بیست و یکم نشستن مانند سگ دران بیست و دوم مربع نشستن دران بیست و سوم نشستن بر پاشنهٔ هر دو پای دران این همه جلسها بعذر بیست و چهارم ترک کردن طمانیت در جلسه بیست و پنجم بر پیشانی یا بینی تنها کفایت نمودن در سجده بعذری بیست و ششم پیشی کردن مقتدی بر امام در سجده رفتن اگر امام را در سجده دریابد و اگرنه نماز فاسد شود بیست و هفتم برداشتن مقتدی سر پیش از امام باید دانست که سجدهٔ دوم مانند سجدهٔ اولی ست مگر آنچه جلسه نباید کرد بعد ازان وقت برخاستن برکعت دوم و چهارم کذا فی العیون

مخفی نماند که زیاده خواندن ادعیۂ ماثوره در رکوع و سجود در احادیث صحیحه وارد ست لیکن
امام اعظم آنرا بر نوافل محصور فرموده اند چنانکه بیان آن مرادکرده شد لیکن در احادیث صحیحه مسلم
که مشتمل بر ادعیه است لفظ صلوة مکتوبه وارد ست چنانکه بالا در وجهت وجهی لله مذکور شد والله اعلم
و یکی از عذر هائیکه در نهادن هر دو دست پیش از زانو در سجده بر داشتن زانو پیش از دست وقت
قیام فرموده اند که چون موزه پوشیده باشد جائز ست کره فی البحر الرائق وغیره و در کفایة المؤمنین
از مستحبات سجده کف پای را وقتیکه در جماعت نماز کند پوشیدن گفته و نحوه فی اساس المصلی
لیکن در بحر رائق از خلاصه نقل میکند و لو ستر قدمیه فی السجدة یکره انتهی پس ستر نکردن
اولی باشد با آنکه خالی از حرج هم نیست و از مستحبات در کفایة المؤمنین برابری در تسبیحات
رکوع و سجود گفته است و **مکروهات سجده** پنج ست اول تکبیر نگفتن دوم چشم پوشیدن در آن
سوم سوی بینی نادیدن چهارم دستها مقابل زانو نهادن پنجم در فرض امام را تسبیح زیاده از
سه بار گفتن وقتیکه بر قوم گران آید شمرده است لیکن در بحر رائق پوشیدن چشم بجهت جمع خاطر
جائز داشته اند مطلقاً **فصل** مسنون در قعده شش چیز ست اول انتقال کردن از سجده بقعده
تکبیر گویان دوم بلند گفتن امام این تکبیر را سوم گسترانیدن پای چپ از نشستن بران و استاده
کردن پای راست مردانرا و زنانرا بر سرین چپ نشستن و هر دو پای بجانب راست کشیدن چهارم دو

بر آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم در قعدهٔ اخیره فرستادن بعد از تشهد پنجم دعا کردن خود را و جمیع
مومنین را بدعای مشابه قرآن یا حدیث بعد از درود ششم آهسته خواندن تشهد و درود و
دعا در ان و مستحبات در قعده هفت است اول نهادن هر دو کف دست بر رانها دوم
گسترانیدن انگشتان تا برسند بسر زانو سوم روی آوردن انگشتان دستها و پایها بجانب
قبله چندانکه تواند چهارم کشاده داشتن دست بر عادت پنجم نگریستن بجانب کنار ششم
پوشیدن هر دو پای بدامن نزدیک بعضی هفتم منتظر بودن مسبوق تا فارغ شدن امام
کذا فی العیون باید دانست که انتظار مسبوق تا فارغ شدن امام در فتح القدیر و بحر رائق
واجب گفته اند تا آنکه نماز بجز و برخاستن بغیر ضرورت چنانکه گذشت مکروه تحریمی است و
ظاهر همین است زیرا که متابعت امام تا خروج به فعل مصلی واجب گفته اند پس اعتماد بر فتح القدیر و
بحر رائق باید کرد نه بر مثل عیون و تیسیر الاحکام والله اعلم و توجه کردن انگشتان هر دو پا در قعده خالی از
اشکال نیست لهذا چندانکه تواند نکند اگرچه در برجندی گفته که متبادر از عبارت مختصر وقایه است که
متوجه اصابع هر دو پا کند و توجه اصابع چپ بکلفت حاصل میشود و در خلاصه و خزانة المفتین اصابع
یمنی واقع است انتهی و مکروهات در قعده ده است اول نشستن بر پاشنها دوم همچو
سگ نشستن یعنی بر سرین سوم مربع نشستن اما این هر سه بیعذری چهارم تسمیه گفتن پیش از

۱۰۲

از تشهد یا درود یا ادعیه پنجم گرفتن هر دو زانو بدست ششم زیاده گفتن بر الفاظ تشهد مروی هفتم

مسح کردن خاک از پیشانی قبل از سلام هشتم مسح نمودن از پیشانی پیش از سلام بعذری نهم

بلند خواندن تشهد و یا درود و یا ادعیه دهم استادن مسبوق برای قضای ما سبق پیش از سلام

اما بعذری کذا فی العیون در کفایة المؤمنین از مکروهات قعده نشستن بر هر دو پای بعد از گستردن

و هر دو پای بیکجانب کشیدن و سوی کنار نادیدن و ادعیه بسیار خواندن که بر مقتدیان

گران آید و در دو نا گفتن و بوقت سلام کتف نادیدن و گشاده کردن از معتاد انگشتان

را در وقتیکه بر ران می نهند و سر را بغایت نگون کردن نیز شمرده است و از مکروهات تشهد در

عیون و کیدانی اشاره کردن بانگشت شهادت گفته است و فی منیة المفتی یکره الاشارة

بالمسبحة و در خلاصه و مضمرات گفته المختار انه لا یشیر و فی الولوالجیة و التجنیس و علیه

الفتوی لان مبنی الصلوة علی السکون و فی شرح الوقایة عن الشافعی انه

یشیر قال و مثل هذا جاء عن علمائنا ایضا و فی الذخیرة انه یشیر

بالسبابة عند الشهادة و فی درر البحار یشیر بالسبابة و علیه الفتوی و فی

فتح القدیر بعد نقله عن محمد فی کیفیة الاشارة یقبض خنصره و التی تلیها

و یحلق الوسطی و الابهام و یقیم المسبحة و کذا عن ابی یوسف فی الامالی

١٠٣

است از شافعی که اشاره کند و گفت و همچنین آمده از علمای ما هم و در ذخیره است که اشاره کند بسبابه وقت شهادت و در درر البحار است اشاره کند بسبابه و برین است فتوی و در فتح القدیر بعد نقل آن از محمد در کیفیت اشاره گفته بر بندد خنصر و انگشتی که بر ... ابهام و حلقه کند بانگشت میانه و بر دارد مسبحه را و همچنین است از ابو یوسف در امالی

قَالَ الشَّيْخُ وَهٰذَا فَرْعُ تَصْحِيحِ الْإِشَارَةِ وَعَنْ كَثِيرٍ مِنَ الْمَشَايِخِ لَا يُشِيرُ أَصْلًا وَهُوَ
خِلَافُ الرِّوَايَةِ وَالدِّرَايَةِ وَعَنْ مُحَمَّدٍ أَنَّ مَا ذَكَرَهُ فِي كَيْفِيَّةِ الْإِشَارَةِ قَوْلُ أَبِي حَنِيفَةَ
انْتَهٰى فَقَوْلُ الشَّيْخِ ابْنِ هُمَامٍ خِلَافُ الرِّوَايَةِ دَلِيلٌ عَلٰى أَنَّ الرِّوَايَةَ الصَّحِيحَةَ عَنْ
عُلَمَائِنَا الثَّلٰثَةِ هِيَ الْإِشَارَةُ كَمَا نَقَلَهُ وَقَوْلُهُ خِلَافُ الدِّرَايَةِ إِيمَاءٌ عَلٰى مَا جَاءَ
فِي الْأَحَادِيثِ الصَّحِيحَةِ مِنْ صَحِيحِ مُسْلِمٍ وَغَيْرِهِ فِي التَّنْصِيصِ عَلَى الْإِشَارَةِ فَإِنَّهَا
كَثِيرَةٌ وَالْمَذْكُورُ مِنْهَا فِي مِشْكٰوةِ الْمَصَابِيحِ سَبْعَةٌ وَالظَّاهِرُ أَنَّهَا هِيَ السُّنَّةُ كَمَا
فِي الْبُرْجَنْدِي عَنِ الْإِمَامِ الزَّاهِدِيِّ أَنَّهُ قَالَ اتَّفَقَ الرِّوَايَاتُ عَنْ أَصْحَابِنَا أَنَّ
الْإِشَارَةَ بِالْمُسَبِّحَةِ سُنَّةٌ وَفِي الْبَحْرِ الرَّائِقِ عَنِ الْمُجْتَبٰى كَمَا اتَّفَقَتِ الرِّوَايَاتُ
عَنْ أَصْحَابِنَا جَمِيعًا فِي كَوْنِهَا سُنَّةً وَكَذَا عَنِ الْكُوفِيِّينَ وَالْمَدَنِيِّينَ وَ
وَكَثُرَتِ الْأَخْبَارُ كَانَ الْعَمَلُ بِهَا أَوْلٰى وَفِي الْمُلْتَقَطِ عَنْ أَبِي نَصِيرِ بْنِ سَلَامٍ
لَيْسَ فِي الْإِشَارَةِ اخْتِلَافُ الْعُلَمَاءِ انْتَهٰى وَلَعَلَّهُ أَرَادَ اخْتِلَافَ الْمُحَقِّقِينَ
مِنَ الْعُلَمَاءِ وَالْمُتَأَخِّرِينَ مِنْهُمْ ودر تحقيق اين شيخ رحمة الله صاحب مناسك
كبير رساله جداگانه نوشته اند وسنت واستحباب دران مقرر نموده چنانكه رساله مذكور
دركتاب خانه كاتب موجود ست والله الموفق ودر فتح القدير گفته كه در صحيح مسلم

کف مینی و بعض اصابع آن واقع گشته جمع ... و ممکن نیست شاید مراد آن باشد که اول بسط
کند بعده وقت اشارت قبض کند انتهی و مخفی نماند که این مستلزم عمل کثیرست هرگاه محض اشارت
را حجت عمل در نماز مکروه گفته باشد این عمل کثیر محض بسبب تطبیق که ممکن ست بوجوه کثیره بدون
این چنانکه در حواشی فتح القدیر نوشته شد چون مجوز داشته شود و الله المعین وقت اشارت
بالاتفاق وقت شهادتست قال شمس الائمة الحلوانی یقیم الاصبع عند
لا اله الا الله لیکون الرفع للنفی والوضع للاثبات انتهی روزی بعضی دوستان
ازین فقیر استفسار نمودند که در التحیات وحده لاشریک نیست وجه چه باشد
گفته شد دو وجه احتمال دارد یکی آنکه باشارت انگشت چنانکه در حدیث صحیح ست که بر
شیطان از تیر آهنی سخت ست کفایت نموده باشند دوم آنکه چون در معراج از فرشتگان این
کلمه وارد شده و آنجا محل شرکت نبود تا دفع کرده شود چنانکه در معارج النبوة وغیره آورده اند
خطاب آمد بآن سرور صلی الله علیه وآله وسلم که ثنا بگو فرمودند التحیات لله والصلوات
والطیبات حق سبحانه وتعالی فرمود السلام علیک ایها النبی ورحمة الله
وبرکاته پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم عرض نمود السلام علینا
وعلی عباد الله الصالحین ملائکه گفتند اشهد ان لا اله

الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله انتهی ونکته در ترک عاصیان
باذکر صالحان بزرگان چنین گفته اند که آنها را پیغمبر صلی الله علیه وسلم بکمال شفقت
خود در علینا داخل نمودند وذلک لیس ببعید فانه رحمة للعالمین **فصل**
اگر سلام سهوا دهد نماز باقیست چنانکه گذشت لیکن در عیون میگوید این وقتیست که در
وصف نماز شبهه شود چنانکه ناتمام انگارد اما در اصل نماز اگر شبهه شود چنانکه گمان برد مقیم
در نماز چهارگانی که من مسافرم یا وتر را که تراویحست ویا گمان برد مسبوق تمامیت نماز خود
درین صور تمام نماز را سر گیرد و تکبیر تحریمه گوید انتهی و در بحر الرائق مذکورست اگر مسبوق سهوا همراه
امام یا قبل از و سلام گوید هیچ باک نیست واگر بعد از امام گوید سجده سهو لازم آید واگر بی علم
مسئله خطا یا عمدا گوید نماز فاسد شود چنانکه گذشت **مسنون** در سلام دو چیز ست سلام
اول راستا وسلام دوم چپا سوم پیوستن مقتدی سلام خود را بسلام امام چنانکه در تحریمه **مستحب** در ان
پنج چیز ست اول گردانیدن روی بجانب راستا وچپا چنانکه سفیدی رخساره در هر دو طرف
در درمختار وطحطاوی سنت گفته
دیده شود دوم نظر کردن بر کتفهای خود وقت سلام سوم نیت کردن امام بسلام
مقتدیان را وفرشتگان حفظه را ونیت کردن مقتدی امام را در هر جانبی که باشد
واگر پس پشت امام بود در هر دو جانب نیت کند ونیت کردن منفرد حفظه را

چهارم بلند گفتن امام سلام اول را پنجم آهسته گفتن سلام دوم و **مکروهات** درو نیز
ومقتدای ومنفرد هر دو را برابر گویند
پنجست اول کفایت کردن بر یک سلام دوم پنهان گفتن امام هر دو سلام سوم
بلند گفتن سلام دوم از اول چهارم زیادت کردن بر لفظ السلام علیکم ورحمة الله
پنجم برآمدن از نماز نه بروجه سنت چنانکه حدث عمداً باشد یا سخن بود مطلقا یا بفعلی دیگر
چون خوردن وآشامیدن و خندیدن
هر چه باشد غیر از سلام مکروه هست تحریما که موجب ترک سلام که واجب ست می شود
چون از بیان مکروهات که در ارکان مخصوصه است فارغ شدیم مکروهات خارجه مذکور
نمائیم که خصوصیت برکنی و وقتی ندارد **فصل** جاهائیکه دران نماز مکروه هست پانزده
است اول زمین مغصوبه دوم مصلای مغصوبه سوم بالای سقف کعبه معظم اگرچه ستره هم پیش
باشد چهارم رهگذر عامه خلق یعنی جائیکه غوغای مردم باشد پنجم در صحرای بی ستره اگر ملاحظه
گذشتن کسی باشد ششم جای غسل کردن هفتم گرمابه یعنی حمام و در بحر الرائق میگوید اگر
در حمام جای پاک باشد وصورت در مقابل نباشد باک نیست هشتم جای ذبح کردن مواشی
نهم مزبله یعنی جائیکه خس و خاشاک جاروبها جمع میکنند دهم جای نشاندن شتران
یازدهم پایگاه اسپان دوازدهم گورستان مگر جائیکه برای نماز ساخته باشند وقبر هم
مقابل نباشد ذکره فی البحر الرائق سیزدهم در بتخانه چهاردهم در خمارخانه پانزدهم

جائیکه صورت حیوان باشد مگر آنکه سر بریده یا بسیار خورد باشد و اگر بر درمی که حائل اوست باشد باک ندارد کذا فی العیون و در کفایة المومنین گفته است و در زمینکه در ان خصومتست یعنی ملک مشخص نشده و در زمین کفار مطلقا بی اجازت ایشان اهل کتاب باشند یانه و در محل سکونت کافران و غرفه مسجد یعنی بربام او بعینه ی و بربامیکه وقت نماز جنبد و در مسجد یکه مقابل گلخن بود یعنی دیوار در میان نباشد و بربامیکه فرود آن نجاست باشد و جای نشستن گاوان و گوسفندان و کوچه یعنی کوچه که در و احتمال گذرند پیش باشد و بی ستره و معبد یهود و نصاری و چون آتش یا شمع در پیش باشد در کنز این را میگوید مکروه نیست در بحر رائق میگوید درین اختلاف مشائخست و المختار انه لا یکره و در خانه که مزامیر یا جرس باشد و در خانه که سگ باشد و در خانه که نرد یا شطرنج باشد و در مقامیکه بوی بد بیاید و مصلی چون بد بوی باشد اگرچه پاک بود و در خانه منقش و در خانه تاریک اگر نماز فرض باشد و ستره که نزدیک باشد و در آسیا خانه انتهی ما فی کفایة المومنین مختصرا و آنچه نزدیک ستره گفته حد کراهت معلوم نشد و در بحر رائق میگوید که سنت آنست که زیاده نباشد دوری ستره از سه گز از ینجا مستفاد میشود که کم ازین مطلقا جائز نباشد و بعضی از احکام ستره آنست که مستحب ست مقدار ذراع دراز باشد و سطبری انگشت باشد و تا ممکن باشد نخلاند و اگر محل وفا نکند و بروایتی دراز اندازد

وبروایتی بی فائده است جماعتی هذا هو الصحیح گفته اند که بیک جانب کند که مقابله حقیقی
وجانب راست اولیٰ
ممنوعست وستره امام کفایت میکند ودر وقتیکه ستره نباشد اکثر مشایخ برآنند که حاجت خط کشیدن
مقتدیان را
نیست و نزد بعضی مسنون است وبروایتی خط عرضا مانند هلال کند وبروایتی طولا امام نووی
این را مختار گفته وشیخ ابن همام جزم بسنیت خط کرده است که در حدیث ابی داؤد وابن ماجه
مطلق خط واقعست وسنیت قول امام محمد ومختار شیخ ابن همام والله الموفق فصل مکروهات
جامه در کفایت المؤمنین میگوید که آن بیست وسه چیز است اول جامه لعل یعنی معصفر دوم جامه زرد
یعنی مزعفر سوم جامه ابریشمی چهارم جامه قرین یعنی نماز درین هردو مکروهست باآنکه پوشیدن
حرامست پنجم جامه باریک که بدن نماید ورای محل عورت وزنان را در مثل این جائزست ششم جامه
مغصوب هفتم جامه جهودان هشتم جامه ترسایان نهم جامه کافران دهم باموی بند ابریشمی یازدهم
بجامه کهنه باوجود نو دوازدهم بجامه کمینه باوجود اعلی سیزدهم سربرهنه چهاردهم بکلاه باوجود
دستار پانزدهم به پیرهن تنها باوجود ازار شانزدهم بازار تنها باوجود پیرهن هفدهم جامه زرکین
هژدهم بازار کمر نوزدهم باسلحه محلی بزر بستم بجامه هندوی باوجود جامه پارسی بست ویکم
باچادر که برکتف بود وطرف او لقان باشد در فتح القدیر میگوید داخل همین ست که پرچه
آویخته
برکتف می اندازد وقبا بی آستین میپوشند لیکن در بحر رائق میگوید اختلف المتاخرون

مکروهات عامه

والمختار انه لا یکره انتهی ظاهر امراد و نفی کراهت تحریمی باشد زیراکه حکم بکراهت در نهایه وغیره از مبسوط آورده است و دلالت بر نفی پروائی میکند ترک افضل است و با آستینهای تقان یعنی برکتف قبا انداختن آستین دوم در جامه کسی که بی نماز است بست و سوم چادر بر سر مانند زنان کردن **فصل** مکروهات عامه یعنی غیر مختصه برکنی در کفایة المؤمنین سی و سه گفته است لیکن سه از آن بالا مذکور شد وسی اینست اول بوقت تنگ نماز کردن دوم باجوره نماز کردن سوم بر تارک گرو دادن در بحر الرائق میگوید ظاهر آنست که عقص مکروه تحریمیست چهارم هربار تیخ کردن اگر حرف پیدا نشود پنجم دست بر محاسن بردن ششم چپ و راست دیدن بی جنبانیدن گردن هفتم بنوک چشم نگریستن هشتم برای جواب سر جنبانیدن نهم کم از سه بار خاریدن دهم گوش بجانب سر و پیشانی و مانند آن داشتن یازدهم گرد سر پاره جامه بستن و باقی برهنه گذاشتن بخلاف اندکی از میان دستار که مانده باشد دوازدهم غازه بتکلف آوردن یعنی سستی دفع نکردن سیزدهم برای سجده سنگ از سجده گاه دور کردن در محلی که سجده توان کردن واگر ضرورت باشد یکبار دور کند این رخصت است مع ذلک ترک آن عزیمت است ذکره فی البحر الرائق چهاردهم خلال کردن پانزدهم مسواک کردن شانزدهم باتن و جامه بازی کردن هفدهم انگشتان شکستن هیجدهم بوقت کاهلی نماز کردن نوزدهم بخواب آلودگی نماز کردن

بستم باحتیاج بول نماز کردن بست و یکم باحتیاج غائط نماز کردن در حدیث صحیح وارد است
لاصلوة بحضرة الطعام ولا هو یدافعه الاخبثان امام زیلعی مدافعه ریح در حکم
اخبثین شمرده است در بحر رائق میگوید اگر وقت تنگ باشد باین کراهت ادا نماید که
از قضا بهتر است بست و دوم بعد از خوردن طعام دهن ناشسته نماز کردن بست و سوم
هر بار در دهن زبان گردانیدن بست چهارم در شرمگاه خردگان دیدن بست و پنجم جانب
بقصد دیدن بست و ششم فهم نشسته کردن بست و هفتم چون طعام موجود باشد گرسنه نماز کردن
یعنی با وجود وسعت در وقت بست و هشتم خون در دهن افگندن بست و نهم بینی افشردن سی ام
بموزهٔ تنگ نماز کردن و در عیون از افعال مکروهه کشتن شپش و دفن کردن آن گفته مراد
به فعل قلیل ست والا فعل کثیر مفسد ست چنانکه بیاید و این وقتیست که ایذا نرساند و اگر ایذا رسد
باک ندارد و کذا فی البحر الرائق و باد کردن بجامه یا به باد بیزن کم از سه مرتبه و نگریستن بسوی
آسمان و فرود بردن چیزی که در دندانست خرد تر از نخود و چشم بستن یعنی وقتیکه قصد تحصیل حضور
نباشد چنانکه در بحر رائق گفته است و شکستن اندام و در آوردن انگشتان در یکدیگر و
کشیدن موزه بفعل اندک و بوی کردن خوشبو و برداشتن کودک بعذری و تنها بودن
امام بر بلندی که زیاده از قامت است بروایتی و اکثر بر انند که زیاده از گز باشد و

عکس این وتنها بودن مقتدی در پس صفی که در و فرجه است وگزاردن مقتدی قت جماعت
درعین صف غیر نماز امام مثل سنت وغیره تتمه فی المکروهات وتحقیق لبعض المسائل
السابقة در بحر رائق میگوید که عبث در نماز یعنی فعلی که در وغرض صحیح نباشد مکروه هست
تحریمًا اما مسح عرق در نماز باک ندارد ونزد بعضی مشائخ ونزد بعضی مکروه هست وتطبیق اینست
که بغیر ضرورت مکروه هست وباضرورت جائز ست وآنچه در حدیث وارد ست محمول بر ضرورت
یا بیان جواز ست ودر فتاوی خانیه میگوید هیچ باک نیست که مسح جبهه از خاک یا حشیش کند بعد از
فراغ از نماز وقبل از و نیز اگر آزار بدهد ومشغول از نماز کند اما اگر آزار نبدهد درعین نماز مکروه هست
قبل از تشهد مکروه نیست یعنی قبل از تمامیت تشهد در محیط این را صحیح گفته در بحر رائق میگوید
وَهُوَ مَعَ مَا قَدَّمْنَا مِنْ تَعْرِيفِ الْعَبَثِ يَدُلُّ عَلٰى اَنَّ الْحَكَّ بِيَدِهٖ فِي بَدَنِهٖ
اِنَّمَا يَكُوْنُ عَبَثًا اِذَا كَانَ بِغَيْرِ حَاجَةٍ اَمَّا اِنْ اَكَلَهٗ شَيْءٌ فِي بَدَنِهٖ ضَرَّهٗ وَاَشْغَلَهٗ فَلَا
بَأْسَ بِهٖ وَلَا يَكُوْنُ مِنَ الْعَبَثِ انتهى اما شکستن انگشتان در بحر رائق میگوید ظاهر اینست
که مکروه تحریمی باشد اما در غیر نماز بغیر حاجت مکروه تنزیهیست والیضا از مکروهات در تشبیک
اصابع در نماز مکروه تحریمی گفته است ودر حالت انتظار نماز مکروه هست ویکے از
مکروهات اقعاست یعنی هر دو سرین بر زمین باشد وهر دو زانو استاده باشند

برقول طحاوی وهردو کف پای استاده کنند وبر پاشنه بنشینند نزدیک کرخی هردو مکروهست تحریما صحح به فی البحرالرائق وافتراش ذراعین درسجده مکروهست چنانکه گذشت در بحرالرائق میگوید ظاهر آنست که مکروه تحریمیست ویکی از مکروهات چهارزانو درنماز نشستن ست اگر ضرور نباشد وآنچه درحدیث وارد ست نماز نفل مربع کردن محمول برضرورت یابیان جواز ست واز مکروهات کف ثوب ست یعنی وقت سجده رفتن جامه را یا ازار را (ازپیش وپس) بخوف پاره شدن از دست بالا کردن در بحر رائق از قسم کف بالای پیراهن وماننده آن کمربستن شمرده ومکروه گفته است ودرخلاصه گفته است که کمربسته نماز کردن مکروه نیست شاید مراد غیر پیراهن باشد زیرا که کراهت درخصوص پیراهن درفتاوی داودی وغیره وقت دخل درکف صاحب مغرب ازار بستن برپیراهن کرده است وآستین بالا کردن وقت نماز داخل کف است ذکره فی فتح القدیر ویکی از مکروهات شمردن آیات وسوره وتسبیحات گفته اند ونزد صاحبیه مکروه نیست در بحر رائق میگوید محل اختلاف آنست که بدست شمرد یا به تسبیح اما (بل باک نیست) اگر بسر انگشت شمرد یا بدل یاد دارد مکروه نیست اتفاقا اکثر این حکم در فرض ونفل عام گفته اند ودر حاشیه کنز بندگی حضرت شیخ طاهر نوشته اند لَاخِلَافَ فِی التَّطَوُّعِ اِنَّهٗ لَا یُکْرَهُ وَاِنَّمَا الْخِلَافُ فِی الْفَرْضِ واز مکروهات

در بحر رائق آوردن ذکر ارکان درغیر موضع شمرده است و گفته که درین خود خلل ست ترک

از موضع واتیان درغیر موضع یعنی سبب کراهت شود والیضا مکروه است که سورتی

شروع کرده آیه یا اقل ازین خواند باز ترک دهد اگرچه یک حرف باشد بخاطر مولف می آید

که درمقامیکه شخصی سور مسنونه برخود لازم کرده است مثلا قل یا و یا قل هو الله در سنت فجر و

مغرب وامثال این اگر سهوا سورهٔ دیگر بزبان آید باید که مقدار سه آیت قصیر و یا یک آیهٔ طویله خوانده

سورهٔ معهوده بخواند تا حق هر دو ادا شود والله اعلم و یکی از مکروهات نهادن درهم و دینار ست

در دهن که مانع قرأت نباشد و اگر از ادای حرف مانع باشد جائز نیست کما فی الخلاصة

وغیرها و یکی از مکروهات شتابی امام در ادای ارکان شمرده اند قال فی البحر الرائق

ومنها انه یکره للامام ان یعجل المقتدین عن اکمال السنة ای فی الارکان واز مکروهات

شمرده اند که امام بعد از نماز نشسته بماند تا آنکه زیاده از دعاء ماثوره اللهم انت

ذتاخیر درسنت گردد ۱۲

السلام ومنک السلام والیک یعود السلام تبارکت یاذا الجلال

والاکرام مکروه گفته اند در نمازیکه بعد او سنت ست اما درین مسئله اختلاف بسیار ست نزد

شمس الائمه حلوائی جوا‌ست وحاصل مسئله آنست که سنت آهم ست مبادا و قرائت ادعیه که

مستحب ست دست رو بهتر آنست درغیر مغرب که کلمهٔ توحید دران ده بار قبل از

جنبانیدن پای در حدیث وارد است از قدر سابق زیاده توقف نکند بعد از سنت مؤکده عیبه
که بعد از صلوة آمده است بخواند هذا و در بحر رائق میگوید و منها اکل عمل قلیل بغیر عذر
فهو مکروه انتهی و قتل حیه و عقرب در نماز مکروه نیست اگر بعمل قلیل باشد و اگر
حاجت عمل کثیر شود نماز از سر گیرد و این فعل کثیر نیز مباح گفته وقتی که پیش بگذرند و خوف
ایذا باشد و الا نه مکروه است ذکره فی النهایه مسئله در بحر رائق میگوید اگر ترک واجب
کرده نماز قطعاً مکروه تحریمی میشود و اگر ترک سنت مؤکده نموده کرد بعید نیست که مکروه
تحریمی شود که او مانند ترک واجب است و اگر غیر مؤکده است مکروه تنزیهیست اما ترک
مستحب سبب کراهت نیست بلکه خلاف اولی ست پس باید دانست که کلیه در باب
مکروه آنست که ترک واجب مکروه تحریمیست و ترک سنت مؤکده تنزیهیست بر قول اکثر و از
غرر افکار و بحر رائق در بعضی موضع معلوم میشود که ترک مستحب نیز مکروه است تنزیهیا و از کفایة
المؤمنین و عیون در شمردن مکروهات نیز همین معنی مستفاد است لیکن همه مستحبات را در
ترک مذکور نکرده اند شاید اکتفا بر اهم کرده باشند والله اعلم و قتیکه از جمیع مکروهات خاصه
و عامه نماز خالص باشد در حساب شود و اگر در مکروه تحریمی واقع گردد و واجب است اعادهٔ
آن و اگر تنزیهی باشد مستحب است اعادهٔ آن کما ذکره الشیخ ابن همام فی فتح القدیر

واللّه الموفق فصل چون از بیان مکروهات فارغ شدیم طریقه نماز مسنونه متابعة جمیع
الفقهاء العظام مذکور نمائیم و در ضمن آن آنچه از مسنونات و مستحبات باقیست از کتب
معتبره استنباط نموده بیان نمائیم تا هر که بر آن عمل کند بر قول آن سرور صلی اللّه علیه و
آله وسلم صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي عامل باشد انشاء اللّه تعالی فنقول و باللّه التوفیق
هر گاه خواهد که نماز شروع کند بعد از احضار قلب تعیین فرض اللّه اکبر بحذف مدات بگوید مصلی
مختار ست بین که اول رفع نماید یا از شروع تکبیر تا تمامیت آن رفع و وضع هر دو در عمل آرد و
بر هر دو تقدیر انگشتها بوضع اصلی داشته هر دو کف مستقبل قبله دارد و مثل پیل کشتی فرود آورده
کف باطن دست راست را بر ظاهر کف چپ پائین ناف بند بحیثیتی که با بهام و خنصر بند دست
چپ بگیرد و دو انگشتان بر پشت ساعد و بحالت اصلی دارد و ثنا متصل آن خوانده و استعاذه
گفته تسمیه گوید و فاتحه یا سوره یا سه آیت قرارت کند چون امام ولا الضالین بخواند آمین
آهسته بگوید مثل امام و قرارت امام و منفرد در قیام تمام نماید و بر مقتدی نیست اصلا و باید
مقتدی ۱۲
که در وقت قیام بقدر چهار انگشت فرجه باشد و بار بر دو پای برابر نهد و نظر از پا تا بر محل سجده
دارد و تمام اعضا از حرکت محفوظ کند لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَ جَوَارِحُهُ حدیث صحیح است
و بعد از فراغت اللّه اکبر گویان رکوع کند چنانچه از الف انحنا شروع نماید

وتا استوار ظهر تکبیر تمام کند در بنحالت نظر بر پشت پا دارد و بکف هر دو دست هر دو زانو
محکم گیرد و انگشتان کشاده کند و پشت و سر سرین برابر نماید بحیثیتی که اگر قدح آب نهاده
شود نجنبد و دستها چون زه کمان دارد اگر کج کند مکروه است در رکوع تسبیحات تمام سازد و اگر
امام سرعت کند متابعت نماید بخلاف تشهد که تمام بخواند و سمع الله لمن حمده بوقف ها گویان سر
بردارد اللهم ربنا لک الحمد در قومه گفته و الله اکبر گویان راست بنشیند چنانکه درون آب مثلا
و اول زانو بعده دست بعده بینی بعده پیشانی بزمین رسد درینوقت و مائل بطرف بینی شود و اگر
مقتدی باشد بر تحمید کفایت کند وقت برخاستن بعکس این عمل نماید شروع از جانب بسیری بکند
و سجده بر بینی و پیشانی نماید و هر دو بازو جدا از پهلو و بالا تر از زمین دارد چون از دحام نباشد و
اگر نه بهر وجه که میسر آید و در میان شکم دران فرق کند و بلندی بمرتبه بود که بچه گوسفند تواند گذشت
و این وقتی میشود که هر عضوی بمقر خود استقرار نماید و زانو برابر استاده شود و همین فرجه بطریق
مذکور حاصل میگردد و بار بر دست و بینی و پیشانی برابر می آید اگر بسیار دراز شود یا کوتاه گردد در
ارتفاع و فرجه خلل میشود و بار نیز بر پیشانی می آید و آزار او را دبزرگان منع فرموده اند و نظر در سجده
بر پره های بینی دارد انگشتان هر دو دست برابر نماید چنانکه ابهامین مقابل هر دو گوش شوند و بروایتی
مقابل دوش دارد و اول مستحب ست بلکه مسنون و انگشتان هر دو پای مستقبل قبله داشته

بار بر سینه و پا دارد و تسبیحات در سجده تمام کند الله اکبر گفته بهیأت تشهد بنشیند توقف فی الجمله
(دست بر انها داشته ۱۲) (سکانه ۱۲)
نموده تکبیر گویان سجده دوم ادا نماید بعده تکبیر گویان بی اعتماد بر زمین و دست بر انها نهاده برخیزد
(در بی قعده استراحت ۱۲)
و در میان دست نه بندد چنانکه بعضی می بندد زیرا که در محلی که قرات باشد دست بستن فرموده
(برخاستن ۱۲)
اند و در حدیث صحیح است فی صفة صلوة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا نهض علی
(وقتیکه برخیزد بر هر دو زانو)
رکبتیه و اعتمد علی فخذیه و مقررست که عکس هبوط نهوض باید چنانکه در هبوط از رانها بر زمین
(فرو شدن ۱۲) (تکیه کند هر دو ران ۱۲)
نهاده در نهوض از زمین بر ران نهاده همچنان برخیزد پس بستن دست بدعت بلکه مکروه باشد
(برخاستن ۱۲)
آنچه بالا مذکور شد حکم مرد است اما زن در ده چیز مخالف مرد است اول در وقت تکبیر دست
تا دوش یا سینه بردارد دوم پائین سینه دست بندد سوم در رکوع انگشتان تا زانو رساند چهارم
(زانو را نگیرد و اندکی آنرا خم دارد ۱۲)
کشاده نکند پنجم در سجده شکم بران متصل دارد ششم بغلها بر پهلو متصل کند هفتم همه اعضا بهم چسپاند
(در رکوع و سجود ۱۲)
هشتم انگشتان پای استاده نکند نهم وقت قعده هر دو پا از طرف راست بیرون آرد دهم در جهر به
هم آهسته بخواند یک رکعت تمام شد رکعت دوم هم همین نمط بجا آرد الا آنکه ثنا و تعوذ نخواند چون فارغ
شود از سجده ثانیه رکعت دوم بر پای چپ بنشیند و پای راست استاده کند و هر دو دست بران نهد
(و انگشتانش بقبله دارد ۱۲)
چنانکه اطراف انگشتان مقابل قبله برابر کناره زانو باشد و نظر در کنار دارد و در وقت شهادت
اشارت کند چون از تشهد فارغ شود بجهت رکعت سوم بلا اعتماد بر زمین برخیزد و بعد از تسمیه فا
(بسبابه فقط ۱۲)

فقط بخواند وسکوت وتسبیح جائز است وسوره مباح ست لیکن افضل اکتفا بفاتحه است بعد از دو
رکعت اخیره قعود مثل سابق کند تشهد خوانده درود وادعیه سابق بخواند بعده سلام به نیت
مومنین و ملائکه دهد چنانکه نظر بر منکبین در سلامین افتد و خساره نمایان صف موخر گردد و
مقتدی بهر جانب که امام باشد نیت کند واگر عقب امام باشد بهر دو جانب ملاخطه کند اکثر (بر هر دو دوش ۱۲)
از نیت سلام غافل اند چنانچه در بحر رائق نیز گفته است بعد از سلام در نمازیکه سنت موکده (سلام بر امام ۱۲ — امام در سلام ۱۲)
است توقف اندک کند تا آنکه در فتح القدیر قصار بر اَللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ
وَاِلَيْكَ يَعُوْدُ السَّلَامُ کرده لیکن در احادیث استغفار وادعیه دیگر وقعست چنانکه
کاتب در فتح الاوراد آورده واگر عصر وصبح باشد مستقبل قبله یا مقابل قوم اگر بسیار از وه
باشند دعا کنند که قبولست واین وقتیست که تا صف آخر مصلی مقابل نباشد و کلمه طیب
بعد از فرض جائز ست نه مکروه چنانکه در بعضی روایات آورده که مرجوح وغیر مقبولست لهذا
قال فی المضمرات یقول بعد الصلوة المکتوبة بصوت رفیع لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ
چون مقابل قوم شود باید که طرف چپ خود منحرف بنشیند و روبسوی مردم طرف راست
بکند بعده برخاسته سنت در غیر محل فرض بکند وافضل یمین قبله است که یسار مصلی باشد
ذکره فی فتاوی الخانیة ووقت دعا رفع یدین تا منکبین نماید وباطن کفین بسوی رو باشد

وهردو دست تا چیانه پناگه مسکین بوقت طعام سکیند کذا فی الشرعة وفی البحر الرائق یجعل کفیه
متوجهین الی السماء انتهی وبعد از تمامیت دعا مسح بر رو نماید که مسنون ست وقرات فاتحه متصل
فرض بجهت مهمات بدعت ست ذکره فی الخلاصة واگر بعد از سنت فاتحه آنسرور عالم صلی الله علیه
آله وسلم بخواند بدعت حسنه باشد والله اعلم بحقیقة الحال **فصل** چون از نماز علمای اهل ظاهر فارغ شدیم
نماز اولیای اهل باطن را شمه مذکور نمائیم باید دانست که خلاصه روح نماز خشوع ست ودر حدیث
وارد است قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا يَقْبَلُ اللهُ صَلٰوةَ امْرِءٍ
لَا يَشْهَدُ فِيهَا قَلْبُهُ كَمَا يَشْهَدُ بَدَنُهُ وَاِنَّ الرَّجُلَ عَلٰى صَلٰوتِهِ دَائِمٌ وَلَا يُكْتَبُ لَهُ
عُشْرُهَا اِذَا كَانَ قَلْبُهُ سَاهِيًا لَاهِيًا وَفِي الْخَبَرِ الْعَبْدُ اِذَا قَامَ اِلَى الصَّلٰوةِ رَفَعَ
اللهُ تَعَالَى الْحِجَابَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ وَوَاجَهَهُ بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ الْحَدِيثَ وَفِي الْحَدِيثِ
اَيْضًا اَنَّ الْعَبْدَ اِذَا قَامَ فَاِنَّهُ بَيْنَ يَدَيِ الرَّحْمٰنِ فَاِذَا الْتَفَتَ قَالَ لَهُ الرَّبُّ
اِلٰى مَنْ تَلْتَفِتُ اِلٰى مَنْ هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنِّي ابْنَ آدَمَ اَقْبِلْ اِلَيَّ فَاِنِّي خَيْرٌ لَكَ
مِمَّنْ تَلْتَفِتُ اِلَيْهِ الْحَدِيثَ وَقَالَ سَيِّدُ الطَّائِفَةِ الْجُنَيْدُ قُدِّسَ سِرُّهُ
لِكُلِّ شَيْءٍ صَفْوَةٌ وَصَفْوَةُ الصَّلٰوةِ التَّكْبِيرَةُ الْاُولٰى وَقَالَ بَعْضُهُمْ النِّيَّةُ
بِاللهِ لِلّٰهِ مِنَ اللهِ اَيْ بِمُشَاهَدَةِ اللهِ خَالِصَةً لِلّٰهِ صَادِرَةً مِنَ اللهِ

صفت الصلوة ۱۲۰

چون دست راست بردارد دنیا و آخرت را پس پشت اندازد و از دل ما سوی الله بالکل
کشد کما ورد فی الحدیث صَلِّ صَلٰوةَ مُوَدِّعٍ اَیْ مُوَدِّعٍ لِهَوَاهُ وَدُنْیَاهُ وَکُلِّ شَیْءٍ سِوَاهُ
وَقَدْ وَرَدَ اَنَّ الْمُؤْمِنَ اِذَا تَوَجَّهَ لِلصَّلٰوةِ تَبَاعَدَ عَنْهُ الشَّیْطَانُ فِیْ اَقْطَارِ
الْاَرْضِ خَوْفًا مِنْهُ لِاَنَّهُ یَتَأَهَّبُ لِلدُّخُوْلِ عَلَی الْمَلِكِ فَاِذَا کَبَّرَ حُجِبَ عَنْهُ اِبْلِیْسُ
وَیُضْرَبُ بَیْنَهُ وَبَیْنَهُ سُرَادِقٌ لَا یَنْظُرُ اِلَیْهِ وَوَاجَهَهُ الْمَلِكُ الْجَبَّارُ بِوَجْهِهٖ
فَاِذَا قَالَ اللّٰهُ اَکْبَرُ اِطَّلَعَ الْمَلِكُ فِیْ قَلْبِهٖ فَاِذَا رَاٰهُ لَیْسَ فِیْ قَلْبِهٖ اَکْبَرُ
مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ یَقُوْلُ صَدَقْتَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَکْبَرُ فِیْ قَلْبِكَ کَمَا تَقُوْلُ
وَیَتَشَعْشَعُ مِنْ قَلْبِهٖ نُوْرٌ یَلْحَقُ مَلَکُوْتَ الْعَرْشِ وَیُکْشَفُ لَهٗ بِذٰلِكَ النُّوْرِ
مَلَکُوْتُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَیُکْتَبُ لَهٗ حَشْوَ ذٰلِكَ النُّوْرِ حَسَنَاتٌ اَلْحَدِیْث
ذَکَرَهٗ فِیْ عَوَارِفِ الْمَعَارِفِ و سر تکرار الله اکبر حسب هر رکن اینست که از غفلت بر آید یا
ترقی نماید پس الله اکبر را بملاحظه کبریائی او چنان بگوید که از خود غائب شود و تمام کائنات در
جنب عظمت و کم از خردل نماید و از اثر ظهور جمال حق شناخته توجه بجانب او مطلقا نماید (?) و زود بمطالعه
کمال حق جل و علا از خود بر آید و بداند که او بزرگ است از دانش داننده بلکه از ین که او را دیگری
ببزرگی یاد تواند کرد لَا اُحْصِیْ ثَنَاءً عَلَیْكَ اَنْتَ کَمَا اَثْنَیْتَ عَلٰی نَفْسِكَ

وسبحانك اللّهمّ الخ بامعنی بخواند که منزه میدانم منزه و مستثنی مرترا از جمیع نقایص امکانی درحالتی که متصف بجمیع اوصاف کمال اعتقاد میکنم کثیر الخیر والبرکة هست جنس اسم توکه دلالت برذات مقدسه صفات عالیه وافعال کامله میکنند و بلندست عظمت توکه دربیان نمی آید نیست هیچ معبود و معشوق و موجود غیر تو و سوره فاتحه بملاحظه عظمت و ثنا بخواند که در حدیث صحیح واردست قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ حَاكِيًا عَنِ اللّٰهِ تَعَالٰى قَسَمْتُ الصَّلٰوةَ بَيْنِيْ وَبَيْنَ عَبْدِيْ نِصْفَيْنِ فَاِذَا قَالَ الْعَبْدُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ قَالَ حَمِدَنِيْ عَبْدِيْ وَاِذَا قَالَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ قَالَ اَثْنٰى عَلَيَّ عَبْدِيْ وَاِذَا قَالَ مٰلِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ قَالَ مَجَّدَنِيْ عَبْدِيْ وَاِذَا قَالَ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ قَالَ هٰذَا بَيْنِيْ وَبَيْنَ عَبْدِيْ فَاِذَا قَالَ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ قَالَ اللّٰهُ هٰذَا لِعَبْدِيْ وَلِعَبْدِيْ مَا سَاَلَ رَوَاهُ مُسْلِمٌ پس باید که برعایت معنی بخواند تا شایسته خطابات الٰهی گردد و در عوارف المعارف میفرماید قَالَ الشَّيْخُ السَّرَّاجُ اِذَا اَخَذَ الْعَبْدُ فِي التِّلَاوَةِ شَاهَدَ بِسَمْعِ قَلْبِهٖ كَاَنَّهٗ يَسْمَعُ مِنَ اللّٰهِ اَوْ يَقْرَءُ عَلَى اللّٰهِ اگر این حضور دست بدهد بهتر واگر نه معنی فاتحه ملاحظه یعنی محامد اربعه جمع جمع و تفرقه تفرقه و جمع تفرقه

وتفرقه بجمع ثابت ست حقتعالی را حامد ومحمود فی الحقیقة درین مراتب همانست که پروردگار
عوالم جمیع معلومات واعیان ثابت است بفیض اقدس درمرتبه وحدت واحدیت و
رحمن ست برحمت عامه وجودی بنفس رحمانی وکمال جلائی ظهوری بفیض مقدس و
رحیم ست بکمال استجلائی باتصال مستعدان وصول بمرتبه مشاهده ومعاینه وفنا وبقا وبقاء البقا
در دنیا ومالک جزا است درروز رستخیز اخری هریکی را بجزای لایق سرفراز میکند چون اینجا
رسید دل حامد محمود را حاضر دید خطاب کرده میگوید که مخصوص میکنیم عبادت وعبودیت را بتو
ودرین تخصیص خاصه از تو استعانت میجوئیم تجلی افعالی وصفاتی بقرب نوافل وفرائض و
قرب القرب راه نما ما را یا الله نفساً وقلباً وروحاً راه مستقیم که مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغٰى بود بهیچ
طرف از دنیا وآخرت کج نباشد بعلم الیقین وعین الیقین وحق الیقین آن راهی که نموده
جماعت اُولٰئِكَ الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّيْنَ وَالصِّدِّيْقِيْنَ وَالشُّهَدَاءِ
وَالصَّالِحِيْنَ نه راهی که اهل غضب دارند که بجز از محبوب حقیقی مطلوبی در دل آرند بیت

ازراه رست ما وغم او روان شدیم		دنیا وآخرت بمین ویسار ماند	

ونه راهی که اهل ضلال میروند که بکرامات ظاهری ازمکرم باطنی غافل میشوند تا بمرتبه از مراتب اکتفا
می نمایند آمین بطریق عجز بقاء البقاء طلب استجابت می نمایم که العجز عن درک الادراک ادراک شعر

آن کسانند که انعام کرده خدا برایشان از پیغمبران وصدیقان وشهیدان ونکوکاران

۱۲۳

کسی مردی تمامست کز تمامی	.	کند با خواجگی کار غلامی	

بعده قل هو الله احد یا سورهٔ دیگر بملاحظهٔ معنی بخواند چون خلاص سبب خلاص همه است معنی آن
در دل باشد بهتر است بگو یا محمد شان انست که الله جل جلاله متصف بمرتبهٔ احدیت ذاتی
وحدت واحدیت جمعی و احدیت صمدیت از همه مستغنی ست بغنای ذاتی و همه باو محتاج اند بکمال اسمائی
وصفاتی یا منزه است از اتصاف باوصاف سلبی احدیت و موصوف بصفات ثبوتی در صمدیت نیست
یکی مماثل او نیست که ولد او توان گفت واو مماثل هیچ چیز نیست که ورای او تواند شد و در تولد
مماثلت شرط است و نیست او را هیچ یکی کفو یعنی مشابه توان گفت لَيْسَ كَمِثْلِهٖ شَيْءٌ وَهُوَ
السَّمِيْعُ الْبَصِيْرُ و اگر این معنی حاضر نتواند کرد مطلب الْاِحْسَانُ اَنْ تَعْبُدَ اللّٰهَ كَاَنَّكَ
تَرَاهُ فَاِنْ لَّمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَاِنَّهٗ يَرَاكَ ملحوظ دارد یا معنی آیت اَلَّذِيْ يَرَاكَ حِيْنَ تَقُوْمُ وَ
تَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِيْنَ یا اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ در دل بحضور تمام مشهود باشد
والله الموفق در عوارف المعارف از حدیث می آرند و نماز چهار هیآت و شش ذکر است یعنی
قیام و رکوع و سجود و قعود و تلاوت و تسبیح و حمد و استغفار و دعا و صلوة و این
ده چیز بر ده صف ملائکه منقسم است هر صفی ده هزار فرشته پس جمع میشود مصلی دو رکعت را
عبادتی که متفرقست بر صد هزار فرشته پس باید که در هر عمل بصفت آن عابدان متصف

شود یعنی در قیام بقائمان ودر رکوع براکعان و در سجود بساجدان الی آخر الاوصاف حاضر

باشد وعن ابن عباس الخشوع فی الصلوٰة ان لا یعرف المصلی من علی

یمینه وشماله وعن سفیان الثوری من لم یخشع فسدت صلوٰته و

قال ابو سعید الخزاز اذا رکع احدکم فالادب فی رکوعه ان لا یبقی

مفصل الا هو منتصب نحو العرش ثم یعظم الله حتی لا یکون فی قلبه

شیء اعظم من الله فاذا رفع راسه وقال سمع الله ویعلم انه یسمع ذلک

وفیه ایضا ومن الساجدین من یکاشف انه یطوی بسجوده بساط الکون

والمکان ویسترح قلبه فی فضاء الکشف والعیان یسجد علی طرف رداء

العظمة وذلک اقصی ما ینتهی الیه طائر الهمة البشریة ومنهم من یکون

فی محو شهوده لم یتعلق عن السجود شعره کما قال سید البشر صلی الله

علیه واله وسلم فی سجوده سجد لک سوادی وخیالی باید که در رکوع وسجود که حالت

انحطاط وانخفاض ست عظمت وعلو حق جل وعلا فراموش نکند بلکه بداند که آن عالی مطلق و

عظیم برحق در مقیدات تسفل ودنو اختیار نموده مع ذلک بحسب الوقوع همان عظیم وعالی ست

کذا ذکره شیخ الاولیاء فی عین المعانی وقال بعضهم للصلوٰة اربع شعب

125

حضور النفس والقالب في المحراب وشهود العقل عند الملك الوهاب وخشوع القلب بلا ارتياب وخشوع الاركان بلا ارتقاب فعند حضور النفس و القلب فتح الباب ورفع الحجاب وعند خضوع الاركان وجود الثواب فمن اتى الصلوة بلا خضوع النفس فهو مصل ساه ومن اتاها بلا حضور القلب فهو مصل لاه ومن اتاها بلا خشوع الاركان فهو مصل جاف ومن اقامها كما وصف فهو مصل واف وسئل سيد الطائفة الجنيد ما فريضة الصلوة قال قطع العلائق وجمع الهمة والحضور بين يدي رب الخلائق وقال الشيخ ابو الخير الاقطع رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في المنام فقلت يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اوصني فقال صلى الله عليه وآله وسلم يا ابا الخير عليك بالصلوة فاني استوصيت ربي فاوصاني بالصلوة وقال ان اقرب ما اكون منك وانت تصلي ودر وقت قعود بايد كه جميع مراتب طے نموده به بساط قرب بنشيند كما قال المشائخ الصلوة معراج القلوب والتشهد مقر لوصول

نهَدَ تَدرِيجِ مسَافَةِ الْهيآتِ عَلىٰ طَبَقَاتِ السَّمٰوٰاتِ وَالتَّحِيَّاتُ سَلَامٌ
عَلىٰ رَبِّ الْبَرِيَّاتِ چون بسلام آخری رسد باید که بر دوستان سلام کند گویا غائب
ازین عالم شده بود چون حاضر شد بر حاضران سلام گفت بعده اللّٰهم انت السلام
ومنك السلام معرفت تمام بجز اندین مقدار از اسرار اہل یقین درین رساله بس
والله الکافی والمعین **فصل** فی الجماعة وآن سنت موکده است در ظاهر الروایة امام
زاهدی در مجتبی میگوید ظاهر آنست که مراد قوم از تاکید وجوب باشد از آنکه استدلال
میکنند باحادیث که دلالت میکنند بر وعید شدید و در محیط میگوید که رخصت ترک جماعت نیست
مگر بعذر و در قنیه میگوید که واجب ست تعزیر تارک جماعت را و در بدائع میگوید هر که سنت موکده
گفته است مخالف وجوب نیست از جهت آنکه هر دو مساوی اند خصوص آنچه باشد از شعار اسلام
وفی البحر الرائق الراجح عند اهل المذهب الوجوب ونقله فی البدائع عن عامة مشائخنا انتهی مسئله
جماعت واجب ست در نماز پنجگانه و در عیدین بقول وجوب آن و در جمعه فرض ست و در تراویح وصلوة
کسوف سنت و مستحب ست و در وتر رمضان بیک روایت و در صلوة خسوف کراهت آن مختلف فیه
و خارج رمضان در وتر مکروه ست نزد اکثر و بروایتی مباح ست و در استسقا نزد امام نیست و
ارجح صحیح میشود ۱۲
نزد صاحبین سنت است و در نفل اگر بتداعی یعنی باذان واقامت مکروه ست

واگر بغیر تداعی نیست مکروه نیست اگر در گوشه مسجد باشد و تکرار جماعت اگر بتداعی ست

مکروه است والا مکروه نیست باید که زخیه مقام امام باشد و در مسجدیکه بر سر راه است تکرار

جماعت مکروه نیست اگرچه باذان و اقامت ثانیه باشد بر تقدیریکه او را امام و موذن معین

نباشد و از عذرهای سقوط جماعت سردی سخت و تاریکی سخت ست و باران بسیار یا

باد بسیار که در شب باشد و در روز باد عذر نمیشود و مدافعت بول و غائط نیز عذر ست و

خوف دشمن و اراده سفر که خوف فوت قافله باشد عذر ست و تعهد بحال مریض یا بمال

خود که خوف ضایع شدن باشد عذر ست و احتیاج تمام بطعام نیز عذر ست و وقتیکه فوت

شد بعذر یا بغیر عذر طلب در مسجدها شرط نیست بعده منفرد ادا کند در مسجد یا در خانه با اهل خود

جماعت کند و بعض گویند بعذر جماعت با اهل خانه خود مکروه است و اختلاف ست که مسجد جامع بهتر است یا

مسجد قبیله وقتیکه ازین هر دو بنا مسجد قدیم اختیار کند و اگر معلوم نباشد اقرب اختیار کند و طالب علم را

مسجد استاد او افضل است بالاتفاق کذا فی لک من بحر الرائق و فضل جماعت بر منفرد بست و هفت

مرتبه است و بروایتی بست و پنج مرتبه است و هرچند که زیاده شوند فضل زیاده میشود پس

اگر دو کس جماعت کنند فضل مذکور یابند چون هزار کس باشند هر یک بافضل مذکور ثواب هزار

نماز یابد چنانکه در مظهرات از توریت درین باب حدیث آورده اند و در مشکوة المصابیح

از انس رضی الله عنه روایت میکند که فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نماز مرد در خانه
یک نماز ست و نماز در مسجد قبیله بیست و پنج ست و در مسجد یکه در وجمعه شود پانصد ست و در مسجد
بیت المقدس و در مسجد مدینه پنجاه هزار نماز ست و در مسجد حرام صد هزار نماز ست رواه ابن ماجه
مسئله اولی بامامت اعلم بسنت ست یعنی بمسائل نماز ذکره فی المضمرات والسراج الوهاج بعد ازان
کسی که قرآن موافق قواعد عربیه بخواند برعایت وقف و وصل در مقام خود بعد ازان کسیکه
از شبهه معاصی پرهیز کند بعد ازان کسیکه عمر زیاده داشته باشد بعد ازان کسیکه حسن خلق داشته
باشد بعد ازان کسیکه حسن وجه داشته باشد بعد ازان کسیکه صاحب نسب باشد بعد ازان کسیکه
بی طمع امامت کند بعد ازان کسیکه در مردم عزت داشته باشد بعد ازان کسیکه پارچه نفیس
موافق شرع پوشیده باشد این ترتیب مستحب است چنانکه در اکثر کتب مذکور ست و در
فتاوی ارشاد میگوید که واجب ست که امام افضل باشد در علم و ورع و قرارت و حسب و نسب
برین اجماع امت واقع ست انتهی مخفی نیست که این دعوی بلا دلیل ست مگر آنکه توجیه
نموده شود بامامت کبری و فیه نظر مسئله مقتدیان که قریب امام باشند باید که قابل
امامت باشند تا بوقت حدث و سهو وغیرها بکار آیند در حدیث و فقه چنین
مقرر است مسئله مکروه ست امامت غلام و اعرابی و فاسق و مبتدع

و نابینا و ولد زنا و کسیکه مقتدی باز از و ملالی باشد یعنی چون از مسنون و مستحب زیاده کند

چنانکه در شرح قدوری مصرحست مسئله جماعت زنان فقط مکروه است تحریما و بر

تقدیریکه کنند امام درمیان ایستد چنانکه برهنگان مسئله مقتدی اگر یک کس باشد

طرف راست بایستد برابر امام و بروایتی از امام محمد انگشتان نزدیک پاشنه امام دارد و

اگر بطرف چپ ایستد مکروهست اتفاقاً و اگر دو مقتدی باشند امام پیش شود در ظاهر روایت

و بروایتی مختارست و اگر خواهد مقدم شود و اگر خواهد درمیان ایستد هر دو مجوزست اگر سه باشند

البته پیش شود و درمیان نباشد و گرنه مکروه است ذکره فی البحر الرائق عن الاسبیجابی و فی فتح القدیر

تَقَدُّمُ الْاِمَامِ وَاجِبٌ وَقِیَامُ الْاِمَامِ فِیْ غَیْرِ مُحَاذَاتِ وَسَطِ الصَّفِّ مَکْرُوْهٌ مُحَصِّلَةٌ انتهی

مسئله اگر یک کس بطرف راست باشد چون دیگری آید باید که تکبیر گفته او را بکشد و اگر قبل از تکبیر بکشد

نماز مقتدی بروایتی فاسد میشود بجهت اجابت غیر مصلی وَالْاَصَحُّ اَنَّهٗ لَا تَفْسُدُ صَلٰوتُهٗ ذکره

فی البحر الرائق مسئله اول صف مردان شود که آزاد باشند بعده طفلان آزاد بعده غلامان بالغ بعده

طفلان آنها بعده خنثای آزاد که بالغ باشند بعده طفلان آنها همچنین در غلامان آنها بعده

زنان بالغ بعده نابالغان همچنین در اِماء دوازده قسم شد کذا فی شرح المنیة و فی

البحر الرائق ظَاهِرُ کَلَامِهِمْ تَقْدِیْمُ الرِّجَالِ عَلَی الصِّبْیَانِ مُطْلَقًا سَوَاءٌ کَانُوْا اَحْرَارًا

مسئله اگر برابر مصلی زنی بایستد نماز او فاسد گردد خواه در یک طرف باشد یا پیش او پس بیک
زن نماز کس میرود بشرط آنکه زن مشتهاة یعنی قابل جماع باشد خواه اجنبیه خواه زوجه خواه
محرمه خواه عجوزه قبیحه و در نمازیکه رکوع و سجود دارد حقیقةً یا حکماً بشرط آنکه هر دو مشترک باشند
در ادای نماز از امام و او نیت امامت زن کرده باشد و در یک مکان باشند یعنی بقدر قامت
مختلف نباشند و درمیان مقدار یک گز فرق نباشد اگر یکی ازین امور فوت شود فاسد نگردد
وَکُلُّ ذٰلِکَ مِنَ الْبَحْرِ الرَّائِقِ وَاَمَّا مُحَاذَاةُ الْاَمْرَدِ فَقَالَ فِیْ فَتْحِ الْقَدِیْرِ صَرَّحَ الْکُلُّ
بِعَدَمِ الْفَسَادِ اِلَّا مَنْ شَذَّ وَلَا تَمَسُّکَ لَهٗ فِی الرِّوَایَةِ کَمَا صَرَّحُوْا بِهٖ وَلَا فِی
الدِّرَایَةِ لِتَصْرِیْحِهِمْ بِاَنَّ الْفَسَادَ فِی الْمَرْاَةِ غَیْرُ مَعْلُوْلٍ بِعُرُوْضِ الشَّهْوَةِ بَلْ
هُوَ لِتَرْکِ فَرْضِیَّةِ الْمَقَامِ وَلَیْسَ هٰذَا فِی الصَّبِیِّ اِنْتَهٰی مسئله زنان بجماعت حاضر شوند
مگر عجائز که اسباب جوانی مطلقا نداشته باشند بشرط آنکه بی زینت آیند چون در غیر ظهر و عصر حاضر
شوند مجوز است هٰذَا عِنْدَ اَبِیْ حَنِیْفَةَ وَعِنْدَهُمَا فِی الصَّلٰوةِ کُلِّهَا وَالْاِعْتِمَادُ عَلٰی مَذْهَبِ
الْاِمَامِ ذَکَرَهٗ فِی الْبَحْرِ الرَّائِقِ مسئله فاسد است اقتدای مرد بزن و نابالغ و طاهر
بمعذور و قاری بامی و صاحب لباس به برهنه و غیر مشیر بمشیر و مفترض بمتنفل و مفترض
آخر مسئله جائز است اقتدای متوضی بمتیمم و غاسل بماسح و قائم بقاعد

و بگوید پشت دشمنی مثل خود و متنفل بفرض مسئله اگر ظاهر شود که امام نماز بحدث خواند

اعاده لازم است چون امام بر حال خود واقف شود اگر مقتدیان همه جمع باشند اعلام

نماید و اگر متفرق شده باشند خود اعاده کند کذا فی ذخیرة العقبی وفی البحر الرائق

عن المبتغی انه لا یلزمه الاعلام ولا یأثم بترکه وعن معراج الدرایة انه

لا یلزم اذا کانوا غیر متعینین وعن المجتبی [illegible]

باللسان والکتب والرسول علی الاصح انتهی ملخصا له فصل فی صلوة

الجمعة شرطهای او شش چیز است اول مصر یعنی شهری که او را امیر و قاضی نافذ الاحکام

باشد و حصول شهر یعنی عیدگاه یعنی آنچه در حکم فنای مصر است جمعه آنجا جائز است و

آنرا بعضی تا بقدر سه کروه تعیین فرموده فتوی داده اند و همین حد وجوب نیز گفته اند و

بدایع حد وجوب گفته که بعد از نماز جمعه بلا تکلف در خانه تواند رسید وقال هذا احسن

واختاره فی البحر الرائق مسئله در یک شهر در مواضع متعدده نماز جمعه جائز است وهو

الاصح علی ما فی الزیلعی وعلیه الفتوی علی ما فی فتح القدیر وذکر الامام السرخسی

هو الصحیح وبه نأخذ شرط دوم در ادای جمعه سلطان یا نائب اوست و مراد از نائب امیر

شهر است بعده کوتوال بعده قاضی بعده هر که اذن از اینها بترتیب باشد و این شرط است وقت

بنای مسجد تا آنکه خطبای مختلف را متولی مسجد که اذن مطلق حاصل نموده یا خطیب که بجهت خود اذن گرفته میتواند ساخت چنانکه در بحر الرائق مفصلاً مذکور است و شرط سوم وقت ظهرست پس اگر از مثلین قبل از سلام زیاده شد نماز فاسد گردد بالاتفاق و بعد از مثل نزد صاحبین و غیره فاسد میگردد و شرط چهارم خطبه قبل از نماز شرطست و سنت در آن پانزده چیز است اول وضو دوم استادن سوم استقبال قوم چهارم استعاذه در دل اعنی خفیه گفتن پنجم بلند خواندن تا قوم بشنوند ششم شروع بحمد خدا و ثنای حقتعالی چنانکه اهل آنست هفتم هر دو شهادت گفتن هشتم درود بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرستادن نهم وعظ و نصیحت نمودن دهم قرآن دران خواندن هر قدر که میسر آید یازدهم درمیان دو خطبه نشستن دوازدهم در خطبه دوم اعاده حمد و ثنا و صلوة کردن سیزدهم زیادتی کردن بر دعای مومنین و مومنات چهاردهم بودن هر دو خطبه بقدر سورتی از طوال مفصل و از آن زیاده مکروهست کذا فی المجتبی پانزدهم عصا یا غیر او در دست گرفتن در خلاصه میگوید مکروه است لیکن در حاوی قدسی تکیه بر شمشیر مذکور نموده است و ظاهر از بحر الرائق آنست که فرق در شمشیر و غیره نیست و آنچه از کتاب احادیث صحیح معلوم میشود جواز بلکه سنت کما رواه سعد القرظ کان النبی صلی الله علیه واله وسلم اذا خطب فی الحرب خطب علی قوس واذا خطب فی الجمعة خطب علی عصا

رَوَاهُ ابْنُ مَاجَة وَالْحَاكِمُ فِي الصَّحِيحِ الْمُسْتَدْرَكِ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي السُّنَنِ وَنَحْوُهُ
عَنْ عَطَاءٍ مُرْسَلًا رَوَاهُ الشَّافِعِيُّ ذَكَرَهُمَا الْإِمَامُ السُّيُوطِيُّ فِي الشَّمَائِلِ
اما دعای بادشاه اگر عادل ست مباحست واگر ظالم ست مکروه ست تا آنکه کلام درآنوقت
جائز است اما صحیح آنست که سکوت واجبست درانوقت نیز لیکن توجه بسماع آن نکند که در حکم
کلام ست مسئله کافیست بجهت ادای فرض خطبه مثل الحمد لله یا سبحان الله یا لا اله الا الله
خطبه نزد امام اعظم وقال لا بُدَّ مِن قَدْرِ التَّشَهُّدِ الی عَبْدِهٖ وَرَسُولِهٖ وشرط پنجم جماعت
و آن سه کس اند سوای امام خواه آزاد باشند خواه غلامان خواه مقیم باشند خواه مسافران خواه صحیح
باشند خواه مریضان خواه قاری باشند خواه امیان خواه گویان باشند خواه اخرسان اما
طفلان و زنان بکار نیایند و شرط ششم اذن عام ست تا آنکه در قلعه بسته امام بالشکر
خود بخواند جائز نیست اگر در مسجد بندند جمعه صحیح نیست و همین حکم نماز عیدست مسئله نیت
جمعه چنین کند نَوَيْتُ اَنْ اُسْقِطَ فَرْضَ الظُّهْرِ عَنْ ذِمَّتِي بِاَدَاءِ صَلٰوةِ الْجُمُعَةِ
بعربی یا فارسی یا هندی در دل بگذراند و بزبان آهسته گفتن مستحب است یا بدعت حسنه
و قدم کله و شرط وجوب جمعه هم شش چیزست اول اقامت دوم مرد بودنست سوم صحت
بدنست چهارم آزادیست پنجم سلامتی دو چشم ششم سلامتی پای ست پس واجب نیست

مسافران و مریض و غلام و نابینا و مقعد اما بو کور و لنگ واجبست کسیکه بر وجمعه لازم نیست
ای کور بے چشم ۱۲
اگر ادا کند جائزست از فرض وقت و مسافر و غلام و جمعی بعد از حضور اگر امامت کند جائزست
گو ظهر ست ۱۲
وجمعه بآنها منعقد نیز میشود چنانچه معلوم شد مسئله کسیکه عذر ندارد اگر نماز ظهر قبل از ادای
جمعه بکند مکروه است تحریما بلکه حرام است قطعا چنانکه در بحر رائق تصریح بآن کرده
گفته حَرُمَ قطعاً ومَن انکر فرضیّةَ الجمعةِ فهو کافرٌ باللهِ تعالیٰ مسئله نماز ظهر
بر تقدیر ادا قبل از جمعه صحیح میشود و اگر بعد از ادا در خانه بر نیت جمعه برآید ظهر باطل میشود
جمعه باید یا نه مسئله مکروه است معذور را و محبوس را ادای ظهر بجماعت قبل از ادای جمعه
و بعد از ان ۱۲
مسجد جامع و دیگر آنرا کراهت اشد است و در بحر رائق میگوید اداءُ الظهرِ بجماعةٍ یومَ
قید ادای جمعه ۱۲
الجمعةِ مکروهٌ مطلقاً ادراک کند تشهد امام جمعه را یا در سجود سهو نماز جمعه باتمام
رساند نزد امام اعظم و ابو یوسف و نزد امام محمد اگر اکثر رکعت ثانیه یافته باشد بنای جمعه کند
آهسته خواند یا بجهر ۱۲
و اگر نه بنای ظهر کند مسئله وقتی که برآید امام یعنی چون برخیزد برای آنکه بر منبر سوار شود نماز
نفل و سنت جمعه و تحیت مسجد نکند و اگر در سنت باشد بیک روایت بر دو رکعت قطع کند
که حرام است یا مکروه تحریمی ۱۲
کما اختاره الشیخُ ابنُ همامٍ و بروایتی دیگر تمام کند وهو الصحیحُ علی
و در قرائت خفت کند ۱۲
ما فی البحرِ الرائقِ و کلام نیز نکند اصلا مگر امر معروف که خطیب را جائزست

واختلاف کرده اند در تسبیح وذکر وقرارت بعضی جائز فرموده اند وبعضی منع در نهایه وعنایه
میگوید الاول الاصح وامام زیلعی میگوید الاحوط الانصات ودر بحر رائق میگوید که
محل اختلاف قبل از شروع در خطبه است اما وقت خطبه پس کلام مکروه تحریمی است اگر امر معروف
باشد کما صرح به فی الخلاصة وغیرها وقالا لا بأس بالکلام اذا خرج قبل
ان یخطب واذا نزل قبل ان یکبر لیکن در بحر رائق از عیون نقل کند که مراد از
اجابت اذان ست واما غیره من الکلام فیکره اجماعا مسئله مطالعه کتاب
فقه بتصحیح آن جائز است نزد ابو یوسف واشاره بدست یا بچشم برای دفع منکر کردن
باک ندارد ذکره فی البحر الرائق وغیره باید دانست چون در وقت سکوت امام یعنی قبل از
شروع تسبیح وذکر وقرارت بروایت صحیحه جائز شد ودر میان دو خطبه که امام می نشیند دعا بطریق
اولی جائز خواهد بود علی الخصوص در احادیث صحیحه آمده که ساعة الاستجابة ما بین ان
یجلس الامام فی الخطبة الی ان تقضی الصلوة کما صح فی صحیح المسلم و
جزم به الامام النووی فی شرح المسلم وقال هو الصواب پس باید
که در وقت جلوس که در ظاهر الروایه مقدار سه آیت وارد ست کما فی التجنیس
وغیره ربنا اتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب

برعایت معنی بخواند که عمل بر ظاهر الروایة واحادیث صحیح واقع گردد واگر دست بردشته بخواند موافقت طریقهٔ دعا که در احادیث ہست واقع گردد وعمل بزرگان نیز مسئله اگر در خطبه نام آنسرور صلی الله علیه وسلم شنود درود در دل گوید وهو الصواب علی ما فی فتح القدیر ویجب الاستماع فی خطبة العیدین وخطبة الموسم وخطبة النکاح وخطبة الختم والاصح الوجوب من اولها الی اخرها وان کان فیه ذکر الولاة کذا فی المجتبی للامام الزاهدی وعلی هذا سنت جمعه وقت ذکر پادشاهان ترک احسن که عبارت از سکوت باشد با آنکه در انقدار از وقت سنت تمام نمیشود وبعضی خطبه واجب الاستماع از دست میرود بلکه از بعضی تکبیر نیز میرود چنانکه مشاهده نموده شد پس سنت بعد از نماز جمعه ادا نماید قبل از سنت معهوده که قضا مقدم بر وی ہست کما ذکره فی البحر الرائق مسئله مکروه ہست مر سامع خطبه را یعنی آنچه خطبه ہست بالاجماع چیزیکه مکروه ہست در نماز مثل خوردن وآشامیدن وعبث دست وپا جنبانیدن والتفات بجانب کردن اما جواز قرات قرآن وذکر فقه ونظر در وی در حالت استماع مختلف فیه ہست کذا فی البحر الرائق وقت نشستن استماع خطبه ازینجا مستفاد میشود که بهیات صلوة ننشیند یعنی دست بسته یا بر ران نهاده که در نماز غیر این دو هیات بی عذر نشستن مکروه ہست وبهتر آن مینماید که بوجوب

ترتیب نماز و خطبه اول دست بنده و درود وم بر ران نهد از بعضی فضلا مسموع شد که روایت نیز

چنین است مسئله و حسبت سعی و ترک بیع و آنچه مانع باشد از توجه بنماز بجز و سماع اذان اول

که بعد از زوال ست وَهُوَ الصَّحِيحُ فِي الْمَذْهَبِ وَقِيلَ بَعْدَ الْأَذَانِ لِلْخُطْبَةِ وَهُوَ ضَعِيفٌ

كَذَا فِي الْبَحْرِ الرَّائِقِ وَفِيهِ أَيْضًا الْاشْتِغَالُ بَعْدَهُ بِعَمَلٍ آخَرَ مَكْرُوهٌ كَرَاهَةَ

تَحْرِيمٍ انْتَهَى ظاهر غسل مجوز باشد والله اعلم و اذان سنت در فتاوی حجت مذکور ست

قَالَ بَعْدَ الْأَذَانِ الْأَوَّلِ ثُمَّ يُؤَذِّنُ قَبْلَ السُّنَّةِ وَقَبْلَ الْخُطْبَةِ وَفِي حَاشِيَةِ الْهِدَايَةِ

أَذَانُ السُّنَّةِ أَحْدَثَهَا الْحَجَّاجُ وَكَانَ يَقُولُ شَيْخِي وَأَبِي أَعْنِي عَيْنَ الْعُرَفَاءِ وَ

سَيِّدَ الْأَوْلِيَاءِ إِنَّهُ أَحْدَثَهُ بِمَحْضَرٍ مِنَ الصَّحَابَةِ مِنْ غَيْرِ نَكِيرٍ فَكَانَ إِجْمَاعًا

عَلَى جَوَازِهِ فَلَا يَكُونُ بِدْعَةً مُنْكَرَةً بَلْ حَسَنَةً بالجمله هر که بد ها او را منع نباید کرد اما

اذان خطبه سنت مؤکده است بالاجماع مقابل منبر گوید و اقامت بعد از خطبه نماید مسئله غسل

جمعه سنت مؤکده است چنانکه گذشت و مستحب ست که روز جمعه خوشبو مالد اگر داشته باشد و رخت

خوب پوشد و در صف اول حاضر شود که در حدیث صحیح است هر که اول حاضر شود در صف اول

رویت باشد مسئله باید که قرارت در جمعه مثل قرارت نماز ظهر باشد یعنی از طوال مفصل بخواند

و سنت آنست که در اولی سبح اسم و در اخری هل اتک بود لیکن مداومت ننماید

تا عامه وجوب فهمند کما فی البدائع مسئله تخطی رقاب مکروه است علی الخصوص روز جمعه در

صحیح است هر که تخطی رقاب کند روز جمعه او در اهل دوزخ کرده شود لیکن در بحر رائق

میگوید وَاِنْ کَانَ لَا یُوْذِیْ اَحَدًا بِاَنْ لَا یَطَأَ ثَوْبًا وَلَا جَسَدًا فَلَا بَأْسَ

بِاَنْ یَتَخَطّٰی وَیَدْنُوَ مِنَ الْاِمَامِ وَعَنْ اَصْحَابِنَا بِاَنَّهٗ لَا بَأْسَ بِالتَّخَطِّیْ مَا لَمْ یَاْخُذِ

الْاِمَامُ فِی الْخُطْبَةِ انتهی یعنی آن تخطی سابق باک ندارد و آن قبل از شروع خطبه اما

تخطی که سبب ایذا باشد قبل از و و بعد از و مکروه است که ایذاء المسلم کقتله ار و است **فصل**

در بیان نماز عید واجب است نماز عید بر کسیکه واجب است نماز جمعه و شرائط عید همان شرائط

جمعه است و را می خطبه که در جمعه فرض است و در عید سنت مؤکده اما شنیدن آن بعد از حضور

واجب است چنانکه در بحر رائق گفته و بالا مذکور شده و در خزانة الروایه شنیدن هم مسنون است مسئله

مستحب است در عید فطر آنکه طعام اول بخورد و غسل کند و مسواک کند و خوشبو مالد و پارچه خوب که

در ملک باشد بپوشد و صدقه فطر ادا کند بعده متوجه مصلی یعنی عیدگاه شود و مقدار فطره نصف صاع

است که عبارت از چهار رطل باشد و آن دو سیر پاؤ بالا شاه جهانی میشود چون از گندم آرد یا

ستو باشد و یک صاع بدهد اگر از خرما یا جو باشد و این واجب میشود صبح یوم فطر و تقدیم

و تاخیر جائز است و وجوب آن بر صاحب نصاب است یعنی هر که پنجاه و دو نیم توله نقره

یا بهای آن سوای مسکن بودن و پارچه پوشیدن و ظرف خانه و اسپ سواری و غلام و
کنیز که بخدمت داشته باشد از خود و از فرزند صغیر خود و از زاده و غلام خود انقدر رد بدو از زن و پسر
کبیر لازم نیست مسئله تکبیر در راه عید فطر نیست نزد امام اعظم و نزد صاحبین مخفی بگوید و این مروی
از امام نیز هست و صحیح نزد صاحب خلاصه این است و شیخ ابن همام ترجیح ثانی نموده لیکن صاحب
بحر الرائق قبول نکرده اما صواب نزد محققین ترجیح ثانی است چنانکه در عمل الیوم واللیلة وغیره
وارد است كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُكَبِّرُ فِي الْفِطْرِ حِيْنَ يَخْرُجُ مِنْ
بَيْتِهِ حَتّٰى يَاْتِيَ الْمُصَلّٰى وَقَدْ فَصَّلَهُ الْكَاتِبُ فِيْ حَوَاشِي الْبَحْرِ الرَّائِقِ وَلِهٰذَا
قَالَ فِيْ غَايَةِ الْبَيَانِ مُرَادُ الْاِمَامِ نَفْيُ التَّكْبِيْرِ جَهْرًا وَاللهُ اَعْلَمُ مسئله
نفل قبل از نماز عید مکروه است در عیدگاه بالاتفاق و در خانه نیز بروایت صحیح و اما بعد
از وی پس در عیدگاه مکروه است نزد جمهور و اما بیرون از وی شده جائز است بلا کراهت بلکه
مستحب است که چهار رکعت از مصلی جدا شده بگزارد و در رکعت اول بعد از فاتحه سبح اسم و در دوم
والشمس و در سوم والضحی و در چهارم اخلاص پس گویا جمیع کتب الهی قرات نموده و جمیع یتامی
را سیر ساخته و مثل عمل آن روز اهل زمین یابد و پنجاه ساله گناه او بخشیده شود ذکره ابن الجوزی
مَرْفُوْعًا عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ فِيْ كُتُبِ النَّوَادِرِ وَذَكَرَهُ الْحَافِظُ

الصَّلَاحِيُّ فِي عَمَلِ الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ مسئله وقت نماز عید از بلند شدن آفتاب بمقدار یک نیزه است تا زوال و آن دو رکعت نماز است که بعد از تکبیر ثنا خوانده سه تکبیر در هر رکعت باید گفت در اول قبل از قرارت و در ثانیه بعد از ان و هر تکبیر یکه بعد از و قرارت دعا و یا قرانست دست پس از وی به بندد و در باقی دست لقان دارد و در میان تکبیرات فرجه بمقدار سه تسبیح کند چنانچه بالا نیز مذکور شد مسئله خطبه بعد از نماز عید سنت و دران تعلیم احکام فطر کند بعد از حمد و صلوة اگر عید فطر باشد والا احکام ضحیه و تکبیرات تشریق بیان کند مسئله اگر عید همراه امام فوت شود قضا نیست و اگر مسبوق یا لاحق باشد بقیه ادا نماید و بسبب عذر تا روز دوم اما با جماعت ادا کند نه بعد از وی مسئله در عید الضحی احکام مذکور مرعی دارد الا آنکه تاخیر خوردن و آشامیدن کند تا فارغ از نماز شود که ثواب روزه تمام بیاید و اگر تا سی روز بمیرد شهید شود رَوَاهُ اَبُو مُوسَى الْحَافِظُ ذكره الحافظ الصلاحي في عمل اليوم والليلة اضحیه واجبست بر مسلمان آزاد و مقیم توانگر از نفس خود و از فرزند صغیر واجب نیست مسئله اضحیه گاو یا گوسفند بی شاخ و خصی و دیوانه جائز بود و نابینا و کور و لاغر و بیشتر از گوش و یا از چشم و یا از ذنب او بریده باشد جائز نبود و همچنین اگر بیشتری از شاخ او بریده باشد جائز نبود مسئله اضحیه از شتر و گاو و گوسفند

وگوسفند کم از یک ساله نه‌هد و گاو کم از دو ساله و از میش شش ماهه دهد و بقول بعضی

هفت ماهه مسئله اضحیه بنفس یک گوسفند و از هفت نفر یک شتر و یا یک گاو دهند و وقت

اضحیه از صبح صادق روز اضحیٰ تا نماز مغرب دوازدهم ماه مذکور است و شتر کم از پنج ساله

نه‌هد و بیشتر از ان جائز است مسئله تکبیر در راه روز اضحیٰ باواز بلند گفتن سنت است

چون مصلّی رسد تکبیر منقطع کند و در وقت تکبیر بهتر است که ایستاده شوند چنانکه در عمل الیوم واللیله

وارد است وَاَنْ تُظْهِرَ التَّكْبِيْرَ وَعَلَيْهِ السَّكِيْنَةُ وَالْوَقَارُ والفاظ در مذهب امام اعظم

اینست اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ مسئله

تاخیر نماز عید اضحیٰ بسبب عذر تا سه روز جائز است مسئله نماز هر دو عید در مواضع متعدده

جائز است بالاتفاق بخلاف جمعه که در ان خلاف است کذا فی البحر الرائق مسئله

روز عرفه اعمال حاجیان بسبب تشبیه بادشاهان کردن مسنون نیست لیکن از ابن عباس

رضی الله عنه مرویست و مشایخ رضوان الله علیهم عمل کرده اند و بعضی از اهل مذهب تصریح

بکراهت کرده اند اگر تنها صلوة التعریف کند دور از خلاف باشد و تفصیل این مسئله کما

ینبغی کاتب در مفتاح الاوراد نوشته است دیده عمل نماید مسئله واجب است تکبیر بعد از نماز

صبح روز عرفه تا آخر نماز عصر آخر ایام تشریق یعنی بست و سه وقت گوید و این بر مذهب

صاحبیه عمل است وتا هشت نماز نزد امام اعظم ست وفتوی بر اوست قال فی البحر الرائق
وغیره والعمل والفتوی علی قولهما فی عامة الامصار وکافة الاعصار

فصل در بیان قضای فائته مسئله ترتیب در میان فوائت فرضست مادام که شش نماز
فوت نشود پس اگر نمازی فوت شود اگرچه وتر بود چون یاد آمد اول آن نماز را ادا کند بعده وقتیه
ادا نماید اگر چنین نکند روا نباشد مگر آنکه وقت تنگ باشد یا فراموش شود یا آنکه نمازهای
چند در حد کثرت در آید وآن عبارت از شش است به ترتیب نماز هفتم از فرایض یا دآن شش
جائز است بعد آن شش نیز اگر بی ترتیب گزارد روا باشد مسئله اگر شش وقتی ادا کرد در حالتی
که فائته یاد دارد اگرچه وتر باشد فاسد شود نماز فرض اول وبفساد موقوف نزد امام اعظم وبفساد قطعی
نزد صاحبیه یعنی اگر شش از وقتیات ادا نمود آن فائته اعاده نکرد همه صحیح شدند بعد فائته
ادا نماید آنچه قبل ازو کرده بود اعاده باید کرد پس موقوف شد فساد بر اعادهٔ فائته این مذهب
امام اعظم ست اما نزد صاحبیه فاسد میشود تا شش نماز قطعا اعاده همه فرضست احتیاطا در عمل
بر قول اخیر ست بلکه بعضی فتوی نیز داده اند اگرچه در متن کنز وغیره قال امام اعظم است
فقط

فصل در بیان وتر وسنت مسئله وتر واجب ست بر روایتی از امام اعظم فرض
است وبه قول صاحبیه سنت مؤکده است وبهر تقدیر بعد از فوت قضا باید کرد

صح به فی النهایة مسئله وتر سه رکعت ست بیک سلام که قراءت سوره در هر سه رکعت بعد
از فاتحه واجب ست ودر سوم پیش از رکوع دعای قنوت باید خواند در جمیع از سنه خلافاً
لِلشَّافِعِيِّ فَإِنَّهُ يَقْنُتُ فِيْهِ عِنْدَهُ فِي النِّصْفِ الْأَخِيْرِ مِنْ رَمَضَانَ فَقَطْ ودعای
قنوت بالا مذکور شد مسئله در فرائض قنوت نیست خلاف امام شافعی که در نماز صبح بعد
مگر برای دفع جلاء در نماز فجر ۱۲
از رکوع می خواند مقتدی چون از حنفیه باشد در آن وقت استاده باشد وبقولی
نبشیند هر تقدیر دعای قنوت نخواند مسئله سنت مؤکده پیش از فجر وبعد
از ظهر ومغرب وعشا دو رکعت ست وپیش از ظهر وجمعه وبعد از جمعه چهار رکعت بیک
سلام است وبروایتی بعد از جمعه شش رکعت ست که بعد از چهار دو بخواند وبروایتی صحیح این
مستحب مسئله چهار رکعت پیش از عصر وعشا مستحب ست وبعد از عشا چهار رکعت وبعد از
مغرب شش رکعت مستحب ست مسئله در نوافل روز زیاده از چهار رکعت بیک سلام ودر نوافل
شب زیاده از هشت رکعت بیک سلام مکروه است وچهار رکعت نفل در شب وروز مستحب
بیک سلام ۱۲
مسئله درازی قیام در نماز افضل ست از کثرت سجود وبروایتی کثرت سجود افضل ست و
وآن قول محمد ست ۱۲
جماعتی برانند اگر وردی از قراءت معین دارد پس افضل کثرت عدد رکعات ست
این قول ابو یوسف است ۱۲
واگرنه افضل طول قیام ست وصاحب بحر الرائق ترجیح روایت کثرت سجود میکند

۱۴۴

زیرا که قیام وسیلهٔ رکوع و سجود است که غایت خشوع درین هر دو متحقق ست و وسیله افضل از مقصد نمیشود و آنچه منقول از امام اعظم کثرت رکعات تهجد ست تا آنکه در بعضی کتب هزار رکعت نقل کرده اند مؤید این ترجیح ست مسئله در جمیع رکعات نفل و وتر و در دو رکعت از فرض قرارت فرض ست مسئله نفل بشروع لازم میشود اگرچه بوقت طلوع یا غروب آفتاب شروع نماید تا اگر بعد از شروع بشکند قضا لازم آید مسئله اگر به نیت چهار گانی شروع کرد دو رکعت لازم میشود بعد از قعود اول فاسد واقع شود یا قبل از و خلافا لابی یوسف مسئله گزاردن نفل نشسته با قدرت بر قیام جائز ست ابتدأ و بنأ خلافا لصاحبیه فانه اذا شرع قائما کره اتمامه قاعدا

فصل فی التراویح

در ماه رمضان بعد از عشا بیست رکعت بده سلام پیش از وتر و بعد او با جماعت سنت است و ختم یکبار خواندن در تراویح یا شنیدن دران سنت مسئله اگر ختم در تراویح ادا نمود در بقیه شهر تراویح ساقط میشود یا نه درین اختلاف ست در خزانة الروایت از بعضی کتب فقه نقل میکند که ساقط میشود و در بحر زخار گفته که ساقط نمی شود و هو الصحیح مسئله اگر در هر رکعت از تراویح ده آیه خوانده شود قائم مقام ختم میشود کما فی ذخیرة العقبی و هو الصحیح کما فی البحر الرائق ظاهر مراد آن باشد که چون حافظ پیدا نشود یا عذر شرعی داشته باشد

والاستماع تمام قرآن بالاتفاق فضل ست مسئله بعد از چهار رکعت بمقدار یک چهار رکعت بوجه سنت ادا توان نمود نشستن نیز سنت است مسئله در ماه رمضان وتر بجماعت مستحب است ودر فتح القدیر میگوید که سنت ست وصاحب نهایه از بعضی مشایخ اختیار انفراد نقل مینماید والظاهر الاول ودر غیر رمضان بجماعت اگر بگزارد جائز است بکراهت ذکره فی البحر الرائق

فصل در ادراک فرض مسئله اگر یک رکعت از فرض رباعی ادا کرده بود اقامت شد دو رکعت تمام کند واقتدا نماید اگر سه رکعت گزارده است تمام نماید بعده به نیت نفل اقتدا کند اگر ظهر یا عشا باشد واگر در رکعت اول هنوز سجده نکرده است قطع نماید ذکره فی الهدایه والکافی والمحیط وهمچنین اگر در ثالثه است قطع نماید که هنوز حکم اکثر نشده فرض بجماعت ازان بهتر است مسئله اگر در سنت شروع کرد واقامت شد صحیح نزد اکثر مشایخ آنست که تمام کند وشیخ ابن همام برین هستند که دو رکعت تمام کرده قطع نماید ودر کنز العباد همان تفصیل فرض مذکور نموده است ومختار در بحر الرائق اول ست مسئله اگر یک رکعت از فجر یا مغرب ادا کرده بود اقامت شد قطع کرده با امام اقتدا کند وثواب جماعت از دست ندهد مسئله مکروه است بیرون آمدن از مسجد بعد از بانگ نماز اگر نماز نگزارده است مگر آنکه موذن یا امام مسجد دیگر باشد که انتظار او اهل مسجد دیگر دارند مسئله سنت فجر در خانه ادا کرده در مسجد بیاید

واگر در مسجد بیاید و سنت فجر ادا نکرده است و دید که امام شروع در فرض کرد اگر بداند که یک رکعت همراه امام خواهد یافت سنت ادا نماید و اگر نه داخل فرض شود این مذهب جمهور است و بعضی برانند که اگر در تشهد با امام شریک تواند شد ادای سنت نماید صاحب بدائع وغیره ترجیح اولی نموده اند و در کافی و محیط ترجیح ثانی نموده است ذکره فی البحر الرائق و بر تقدیر ترک بعد از بر آمدن آفتاب ادا نماید نزد امام محمد و حاجت قضا نیست نزد امام اعظم لیکن بهتر آنست که بر مذهب امام محمد عمل نماید و آنچه حلیه گفته اند که شروع کند در سنت بعده تحریمه نیت فرض بگوید و بعد از سلام امام قضا کند سنت را بهمان تحریمه آنرا در بحر رائق مکروه گفته است بوجوه کثیره در بیان اوقات مکروه مسئله اگر همراه فرض سنت فجر ترک شده است قضا نماید تا دو پهر و بعده نکند و بعضی محققان برانند که قضا همراه فرض کند مطلقا قَالَ صَدْرُ الشَّرِيعَةِ
اگرچه بعد زوال باشد ۱۲
فِي شَرْحِ الْوِقَايَةِ اِخْتِصَاصُ قَضَاءِ السُّنَّةِ بِتَبَعِيَّةِ الْفَرْضِ بِكَوْنِهِ قَبْلَ الزَّوَالِ لَا مَعْنَى لَهُ انتهى لَكِنَّ فِيهِ اَنَّ بَعْدَ الزَّوَالِ يَدْخُلُ وَقْتُ الظُّهْرِ فَلَا يَنْبَغِي اَنْ تُقْضَى السُّنَّةُ فِيهِ لِاَنَّهَا تَصِيرُ مُمَاثِلًا لِلْفَرْضِ مَعَ اَنَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَسَلَّمَ اِنَّمَا قَضَاهَا قَبْلَ الزَّوَالِ فَقَطْ حِينَ فَاتَتْهُ الْفَجْرُ لَيْلَةَ التَّعْرِيسِ كَمَا ثَبَتَ فِي الْاَحَادِيثِ اگر سنت ظهر ترک شد تا وقت باقیست قضا کند قبل از دو رکعت

نزد امام اعظم و بعد از و نزد امام محمد چنانکه در اکثر کتب مذکور است و امام ابو یوسف بقولی موافق
امام محمد است و شیخ ابن همام روایت تقدیم رکعتین اختیار نموده و صاحب بحر الرائق مسلم داشته و در حدیث
نیز وارد است لیکن اصحاب متون اختیار تقدیم اربع نموده اند مسئله اگر در وقت گنجایش سنت
و فتوی بر آنست
اول دا نموده در فرض شروع کند و اگر امن از فوت نباشد در فرض شارع گردد مسئله اگر پیش از
امام رکوع کرد و امام با او در رکوع جمع شد نماز صحیح باشد اگرچه بترک متابعت آثم گردد فصل
فی صلوة المریض مسئله اگر مریض ایستادن نتواند و یا بقیام خوف زیادتی مرض باشد نشسته
با رکوع و سجود نماز بگزارد و اگر از ادای این هر دو نیز عاجز باشد باشاره گزارد و برای سجده
فروتر از رکوع اشارت کند مسئله اگر نتواند نشست بر پشت یا بر پهلو خفته اشارت کند و اگر طاقت
اشارت ندارد تاخیر کند و بچشم و بدل اشاره نکند خلافا لزفر مسئله اگر بر قیام قدرت دارد
و بر رکوع و سجود قادر نباشد نشسته باشاره بگزارد مسئله اگر در میان نماز مرض حادث شد
بهر وجه که تواند نماز تمام سازد و همچنین چون در عین نماز قادر شود بارکان ادا نماید
مسئله در نماز نفل تکیه جائز است مسئله در کشتی بعذر نشسته گزاردن جائز است
از جهت آنکه احتمال سر گشتن دارد لیکن جانب قبله در تمام نماز رعایت کند و نگردد مسئله اگر
در بیهوشی یا دیوانگی تا پنج نماز ترک کند قضا واجب شود و اگر زیاده از پنج باشد ساقط گردد

فصل فی الجنائز مسئله کفن مسنون مرد از ازار و لفافه و پیرهن است و کفن کفایت ازار و لفافه است و این هر دو از سر تا قدم باید و پیراهن از گردن تا پا و ابتدای پوشانیدن از پهلوی چپ کنند تا بجانب راست اول پرچه رسد بعده از جانب راست پوشانند و از بالا به بندند تا کفن پراگنده نشود مسئله کفن مسنون زنان پیراهن و ازار و دامنی و سینه بند و لفافه است و کفن کفایت ازار و لفافه و دامنی است و کفن ضرورت هر چه میسر آید و اگر میت فقیر باشد بر مردم فرض است که کفن دهند و اگر نباشد سوال کنند ذکره فی السراجیة مسئله حد طول خمار زن دو گز شرعی و عرض او یک و نیم بست و حد طول خرقه سه گز بست و عرض از پائین بغل تا زانو حد طول پرچه که وقت غسل بر عورت میت می نهند یک و نیم گز بست و عرض دو گز بست فمن زاد علی هذا فقد تعدّی او ظلم کذا فی ذخیرة العقبی حاشیة شرح الوقایة للفاضل الچلپی مخفی نماند که بعرض یک جیب سر زن مستور نمیشود و آنچه مستفاد از کتب دیگر آنست که بقدر ضرورت کفایت کنند و نهایت آن دو وجب است والله اعلم مسئله کفن زن اول پیراهن پوشانند بعد از آن موهای بافته دو حصه کرده بر سینه اندازند بعد از آن دامنی پوشانند و بالای وی ازار پوشانند بعده لفافه پوشانند و در سینه بند و در روایتی سینه بند بالای همه گفته اند و صحیح آنست که بالای ازار و پائین لفافه باشد مسئله اکفان پیش از پوشانیدن خوشبوی سازند مسئله نماز جنازه فرض کفایت است

۱۲۹

واولی بامامت بادشاهست بعده قاضی اگر حاضر باشد بعده امام حی بعده ولی و جایزست که
ولی دیگری را رخصت بدهد مسئله چون نماز گزارند بعده از ولی رخصت بگیرند جماعت که همراه روند
ذکره فی البرجندی والکافی وجماعت که رفته اند قبل از دفن بی رخصت نگردند وبعد از ان حاجت
رخصت نیست کذا فی خزانة الروایة مسئله نماز جنازه چهار تکبیر است بعد از تکبیر اول سبحانک اللهم
الی آخره بخواند ودر دوم درود که بعد از تشهد میخوانند بخواند ودر سوم دعای میت کند اگر بالغ باشد
اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا وَشَاهِدِنَا وَغَائِبِنَا وَصَغِيْرِنَا وَكَبِيْرِنَا وَذَكَرِنَا
وَاُنْثَانَا اَللّٰهُمَّ مَنْ اَحْيَيْتَهٗ مِنَّا فَاَحْيِهٖ عَلَى الْاِسْلَامِ وَمَنْ تَوَفَّيْتَهٗ مِنَّا
فَتَوَفَّهٗ عَلَى الْاِيْمَانِ واگر نابالغ پسر باشد بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا فَرَطًا اَللّٰهُمَّ
اجْعَلْهُ لَنَا اَجْرًا وَّذُخْرًا اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا شَافِعًا وَّمُشَفَّعًا واگر دختر باشد این دعا
بخواند اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهَا لَنَا فَرَطًا اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهَا لَنَا اَجْرًا وَّذُخْرًا اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهَا
لَنَا شَافِعَةً وَّمُشَفَّعَةً وبعد از چهارم رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً
وَّفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَّقِنَا عَذَابَ النَّارِ گوید که مستحب است
وآنچه سابق مذکور شد مسنون است مسئله اگر شخصی بعد از یک تکبیر یا دو رسید
انتظار کند وهمراه امام تکبیر گوید وآنچه رفته است قضا کند تا وقتیکه جنازه

برنداشته اند و آنکه حاضرست بی انتظار تکبیر گوید مسئله نماز جنازه در مسجد مکروه است و اگر

جنازه در غیر مسجد باشد و در روایتست بی ضرورت در مسجد ایستاده نشود مسئله باید امام

بواسطهٔ مرد و زن مقابل سینه مسئله و چون از نماز فارغ شوند مستحب است که امام با صلاح

دیگر فاتحه و بقره تا مفلحون طرف سر جنازه و خاتمه بقره یعنی آمن الرسول طرف پایین خواند

که در حدیث وارد است و در بعضی احادیث بعد از دفن واقع شده هر دو وقت که میسر شود جایز است

مسئله اگر کودکی بعد از ولادت گریست یا جنبید بر وی نماز کنند و اگر نه جایز نیست مسئله قوم پس

جنازه روند چون بمقبره رسند پیش از وضع ننشینند مسئله گور الحد کنند و از جانب قبله در آرند

مسئله در وقت در آوردن بِسْمِ اللهِ وَعَلٰی مِلَّةِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ

گویند و روی میت سوی قبله کنند و بند کفن بگشایند و خشت خام بعد از قطعات

قصب نهند مسئله گور زن وقت نهادن بپوشند مسئله گور مقدار یک حبه بالا کنند

بطریق کوهان خشت پخته و گچ مکروه است مسئله بعد از دفن میت را بر نیاورند

مگر وقتیکه زمین مغصوب باشد مسئله انداختن خاک سه مرتبه در قبر مستحب است در مرتبه

اول مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ گوید و در مرتبه دوم وَفِيْهَا نُعِيْدُكُمْ گوید و در سوم وَمِنْهَا

نُخْرِجُكُمْ تَارَةً اُخْرٰی گوید ذکره فی البحر الزخار والله الموفق **فصل فی مقلدت**

الصلوة بدانکه مفسد یا قولیست یا فعلیست قولی عبارت از سخن گفتن ست عمداً یا خطأً
یا سهواً قلیلاً او کثیراً الیقظة او نوماً و آن بر سیزده وجه است اول سلام در غیر قعده اگرچه
بسهو باشد یا بظن تمامیت آن ذکره فی القنیة دوم سلام بر انسان مطلقاً خواه عمداً یا خطأً
یا سهواً ذکره فی البدائع سوم جواب سلام بزبان و اگر اشارت باشد مکروه ست و صاحب مجمع گوید
باشارت دست نیز مفسد ست لیکن اکثر بر قول سابق‌اند چهارم گریستن بآواز بسبب دردی
یا مصیبتی اما اگر از خوف دوزخ یا شوق بهشت باشد مفسد نیست و اگر محض محبت هیبت
الهی یا لذت حضور باشد در فقه مذکور نیست اما ظاهر آنست که مفسد نخواهد بود چنانچه
در حدیث صحیح است که صدیق اکبر در نماز میجوشید مثل جوشیدن دیگ بر آتش والله
اعلم پنجم تنحنح کردن بیعذری اگر حرف ظاهر شود قَالَ فِی الْبَحْرِ الرَّائِقِ اِنْ کَانَ
بِعُذْرٍ لَا یُفْسِدُ وَاِنْ حَصَلَ بِهٖ حُرُوْفٌ وَاِنْ کَانَ مِنْ غَیْرِ عُذْرٍ وَلَا
غَرَضٍ صَحِیْحٍ فَهُوَ مُفْسِدٌ عِنْدَهُمَا خِلَافًا لِاَبِیْ یُوْسُفَ فِی الْحَرْفَیْنِ وَفِی
الْغَرَضِ الصَّحِیْحِ کَتَحْسِیْنِ الْقِرَاءَةِ وَاِعْلَامِ اَنَّهٗ فِی الصَّلٰوةِ وَنَحْوِهِمَا
اِخْتِلَافُ الْمَشَائِخِ وَالصَّحِیْحُ عَدَمُ الْفَسَادِ هٰذَا اِذَا ظَهَرَ الْحُرُوْفُ
وَاِذَا لَمْ تَظْهَرْ یُکْرَهُ مِنْ غَیْرِ فَسَادٍ انتهی محصله ششم اف گفتن نزد

نزد امامین خلافاً لابی یوسف در مجتبی گفته خلاف در مخفف ست واما مشدد مفسدست
نزد همه ودر خلاصه میگوید که دو حرف مفسد صلوة نیست وچهار حرف مفسدست اتفاقاً و
در سه اختلاف مشائخ ست اصح عدم فسادست وَفِی المُحِیطِ النَّفخُ المَسمُوعُ المُهَجّی
مُفسِدٌ عِندَهُمَا خِلَافاً لِاَبِی یُوسُفَ هفتم آه واوه وایه مانند این گفتن ست بسبب درد
یا مصیبت اما اگر از ذکر جنت ونار باشد مفسد نیست ودر حکم همین ست هر قسم ناله
که باشد مگر از بیماری ودردی که دفع نمیتواند کرد قَالَ فِی الظَّهِیرِیَّةِ مَحَلُّ
الخِلَافِ اِذَا اَمکَنَ الاِمتِنَاعُ وَاَمَّا المَرِیضُ اِذَا لَم یَملِكْ نَفسَهُ عَنِ
الاَنِینِ وَالتَّاَوُّهِ فَلَا یُفسِدُ لِاَنَّهُ کَالعُطَاسِ وَالجُشَاءِ اِذَا
حَصَلَ بِهِمَا الحُرُوفُ انتَهٰی ودر فازه بی اختیاری نیز اگر حروف ظاهر شود مفسد نیست
ذکره فی البحر الرائق ودر حکم کلام ست توریت وانجیل وزبور وعن ابی یوسف اِن
اَشبَهَ التَّسبِیحَ جَازَ هشتم جواب عطسه یرحمک الله گفتن واگر بر عطسه خود یرحمک الله
گفت مفسد نیست واگر الحمد لله بر عطسه خود گوید باک نیست وسکوت احسن ست واگر
بر عطسه غیری گفت اگر قصد جواب ندارد بالاتفاق مفسد نیست واگر قصد جواب کند اختلاف
مشائخ ست واگر جواب اذان گوید یا بعد از سماع اسم نبی صلی الله علیه وسلم درود گوید مفسدست

واگر بے شنیدن اسم درود فرستد مفسد نیست مسئله اگر کسی در نماز نام خدا تعالی شنید
وگفت جل جلاله نماز تباه نشود مسئله اگر شخصے در مسجد آمد ومؤذن را دید که تکبیر بلند گوید
دران زمان امام رکوع کرد مؤذن بلند گفت بقصد جواب نماز مؤذن فاسد شود واگر در وقت
ختم قرآن درعین نماز صدق الله وصدق رسوله گوید یا در وقت سماع شهادتین گوید
نماز فاسد شود اگر بقصد جواب دارد وهم آمین گفتن وقت دعا بقصد جواب مسئله مصلی
عطسه داد شخصی گفت یرحمک الله مصلی گفت آمین نماز شکست وهکذا قال فی الظهیریة
اگر دو کس نماز میکردند یکی عطسه داد شخصے از خارج یرحمک الله گفت هر دو آمین گفتند نماز
عاطس شکست نه نماز آن شخص دیگر کذا فی البحر الرائق الا آنکه ممکن است که آن شخص دیگر
نیز بسبب اخلاص بقصد جواب گفته باشد مگر گفته شود که بمجرد احتمال نماز را بفساد حکم
کرده نشود الا آنکه تحقیق شود والله اعلم وهم فتح کردن بر غیر امام واگر بر امام خود فتح
کند اگر مقدار فرض نخوانده است فتح ضرورست واگر خوانده یا انتقال بآیه دیگر کرده است
درین اختلاف مشائخ است صحیح آنست که نماز نمی شکند اصلا نه فاتح را ونه امام را
وهو الصحیح علی ما فی الکافی وغیره مسئله اگر مؤتم شنید از کسی که در نماز نبود آن کلمه را پس
فتح کرد بر امام خود نماز همه میشکند ذکره فی القنیة مسئله باید که امام بعد از مقدار واجب

وبروایتی بعد از مستحب کوچ کند و مراد از فتح بر غیر امام آنست که قصد تعلیم کند اما قصد تلاوت
قرآن دارد پس فاسد نمیشود نزد همه کذا فی الخلاصة یازدهم سبحان الله بقصد تعجب گفتن مسئله
چون امام سهواً ترک قعدهٔ اولی کرد و قیام تمام نمود بعده مقتدی سبحان الله گفت
قِیلَ لَا یَفْسُدُ صَلٰوتُهٗ وَعَنِ الْکَرْخِیِّ اَنَّهَا تَفْسُدُ عِنْدَهُمَا کَذَا فِی الْمُجْتَبٰی قَالَ فِی
الْبَحْرِ الرَّائِقِ وَیَنْبَغِیْ فَسَادُ الصَّلٰوةِ بِهٖ وچون قریب قیام باشد سبحان الله نباید
گفت ذَکَرَهٗ فِی الْبَدَائِعِ وَیَنْبَغِیْ فَسَادُ الصَّلٰوةِ بِهٖ لِاَنَّ الْقِیَاسَ فَسَادُهَا
عِنْدَ قَصْدِ الْاِعْلَامِ بِلَا حَاجَةٍ کَذَا فِی الْبَحْرِ الرَّائِقِ شاید این قیاس حسب
بعضی روایات باشد چنانکه گذشت دوازدهم الحمد لله شنیدن خبر خوش گفتن وَفِی
الْبَحْرِ الرَّائِقِ اِذَا اُخْبِرَ بِخَبَرٍ یَسُرُّهٗ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ اَوْ بِاَمْرٍ عَجِیْبٍ فَقَالَ
سُبْحَانَ اللّٰهِ تَفْسُدُ و این عبارت صریح در آنست که سبحان الله بعد از خبر امر عجیب
مفسد نیست بِخِلَافِ مَا فِی الْعُیُوْنِ فَاِنَّهٗ مُطْلَقًا فِیْ قَصْدِ التَّعَجُّبِ و در همین حکم
است آنچه در قرآن بقصد خطاب خواند مثلا یَا یَحْیٰی خُذِ الْکِتَابَ بِقُوَّةٍ وَمَا تِلْکَ بِیَمِیْنِکَ
یَا مُوْسٰی وَیَا بُنَیَّ ارْکَبْ مَعَنَا اِلٰی غیر ذلک سیزدهم لا حول ولا قوة الا بالله بجهت
کار دنیاوی گفتن نه در دینی فِی الظَّهِیْرِیَّةِ لَوْ وَسْوَسَهُ الشَّیْطَانُ فَقَالَ لَا حَوْلَ

ولا قوة الا بالله ان كان لامر الآخرة لا تفسد وان كان لامر الدنيا تفسد
خلافاً لابي يوسف وهمين حكم دارد تعوذ اگر بجهت دفع تپ ونحوه گفته باشد اما اگر
از جهت دفع وسوسه باشد مفسد نيست مطلقا چهاردهم لا اله الا الله در جواب كسيكه گفت
أمع الله اله آخر كذا في الكافي قال في البحر الرائق الظاهر عدم التقييد
بهذه الصورة لما في فتاوى قاضيخان لو اخبر بخبر يهوله فقال لا اله
الا الله والله اكبر واراد الجواب فسدت انتهى واگر تسبيح يا تهليل براى منع
از امرى يا امر بفعلى گويد هم فاسد گردد ذكره في المجتبى بخلاف آنكه بجهت اعلام نماز
خود بگويد فاسد نميشود كما في البحر الرائق پانزدهم قرآن خواندن در نماز به نيت
جواب شخصى مثلا كسى خبر مصيبت گفت در جواب او مصلى انا لله وانا اليه راجعون
خواند شانزدهم اذان در نماز گفتن وفي البحر الرائق ولو اذن في الصلوة واراد
به الاذان فسدت صلوته انتهى اين عبارت صريحست كه نماز فاسد بقصد ميشود
بخلاف ما في العيون فانه مطلق هفدهم دعا كردن بالفاظيكه مشابه كلام مردمان
باشد يعنى خواستن آن از مردم محال نباشد هيژدهم خواندن قرآن بروجهيكه مفسد
معنى بالكليه باشد چنانكه در زلة القارى تفصيل آن معلوم شد ودر عيون از

مفسدات کلامی یکی خواندن قرآن بعد از حدث بی اختیاری شمرده و فی الحقیقة این
مسئله عام ست چنانکه در بحر رائق گفته که بعد از حدث مذکور همان وقت منصرف گردد
و اگر توقف کرد مقدار ادای رکنی بغیر عذر نماز فاسد گردد قسم دوم مفسد فعلی ست
و آن یا حدث ست چنانکه در نماز خواب آمد و احتلام شود یا بتفکر منی برآمد یا حدث عمداً
قبل از تمامیت کرد یا بفعل مصلی خون برآمد این هر چهار حدث مفسد نماز ست و اما
حدثیکه بی اختیار پیدا شود چنانکه قی پری دهن و روان شدن خون از بینی و روان شدن
خون ریش و برآمدن مذی یا قطرهٔ بول از ذکر یا باد از دبر و این مجموع سبب نقض وضو ست
و نماز بر حال ست باید که وضو کرده از جائیکه گذشته است لاحقانه یعنی بی قرارت قرآن
شروع کند اگر مقتدی نیست و بعد از ان ملحق با امام گردد و اگر آمده اقتدا کند ترک واجب شود و
آثم گردد ذکره فی البحر الرائق و باید که بجز وضو چیزی دیگر عمل نکند و از سر گرفتن افضل ست
از ممر آنچه بنا را دوازده شرط است چنانکه در بحر رائق مذکور ست بجا آوردن اشکال
تمام دارد والله اعلم و یا غیر حدث چنانکه در تعلیم قرآن در عین نماز از مصحف کرد
بعضی بمجرد تعلم حکم بفساد کرده اند و بعضی به برداشتن مصحف و اوراق گردانیدن
حکم بفساد کرده اند لیکن در کافی اول صحیح گفته است و بر تقدیر ثانی اگر مصحف

موضوع باشد وتقلیب اوراق دیگری کند جائز بود پس بدین روایت اگر بسیار ضرورت وبسیار ناچار باشد عمل توان کرد در تراویح ولهذا مولای عائشه تراویح در قرآن دیده ادامی کرد چنانکه در فتح القدیر گفته است وخوردن وآشامیدن زیاده از مقدار نخود چیزیکه در دهن هست اما اگر از خارج بگیرد مفسد نماز ست اگرچه بقدر کنجد باشد ذکره فی البحر الرائق وغیره وعمل کثیر مطلقا مفسد ست وحدش آنست که ناظر از خارج تصور کند که عامل نماز نیست وبعضی گویند که آنچه بهر دو دست کنند والاول اصح علی ما فی البدائع والزیلعی والولوالجی وهو الاحسن علی ما فی المحیط هو الصواب علی ما قاله صدر الشهید واگر بخارد جسد خود را سه مرتبه در یک رکن نماز فاسد گردد ودر خلاصه مقید نموده است به برداشتن دست در هر بار صاحب بحر رائق میگوید وهو تقیید غریب وتفصیل عجیب ینبغی حفظه لکن فی الظهیریة معزیا الی الصدر الشهید حسام الدین انه لو حک موضعا من جسده ثلث مرات بدفعة واحدة تفسد صلوته انتهی

مسئله مفسدات نماز ورای این بسیارست مجمل کار آنست هر که فرضی از فرائض نماز ترک کند مثلا روی از قبله بگرداند یا بر نجاست مقدار تسبیحه استقرار نماید یا پرچه

نجس مقدار آن در بدن پوشد نماز فاسد گردد وجز این مفسدات در کتب
مبسوط مفصلا تفصیل یافته آنچه کثیر الوقوع دیده شد بران اکتفا نموده
مفتاح الصلوة تمام ساخت واین رساله بجهت شیخ احمد بن سلیمان که
یکے از خواهرزادگان این فقیرست بواسطهٔ صلة الرحم تالیف نموده شد
امید هست که حق تعالی آن محب را وجمیع فرزندان ودوستان ومخلصان
ودرویشان را توفیق عمل داده مطلب اعلی رساند بمنه وکرمه آمین آمین
بسیار از مسائل درین رساله بجهت اختصار ترک نموده شد اینقدر بجهت عمل
کافیست والله الموفق والمعین الوافی قال المؤلف تم مفتاح الصلوة سید
مؤلفه سنة احدی وستین بعد الالف من الهجرة النبوية علی صاحبها افضل التحية
فی سلخ الشهر الحرام ذی الحجة بحمد الله سبحانه والمنه والحمد لله اولاً وآخراً
والصلوة علی رسوله باطناً وظاهراً وعلی صحبه ومن عمل بعملهم غائباً و
حاضراً آمین یارب العالمین

کتبه الحقیر

خاتمه از محشی علیه الرحمة

بعد حمد خداوند مسجود جباه وصلوة وسلام بر حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وآل والا دستگاه واصحاب دین پناه بندهٔ سیه کار ازلی محمد هادی علی که نامهٔ گناهش بکلک آمرزش خط کشیده وجریدهٔ عصیانش بآب مغفرت شوئیده باد بر طالبان علوم دین وسالکان مناهج یقین حالی میکند که این کتاب بر کت نصاب حاوی روایات معتبر درباب نماز بحثرت جزئیات مسایل جمیل وانبار گنجینهٔ هدایت کائنات اعنی مفتاح الصلوة تصنیف رهبر شریعت نبوی شمع راه ملت حنفی مقتدای رهنز دیک ودور ملا فتح محمد متوطن برهانپور جزاه الله خیر الجزا ازو جعلهٔ مطبع عین الرضا پیش ازین معرالطبع رسیده بود و کشف سرائرو حل غوامض چنانکه بایدمی نمود لهذا درینولا بایما رهبر جادهٔ قویم دلیل صراط مستقیم حاجی حرمین شریفین مولوی محمد حسین اول بامکان خود تصحیح متنش نمودم پس ازان فوائد بسیار از کتب معتمد بران افزودم "د" بر درمختار دال "ط" طراز طحطاوی حاشیهٔ آنست "ع" علامت عالمگیری وغیر آنرا باسمش نشانست بعضی حواشی که از مزید وضاحت نام کتاب خالیست بیشتر آنهم از درمختار وطحطاویست واز مغتنمات دیگر موجب مزید اعتبار آنکه بعد تحشیه از نظر فیض اثر جناب افادت مآب آفتاب اوج تحقیق نور خورشید توفیق امام وقت وحید زمانه در انواع علم و ۱۶۰

هنر یگانه حضرت استاذی مفتی محمد سعد الله ادام الله ارشاده وابقاه نیز گذرانیدم وباصلاح مزین ساختم

خاتمة الطبع

ماشاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

حسب فرمایش برادرم مکرم حاجی محمد سعید صاحب سلمہ اللہ الواہب تاجر کتب کلکتہ خلاصی ٹولہ نمبر ۹۵

نسخہ صرف میر

مع

تکملہ و تبصرہ

باہتمام راجی غفران احد محمد عبد الصمد غفر لہ اللہ الاحد نبیرۂ حاجی مبرور محمد مصطفیٰ خان صاحب مغفور

مطبع مصطفائی واقع کانپور میں مطبوع ہوا

بسم الله الرحمن الرحيم

بدان ایدک الله تعالی فی الدارین که کلمات لغت عرب

قوت دهد ترا خدای برتر در دین و دنیا

بر سه قسم ست اسم و فعل و حرف اسم چون رجل

و علم و فعل چون ضرب و دحرج و حرف چون من و

الی تصریف در لغت گردانیدن چیزیست از حالی بحالی

و در اصطلاح علماء صرف عبارتست از گردانیدن یک لفظ

بسوی صیغهای مختلفه تا حاصل شود ازان معنیهای متفاوت

وتصریف در اسم اندک باشد چون رَجُلٌ رَجُلَانِ رِجَالٌ رُجَيلٌ وتصریف
در فعل بیشتر باشد چون ضَرَبَ ضَرَبَا ضَرَبُوا الخ یَضرِبُ یَضرِبَانِ یَضرِبُونَ تا آخر
وتصریف در حرف نباشد زیرا که در حروف تصریف نیست
یعنی اصطلاحی ۱۲ یعنی لغوی ۱۲
فصل اسم را سه بناست ثلاثی ورباعی وخماسی وهر یکے ازین بناها
بر دو وجه است یکی مجرد از زوائد یعنی همه حروف وی اصلی باشد
و دیگر مزید فیه که در وی حرف زائد باشد وفعل را دو بناست ثلاثی
ورباعی وهر یکی ازین دو بنا مجرد باشد ومزید فیه بران قیاس که دانسته شد در اسم
فصل میزان در شناختن حروف اصلی از حروف زائده فا وعین
ولام ست پس هر حرفیکه در مقابلهٔ یکی ازین حروف ثلثه باشد اصلی بود
چون رَجُلٌ که بر وزن فَعُلٌ ست ونَصَرَ که بر وزن فَعَلَ ست
وهر حرفیکه در مقابلهٔ اینها نباشد زائده بود چون ضَارِبٌ ونَاصِرٌ
که بر وزن فَاعِلٌ ست ویَنصُرُ ویَطلُبُ که بر وزن یَفعُلُ ست ودر بنای

رباعی اسم وفعل لام یکبار مکرر شود ودر خماسی اسم دوبار چنانکه معلوم گردد

فصل اسم ثلاثی مجرد را ده صیغه است فَلْسٌ فَرَسٌ کَتِفٌ

ای وزن ۱۲ پول وپیسا ۱۲ اسپ ۱۲ شانه ۱۲

عَضُدٌ حِبْرٌ عِنَبٌ اِبِلٌ قُفْلٌ صُرَدٌ عُنُقٌ ومزید فیه وی بسیار است

بازو ۱۲ دانشمند ۱۲ انگور ۱۲ شتر ۱۲ معروفست ۱۲ گنجشک ۱۲ گردن ۱۲

واسم رباعی مجرد را پنج صیغه است جَعْفَرٌ دِرْهَمٌ زِبْرِجٌ بُرْثُنٌ

نام ۱۲ معروف ۱۲ زینت ۱۲ چنگ جانور ۱۲

قِمَطْرٌ ومزید فیه وی کمتر ست واسم خماسی مجرد را چهار صیغه است

صندوق ۱۲

سَفَرْجَلٌ قُذَعْمِلٌ جَحْمَرِشٌ قِرْطَعْبٌ ومزید فیه وی بغایت

بهی ۱۲ شتر قوی ۱۲ پیر زن ۱۲ چیزی قلیل ۱۲

اندک ست واوزان او بیست عَضْرَفُوطٌ قَبَعْثَرَیٰ قَرَطَبُوسٌ

چلپاسه ۱۲ شتر قوی ۱۲ بلا وداهیه بزرگ ۱۲

خَزَعْبِیلٌ خَنْدَرِیسٌ فعل ثلاثی مجرد را سه صیغه است

بضم اول وفتح دوم وغلط کرده است آنکه اعراب داده اورا بسکون دوم ۱۲

نَصَرَ وعَلِمَ وشَرُفَ ومزید فیه وی بسیار ست چنانکه بیاید

وفعل رباعی مجرد را یک بناست چون دَحْرَجَ بروزن

دحرجه سنگ غلطانیدن ۱۲

فَعْلَلَ ومزید فیه وی اندک ست چنانکه مذکور شود

فصل هر اسمی و فعلی که در حروف اصول وی حرف علت و
یعنی فا و عین و لام ۱۲
همزه و تضعیف نباشد آنرا صحیح و سالم خوانند چون رَجُلٌ و
برای صحیح و سالم بودن آن از حروف علت و تضعیف وغیره ۱۲
نَصَرَ و هرچه در وی همزه باشد آنرا مهموز خوانند چون اَمْرٌ و اَمَرَ
و هرچه در وی تضعیف باشد یعنی دو حرف اصلی وی از یک جنس
باشد آنرا مضاعف خوانند چون مَدٌّ و مَدَّ و هرچه در وی
از آنکه یک حرف در ان دو باره مکرر میشود و مضاعفه دو بار کردن را گویند ۱۲
حرف علت باشد که آن واو است و یا و الفیکه منقلب باشد
از واو و یا آنرا معتل خوانند پس اگر حرف علت بجای فا بود
آنرا معتل الفا و مثال گویند چون وَعْدٌ و وَعَدَ و اگر بجای عین
از آنکه ماضیش مثل صحیح است در تصریف ۱۲
بود آنرا معتل العین و اجوف خوانند چون قَوْلٌ و قَالَ و اگر بجای
لام بود آنرا معتل اللام و ناقص خوانند چون رَمْیٌ و رَمٰی و اگر
در معتل دو حرف علت باشد آنرا لفیف خوانند پس اگر حرف
علت بجای فا و لام باشد آنرا لفیف مفروق خوانند چون وِقَایَةٌ
و وَقٰی و اگر در مقابله عین و لام باشد آنرا لفیف مقرون خوانند
چون طَیٌّ و طَوٰی پس مجموع اسما و افعال بر هفت نوع بود بیت
پیچیدن و در نوشتن ۱۲

صحیح ست و مثال ست و مضاعف و لفیف و ناقص و مهموز و اجوف
و احوال هر یکی از ینها درین کتاب روشن گردد بعون الله تعالی و حسن توفیقه

فصل والسته شد که فعل ثلاثی مجرد را سه صیغه است فَعَلَ فَعِلَ فَعُلَ و این هر سه فعل ماضی ست و فعل ماضی آنست که دلالت کند بر زمان گذشته و هر یکی را مستقبلی ست و مستقبل آنست که دلالت کند بر زمان آینده و مستقبل فَعَلَ سه است یَفْعُلُ چون نَصَرَ یَنْصُرُ و یَفْعِلُ چون ضَرَبَ یَضْرِبُ و یَفْعَلُ چون مَنَعَ یَمْنَعُ و مستقبل فَعِلَ دو است یَفْعَلُ چون عَلِمَ یَعْلَمُ و یَفْعِلُ چون حَسِبَ یَحْسِبُ و مستقبل فَعُلَ یکیست یَفْعُلُ چون شَرُفَ یَشْرُفُ پس مجموع ابواب ثلاثی که ماضی او مجرد ست از حروف زوائد شش ست فَعَلَ یَفْعُلُ و فَعَلَ یَفْعِلُ و فَعِلَ یَفْعَلُ و این سه باب را اصول خوانند که حرکت عین مستقبل مخالف حرکت عین ماضی ست و فَعَلَ یَفْعَلُ و فَعِلَ یَفْعِلُ و فَعُلَ یَفْعُلُ و این سه باب را فروع خوانند زیرا که حرکت عین مستقبل موافق حرکت عین ماضی ست

فصل فعل ثلاثی مزید فیه را ده باب مشهور است باب افعال

اَفعَلَ یُفعِلُ اِفعالاً چون اَکرَمَ یُکرِمُ اِکراماً باب تفعیل

فَعَّلَ یُفَعِّلُ تَفعِیلاً چون صَرَّفَ یُصَرِّفُ تَصرِیفاً باب مفاعلة

فاعَلَ یُفاعِلُ مُفاعَلَةً چون ضارَبَ یُضارِبُ مُضارَبَةً

و در ماضی هر یکی ازین سه باب یک حرف زائد است باب افتعال

اِفتَعَلَ یَفتَعِلُ اِفتِعالاً چون اِکتَسَبَ یَکتَسِبُ اِکتِساباً باب انفعال

اِنفَعَلَ یَنفَعِلُ اِنفِعالاً چون اِنصَرَفَ یَنصَرِفُ اِنصِرافاً باب تفعّل

تَفَعَّلَ یَتَفَعَّلُ تَفَعُّلاً چون تَصَرَّفَ یَتَصَرَّفُ تَصَرُّفاً باب تفاعل

تَفاعَلَ یَتَفاعَلُ تَفاعُلاً چون تَضارَبَ یَتَضارَبُ تَضارُباً

باب افعلال اِفعَلَّ یَفعَلُّ اِفعِلالاً چون اِحمَرَّ یَحمَرُّ

اِحمِراراً و در ماضی هر یکی ازین پنج باب دو حرف زائد است

باب افعیلال اِفعالَّ یَفعالُّ اِفعِیلالاً چون اِحمارَّ یَحمارُّ اِحمِیراراً

صرف میر

باب استفعال اِسْتَفْعَلَ یَسْتَفْعِلُ اِسْتِفْعَالاً چون اِسْتَخْرَجَ
یَسْتَخْرِجُ اِسْتِخْرَاجًا و در ماضی هر یکی ازین دو باب سه حرف زائدست

در آخر فصل دوم ۱۲

فصل ماضی فعل رباعی مجرد ایک بناست چنانکه مذکور شد
و مستقبل او نیز یکیست فَعْلَلَ یُفَعْلِلُ فَعْلَلَةً و فِعْلَالاً چون دَحْرَجَ
یُدَحْرِجُ دَحْرَجَةً و دِحْرَاجًا و مزید فیه وی را سه باب ست

گردانیدن ۱۲ تاج

باب تَفَعْلُل تَفَعْلَلَ یَتَفَعْلَلُ تَفَعْلُلاً چون تَدَحْرَجَ
یَتَدَحْرَجُ تَدَحْرُجًا و در ماضی این باب یکحرف زائدست باب افعنلال

درگردیدن ۱۲ تاج

اِفْعَنْلَلَ یَفْعَنْلِلُ اِفْعِنْلَالاً چون اِحْرَنْجَمَ یَحْرَنْجِمُ اِحْرِنْجَامًا

باب افعلّال اِفْعَلَلَّ یَفْعَلِلُّ اِفْعِلَّالاً چون اِقْشَعَرَّ یَقْشَعِرُّ
اِقْشِعْرَارًا و در ماضی هر یک ازین دو باب دو حرف زائدست

برخراشیدن ۱۲ تاج آنکه موی بر تن خاستن ۱۲ ب

فصل اسم بر دو گونه است مصدر و غیر مصدر مصدر آنست که از وی
چیزی اشتقاق کرده شود و در آخر معنی فارسی وی دال و نون
یا تا و نون باشد چون الضَّرْبُ زدن و القَتْلُ کشتن فعل ماضی
و مضارع و امر و نهی و جحد و نفی و اسم فاعل و اسم مفعول

واسم زمان واسم مکان واسم آله واسم تفضیل از مصدر مشتق اند

فصل فَعَلَ يَفْعُلُ از صحیح اَلنَّصْرُ یاری کردن ماضی وی را
چهارده مثال بود شش غائب را بود سه ازان مذکر را چون نَصَرَ
نَصَرَا نَصَرُوْا و سه ازان مؤنث را چون نَصَرَتْ نَصَرَتَا نَصَرْنَ
و شش مخاطب را بود سه ازان مر مذکر را چون نَصَرْتَ نَصَرْتُمَا
نَصَرْتُمْ و سه ازان مؤنث را چون نَصَرْتِ نَصَرْتُمَا نَصَرْتُنَّ
و دو ازان حکایت نفس متکلم را بود چون نَصَرْتُ نَصَرْنَا و مستقبل را
نیز چهارده مثال بود چنانکه در ماضی دانسته شد چون يَنْصُرُ
يَنْصُرَانِ يَنْصُرُوْنَ تَنْصُرُ تَنْصُرَانِ يَنْصُرْنَ تَنْصُرُ
تَنْصُرَانِ تَنْصُرُوْنَ تَنْصُرِيْنَ تَنْصُرَانِ تَنْصُرْنَ اَنْصُرُ
نَنْصُرُ و دیگر ابواب پنجگانه همبرین قیاس بود ضَرَبَ ضَرَبَا
ضَرَبُوْا تا آخر عَلِمَ عَلِمَا عَلِمُوْا تا آخر مَنَعَ مَنَعَا مَنَعُوْا تا آخر
حَسِبَ حَسِبَا حَسِبُوْا تا آخر شَرُفَ شَرُفَا شَرُفُوْا تا آخر و مستقبل
چون يَضْرِبُ يَضْرِبَانِ يَضْرِبُوْنَ تا آخر يَعْلَمُ يَعْلَمَانِ

يَعْلَمُونَ تا آخر يَمْنَعُ يَمْنَعَانِ يَمْنَعُونَ تا آخر يَحْسِبُ

يَحْسِبَانِ يَحْسِبُونَ تا آخر يَشْرُفُ يَشْرُفَانِ يَشْرُفُونَ تا آخر

فصل فعل مستقبل را از فعل ماضی گیرند بزیادتی یک حرف از

حروف اَتَيْنَ در اول وی واین حروف را زوائد اربعه خوانند واین

حروف مفتوح باشد مگر در چهار باب که ماضی آن چهار حرفی بود

اَفْعَلَ يُفْعِلُ و فَعَّلَ يُفَعِّلُ و فَاعَلَ يُفَاعِلُ و فَعْلَلَ يُفَعْلِلُ

که درین چهار باب مضموم باشد ابدا و فعل مستقبل بمعنی حال و استقبال

یعنی مشترکست در هر دو زمانه علی الصحیح ۱۲

آید چنانکه گوئی اَنْصُرُ یاری کنم ومیکنم وهرگاه در وی لام مفتوح

همچنین باید معنی چون لیضرب ۱۲

در آید معنی حال را بود چون لَيَضْرِبُ یعنی میزند آن یک مرد

وانی لیحزننی الآیة واگر سین یا سوف در آید چون سَيَنْصُرُ

بر سینیکه در غم می اندازد مرا ۱۲ — در اول ۱۲

و سَوْفَ يَنْصُرُ استقبال را بود یعنی قریب ست که یاری خواهد کرد

فصل بدانکه الف در نَصَرَا علامت تثنیه مذکر وضمیر فاعل ست

وواو در نَصَرُوا علامت جمع مذکر وضمیر فاعل ست وتای ساکن
در نَصَرَتْ علامت تانیث فاعل ست وضمیر فاعل نیست والف
در نَصَرَتَا علامت تثنیه مونث وضمیر فاعل ست وتا علامت
تانیث ست ونون در نَصَرْنَ علامت جمع مونث غائب
وضمیر فاعل ست وتای مفتوح در نَصَرْتَ ضمیر واحد مخاطب مذکر
وفاعل فعل ست وتای مکسوره در نَصَرْتِ ضمیر واحد مخاطب مونث
وفاعل فعل ست وتُما در نَصَرْتُمَا گاه ضمیر تثنیه مخاطب مذکر
است وگاه ضمیر تثنیه مخاطبه مونث وفاعل فعل ست وتُمْ
در نَصَرْتُمْ ضمیر جمع مخاطب مذکر وفاعل فعل ست وتُنَّ در
نَصَرْتُنَّ ضمیر جمع مخاطبه مونث وفاعل فعل ست وتای مضموم
در نَصَرْتُ ضمیر واحد متکلم ست خواه مذکر خواه مونث وفاعل فعل ست
ونا در نَصَرْنَا ضمیر متکلم باغیر ست خواه تثنیه خواه جمع خواه مذکر
خواه مونث وفاعل فعل ست وفاعل نَصَرَ ونَصَرَتْ شاید که
ظاهر باشد چون نَصَرَ زَیْدٌ ونَصَرَتْ هِنْدٌ وشاید که ضمیر مستتر باشد

چون زَیْدٌ نَصَرَ ای هُوَ وهِنْدٌ نَصَرَتْ ای هِیَ ویا در یَنْصُرُ
حرف استقبال وعلامت غیبت ست ویا در یَنْصُرَانِ نیز علامت
غیبت وحرف استقبال ست والف علامت تثنیهٔ مذکر وضمیر فاعل ست
ونون دروی عوض رفع ست که در واحد بود یعنی یَنْصُرُ ویا در
یَنْصُرُونَ نیز علامت غیبت ست وحرف استقبال وواو ضمیر جمع
مذکر ست وفاعل فعل ونون دروی عوض رفع ست که در یَنْصُرُ بود
واین ضمه که هست برای مناسبت واو ست وتا در تَنْصُرُ وتَنْصُرَانِ
علامت غیبت وحرف استقبال ست والف علامت تثنیهٔ مونث وضمیر
فاعل ست ونون عوض رفع ست که در واحد بود یعنی در تَنْصُرُ ویا در
یَنْصُرْنَ علامت غیبت وحرف استقبال ست ونون ضمیر جمع مونث
غائب وفاعل فعل ست وتا در تَنْصُرُ مخاطب علامت خطاب و
حرف استقبال ست ودروی اَنْتَ مستتر ست دائما که فاعل فعل ست و
تا در تَنْصُرَانِ علامت خطاب والف دروی علامت تثنیهٔ مذکر وضمیر
فاعل ست ونون عوض رفع ست که تَنْصُرُ بود وتا در تَنْصُرُونَ

علامت خطاب ست وحرف استقبال و واو ضمیر جمع مذکر ونون در وی
عوض رفع ست که در واحد بود واین ضمه که هست برای مناسبت واو ست
چنانکه گفته شد در یَنْصُرُوْنَ وتا در تَنْصُرِیْنَ علامت خطاب ست
ویا ضمیر واحد مخاطبه مؤنث وفاعل فعل ست ونون عوض رفع ست
که در واحد مذکر بوده است وتا در تَنْصُرَانِ مخاطب علامت خطاب
وحرف استقبال والف علامت تثنیه مؤنث وضمیر فاعل ست
ونون عوض رفع ست که در واحد مذکر بوده ست وتا در تَنْصُرْنَ
مخاطب علامت خطاب وحرف استقبال ونون ضمیر جمع مؤنث
وفاعل فعل ست وهمزه در اَنْصُرُ علامت نفس متکلم ست واَنَا در وی مستتر
است دائما که فاعل فعل ست ونون در نَنْصُرُ علامت متکلم مع الغیر
خواه مذکر خواه مؤنث خواه تثنیه خواه جمع ونحن در وی مستتر ست دائما وفاعل
فعل ست اما فاعل یَنْصُرُ وتَنْصُرُ شاید که ظاهر باشد چون یَنْصُرُ زَیْدٌ
وتَنْصُرُ هِنْدٌ وشاید که مستتر باشد چون زَیْدٌ یَنْصُرُ ای هو هِنْدٌ تَنْصُرُ ای هی
فصل بدانکه چون در فعل مستقبل حروف ناصبه یعنی اَنْ ولَنْ واِذَنْ

۱۳
صرف میر

وکی در آید منصوب گردد چنانچه اَنْ اَطْلُبَ وَلَنْ اَطْلُبَ وَاِذَنْ اَطْلُبَ
وَکَیْ اَطْلُبَ ونونهائیکه عوض رفعی ست ساقط شوند نصبی چون لَنْ یَّطْلُبَا
لَنْ یَّطْلُبُوا لَنْ تَطْلُبَا لَنْ تَطْلُبُوا لَنْ تَطْلُبِي ونون در یَطْلُبْنَ
وتَطْلُبْنَ بر حال خود باشد که ضمیر فاعل ست واگر حروف جازمه در فعل
مستقبل در آیند حرکت آخر در پنج لفظ بیفتد در یَطْلُبُ واحد مذکر غائب
وتَطْلُبُ واحد مذکر مخاطب ومؤنث غائب و اَطْلُبُ ونَطْلُبُ حکایت
نفس متکلم ونونهائیکه عوض رفع بوده اند ساقط شوند بجزمی وحروف جازمه
پنج اند لَمْ ولَمَّا ولام امر ولای نهی واِنْ شرطیه چنانچه لَمْ یَضْرِبْ
لَمْ یَضْرِبَا لَمْ یَضْرِبُوا الخ لَمَّا یَضْرِبْ لَمَّا یَضْرِبَا لَمَّا یَضْرِبُوا الخ لِیَضْرِبْ
لِیَضْرِبَا لِیَضْرِبُوا الخ لَا یَضْرِبْ لَا یَضْرِبَا لَا یَضْرِبُوا الخ اِنْ یَّضْرِبْ
اِنْ یَّضْرِبَا اِنْ یَّضْرِبُوا الخ ولام امر در شش صیغهٔ غائب داخل شود
چنانکه گذشت ودر دو صیغهٔ متکلم نیز داخل شود چنانکه لِاَضْرِبْ لِنَضْرِبْ
ودر شش صیغهٔ امر مخاطب مجهول نیز داخل شود چنانکه گوئی
لِتُضْرَبْ لِتُضْرَبَا لِتُضْرَبُوا لِتُضْرَبِي لِتُضْرَبَا لِتُضْرَبْنَ

۱۴ صرف میر

فصل امر مخاطب را از فعل مستقبل مخاطب معلوم گیرند و طریق اخذ آنست که حرف مستقبل که تاست از اول وی اندازند اگر ما بعد حرف مضارع متحرک باشد احتیاج بهمزه نباشد امر بهمان بنا کنند و حرکت و نون عوض رفع که در آخر مستقبل باشد بوقفی ساقط شود پس در باب تفعیل امر حاضر برین وجه باشد صَرِّفْ صَرِّفَا صَرِّفُوا صَرِّفِي صَرِّفَا صَرِّفْنَ و برین قیاس بود در باب مفاعلت چون ضَارِبْ ضَارِبَا ضَارِبُوا تا آخر و در باب تفاعل گوئی تَضَارَبْ تَضَارَبَا تَضَارَبُوا تا آخر و در باب فَعْلَلَة دَحْرِجْ دَحْرِجَا دَحْرِجُوا تا آخر و اگر ما بعد حرف مستقبل ساکن باشد احتیاج افتد بهمزهٔ وصل زیرا که ابتدا بساکن ممکن نیست پس اگر ما بعد آن ساکن ضمه باشد همزه را مضموم گردانند و حرکت آخر و نون عوض رفع را بوقفی بیفگنند چون اُنْصُرْ اُنْصُرَا اُنْصُرُوا اُنْصُرِي اُنْصُرَا اُنْصُرْنَ و اگر ما بعد ساکن فتحه باشد یا کسره همزه را مکسور گردانند و آخر را موقوف چون اِعْلَمْ اِعْلَمَا اِعْلَمُوا اِعْلَمِي اِعْلَمَا اِعْلَمْنَ و اِضْرِبْ اِضْرِبَا اِضْرِبُوا اِضْرِبِي اِضْرِبَا اِضْرِبْنَ و چون همزهٔ وصل متصل شود بما قبل خود ساقط گردد

۱۵

صرف میر

در عبارت و تلفظ و در کتابت باقی ماند چون فَاطْلُبْ ثُمَّ اطْلُبْ

فصل مجموع افعال بر دو نوع ست لازم و متعدی لازم آنست که از فاعل تجاوز نکند و بمفعول به نرسد چون ذَهَبَ زَيْدٌ وَقَعَدَ عَمْرٌو و متعدی آنست که از فاعل در گذرد و بمفعول به برسد چون ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرًا و فعل لازم را بهمزهٔ افعال یا بتضعیف عین تفعیل یا بحرف جر متعدی سازند چون اَذْهَبْتُ زَيْدًا و فَرَّحْتُهُ و ذَهَبْتُ بِزَيْدٍ و انْطَلَقْتُ بِهِ

فصل چون فعل را از برای مفعول بنا کنند در ماضی ثلاثی مجرد فاء فعل را بضم کنند و عین فعل را بکسر چون نُصِرَ نُصِرَا نُصِرُوا تا آخر و ضُرِبَ ضُرِبَا ضُرِبُوا تا آخر و عُلِمَ عُلِمَا عُلِمُوا تا آخر و مُنِعَ مُنِعَا مُنِعُوا تا آخر و حُسِبَ حُسِبَا حُسِبُوا تا آخر و شُرِفَ شُرِفَا شُرِفُوا تا آخر و در باب افعال همزه را مضموم و عین فعل را مکسور کنند چون اُكْرِمَ اُكْرِمَا اُكْرِمُوا تا آخر و همچنین در باب مفاعلت لیکن چون فا مضموم شود الف منقلب گردد بواو چون ضُورِبَ ضُورِبَا ضُورِبُوا تا آخر و در باب تفعل و تفاعل تا و فا مضموم کنند و عین مکسور چون تُعُهِّدَ تُعُهِّدَا تُعُهِّدُوا تا آخر

والف تَفَاعُل نیز منقلب گردد بواو چون تُعُوهِدَ تُعُوهِدَا تُعُوهِدُوا

تا آخر ودر باب افتعال همزه وتا مضموم شوند وعین مکسور چون اُکْتُسِبَ

اُکْتُسِبَا اُکْتُسِبُوا تا آخر ودر باب انفعال همزه وفا مضموم شوند وعین

مکسور چون اُنْصُرِفَ اُنْصُرِفَا اُنْصُرِفُوا تا آخر ودر باب افعلال همزه وعین

مضموم شوند ولام اول مکسور چون اُحْمُرَّ اُحْمُرَّا اُحْمُرُّوا تا آخر ودر باب

استفعال همزه وتا را مضموم کنند وعین را مکسور چون اُسْتُخْرِجَ اُسْتُخْرِجَا

اُسْتُخْرِجُوا تا آخر ودر باب افعیلال همزه وعین مضموم شوند والف منقلب گردد

بواو ولام اول مکسور چون اُحْمُوْرِرَ اُحْمُوْرِرَا اُحْمُوْرِرُوا تا آخر ودر باب

فَعْلَلَة فا مضموم شود ولام اول مکسور چون دُحْرِجَ دُحْرِجَا دُحْرِجُوا

تا آخر ودر باب تَفَعْلُل تا وفا مضموم شوند ولام اول مکسور چون تُدُحْرِجَ تُدُحْرِجَا

تُدُحْرِجُوا تا آخر ودر باب افعنلال همزه وعین مضموم شوند ولام اول مکسور چون

اُحْرُنْجِمَ اُحْرُنْجِمَا اُحْرُنْجِمُوا تا آخر ودر باب افعلّال همزه وعین مضموم

شوند ولام اول مکسور چون اُقْشُعِرَّ اُقْشُعِرَّا اُقْشُعِرُّوا تا آخر

فصل چون فعل مستقبل از برای مفعول بنا کنند حرف استقبال را ضم کنند اگر

مضموم باشد عین را بفتح کنند اگر مفتوح باشد چون یُنصَرُ و یُکرَمُ و یُضَارَبُ و یُصَرَّفُ
و یُتَصَرَّفُ و یُکتَسَبُ و یُتَضَارَبُ و یُحمَرُّ و یُستَخرَجُ و یُحمَارُّ و در رباعی لام را
مفتوح کنند بجای عین کلمه چون یُدَحرَجُ و یُتَدَحرَجُ و یُحرَنجَمُ و یُقشَعَرُّ

فصل بدانکه امر حاضر مجهول بطریق امر غائب مجهول باشد چون لِتُضرَبْ لِتُضرَبَا لِتُضرَبُوا
تا آخر و برین قیاس امر مجموع افعال ثلاثی مجرد و مزید فیه و رباعی مجرد و مزید فیه

فصل چون نون تاکید ثقیله در آید در امر حاضر معلوم گوئی اُطلُبَنَّ اُطلُبَانِّ
اُطلُبُنَّ اُطلُبِنَّ اُطلُبَانِّ اُطلُبنَانِّ و در مجهول گوئی لِتُطلَبَنَّ
لِتُطلَبَانِّ لِتُطلَبُنَّ لِتُطلَبِنَّ لِتُطلَبَانِّ لِتُطلَبنَانِّ و در امر غائب
معلوم گوئی لِیَضرِبَنَّ لِیَضرِبَانِّ لِیَضرِبُنَّ تا آخر و در مجهول لِیُضرَبَنَّ
لِیُضرَبَانِّ لِیُضرَبُنَّ تا آخر و برین قیاس در معروف و مجهول نهی نیز در آید
چون لَا تَضرِبَنَّ لَا تَضرِبَانِّ لَا تَضرِبُنَّ الی آخره اما واو در جمع که یفتد

زیرا که ضمه دلالت میکند بر واو ویا در مخاطبهٔ مؤنث بیفتد زیرا که کسره دلالت
میکند بر یا و در جمع مؤنث الف فاصله در آورند تا فاصله باشد میان نون تاکید
و میان نون جمع مؤنث که ضمیرست و هر جا که نون تاکید ثقیله در آید نون تاکید
خفیفه نیز در آید الّا در تثنیهٔ مذکر و مؤنث و در جمع مؤنث چون
اُطْلُبَنْ اُطْلُبُنْ اُطْلُبِنْ لَا تَطْلُبَنْ لَا تَطْلُبُنْ لَا تَطْلُبِنْ

فصل اسم فاعل از ثلاثی مجرد بر وزن فَاعِلٌ آید غالباً چون طَالِبٌ
طَالِبَانِ طَالِبُونَ طَلَبَةٌ طُلَّابٌ طُلَّبٌ طَالِبَةٌ طَالِبَتَانِ
طَالِبَاتٌ وَطَوَالِبُ و گاه باشد که بر وزن فَعِيلٌ آید چون شَرُفَ
يَشْرُفُ شَرَافَةً فَهُوَ شَرِيفٌ و بر وزن فَعَلٌ نیز آید چون
حَسُنَ يَحْسُنُ حُسْنًا فَهُوَ حَسَنٌ و بر وزن فَعَالٌ و فِعْلٌ و فَعْلٌ
و فَعُولٌ و فُعَالٌ هم آید چون جَبَانٌ و خَشِنٌ و صَعْبٌ و ذَلُولٌ و شُجَاعٌ
درشت
و بر وزن فَعْلَانُ نیز آید چون رَحْمٰنُ و هر چه برین نها آمده است آنرا صفت مشبهه خوانند

فصل بدانکه صیغهٔ فَعَّالٌ مبالغه را بود در فاعل چون رَجُلٌ ضَرَّابٌ وامْرَأَةٌ
ضَرَّابٌ مذکر و مؤنث در وی یکسان است و فَعُولٌ نیز مبالغه را بود چون

19
صرف میر

مَوْعُودُونَ تا آخر مثال یائی از باب فَعَلَ یَفْعِلُ المَیْسِرُ قمار باختن

ماضی معلوم یَسَرَ یَسَرا یَسَرُوا تا آخر مستقبل معلوم یَیْسِرُ یَیْسِرانِ

یَیْسِرُونَ تا آخر امر حاضر معلوم اِیْسِرْ اِیْسِرا اِیْسِرُوا تا آخر با نون ثقیله

اِیْسِرَنَّ اِیْسِرانِّ اِیْسِرُنَّ تا آخر با نون خفیفه اِیْسِرَنْ اِیْسِرُنْ اِیْسِرِنْ

امر غائب معلوم لِیَیْسِرْ لِیَیْسِرا لِیَیْسِرُوا الخ اسم فاعل اسم مفعول بر قیاس صحیح

ماضی مجهول یُسِرَ الخ مستقبل مجهول یُوسَرُ الخ مثال واوی از باب

فَعِلَ یَفْعَلُ الوَجَلُ ترسیدن وَجِلَ یَوْجَلُ وَجَلاً فهو واجِلٌ

وذاک مَوْجُولٌ الامر منه اِیجَلْ مثال واوی از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

الوَضْعُ نهادن وَضَعَ یَضَعُ وَضْعاً فهو واضِعٌ وذاک مَوْضُوعٌ الامر منه

ضَعْ واز باب فَعِلَ یَفْعِلُ الوَرَمُ آماسیدن وَرِمَ یَرِمُ وَرَماً فهو وارِمٌ

الامر منه رِمْ مثل عِلْ واز باب فَعَلَ یَفْعُلُ الوَسْمُ داغ نهادن وَسَمَ

یَوْسُمُ وَسْماً فهو واسِمٌ وذاک مَوْسُومٌ الامر منه اُوسُمْ والنهی عنه لاتَوْسُمْ

فصل در اجوف واوی از باب فَعَلَ یَفعُلُ اَلقَولُ گفتن ماضی معلوم قَالَ

قَالا قالُوا الخ قَالَ در اصل قَوَلَ بود واو متحرک ماقبل مفتوح واو را بالف بدل

کردند قَالَ شد همچنین تا قالَتا و قُلنَ در اصل قَوَلنَ بود چون واو الف شد

بالتقای ساکنین بیفتاد قَلنَ شد فتحهٔ قاف را بضمه بدل کردند تا دلالت کند که

عین فعل که افتاده است واو بوده یا مستقبل معلوم یَقُولُ یَقُولَانِ یَقُولُونَ

تا آخر یَقُولُ در اصل یَقوُلُ بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند یَقُولُ

شد و در یَقُلنَ و تَقُلنَ واو بالتقای ساکنین بیفتاد امر حاضر معلوم قُل

قُولا قُولُوا قُولِي قُولا قُلنَ اصل قُل اُقوُل بود ماخوذ از تَقُولُ ضمه بر واو

ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند واو بالتقای ساکنین بیفتاد اُقُل شد بحرکت

قاف از همزهٔ وصل مستغنی شدند همزه نیز بیفتاد قُل شد و ترا رسد

که گوئی قُل از تَقُولُ ماخوذ است چون تا انداخته شد و لام بوقفی ساکن گشت

واو بالتقای ساکنین بیفتاد قُل شد امر غائب معلوم لِیَقُل لِیَقُولا

لِیَقُولُوا تا آخر نهی غائب لایَقُل لایَقُولا لایَقُولُوا تا آخر امر حاضر

بانون ثقیله قُولَنَّ قُولَانِّ قُولُنَّ تا آخر بانون خفیفه قُولَن

قُولُنّ قُولِنّ امر غائب با نون ثقیله لِیَقُولَنَّ لِیَقُولَانِّ لِیَقُولُنَّ
تا آخر در نهی لَا یَقُولَنَّ لَا یَقُولَانِّ لَا یَقُولُنَّ تا آخر و نون خفیفه لَا یَقُولَنْ
لَا یَقُولُنْ لَا تَقُولِنْ در قُولَنَّ و لِیَقُولَنَّ و لَا یَقُولَنَّ واو باز پس آمد
زیرا که التقای ساکنین نماند ماضی مجهول قِیلَ قِیلَا قِیلُوا تا آخر
قِیلَ در اصل قُوِلَ بود کسره بر واو ثقیل بود بقاف دادند بعد سلب حرکت
قاف قِوْلَ شد واو ساکن ماقبل او مکسور پس واو منقلب شد بیا
و واو از قُلْنَ تا آخر بالتقای ساکنین افتاد ضمه اصل قاف باز آمد صورت
معلوم و مجهول و امر یکی شد اصل قُلْنَ معلوم قَوُلْنَ است و اصل قُلْنَ
مجهول قُوِلْنَ و اصل قُلْنَ امر اُقْوُلْنَ مستقبل مجهول یُقَالُ یُقَالَانِ
یُقَالُونَ تا آخر یُقَالُ در اصل یُقْوَلُ بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن
حرکت واو نقل کرده بقاف دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل
وی مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند یُقَالُ شد همچنین در دیگر
الفاظ و در یُقَلْنَ الف بالتقای ساکنین بیفتاد امر غائب مجهول
لِیُقَلْ لِیُقَالَا لِیُقَالُوا تا آخر نهی غائب مجهول لَا یُقَلْ

لا یُقالا لا یُقالُوا تا آخر اسم فاعل قائِلٌ قائِلانِ قائِلُونَ
تا آخر قائِلٌ در اصل قاوِلٌ بود چون واو را در فعل ماضی بالف بدل کردند
در اسم فاعل نیز چنین کردند و الف را حرکت کسره دادند قائِلٌ شد اسم مفعول
مَقُولٌ مَقُولانِ مَقُولُونَ تا آخر مَقُولٌ در اصل مَقْوُولٌ بود ضمه بر واو
ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند یک واو بیفتاد مَقُولٌ شد پیش بعضی واو
اصلی افتاد بر وزن مَفُولٌ شد و پیش بعضی واو زائده افتاد بر وزن مَفُعْلٌ شد
فصل اجوف یائی از باب فَعَلَ یَفْعِلُ اَلْبَیْعُ فروختن و خریدن ماضی
معلوم باعَ باعا باعُوا تا آخر اصل باعَ بَیَعَ بود یا متحرک ما قبل وی مفتوح
یا را بالف بدل کردند باعَ شد و در بِعْنَ تا آخر چون الف بالتقای ساکنین بیفتاد
فتحهٔ با را بکسره بدل کردند تا دلالت کند بران که عین فعل که افتاده است یاست نه واو
مستقبل معلوم یَبِیعُ یَبِیعانِ یَبِیعُونَ تا آخر اصل یَبِیعُ یَبْیِعُ بود کسره
بر یا ثقیل بود بما قبل دادند یَبِیعُ شد و در یَبِعْنَ و تَبِعْنَ یا بالتقای ساکنین افتاد
امر حاضر معلوم بِعْ بِیعا بِیعُوا تا آخر و اعلال بران قیاس است که در قُلْ
گفته شد با نون ثقیله بِیعَنَّ بِیعانِّ بِیعُنَّ تا آخر با نون خفیفه

بِیْعَنْ بِیْعُنْ بِیْعِنْ امر غائب لِیَبِعْ لِیَبِیْعَا لِیَبِیْعُوْا تا آخر باثقیله
گوئی لِیَبِیْعَنَّ لِیَبِیْعَانِّ لِیَبِیْعُنَّ تا آخر باخفیفه لِیَبِیْعَنْ لِیَبِیْعُنْ
لِتَبِیْعِنْ نهی لَا تَبِعْ تا آخر نون ثقیله وخفیفه بران قیاس کن گذشت ماضی
مجهول بِیْعَ بِیْعَا بِیْعُوْا تا آخر بِیْعَ دراصل بُیِعَ بود کسره بر یا ثقیل بود ماقبل
دادند بعد سلب حرکتِ ماقبل بِیْعَ شد ودر بِعْنَ صورت معلوم ومجهول وامر یکی شد
ودر اصل مختلف ست اصل معلوم بَیَعْنَ واصل مجهول بُیِعْنَ واصل امر حاضر
اِبْیِعْنَ بود مستقبل مجهول یُبَاعُ یُبَاعَانِ یُبَاعُوْنَ تا آخر بر قیاس یُقَالُ
فصل اجوف واوی از باب فَعِلَ یَفْعَلُ اَلْخَوْفُ ترسیدن ماضی معلوم
خَافَ خَافَا خَافُوْا تا آخر خَافَ دراصل خَوِفَ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح
واو را بالف بدل کردند خَافَ شد خِفْنَ دراصل خَوِفْنَ بود کسره بر واو ثقیل بود
بماقبل دادند بعد سلب حرکتِ ماقبل واو بالتقای ساکنین بیفتاد خِفْنَ شد
ودرین موضع بیان باب را رعایت کردند که دراصل فَعِلَ بود نه دلالت بر محذوف
مستقبل معلوم یَخَافُ یَخَافَانِ یَخَافُوْنَ تا آخر ماضی مجهول
خِیْفَ خِیْفَا خِیْفُوْا تا آخر مستقبل مجهول یُخَافُ منه منهما

امر حاضر خَفْ خَافَا خَافُوا تا آخر نون ثقیله و خفیفه بر قیاس گذشته و اجوف ازین

سه باب اصول آمده است اسم فاعل از بَاعَ بَائِعٌ و اسم مفعول مَبِيعٌ در اصل

مَبْيُوعٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بمذهب بعضی یا افتاد مَبُوعٌ شد

بعده واو را یا کردند و ماقبل یا مکسور کردند تا مشتبه نشود به اجوف واوی مَبِيعٌ شد

بر وزن مَفِيلٌ بمذهب بعضی واو زائده افتاد مَبِيعٌ شد بر وزن مَفْعِلٌ ضمه با بکسره

بدل کردند مَبِيعٌ بر وزن مَفِعْلٌ اسم فاعل از خَافَ خَائِفٌ بر قیاس قَائِلٌ اسم مفعول

مَخُوفٌ منه که در اصل مَخْوُوفٌ بود یکی از دو واو افتاد چنانکه در مَقُولٌ گفته شد

فصل ناقص واوی از باب فَعَلَ يَفْعُلُ الدُّعَاءُ وَالدَّعْوَةُ خواندن ماضی

دَعَا دَعَوَا دَعَتْ دَعَتَا دَعَوْنَ دَعَوْتَ دَعَوْتُمَا دَعَوْتُمْ دَعَوْتِ

دَعَوْتُمَا دَعَوْتُنَّ دَعَوْتُ دَعَوْنَا اصل دَعَا دَعَوَ بود واو متحرک ماقبل وی

مفتوح واو را بالف بدل کردند دَعَا شد و اصل دَعَوْا دَعَوُوْا بود واو بالف

مبدل شد و الف بالتقای ساکنین افتاد دَعَوْا شد بر وزن فَعَوْا و اصل

دَعَتْ دَعَوَتْ بود چون واو بالف بدل شد الف بالتقاے ساکنین

بیفتاد دَعَتْ شد بر وزن فَعَتْ و الف در دَعَتَا افتاد بالتقاے ساکنین

زیراکه حرکت تا اصلی نیست که در واحد ساکن بوده است دَعَوْنَ بر اصل
خودست بروزن فَعَلْنَ و همچنین باقی الفاظ تا آخر بر اصل خودند مستقبل معلوم
یَدْعُوْ یَدْعُوَانِ یَدْعُوْنَ تا آخر اصل یَدْعُوْ یَدْعُوُ بود ضمه بر واو
ثقیل بود بیفتاد یَدْعُوْ شد و همچنین ست حال تَدْعُوْ اَدْعُوْ نَدْعُوْ و یَدْعُوَانِ
و تَدْعُوَانِ بر اصل خودند و یَدْعُوْنَ جمع مذکر اصلش یَدْعُوُوْنَ بود ضمه بر واو
ثقیل بود بیفتاد واو که لام فعل بود بالتقای ساکنین بیفتاد یَدْعُوْنَ شد بر وزن
یَفْعُوْنَ و یَدْعُوْنَ و تَدْعُوْنَ جمع مؤنث بر اصل خودست بروزن یَفْعُلْنَ
و تَفْعُلْنَ و تَدْعِیْنَ در اصل تَدْعُوِیْنَ بود کسره بر واو ثقیل بود بما قبل
دادند بعد از سلب حرکت ما قبل واو بالتقای ساکنین بیفتاد تَدْعِیْنَ
شد بروزن تَفْعِیْنَ چون حرف ناصبه در آید گوئی لَنْ یَدْعُوَ
لَنْ یَدْعُوَا لَنْ یَدْعُوْا تا آخر و نونهائیکه عوض رفعند از هفت لفظ
ساقط شوند بنصبی و نون ضمیر بر حال خود باشد و اگر جازمه در آید گوئی
لَمْ یَدْعُ لَمْ تَدْعُ لَمْ اَدْعُ لَمْ نَدْعُ واو بجزمی افتاد و نونهائیکه عوض
رفعند نیز بیفتند و نون ضمیر بر حال خود باشد امر حاضر اُدْعُ اُدْعُوَا

أُدْعُوا أُدْعِي أُدْعُوا أُدْعُونَ واو بوقفی افتاد و نونهای عوضی بیفتادند
بوقفی چنانکه بجزمی با نون ثقیله أُدْعُونَّ أُدْعُوانِّ أُدْعُنَّ أُدْعِنَّ
أُدْعُوانِّ أُدْعُونانِّ با نون خفیفه أُدْعُونْ أُدْعُنْ أُدْعِنْ
ماضی مجهول دُعِيَ دُعِيَا دُعُوا تا آخر اصل دُعِيَ دُعِوَ بود واو
بسبب کسرهٔ ماقبل یا شد و اصل دُعُوا دُعِوُوا بود واو متحرک ماقبل او
هر واو که در طرف یا در حکم طرف بعد کسره افتد آنرا بیا بدل کنند ۱۲
مکسور آن واو را بیا بدل کردند دُعِيُوا شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده
بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل یا بالتقای ساکنین بیفتاد دُعُوا شد
مستقبل مجهول يُدْعَى يُدْعَيَانِ يُدْعَوْنَ تا آخر يُدْعَى در اصل
يُدْعَوُ بود واو واقع شد در جهارم جا حرکت ماقبل او مخالف واو را
بیا بدل کردند يُدْعَيُ شد باز یا متحرک ماقبل وی مفتوح یا را بالف بدل
کردند يُدْعَى شد برین قیاس ست تُدْعَى و أُدْعَى و نُدْعَى و در يُدْعَيَانِ
و تُدْعَيَانِ واو را بیا بدل کردند و در يُدْعَوْنَ و تُدْعَوْنَ و تُدْعَيْنَ واو
یا شد و یا الف و الف بالتقای ساکنین بیفتاد و در يُدْعَيْنَ و تُدْعَيْنَ
جمع مؤنث واو را بیا بدل کردند اسم فاعل داعٍ داعِيَانِ داعُونَ

داعِيَةٌ داعِيَتانِ داعِياتٌ داعٍ در اصل داعِوٌ بود واو در چهارم
جا افتاد و ما قبل او مکسور بیا بدل کردند و ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یا بالتقاء ساکنین
بیفتاد داعٍ شد و چون الف و لام در آری یا باقی ماند چنانکه گوئی اَلدّاعِي
و در داعِيانِ واو یا شد داعُونَ که اصلش داعِوُونَ بود واو یا شد
از جهت کسرهٔ ماقبل ۱۲
ضمه بر یا ثقیل بود بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل یا بالتقای ساکنین
بیفتاد داعُونَ شد بر وزن فاعُونَ اسم مفعول مَدْعُوٌّ مَدْعُوّانِ
مَدْعُوُّونَ آه مَدْعُوٌّ در اصل مَدْعُوْوٌ بود واو اول را در دوم
ادغام کردند مَدْعُوٌّ شد ناقص یائی از باب فَعَلَ يَفْعِلُ الرَّمْيُ
تیر انداختن ماضی معلوم رَمٰى رَمَيا رَمَوْا رَمَتْ رَمَتا رَمَيْنَ تا آخر
ماضی مجهول رُمِيَ رُمِيا رُمُوا تا آخر مستقبل معلوم يَرْمِي يَرْمِيانِ
يَرْمُونَ تا آخر واحد مؤنث مخاطبه و جمع وی یکسان ست لیکن جمع بر اصل
خود ست بر وزن تَفْعِلْنَ و واحد در اصل تَرْمِيِينَ بود کسره بر یا ثقیل
بود انداختند یا که لام فعل ست بالتقای ساکنین بیفتاد تَرْمِينَ
شد بر وزن تَفْعِينَ چون ناصبه در آید گوئی لَنْ تَرْمِي و چون

جازمه در آید گوئی لَمْ يَرْمِ یا بجزمی بیفتد چنانچه واو در لَمْ يَدْعُ امر حاضر
اِرْمِ اِرْمِيَا اِرْمُوْا اِرْمِيْ اِرْمِيَا اِرْمِيْنَ با نون ثقیله اِرْمِيَنَّ تا آخر
با نون خفیفه اِرْمِيَنْ اِرْمُنْ اِرْمِنْ مستقبل مجهول يُرْمٰى
يُرْمَيَانِ يُرْمَوْنَ تا آخر بر قیاس يُدْعٰى اسم فاعل رَامٍ رَامِيَانِ
رَامُوْنَ رَامِيَةٌ رَامِيَتَانِ رَامِيَاتٌ اسم مفعول مَرْمِيٌّ مَرْمِيَّانِ
مَرْمِيُّوْنَ تا آخر مَرْمِيٌّ در اصل مَرْمُوْيٌ بود بر وزن مَفْعُوْلٌ واو و یا در یک
کلمه جمع شدند و سابق ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام نمودند
و میم را برای مناسبت یا کسره دادند مَرْمِيٌّ شد ناقص واوی از باب
فَعِلَ يَفْعَلُ اَلرِّضٰى وَالرِّضْوَانُ خشنود شدن و پسندیدن ماضی معلوم
رَضِيَ رَضِيَا رَضُوْا تا آخر اصل رَضِيَ رَضِوَ بود واو بود در طرف و ما قبل او
مکسور واو را بیا بدل کردند رَضِيَ شد و رَضُوْا در اصل رَضِوُوْا بود واو برای
کسرهٔ ما قبل یا شد رَضِيُوْا شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود بما قبل دادند بعد سلب حرکت
ما قبل یا بالتقای ساکنین بیفتاد رَضُوْا شد بر وزن فَعُوْا ماضی مجهول رُضِيَ رُضِيَا
رُضُوْا بر قیاس رُمِيَ تا آخر مستقبل معلوم يَرْضٰى يَرْضَيَانِ يَرْضَوْنَ تا آخر

واو را یا کردند و یا را الف واحد مخاطبه و جمع مخاطبات اینجا در صورت موافقند
و در تقدیر مخالف اصل تَرْضَيَيْنَ واحد مؤنث تَرْضَيِيْنَ بر وزن تَفْعَلِيْنَ
بود و تَرْضَيْنَ جمع مؤنث بر وزن تَفْعَلْنَ بر اصل است مستقبل مجهول يُرْضٰى
تا آخر ناقص یائی نیز ازین باب اَلْخَشْيَةُ ترسیدن ماضی معلوم خَشِيَ
خَشِيَا خَشُوْا تا آخر مستقبل معلوم يَخْشٰى يَخْشَيَانِ يَخْشَوْنَ همچو يَرْضٰى
ناقص واوی از باب فَعُلَ يَفْعُلُ اَلرَّخْوَةُ سست شدن ماضی معلوم
رَخُوَ رَخُوَا رَخُوْا تا آخر اصل رَخُوُوْا بود ماضی مجهول رُخِيَ بر قیاس
دُعِيَ مستقبل معلوم يَرْخُوْ يَرْخُوَانِ يَرْخُوْنَ تا آخر مستقبل مجهول
يُرْخٰى همچو يُدْعٰى ناقص یائی از باب فَعَلَ يَفْعَلُ اَلرَّعْيُ و
اَلرِّعَايَةُ چرانیدن و نگاهداشتن ماضی معلوم رَعٰى رَعَيَا
رَعَوْا تا آخر مستقبل معروف يَرْعٰى يَرْعَيَانِ يَرْعَوْنَ تا آخر امر حاضر
اِرْضَ اِرْضَيَا اِرْضَوْا تا آخر با نون ثقیله اِرْضَيَنَّ اِرْضَيَانِّ
اِرْضَوُنَّ اِرْضَيِنَّ اِرْضَيَانِّ اِرْضَيْنَانِّ با نون خفیفه
اِرْضَيَنْ اِرْضَوُنْ اِرْضَيِنْ و همچنین قیاس اِخْشَ

اِخْشَیَا اِخْشَوْا اِخْشَیْ اِخْشَیَا اِخْشَیْنَ وَارْعَ اِرْعَیَا اِرْعَوْا اِرْعَیْ

اِرْعَیَا اِرْعَیْنَ امر از تَرْخُو اُرْخُ اُرْخُوَا اُرْخُوْا اُرْخِیْ اُرْخُوَا اُرْخُوْنَ

بمجوادع اسم فاعل رَاضٍ وخَاشٍ وَرَاعٍ وَرَاخٍ برقیاس دَاعٍ

وَرَامٍ اسم مفعول مَرْضِیٌّ ومَخْشِیٌّ ومَرْعِیٌّ ومَرْخُوٌّ برقیاس

مَرْمِیٌّ ومَدْعُوٌّ ناقص از باب فَعَلَ یَفْعِلُ نیامده است

ای حسب یحسب

فصل لفیف مفروق از سه باب آید اول از باب فَعَلَ یَفْعِلُ چون

ای ضرب یضرب

اَلْوِقَایَةُ نگاهداشتن ماضی معلوم وَقَی وَقَیَا وَقَوْا آه برقیاس رَمَی

مستقبل معلوم یَقِیْ یَقِیَانِ یَقُوْنَ تا آخر یَقِیْ دراصل یَوْقِیُ بود واو

افتاد چنانچه در یَعِدُ وضمه یا افتاد چنانکه در یَرْمِیُ پس حکم واو این

حکم واو مثال ست وحکم یای او حکم یای ناقص دارد وبا ناصبه گوئی

لَنْ یَقِیَ آه وبا جازمه گوئی لَمْ یَقِ لَمْ یَقِیَا لَمْ یَقُوْا تا آخر اسم فاعل وَاقٍ

وَاقِیَانِ وَاقُوْنَ تا آخر چون رَامٍ تا آخر اسم مفعول مَوْقِیٌّ

چون مَرْمِیٌّ امر حاضر قِ قِیَا قُوْا قِیْ قِیَا قِیْنَ با نون ثقیله قِیَنَّ

قِیَانِّ قُنَّ قِنَّ قِیَانِّ قِیْنَانِّ با نون خفیفه قِیَنْ قُنْ قِنْ

باب دوم فَعِلَ يَفْعَلُ اَلوَجَى سوده شدن سم ستور ماضى معلوم
وَجِىَ وَجِيَا وَجُوْا بر قياس رَضِىَ مستقبل معلوم يَوْجَى چون يَرْضَى
امر حاضر اِيجَ اِيجَيَا اِيجَوْا تا آخر بر قياس اِرْضَ با نون ثقيله
اِيجَيَنَّ بر قياس اِرْضَيَنَّ با نون خفيفه اِيجَيَنْ اِيجَوُنْ اِيجَيِنْ
اسم فاعل وَاجٍ چون رَاضٍ اسم مفعول مَوْجِىٌّ چون مَرْضِىٌّ
باب سوم فَعِلَ يَفْعِلُ اَلوَلِىُ نزديك شدن ماضى معلوم وَلِىَ
وَلِيَا وَلُوْا چون رَضِىَ مستقبل معلوم يَلِى يَلِيَانِ يَلُوْنَ چون يَقِى
لفيف مقرون از دو باب آيد اول از باب فَعَلَ يَفْعِلُ چون اَلطَّىُّ پيچيدن
ماضى معلوم طَوَى طَوَيَا طَوَوْا بر قياس رَمَى مستقبل معلوم يَطْوِى يَطْوِيَانِ
يَطْوُوْنَ چون يَرْمِى امر حاضر اِطْوِ اِطْوِيَا اِطْوُوْا چون اِرْمِ اِرْمِيَا اِرْمُوْا اسم فاعل
طَاوٍ طَاوِيَانِ تا آخر چون رَامٍ اسم مفعول مَطْوِىٌّ مَطْوِيَّانِ مَطْوِيُّوْنَ تا آخر
باب دوم فَعِلَ يَفْعَلُ چون اَلطَّوَى گرسنه شدن ماضى معلوم طَوِىَ
طَوِيَا طَوُوْا تا آخر مستقبل معلوم يَطْوَى يَطْوَيَانِ يَطْوَوْنَ تا آخر امر حاضر اِطْوَ چون
اِرْضَ اسم فاعل طَاوٍ چون رَاضٍ اسم مفعول مَطْوِىٌّ تا آخر تمت الف صحيح

از باب فَعَلَ يَفْعُلُ الاَمْرُ فرمودن ماضى اَمَرَ اَمَرَا اَمَرُوْا تا آخر مستقبل

يَأْمُرُ يَأْمُرَانِ يَأْمُرُوْنَ تا آخر چنانچه در صحيح دانسته شد امر حاضر اُوْمُرْ اُوْمُرَا اُوْمُرُوْا

تا آخر اصل اُوْمُرْ اُؤْمُرْ بود دو همزه جمع شدند اول مضموم ثانى ساكن ثانى را بواو بدل

كردند براى ضمهٔ ماقبل اگر اول مكسور باشد ثانى بيا بدل شود چنانكه در امر حاضر اَدَبَ يَأْدِبُ

گوئى اِيْدِبْ و اگر مفتوح بود دوم بالف بدل شود چنانكه گوئى آمَنَ در اصل أَأْمَنَ

بود همزهٔ ثانى بمناسبت حركت ماقبل الف شد مهموز العين صحيح

اَلزَّأْرُ بانگ كردن شير زَأَرَ يَزْئِرُ چون ضَرَبَ يَضْرِبُ مهموز اللام صحيح

اَلْقِرَاءَةُ خواندن قَرَأَ يَقْرَأُ چون مَنَعَ يَمْنَعُ مهموز اللام واجوف يائى

اَلْمَجِيْءُ آمدن جَاءَ يَجِيْءُ مَجِيْئًا فهو جَاءٍ وجِيْءَ يُجَاءُ مَجِيْئًا فهو مَجِيْءٌ الامر جِئْ

والنهى لَاتَجِئْ مهموز الفاو ناقص اَلْاَتْيُ وَالْاِتْيَانُ آمدن اَتَى يَأْتِيْ چون

رَمٰى يَرْمِيْ و در امر گوئى اِيْتِ همزه يا شد مهموز العين و مثال اَلْوَأْدُ

زنده در گور كردن وَأَدَ يَئِدُ چون وَعَدَ يَعِدُ مهموز العين و لفيف مفروق

اَلْوَأْيُ وعده كردن وَأَى يَئِيْ چون وَقٰى يَقِيْ مهموز الفاو لفيف مقرون

اَلْاُوِيُّ جاى گرفتن اَوٰى يَأْوِيْ چون طَوٰى يَطْوِيْ مهموز الفاو مضاعف

بضم اول وكسرهٔ ثانى ١٢

الاِمَامَةُ پیشوائی کردن اَمَّ یَؤُمُّ چون مَدَّ یَمُدُّ حکم مضاعف دارد پس
حکم ہموز ہر باب بر قیاس آن باب بود **المضاعف** اَلْمَدُّ کشیدن
ماضی معلوم مَدَّ مَدَّا مَدُّوْا تا آخر مَدَّ در اصل مَدَدَ بود چون اجتماع
دو حرف از یک جنس ثقیل بود دال اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مَدَّ شد و در
مَدَدْنَ تا آخر چون دال دوم ساکن لازم بود ادغام ممکن نشد ازین جہت بر حال خود ماند
مستقبل معلوم یَمُدُّ یَمُدَّانِ یَمُدُّوْنَ تا آخر یَمُدُّ در اصل یَمْدُدُ بود
حرکت دال اول را نقل کرده بما قبل دادند اول را در دوم ادغام کردند یَمُدُّ شد
و در یَمْدُدْنَ ادغام ممکن نبود چنانکه در مَدَدْنَ **ماضی مجهول** مُدَّ مُدَّا
مُدُّوْا تا آخر **مستقبل مجهول** یُمَدُّ یُمَدَّانِ یُمَدُّوْنَ تا آخر امر حاضر مفرد مذکر
چهار وجه جائز ست مُدَّ مُدُّ مُدِّ اُمْدُدْ و در باقی الفاظ یک وجه مُدَّا مُدُّوْا مُدِّیْ
مُدَّا اُمْدُدْنَ و در مفرد امر غائب خواه مذکر خواه مؤنث نیز چهار وجه ہست لِیَمُدَّ
لِیَمُدُّ لِیَمُدِّ لِیَمْدُدْ برین قیاس ست حال نهی لَاتَمُدَّ لَاتَمُدُّ لَاتَمُدِّ لَاتَمْدُدْ
و حال جحد نیز لَمْ یَمُدَّ لَمْ یَمُدُّ لَمْ یَمُدِّ لَمْ یَمْدُدْ و مضاعف از سه باب
اصول آمده است اول فَعَلَ یَفْعُلُ چنانکه گذشت دوم فَعِلَ یَفْعَلُ چون بَرَّ
نَصَرَ یَنْصُرُ ١٢ سَمِعَ یَسْمَعُ ١٢

یَبَرُّ بَرًّا فهو بَارٌّ الامر منه بَرَّ بَرِّ ابْرِرْ سوم فَعِلَ یَفْعِلُ چون فَرِهَ یَفْرِهُ و دَر امر و اخوات وی ازین دو باب سه وجه جائز ست زیراکه ضمه از برای موافقت عین مستقبل بود ساقط شد نون ثقیله مُدَّنَّ مُدَّانِّ مُدُّنَّ مُدِّنَّ مُدَّانِّ اُمْدُدْنَانِّ با نون خفیفه مُدَّنْ مُدُّنْ مُدِّنْ اسم فاعل مَادٌّ مَادَّانِ مَادُّونَ مَادَّةٌ مَادَّتَانِ مَادَّاتٌ اسم مفعول مَمْدُوْدٌ مَمْدُوْدَانِ مَمْدُوْدُوْنَ تا آخر

فصل بدانکه مصدر میمی و اسم مکان و زمان در فعل ثلاثی مجرد از یَفْعَلُ مَفْعَلٌ آید چون مَشْرَبٌ یعنی آشامیدن و زمان آشامیدن و مکان آشامیدن و از یَفْعُلُ نیز همچنین آید چون مَقْتَلٌ و در چند کلمه اسم زمان و مکان بر وزن مَفْعِلٌ ست چون مَطْلِعٌ و مَشْرِقٌ و مَغْرِبٌ و مَسْجِدٌ و مَنْبِتٌ و مَفْرِقٌ و مَسْقِطٌ و مَنْسِكٌ و مَجْزِرٌ و درین همه فتح جائز بود و از یَفْعِلُ مصدر میمی مَفْعَلٌ آید و اسم زمان و مکان مَفْعِلٌ آید چون مَجْلَسٌ و مَجْلِسٌ و از ناقص مطلقا همه مَفْعَلٌ آید و از مثال مطلقا همه مَفْعِلٌ چون مَوْعِدٌ و هر چه چنین بود داشته باشد بدانکه مِفْعَلٌ و مِفْعَلَةٌ و مِفْعَالٌ برای آله بود چون مِخْیَطٌ و مِفْرَقَةٌ و مِقْرَاضٌ و فَعْلَةٌ برای مرة بود چون ضَرْبَةٌ

وَفِعْلَةٌ برای هیأت بود چون جِلْسَةٌ و فُعْلَةٌ برای مقدار بود چون اُکْلَةٌ
وَفُعَالَةٌ برای آن چیز آید که از فعل ساقط شود چون کُنَاسَةٌ و قُلَامَةٌ
وَقُرَاضَةٌ بدانکه از مزید ثلاثی و رباعی مجرد و مزید فیه مصدر میمی و اسم مکان و اسم
زمان بر وزن اسم مفعول آن باب بود چون مُکْرَمٌ و مُدَحْرَجٌ و مُتَدَحْرَجٌ

فصل بدانکه فَعَلَ یَفْعَلُ مشروط ست بآنکه عین فعل و یا لام فعل وی حرفی
از حروف حلق باشد و آن شش حرف ست همزه و ها و حا و خا و عین و غین
و در مثال ازین باب چون وَضَعَ یَضَعُ واو در مستقبل معلوم بیفتاد زیرا که
در اصل یَوْضِعُ بوده است چنانکه در یَعِدُ بعده کسرهٔ ضاد را بفتحه بدل کردند
بجهت موافقت حرف حلق بخلاف وَجِلَ یَوْجَلُ که واو باقی ماند بر حال خود

باب افعال صحیح ماضی اَکْرَمَ اَکْرَمَا اَکْرَمُوا تا آخر مستقبل یُکْرِمُ
یُکْرِمَانِ یُکْرِمُونَ تا آخر اصل یُکْرِمُ یُؤَکْرِمُ بوده است چون در اُکْرِمُ
که در اصل أُأَکْرِمُ بود دو همزه جمع شدند یکی را از جهت گرانی انداختند و در
باقی الفاظ نیز افتاد جهت موافقت اُکْرِمُ امر حاضر را از مستقبل مخاطب
گیرند و گویند اَکْرِمْ اَکْرِمَا اَکْرِمُوا تا آخر و این همزه قطعی ست چون

بما قبل خود متصل شود ساقط نگردد چون فَاَکْرِمْ وَثَمَّ اَکْرِمْ و نون ثقیله وخفیفه
بران قیاس که دانسته شد اسم فاعل مُکْرِمٌ مُکْرِمَانِ مُکْرِمُوْنَ تا آخر اسم مفعول
مُکْرَمٌ مُکْرَمَانِ مُکْرَمُوْنَ تا آخر غالب در باب افعال تعدیهٔ فعل ثلاثی مجرد لازم باشد
چون اَذْهَبْتُ زَیْدًا اَذْهَبَ زَیْدٌ وَاَجْلَسْتُ زَیْدًا فَجَلَسَ زَیْدٌ وشاید که
بمعنی دخول در وقت باشد چون اَصْبَحَ زَیْدٌ وَاَمْسٰی وگاه باشد که بمعنی رسیدن
بهنگام بود چون اَحْصَدَ الزَّرْعُ وبمعنی کثرت آید چون اَثْمَرَ النَّخْلُ وبمعنی
یافتن چیزی بر صفتی باشد چون اَحْمَدْتُ زَیْدًا اَیْ وَجَدْتُهٗ مَحْمُوْدًا وبمعنی
سلب نیز بیاید چون اَشْکَیْتُهٗ مثال واوی اَلْاِیْعَادُ بیم کردن در اصل
اِوْعَادٌ بود واو ساکن را برائی کسرهٔ ما قبل بیا بدل کردند اِیْعَادٌ شد
ماضی معلوم اَوْعَدَ اَوْعَدَا اَوْعَدُوْا تا آخر مستقبل معلوم یُوْعِدُ
یُوْعِدَانِ یُوْعِدُوْنَ تا آخر امر حاضر اَوْعِدْ اَوْعِدَا اَوْعِدُوْا
اسم فاعل مُوْعِدٌ اسم مفعول مُوْعَدٌ مثال یائی اَلْاِیْسَارُ
توانگر شدن ماضی معلوم اَیْسَرَ اَیْسَرَا اَیْسَرُوْا تا آخر مستقبل معلوم
یُوْسِرُ یُوْسِرَانِ یُوْسِرُوْنَ تا آخر ماضی مجهول اُوْسِرَ اُوْسِرَا

اُوسِرُوا مستقبل مجهول یُوسَرُ یُوسَرَانِ یُوسَرُونَ امر حاضر
اَیسِرْ اَیسِرَا اَیسِرُوا اَیسِرِی اَیسِرَا اَیسِرْنَ امر حاضر بانون ثقیله
اَیسِرَنَّ اَیسِرَانِّ اَیسِرُنَّ اَیسِرِنَّ اَیسِرَانِّ اَیسِرْنَانِّ بانون خفیفه
اَیسِرَنْ اَیسِرُنْ اَیسِرِنْ امر غائب لِیُوسِرْ لِیُوسِرَا
لِیُوسِرُوا تا آخر نهی غائب لَا یُوسِرْ لَا یُوسِرَا لَا یُوسِرُوا
تا آخر اسم فاعل مُوسِرٌ مُوسِرَانِ مُوسِرُونَ تا آخر اسم مفعول
مُوسَرٌ مُوسَرَانِ مُوسَرُونَ تا آخر اجوف واوی الاقامة
بپای داشتن ماضی معلوم اَقَامَ اَقَامَا اَقَامُوا تا آخر اَقَامَ در اصل
اَقْوَمَ بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن فتح واو را نقل کرده بما قبل
داوند واو در موضع حرکت بود و ما قبل وی مفتوح واو را بالف بدل کردند
اَقَامَ شد و در اَقَمْنَ تا آخر الف بالتقای ساکنین بیفتاد مستقبل معلوم
یُقِیمُ یُقِیمَانِ یُقِیمُونَ تُقِیمُ تُقِیمَانِ یُقِمْنَ تا آخر یُقِیمُ در اصل
یُقْوِمُ بود کسره بر واو ثقیل بود بما قبل دادند برای کسره واو بیا بدل شد
و در یُقِمْنَ و تُقِمْنَ یا بالتقای ساکنین بیفتاد ماضی مجهول اُقِیمَ

اُقِيمَا اُقِيمُوْا تا آخر مستقبل مجهول يُقَامُ يُقَامَانِ

يُقَامُوْنَ تُقَامُ تُقَامَانِ يُقَمْنَ تا آخر امر حاضر اَقِمْ اَقِيمَا

اَقِيمُوْا نون ثقيله اَقِيمَنَّ اَقِيمَانِّ اَقِيمُنَّ اَقِيمِنَّ

اَقِيمَانِّ اَقِمْنَانِّ نون خفيفه اَقِيمَنْ اَقِيمُنْ اَقِيمِنْ اسم فاعل

مُقِيمٌ اسم مفعول مُقَامٌ اصل مُقِيمٌ مُقْوِمٌ بود برقياس يُقِيمُ

اصل مُقَامٌ مُقْوَمٌ بود برقياس يُقَامُ واو را بالف قلب كردند ودر

يُقَمْنَ وتُقَمْنَ الف بيفتاد نهى لَا تُقِمْ جحد لَمْ يُقِمْ يا بالتقاى ساكنين

بيفتاد نفى لَا يُقِيمُ استفهام هَلْ يُقِيمُ اِقَامَةٌ در اصل

اِقْوَامًا بود بروزن اِفْعَالًا فتحه واو را بما قبل دادند واو الف

شد وبيفتاد عوض او تا در آخر در آوردند اِقَامَةٌ شد

اجوف يائى الاطارة پريدن وپرانيدن اَطَارَ يُطِيرُ

اِطَارَةً فهو مُطِيرٌ اسم مفعول مُطَارٌ امر اَطِرْ نهى

لَا تُطِرْ ناقص واوى الارضاء خشنود گردانيدن

اَرْضَى يُرْضِي اِرْضَاءً اَلْمُرْضِي اَلْمُرْضَى امر اَرْضِ

41

صرف مير

نہی لَا تُرْضِ نون ثقیلہ اِرْضَیَنَّ تا آخر اِرْضَاءٌ در اصل اِرْضَاوٌ بود واو واقع شد در آخر بعد الف زائدہ بدل شد بہمزہ وہمچنین ست حال واو ویا کہ بعد الف زائدہ باشد چون کِسَاءٌ ورِدَاءٌ کہ در اصل کِسَاوٌ ورِدَایٌ بود لفیف مفروق اَلْاِیجَاءُ سودہ شدن سم ستور اَوْجَی یُوجِي اِیجَاءً فهو مُوجٍ امر اَوْجِ نہی لَا تُوجِ لفیف مقرون اَلْاِهْوَاءُ دوست گردانیدن اَهْوٰی یُهْوِي اِهْوَاءً فهو مُهْوٍ واُهْوِيَ یُهْوٰی اِهْوَاءً فهو مُهْوًی امر اَهْوِ نہی لَا تُهْوِ مضاعف اَلْاِحْبَابُ دوست داشتن اَحَبَّ یُحِبُّ اِحْبَابًا اَلْمُحِبُّ اَلْمُحَبُّ امر اَحِبَّ اَحْبِبْ اَحِبِّ اَحْبِبْ نہی لَا تُحِبَّ لَا تُحِبِّ لَا تُحْبِبْ مہموز الفاء اَلْاِیمَانُ گرویدن اٰمَنَ یُؤْمِنُ اِیمَانًا دو ہمزہ جمع شد نداول مکسور ثانی ساکن واجب شد قلب دوم بیا ودر اٰمَنَ بالف ودر اُومِنَ بواو چنانکہ در ما تقدم معلوم شد ودر یُؤْمِنُ ومُؤْمِنٌ قلب ہمزہ بواو جائز ست نہ واجب

تبصرۂ ضروری الحفظ بصیرت افزای حفظ کنندگان

مہموز العین وناقص یائی الإرْآءُ و الإراءَةُ نمودن اصل الإرْآءُ الإرْآيُ بود یا بسبب وقوع بعد الف زائده همزه شد واصل الإراءة الإرْآيَة بود یا بقاعدهٔ مذکور همزه شد وحرکت همزهٔ متحرکه که بعد ساکن بسکون غیر لازم واقع ست نقل کرده بماقبل دادند وهمزه را بر خلاف قیاس برای تخفیف وجوباً بیفگندند وعوض آن تا در آخر افزودند الإراءةُ شد ماضی معروف أَرَى أَرَيَا أَرَوْا أَرَتْ أَرَتَا أَرَيْنَ الخ اصل أَرَى أَرْأَيَ بود حرکت همزهٔ متحرکهٔ واقعه بعد ساکن بسکون غیر لازم بماقبل دادند وهمزه را برای تخفیف بر خلاف قیاس وجوباً بیفگندند ویای لام کلمه بسبب تحرک وانفتاح ماقبل الف گشت ودر جمع مذکر وغائبه الف باجتماع ساکنین حقیقةً ودر تثنیهٔ غائبه بفراهم آمدن دو ساکن تقدیری بیفتاد ودر تثنیهٔ مذکر بسبب لزوم التباس مثنی بواحد ودر باقی صیغها بعدم علت قلب یا الف نگردید مضارع معروف يُرِي يُرِيَانِ يُرُونَ تُرِي تُرِيَانِ يُرِينَ الخ اصل يُرِي يُرْئِيُ بروزن يُكْرِمُ بود حرکت همزهٔ متحرک که بعد ساکن بسکون غیر لازم واقع ست بماقبل دادند وهمزه را برای تخفیف بحذف واجب بر خلاف قیاس انداختند وضمه که حرکت ثقیل ست از یا که حرف علت ضعیف ست بجهت ثقل حذف ساختند وهمچنین در تُرِي أُرِي نُرِي ودر جمع مذکر ومخاطبه یا بعد نقل حرکتش بماقبل بفراهم آمدن دو ساکن بیفتاد ودر باقی صیغها سوای حذف همزه بقانون مذکور بوجه عدم علت تغیرے نشده ماضی مجهول أُرِيَ أُرِيَا أُرُوا أُرِيَتْ أُرِيَتَا أُرِينَ تا آخر أُرِيَ در اصل أُرْئِيَ بود همزه بقانون مذکور بیفتاد وهمچنین در تمامی صیغها مگر در جمع مذکر غائب یا بعد نقل حرکتش بماقبل بعد سلب حرکت آن نیز ساقط کردند مضارع مجهول يُرَى يُرَيَانِ يُرَوْنَ تُرَى تُرَيَانِ يُرَيْنَ الخ يُرَى در اصل يُرْأَيُ بود همزه بقانون مذکور بیفتاد ویا بسبب تحرک وانفتاح ماقبل الف گردید وهمچنین در تُرَى أُرَى نُرَى واز جمع مذکر ومخاطبه الف باجتماع ساکنین نیز ساقط گردید ودر چار تثنیه بسبب لزوم التباس لفظی بمفرد وقت

مجهول لن یران و در باقی صیغها بعدم علت اعلال یا الف نگردید نفی بلم معروف و مجهول
لم یُرِ لم یُرِیَا لم یُرُوا الخ بکسر را معروف و بفتح آن مجهول یای مکسور از معروف و الف از مجهول
بسبب لم افتاد و تخفیف همزه و اعلال صیغها بقوانین سابق امر حاضر معروف اَرِ اَرِیَا
اَرُوا اَرِی اَرِینَ اَرِ در اصل اِرْاَی بر وزن اِکْرِمْ بود همزه بقانون مذکور بیفتاد و همچنین
در سایر صیغها و یا درین صیغه بسبب وقف ساقط گردید و از جمع مذکر و مخاطبه بعد نقل حرکتش بماقبل یا
سلب حرکت آن باجتماع ساکنین محذوف گشت و در تثنیه و مخاطبات بعدم علت اعلال یا سالم ماند
امر حاضر مجهول لِتُرَ لِتُرَیَا لِتُرَوا لِتُرَی لِتُرَینَ لِتُرَ در اصل لِتُرْاَی بود همزه بقانون
مذکور بیفتاد و الف مبدله از یا بسبب وقف و از جمع و مخاطبه باجتماع ساکنین و در تثنیه و جمع مونث بوجه
مذکور جیم یا سالم ماند امر حاضر معروف بانون ثقیله اَرِیَنَّ اَرِیَانِّ اَرُنَّ اَرِنَّ اَرِینَانِّ در
اَرِیَنَّ بزوال علت حذف یای محذوفه را باز آوردند اَرُنَّ بضم را جمع مذکر را از اَرُوا و بکسر را
مخاطبه را از اَرِی بنا نمودند چون نون ثقیله در آمد دو ساکن بهم آمدند واو را بسبب استغنا از ضمه
و یا را بجهت بی نیازی از کسره و بسبب فراهم آمدن دو ساکن محذوف ساختند و در تثنیه و جمع
مخاطبات یا سالم ماند امر حاضر مجهول بانون ثقیله لِتُرَیَنَّ لِتُرَیَانِّ لِتُرَوُنَّ لِتُرَیِنَّ
لِتُرَیْنَانِّ در لِتُرَیَنَّ الف محذوفه خواست که بزوال علت باز آید چون ساکن بود و ماقبل
نون ثقیله متحرک میبایست لهذا یا را که اصل الف بود باز آوردند و لِتُرَوُنَّ بضم واو جمع مذکر را از
لِتُرَوا و لِتُرَیِنَّ بکسر یا صیغه مخاطبه را از لِتُرَی بنا نمودند چون نون ثقیله آمد ساکن فراهم شدند
برای رفع آن در اول واو را ضمه دادند و در ثانی کسره قانون هرگاه واو ساکن علامت جمع
مذکر و یای ساکن علامت مخاطبه بانون تاکید جمع شود اگر مده یعنی حرکت ماقبل هر دو موافق ست
بجهت دلالت ضمه و کسره آن واو و یا را باجتماع ساکنین حذف کنند چنانکه در لَیَغزُنَّ والجیش و
قُولِنَّ الحق که واو و یا را باجتماع ساکنین از تلفظ ساقط کرده اند و اگر مده نباشد یعنی حرکت ماقبل
موافق نبود آن غیر مده را برای رفع اجتماع ساکنین حرکت مناسب او میدهند چنانکه در
اِخشَوُا الله و ارضَیِ الرسول واو را ضمه و یا را کسره داده اند امر حاضر معروف با نون خفیفه

اَرِیَنَّ اَرُنُّ اَرِنُّ ایضاً اَرِیَا اَرُوا اَرِی در واحد مذکر نون خفیفه ماقبل مفتوح بالف در جمع
مذکر بواو ومخاطبه بیا بدل گردید یا بعد حذف نون مذکور واو ویاے محذوفه باز آمد تنبیه دیگر اقسام
امر ونهی تمامه بانون وبی نون را برهمین مذکورات قیاس باید کرد واستخراج تصاریف باید نمود
اسم فاعل مُرٍ مُرِیَانِ مُرُوْنَ مُرِیَةٌ مُرِیَتَانِ مُرِیَاتٌ مُرٍ بکسر را در اصل مُرْإِیٌ بروزن مُکْرِمٌ
بود همزه بقانون مذکور افتاد وچون ضمه بسبب ثقل از یا ساقط شد یا باجتماع ساکنین ساقط
گردید ودر مُرُوْنَ جمع مذکر که در اصل مُرْإِیُوْنَ بروزن مُکْرِمُوْنَ بود چون همزه بقانون مذکور
ساقط گردید یا بعد نقل ضمه اش بماقبل بعد سلب حرکت آن بالتقاے ساکنین محذوف شد
اسم مفعول مُرًی مُرَیَانِ مُرَوْنَ مُرَاةٌ مُرَیَتَانِ مُرَیَاتٌ همزه در تمامی این صیغها بقانون مذکور
بیفتاد ویا در واحد مذکر وجمع الف شد والف باجتماع ساکنین ساقط گردید ودر واحد مؤنث
یا الف شد والف سالم ماند ودر تثنیه مذکر وجمع مؤنث بسبب التباس اینها بواحد خود ها
ودر تثنیه مؤنث بسبب حمل آن بر تُرَیَانِ تثنیه مؤنث مضارع یا الف نشد **مهموز
فا ولفیف مقرون** اَلْاِیْوَاءُ پناه وجاے دادن که در اصل اَلْاِءْوَایُ بود دو همزه
جمع شدند اول مکسور ثانی ساکن واجب ست قلب ثانی بیا ویاے واقعه بعد الف زائده
همزه شد **ماضی معلوم** اٰوٰی اٰوَیَا اٰوَوْا اٰوَتْ اٰوَتَا اٰوَیْنَ تا آخر اٰوٰی در اصل اَءْوَیَ
بود دو همزه جمع شدند اول مفتوح وثانی ساکن ثانی بالف وجوباً منقلب شد وهمچنین در باقی
کلمات ویا بتحرک وانفتاح ماقبل الف گردید واز جمع مذکر وواحد وتثنیه مؤنث الف باجتماع
ساکنین بیفتاد ودر تثنیه مذکر بسبب لزوم التباس تثنی بواحد ودر باقی صیغها بنا یافتن علت
قلب یا الف نگردید **مضارع معلوم** یُؤْوِیْ یُؤْوِیَانِ یُؤْوُوْنَ تُؤْوِیْ تُؤْوِیَانِ یُؤْوِیْنَ
الخ یُؤْوِیْ در اصل یُؤْءْوِیُ بهمزه فا کلمه بود همزه منفرده ساکنه واقعه بعد مضموم جوازاً
واو شد وهمچنین در سائر اخواتش وضمه یارا بجهت ثقل ساقط کردند واز جمع مذکر ضمه واز مخاطبه
کسره از یا بعد سلب حرکت ماقبل بماقبل دادند ویارا باجتماع ساکنین بیفگندند ودرین
صیغها واو در واو ادغام نشد زیرا که واو اول بدل همزه آمده است **ماضی مجهول**

اُوْوِیَ اُوْوِیَا اُوْوُا اُوْوِیْتَ اُوْوِیْتَا اُوْوِیْنَ تا آخر اُوْوِیَ در اصل اُءْوِیَ بود ہمزۂ ثانیہ ساکنہ واقعہ بعد ہمزۂ مضمومہ وجوباً واو شد وہمچنین در باقی صیغہا وسبب اینکہ واو اول بدل ہمزہ آمدہ است ادغام نگردید ویا از جمع مذکر بعد نقل ضمۂ او بماقبل پس سلب حرکت آن بفراہم آمدن دو ساکن بیفتاد **مضارع مجہول** یُوْوٰی یُوْوَیَانِ یُوْوَوْنَ تُوْوٰی تُوْوَیَانِ یُوْوَیْنَ تا آخر یُوْوٰی در اصل یُءْوَیُ بروزن یُکْرَمُ بود ہمزۂ منفردۂ ساکنۂ واقعۂ بعد مضموم جوازاً بواو منقلب گشت وہمچنین در تمامی صیغہا ویا بسبب تحرک وانفتاح ماقبل الف گردید وہمچنین در واحد مؤنث ومخاطب ودر دو صیغۂ متکلم واین الف از صیغۂ جمع مذکر ومخاطبہ باجتماع ساکنین بیفتاد ودر باقی صیغہا یا سالم ماند وسبب اینکہ واو اول بدل ہمزہ آمدہ است در واو مدغم نگردید **نفی بلم** لَمْ یُؤْوِ از معروف بکسر واو وازمجہول بفتح واو والف بسبب لم افتاد وہمچنین از لَمْ تُؤْوِ لَمْ اُؤْوِ لَمْ نُؤْوِ واز جمع مذکر ومخاطبہ یا بعد نقل حرکت آن بماقبل پس سلب حرکت ازان در معروف والف در مجہول باجتماع ساکنین بیفتاد **امر حاضر معروف** اٰوِ اٰوِیَا اٰوُوْا اٰوِیْ اٰوِیْنَ ہمزہ بقاعدۂ اُوْلٰی وجوباً الف شد ویا در واحد مذکر بسبب امر واز جمع مذکر ومخاطبہ بعد نقل حرکتش بماقبل پس سلب حرکت آن باجتماع ساکنین بیفتاد ودر باقی سالم ماند **امر حاضر مجہول** لِتُؤْوَ لِتُؤْوَیَا لِتُؤْوَوْا لِتُؤْوَیْ لِتُؤْوَیْنَ لِتُؤْوَ در اصل لِتُءْوَیْ بروزن لِتُکْرَمْ بود ہمزہ بقاعدۂ معلوم جوازاً واو شد در تمامی صیغہا ویا بعد قلب بالف والف بسبب امر درین صیغہ واز جمع مذکر ومخاطبہ باجتماع ساکنین بیفتاد **امر حاضر معروف بانون ثقیلہ** اٰوِیَنَّ اٰوِیَانِّ اٰوُنَّ اٰوِنَّ اٰوِیْنَانِّ یائے محذوفہ بزوال علت حذف در واحد مذکر باز آمد اٰوِیَنَّ بضم واو جمع مذکر را از اٰوُوْا بنا نمودند وبکسر آن مخاطبہ را از اٰوِیْ چون نون تاکید در آخر آمد دو ساکن جمع شدند واو ویارا کہ علامت بود بجہت استغنا ازان بسبب ضمہ وکسرۂ ماقبل بسبب التقائے ساکنین بیفگندند چنانکہ معلوم شد **امر حاضر مجہول بانون ثقیلہ** لِتُؤْوَیَنَّ لِتُؤْوَیَانِّ لِتُؤْوَوُنَّ لِتُؤْوَیِنَّ لِتُؤْوَیْنَانِّ در واحد مذکر بزوال علت حذف الف خواست

که باز آید چون ماقبل نون ثقیله متحرک باید و قابل حرکت نبود لهذا یا را که الف بدل آن آمده بود باز آوردند و در جمع مذکر و مخاطبه چون به آمدن نون ثقیله دو ساکن مجتمع گردیدند برای رفع آن واو را ضمه و یا را کسره دادند بسبب نبودن کدامی دلالت کننده بران واو و یا را حذف نساختند **امر حاضر با نون خفیفه** اَاوِیَنْ اَاوُنْ اَاوِنْ بر قیاس نون ثقیله در تخفیف همزه و اعلال **ایضاً امر معروف با نون خفیفه** اَاوِیَا اَاوُوْا اَاوِیْ بقلب نون خفیفهٔ ماقبل مفتوح در واحد مذکر بالف و در جمع مذکر و مخاطبه بواو و یا چون نون خفیفه محذوف شد در جمع مذکر و مخاطبه واو و یای محذوفه بزوال علت حذف باز آمد بوجه مذکور سابق و برهمین قیاس ست باقی صیغهای امر و نهی **قانون** چون در صیغهٔ جمع مذکر و مخاطبه بسبب در آمدن نون تاکید اجتماع ساکنین میان واو و یای علامت و نون تاکید لازم آید اگر علامت مذکوره مده است یعنی حرف علت ساکن و حرکت ماقبل موافق آن مده را بسبب استغنا از ضمه و کسرهٔ ماقبل برای اختصار حذف کنند و غیر مده را بحرکت مناسب حرکت دهند **اسم فاعل** مُؤْوٍ مُؤْوِیَانِ مُؤْوُوْنَ مُؤْوِیَةٌ مُؤْوِیَتَانِ مُؤْوِیَاتٌ مُؤْوٍ در اصل مُؤْوِیٌ بود همزه بقاعدهٔ یُؤْوِیْ در تمامی صیغها جوازاً بواو بدل شد و مانع ادغام از سابق معلوم که واو اول بدل همزه است و یا بعد سقوط ضمه اش بسبب ثقل و در جمع مذکر بنقل ضمهٔ آن بماقبل بعد ازالهٔ حرکت آن باجتماع ساکنین بیفتاد **اسم مفعول** مُؤْوًی مُؤْوَیَانِ مُؤْوَوْنَ مُؤْوَاةٌ مُؤْوَیَتَانِ مُؤْوَیَاتٌ مُؤْوًی در اصل مُؤْوَیٌ بر وزن مُکْرَمٌ بود همزه بقانون مذکور در تمامی صیغها بواو بدل شد جوازاً و یا در واحد و جمع مذکر و مؤنث بسبب تحرک و انفتاح ماقبل الف گردید و الف بالتقای ساکنین ساقط شد و در تثنیهٔ مذکر و جمع مؤنث بجهت التباس بواحد یا الف نشد چه اگر یا الف گردیدی الف باجتماع ساکنین بیفتادی التباس مفرد و تثنیهٔ مذکر وقت اضافت بضمیر لفظاً و خطاً و بغیر آن و واحد و جمع مؤنث فقط لفظاً لازم آمدی و در تثنیهٔ مؤنث بسبب حمل آن بر تثنیهٔ مؤنث مضارع مجهول یا الف نشد فقط تمت

باب تفعیل این باب برای تکثیر باشد چون طُفْتُ وطَوَّفْتُ وفَتَحَ البابَ و فَتَّحَ الابوابَ و ماتَ المالُ و مَوَّتَ الاموالُ و از برای مبالغه باشد چون صَرَحَ هویدا شد و صَرَّحَ نیک هویدا شد و از برای تعدیه بود چون فَرِحَ زَیْدٌ و فَرَّحْتُهُ و از برای نسبت نیز باشد چون فَسَّقْتُهُ ای نَسَبْتُهُ اِلَی الفِسْقِ و کَفَّرْتُهُ ای نَسَبْتُهُ اِلَی الکُفْرِ و مصدر این باب بر وزن تَفْعِیل آید غالباً و فِعّالاً چون کِذّاباً و تَفْعِلَةً چون تَبْصِرَةً و فَعّالاً چون سَلّاماً و کَلّاماً نیز آید صحیح و مثال و اجوف و مضاعف این باب بر یک قیاس آید چون کَرَّمَ و وَحَّدَ و قَوَّلَ و حَبَّبَ و ناقص یائی چون ثَنّیٰ یُثَنّی تَثْنِیَةً اَلْمُثَنّیٰ اَلْمُثَنّیٰ ثَنِّ لاتُثَنِّ و مصدر ناقص یائی این باب اکثر بر وزن تَفْعِلَة آید و گاه باشد که بر وزن تفعیل آید از جهت ضرورت شعر چون شعر فَهْیَ تُنَزِّیْ دَلْوَهَا تَنْزِیًّا کَما تُنَزِّیْ شَهْلَةٌ صَبِیًّا مهموز هر باب چون صحیح آن باب ست چنانکه دانسته شد و لفیف مفروق و مقرون حکم ناقص دارد چون وَصّیٰ

يُوَصِّي تَوْصِيَةً وَطَوَّى يُطَوِّي تَطْوِيَةً باب مفاعلت اصل این باب آنست که میان دو کس باشد یعنی هر یک بدیگری آن کند که آن دیگری باوی کند لیکن یکی در لفظ فاعل باشد و دیگری مفعول و بحسب معنی عکس این نیز لازم آید چون ضَارَبَ زَیْدٌ عَمْرًا و شاید که بین اثنین نباشد چون سَافَرْتُ و عَاقَبْتُ اللِّصَّ و مصدر این باب بر وزن مُفَاعَلَةً و فِعَالًا و فِيعَالًا می آید چون قَاتَلَ يُقَاتِلُ مُقَاتَلَةً و قِتَالًا و قِيتَالًا و صحیح و مثال و اجوف این باب یکسانست چون ضَارَبَ و وَاعَدَ و قَاوَلَ ناقص یائی اَلْمُرَامَاةُ بایکدیگر تیر انداختن رَامَى يُرَامِي مُرَامَاةً اَلْمُرَامِي اَلْمُرَامَى رَامِ لَا تُرَامِ لفیف همچو ناقص آید چون وَافَى يُوَافِي مُوَافَاةً مهموز هر باب چون صحیح آن باب باشد مضاعف اَلْمُحَابَّةُ وَالْحِبَابُ بایکدیگر دوستی داشتن حَابَّ يُحَابُّ مُحَابَّةً ماضی مجهول حُوبَّ مستقبل مجهول يُحَابُّ اصل مستقبل معلوم يُحَابِبُ و اصل مجهول يُحَابَبُ بعد از آنکه ادغام کردند هر دو یکسان شدند الا در دو جمع مؤنث معلوم يُحَابِبْنَ مجهول يُحَابَبْنَ و همچنین اسم فاعل و اسم مفعول نیز بر یک صورت آید در لفظ چون مُحَابٌّ لیکن اصل اسم فاعل مُحَابِبٌ بود و اصل اسم مفعول مُحَابَبٌ امر حَابَّ حَابِّ حَابِبْ نهی لَا تُحَابَّ لَا تُحَابِّ لَا تُحَابِبْ

باب افتعال این باب مطاوع[له] فَعَلَ باشد چون جَمَعْتُهٗ فَاجْتَمَعَ

له برای مطاوعت مجرد آید ۱۲

وَنَشَرْتُهٗ فَانْتَشَرَ وشاید که بین اثنین باشد بمعنی تفاعل چون اِخْتَصَمَ زَیْدٌ

وغممته فاغتم ۱۲

وَعَمْرٌو وبمعنی فَعَلَ باشد چون جَذَبَ واِجْتَذَبَ **مثال واوی**

اَلْاِتِّهَابُ هبه قبول کردن اِتَّهَبَ یَتَّهِبُ اِتِّهَابًا اَلْمُتَّهِبُ اِتَّهِبْ

لَا تَتَّهِبْ اصل اِتَّهَبَ اِوْتَهَبَ بود واو را تا کردند وتا را در تا ادغام نمودند اِتَّهَبَ

شد گاه باشد که گویند اِیتَهَبَ یاتَهِبُ اِیتِهَابًا چون اِیتَعَدَ یاتَعِدُ اِیتِعَادًا

مثال یائی اِتَّسَرَ یَتَّسِرُ اِتِّسَارًا که در اصل اِیْتَسَرَ یَیْتَسِرُ اِیْتِسَارًا بود یا را

تا کردند وتا را در تا ادغام کردند وگاه باشد که گویند اِیتَسَرَ یاتَسِرُ اِیتِسَارًا **اجوف**

واوی اَلْاِجْتِیَابُ قطع بیابان کردن اِجْتَابَ یَجْتَابُ اِجْتِیَابًا اسم فاعل

واسم مفعول اَلْمُجْتَابُ لیکن اصل اسم فاعل مُجْتَوِبٌ واصل اسم مفعول مُجْتَوَبٌ

بود امر حاضر اِجْتَبْ اِجْتَابَا اِجْتَابُوا اصل امر اِجْتَوِبْ اِجْتَوِبَا اِجْتَوِبُوا بود لفظ

ماضی وامر باهم مشتبه شدند در تثنیه وجمع مذکر لیکن در اصل تفاوت ست ماضی مجهول اُجْتِیبَ

در اصل اُجْتُوِبَ بود کسرهٔ واو را بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل واو یا شد **اجوف یائی**

اَلْاِخْتِیَارُ برگزیدن ماضی اِخْتَارَ مستقبل یَخْتَارُ اِخْتَارَ در اصل اِخْتَیَرَ بود یا الف شد

ماضی مجهول اُخْتِیْرَ در اصل اُخْتُیِرَ بود کسره بر یا ثقیل بود بما قبل دادند
بعد از سلب حرکت ماقبل اُخْتِیْرَ شد ناقص یائی کالْاِجْتِبَاءُ برگزیدن
اِجْتَبٰی یَجْتَبِیْ اِجْتِبَاءً اَلْمُجْتَبِیْ اَلْمُجْتَبٰی اِجْتَبِ لَاتَجْتَبِ مضاعف
کالْاِمْتِدَادُ کشیدن اِمْتَدَّ یَمْتَدُّ اِمْتِدَادًا فهو مُمْتَدٌّ
اسم فاعل واسم مفعول یکسان ست لیکن اصل اسم فاعل مُمْتَدِدٌ
واصل اسم مفعول مُمْتَدَدٌ امر حاضر اِمْتَدَّ اِمْتَدِّ اِمْتَدِدْ نهی
لَاتَمْتَدَّ لَاتَمْتَدِّ لَاتَمْتَدِدْ باب انفعال این باب
متعدی نباشد ومطاوع فَعَلَ بود چون کَسَرْتُهُ فَانْکَسَرَ وشاید که مطاوع

پس آن مدن انفعل فعل واصل را تا دلالت کند بر قبول کردن اثر فاعل ۱۲

۵۲ ناقص واوی الارتضاء پسندیدن لفیف مقرون الاستواء راست شدن مهموز فا الائتلاف شوریده شدن کار مهموز فا ومضاعف الایتجاج

انفعل باشد چون انزعجته فانزعج اجوف واوی الانقیاد رام شدن انقاد

دور ساختم او را پس دور شد ۱۲

ینقاد انقیادا امر انقد نهی لاتنقد ماضی مجهول انقید اصلش

انقود بود کسره بر واو ثقیل بود با قبل او نقل کردند بعد از سلب حرکت ماقبل او ساکن ماقبل

مکسور یا بدل شد انقید گردید مستقبل مجهول ینقاد تا آخر ناقص واوی الانمحاء

سوده شدن انمحی ینمحی انمحاء المنمحی المنمحی انمح لاتنمح و برین قیاس بود

لفیف مقرون الانزواء گوشه گرفتن انزوی ینزوی انزواء فهو منزو

وذاک منزوی امر حاضر انزو نهی لاتنزو مضاعف الانصباب ریخته شدن

انصب ینصب انصبابا فهو منصب امر انصب انصبب

نهی لاتنصب لاتنصبب باب استفعال این باب برای طلب فعل باشد

چون استکتب واستخرج وشاید که برای انتقال باشد از حالی بحالی چون

استحجر الطین واستنوق الجمل وشاید که بمعنی اعتقاد باشد چون استکبرته

سنگ شد گل ۱۲ ناقه شد شتر ۱۲ بزرگ پنداشتم او را

واستصعبته مثال واوی الاستیجاب سزاوار چیزی شدن استوجب

سخت پنداشتم او را ۱۲

یستوجب استیجابا فهو مستوجب امر استوجب نهی لاتستوجب بر قیاس صحیح

استیجابا در اصل استوجابا بود واو بجهت کسره ماقبل یا شد اجوف واوی

الاستقامة راست شدن استقام یستقیم استقامة بر قیاس اقام یقیم

اِقامَۃً ناقص یائی اَلاِسْتِخْباءُ خیمه زدن اِسْتَخْبٰی یَسْتَخْبِیْ

اِسْتِخْباءً اَلْمُسْتَخْبِیْ اَلْمُسْتَخْبیٰ امر اِسْتَخْبِ نهی لَاتَسْتَخْبِ

لفیف مقرون اَلاِسْتِحْیاءُ شرم داشتن اِسْتَحْیٰی یَسْتَحْیِیْ

اِسْتِحْیاءً فهو مُسْتَحْیٍ و مُسْتَحْیً امر اِسْتَحْیِ نهی لَاتَسْتَحْیِ وشاید که گویند

اِسْتَحٰی یَسْتَحِیْ اِسْتِحَاءً فهو مُسْتَحٍ اِسْتَحِ لَاتَسْتَحِ و در حَیِیَ جائز ست

که ادغام کنند و گویند حَیَّ یَحَیُّ لفیف مفروق اِسْتَوْفٰی یَسْتَوْفِیْ

اِسْتِیْفَاءً مُسْتَوْفٍ اِسْتَوْفِ لَاتَسْتَوْفِ مضاعف اَلاِسْتِتْبابُ

تمام شدن کار اِسْتَتَبَّ یَسْتَتِبُّ اِسْتِتْبَابًا اَلْمُسْتَتِبُّ اَلْمُسْتَتَبُّ

امر اِسْتَتِبَّ اِسْتَتِبِّ اِسْتَتْبِبْ نهی لَاتَسْتَتِبَّ لَاتَسْتَتِبِّ

لَاتَسْتَتْبِبْ و برین قیاس ست امر غائب و نهی غائب. جحد

باب تفعّل و این باب اکثر مطاوع فعّل باشد چون قَطَّعْتُهٗ

فَتَقَطَّعَ و بمعنی تکلّف و تشبّه آید چون تَحَلَّمَ و تَزَهَّدَ و بمعنی مهلت

آید چون تَجَرَّعَ زَیْدٌ چون در مستقبل باب تفعّل و

جرعه جرعه خورد زید آب را و همچنین ست تحفّظ اندک اندک حفظ کرد ۱۲

تفاعُل دو تا جمع شوند جائز باشد که یکی را بیندازند چون تَنَزَّلُ الْمَلٰئِکَةُ

۱۲ فرشتگان آیند فی آهسته آهسته

وتزاور عن كهفهم ناقص یائی اَلتَّمَنِّي آرزو خواستن

تَمَنّٰی یَتَمَنّٰی تَمَنِّیًا اصل مصدر تَمَنُّیًا بود ضمه را بجهت یا

بکسره بدل کردند اسم فاعل مُتَمَنٍّ اسم مفعول مُتَمَنًّی امر حاضر

تَمَنَّ نهی لَا تَمَنَّ بحذف یک تا مضاعف تَحَبَّبَ یَتَحَبَّبُ

تَحَبُّبًا اَلْمُتَحَبِّبُ اَلْمُتَحَبَّبُ تَحَبَّبْ لَا تَحَبَّبْ بر قیاس صحیح

باب تفاعل اصل این باب آنست که میان متعدد باشد چنانکه

باب مفاعلت لیکن مجموع اینجا فاعل باشد بحسب صورت چون

تَضَارَبَ زَیْدٌ وَعَمْرٌو و در مفاعلت یکی بحسب صورت فاعل و دیگر مفعول

چنانکه گفته شد و شاید که بمعنی اظهار چیزی باشد که آن چیز نباشد چون

تَجَاهَلَ وَ تَمَارَضَ و بمعنی اَفْعَلَ آید چون تَسَاقَطَ بمعنی اَسْقَطَ

قال الله تعالی تُسَاقِطْ عَلَیْكِ رُطَبًا جَنِیًّا ای اَسْقَطَ

تا فرو ریزد بر تو خرمای تازه ۱۲۵

صرف میر

۵۴

ناقص واوی اَلتَّصَابِی عشقبازی کردن تَصَابَی یَتَصَابَی تَصَابِیًا ضمه در مصدر
بکسره بدل شد چنانکه در باب تفعّل اسم فاعل مُتَصَابٍ اسم مفعول
مُتَصَابًی امر تَصَابَ نهی لَا تَصَابَ بحذف یک تا مضاعف اَلتَّحَابُّ
با یکدیگر دوستی داشتن تَحَابَّ یَتَحَابُّ تَحَابًّا فهو مُتَحَابٌّ امر حاضر
تَحَابَّ تَحَابِّ تَحَابَبْ نهی لَا تَحَابَّ لَا تَحَابِّ لَا تَحَابَبْ

فصل بدانکه فا در باب تَفَعُّل و تَفَاعُل هرگاه یکی ازین یازده حروف
باشد تا و ثا و دال و ذال و زا و سین و شین و صاد و ضاد و طا و ظا روا باشد
که تا را ساکن کنند و از جنس فا گردانند و ادغام کنند و هر جا که اول ساکن باشد همزه وصل
در آید پس در تَطَهَّرَ یَتَطَهَّرُ تَطَهُّرًا گوئی اِطَّهَّرَ یَطَّهَّرُ اِطَّهُّرًا و در تَدَارَكَ
یَتَدَارَكُ تَدَارُكًا اِدَّارَكَ یَدَّارَكُ اِدَّارُكًا در قرآن مجید آمده است اَلْمُزَّمِّلُ
اَلْمُدَّثِّرُ فَادَّارَءْتُمْ و برین قیاس بود اِتَّرَّبَ یَتَّرَّبُ اِتَّرُّبًا و اِتَّابَعَ
یَتَّابَعُ اِتَّابُعًا و اِثَّبَّتَ یَثَّبَّتُ اِثَّبُّتًا و اِثَّاقَلَ یَثَّاقَلُ اِثَّاقُلًا و اِدَّثَّرَ
یَدَّثَّرُ اِدَّثُّرًا و اِدَّارَكَ یَدَّارَكُ اِدَّارُكًا و اِذَّكَّرَ یَذَّكَّرُ اِذَّكُّرًا و اِذَّابَحَ
یَذَّابَحُ اِذَّابُحًا و اِزَّمَّلَ یَزَّمَّلُ اِزَّمُّلًا و اِزَّاوَرَ یَزَّاوَرُ اِزَّاوُرًا و اِسَّرَّعَ
یَسَّرَّعُ اِسَّرُّعًا و اِسَّارَعَ یَسَّارَعُ اِسَّارُعًا و اِشَّجَّعَ یَشَّجَّعُ اِشَّجُّعًا و اِشَّاعَرَ

يشّاعر اشّاعرا و اصّعّد يصّعّد اصّعّدا و اصّاعد يصّاعد اصّاعدا و اضّرّع يضّرّع اضّرّعا و اضّاغن يضّاغن اضّاغنا و اطّهّر يطّهّر اطّهّرا و اطّابق يطّابق اطّابقا

کینه ورشدن ۱۲

و اظّرّف يظّرّف اظّرّفا و اظّاهر يظّاهر اظّاهرا

فصل بدانکه چون عین فعل در باب افتعال یکی ازین حروف مذکوره باشد روا بود که تای افتعال را عین گردانند وساکن کرده در عین ادغام کنند پس دو ساکن جمع شوند فا و تا بعضی حرکت تا را بر فا افگنند و

اختصم يختصم اختصاما فهو مختصم و ذاك مختصم گویند خصّم يخصّم خصّاما فهو مخصّم و مخصّم خصّم لا تخصّم و بعضی فا را بجهت

بفتح فا ۱۲

التقای ساکنین حرکت بکسر دهند و گویند خصّم يخصّم خصّاما فهو

برای رفع التباس باضی باب تفعیل ۱۲

مخصّم و مخصّم و خصّم لا تخصّم همزهٔ وصل بیفتاد از برای حرکت فا

باب افعلال احمرّ يحمرّ احمرارا فهو محمرّ احمرّ احمرّ احمرر لا تحمرّ لا تحمرّ لا تحمرر

باب افعيلال احمارّ يحمارّ احميرارا فهو محمارّ احمارّ احمارّ احمارر لا تحمارّ لا تحمارّ لا تحمارر

صرف صغیر

۵۶

تکمله در خاصیت این هر دو باب و تصاریف نافعهٔ مبتدیان

این هر دو باب را مبالغه و لزوم لازم و لون غالب نحو احمرّ و احمارّ سرخ شد و عیب قلیل چون احولّ واحوالّ
عینه برابر بینی شد سیاه چشم او و گاهی هر دو مقتضب آیند یعنی برای اینها ثلاثی مجرد مناسب معانی اینها نبود مثل
اقطرّ الرجل و اقطارّ خشمگین شد و گاهی افعلّ برای مطاوعت مجرد آید مثل دعوته فارعویٰ باز داشتم او را پس باز ماند
و خلیل گوید افعلّ مقصور افعالّ است **صحیح** از باب افعلال الاحمرار و تصریف آن گذشت **اجوف واوی**
الاعوجاج کژ شدن اعوجّ یعوجّ اعوجاجًا فهو معوجّ اعوجّ اعوجّ اعوجِج لا تعوجّ لا تعوجّ لا تعواجج
اجوف یائی الابیضاض سفید شدن ابیضّ یبیضّ ابیضاضًا فهو مبیضّ ابیضّ ابیضّ ابیضِض
لا تبیضّ لا تبیضّ لا تبیضِض هر دو بر قیاس صحیح **ناقص واوی** الاقتواء چاکر و شتن خواستن
و خدمت خواستن اصلش اقتواو بر وزن احمرار بود واو بعد الف زائده افتاد همزه گردید و متعدی بودنش شاذ است
زیرا که افعلال را لزوم لازم باشد چنانکه گذشت **سوال** اقتواء از افتعال چرا نشد **جواب** زیرا که تا اصلی ست که مجرد ش
قتو ست نه زائد که از لوازم افتعال ست **فائده** در تصاریف مثل صحیح بر صرف صغیر اکتفا ورزیده شد و در غیر آن برای
نفع طالبان صرف کبیر نوشته آمد **ماضی معروف** اقتویٰ اقتویا اقتووا اقتوت اقتوتا اقتوین تا آخر اصل
اقتویٰ اقتوو بود واو در سوم جا بود اکنون بر زائد از سوم در آمد ما قبل او مفتوح آن واو یا شد و یا بسبب
تحرک و انفتاح ما قبل الف گردید و واو که لام اول ست بسبب لزوم توالی اعلالین معلل نشد که کلمه بدان
مختل میگردید و در تثنیه مذکر یا شد و الف نگردید زیرا که اگر الف گشتی باجتماع ساکنین بیفتادے التباس
مثنی بمفرد لازم آمدی و آن مانع تعلیل ست و در جمع مذکر و واحد مؤنث الف باجتماع ساکنین تحقیقے افتاد
و در تثنیه مؤنث بعلت فراهم آمدن دو ساکن تقدیرًا و در جمع مؤنث واو یا شد و بس همچنین تا آخر
مضارع معلوم یقتوی یقتویان یقتوون تا آخر اصل یقتوی یقتوو بود واو در طرف افتاد و ما قبل مکسور
یا شد و ضمه یا بسبب ثقل ساقط گردید و در تثنیه و جمع واو بسبب افتادن در حکم طرف یا شد و یا در جمع بعد نقل
ضمه آن بما قبل بعد سلب حرکت بیفتاد و تقتوین مخاطبه و مخاطبات بعد تعلیل متفق شد و در اصل مختلف
زیرا که اصل مخاطبه تقتویین بر وزن تحمرین و اصل مخاطبات تقتوون بر وزن تحمررن **ماضی مجهول**
اقتوی اقتویا اقتووا اقتویت اقتویتا اقتوین تا آخر واو در بعضے بسبب افتادن در طرف و در بعضے
در حکم طرف و کسرهٔ ما قبل یا شد و یا بنقل ضمهٔ آن بما قبل بعد سلب حرکت در جمع مذکر غائب بیفتاد

و در باقی صیغها سالم ماند **مضارع مجهول** یُقْتَوٰی یُقْتَوَیَانِ یُقْتَوَوْنَ تا آخر واو در واحد مذکر غائب و
حاضر و غائبه و دو صیغه متکلم بسبب افتادن در زائد بر سوم جا و بودن ماقبل مفتوح یا شد و یا الف گردید
و در صیغه تثنیه غائب و غائبه اگر یا الف شدی التباس تثنیه بواحد لازم آمدی حالانکه مکرر گو گردید و در دو صیغه
جمع مذکر و مخاطبه الف باجتماع ساکنین ساقط گردید و در ینجا هم مخاطبه و مخاطبات در صورت موافق و در اصل مخالف
زیراکه اصل مخاطبه تُقْتَوَوِیْنَ بروزن تُحْمَرَرِیْنَ واو اخیر بسبب آمدن در زائد بر سوم جا و فتح ماقبل یا شد و یا بسبب
تحرک و انفتاح ماقبل الف گردید و الف باجتماع ساکنین بیفتاد و اصل مخاطبات تُقْتَوَوْنَ بروزن
تُحْمَرَرْنَ واو اخیر بقانون مسطور یا شد و یا بعدم علت اعلال سالم ماند **نفی بلم** لم یُقْتَوِ بکسر آخر معروف
یای مبدله از واو و بفتح آن مجهول الف مبدله از یا که بدل واو آمده بود بسبب لم ساقط شد **امر حاضر معروف**
اِقْتَوِ اِقْتَوِیَا اِقْتَوُوْا اِقْتَوِیْ اِقْتَوِیْنَ در واحد مذکر یای مبدله از واو بوقف افتاد و در جمع مذکر و مخاطبه باجتماع
ساکنین و در تثنیه و جمع مؤنث واو یا شد پس **امر حاضر مجهول** لِتُقْتَوَ لِتُقْتَوَیَا لِتُقْتَوَوْا لِتُقْتَوَیْ لِتُقْتَوَیْنَ
و در واحد مذکر الف مبدله از یا که بدل واو آمده بود بلام امر افتاد و در جمع مذکر و مخاطبه باجتماع ساکنین و در باقیها
واو یا شد و بعدم علت اعلال سالم ماند **امر حاضر معروف بانون ثقیله** اِقْتَوِیَنَّ اِقْتَوِیَانِّ اِقْتَوُنَّ
اِقْتَوِنَّ اِقْتَوِیْنَانِّ در اِقْتَوِیَنَّ واحد مذکر یای محذوفه بزوال علت حذف باز آمد و در اِقْتَوُنَّ جمع مذکر بضم واو و مخاطبه
بکسر آن هر گاه یای مبدله از واو باجتماع ساکنین محذوف شد واو علامت جمع مذکر و یا علامت مخاطبه بالتقای
ساکنین و باستغنا بسبب دلالت ضمه ماقبل و کسره آن بیفتاد **امر حاضر مجهول بانون ثقیله**
لِتُقْتَوَیَنَّ لِتُقْتَوَیَانِّ لِتُقْتَوَوُنَّ لِتُقْتَوَیِنَّ لِتُقْتَوَیْنَانِّ در لِتُقْتَوَیَنَّ واحد مذکر بفتح یا بزوال علت حذف
عود الف محذوف میخواست لیکن چون قابل حرکت نبود و ماقبل نون تاکید متحرک میبایست تا دو
ساکن فراهم نیایند لهذا عوض آن یای مبدله واو را باز آوردند و در لِتُقْتَوَوُنَّ بفتح واو اول و ضم
واو جمع مذکر و لِتُقْتَوَیِنَّ بکسر یای مخاطبه چون الف مبدله از یا که مبدله از واو است ساقط شد دو ساکن بهم
آمدند برای رفع آن در جمع مذکر واو را ضمه و در مخاطبه یا را کسره دادند زیراکه هر دو مده نبودند چنانچه در
اِخْشَوُا اللّٰهَ وَاخْشَیِ الرَّسُوْلَ برای رفع التقای ساکنین واو را ضمه داده اند و یا را کسره **فائده** در اِقْتَوُنَّ
واو مضموم لام اول ست و در لِتُقْتَوَوُنَّ واو اخیر مضموم علامت جمع **امر حاضر معروف بانون خفیفه**
اِقْتَوِیَنْ اِقْتَوُنْ اِقْتَوِنْ در اعلال بر قیاس ثقیله **ایضاً امر حاضر معروف بانون خفیفه** اِقْتَوِیَا

اِقْتَوُوا اِقْتَوِی در واحد مذکر بقلب نون خفیفه ماقبل مفتوح بالف مثل قول امرء القیس ع
قِفَا نَبْکِ مِنْ ذِکْرٰی حَبِیْبٍ وَمَنْزِلٖ * که در اصل قِفَنْ بود و در جمع مذکر و مخاطبه بقلب نون خفیفه
ماقبل مضموم و مکسور بواو و یا نزد یونس و یا حذف نون خفیفه و اعاده واو و یای محذوفه در وقف و غیر وقف
و باقی اقسام امر و نهی با نون تاکید و بدون آن برهمین قیاس ست **اسم فاعل** مُقْتَوٍ مُقْتَوِیَانِ
مُقْتَوُوْنَ مُقْتَوِیَةٌ مُقْتَوِیَتَانِ مُقْتَوِیَاتٌ مُقْتَوٍ در اصل مُقْتَوِوٌ بود چون واو بقاعده یَقْتَوِی یا شد
و ضمه از ان بسبب ثقل ساقط گردید یا باجتماع ساکنین میان او و تنوین بیفتاد و در مُقْتَوِیَانِ واو
بقاعده یَقْتَوِیَانِ یا شد و در مُقْتَوُوْنَ چون واو بسبب افتادن در حکم طرف و کسره ماقبل یا شد و ضمه
یا بجهت ثقل بعد سلب حرکت بماقبل منتقل گردید یا باجتماع ساکنین بیفتاد و مُقْتَوِیَةٌ الخ بر قیاس مُقْتَوِیَانِ
اسم مفعول مُقْتَوًی مُقْتَوَیَانِ مُقْتَوَوْنَ مُقْتَوَاةٌ مُقْتَوَیَتَانِ مُقْتَوَیَاتٌ مُقْتَوًی در اصل
مُقْتَوَوٌ بود واو بقاعده یُقْتَوٰی مجهول چون یا شد یا بسبب تحرک و انفتاح ماقبل الف گردید
و باجتماع ساکنین میان الف و تنوین الف بیفتاد و همچنین در مُقْتَوَوْنَ بفتح واو اول و در صیغه
غائبه یا الف شد و بس و در تثنیه مذکر بسبب لزوم التباس مثنی بواحد در حالت اضافت مثل مُقْتَوَاکَ
و در تثنیه مؤنث بسبب حمل آن بر یُقْتَوَیَانِ تثنیه مضارع مجهول و در جمع مؤنث بسبب التباس بمفرد
در تلفظ واو یا شد و یا الف نگشت **لفیف مقرون** اَلْاِحْوِوَاءُ سیاه شدن اصلش اَلْاِحْوِوَاوُ
بود واو بسبب افتادن بعد الف زائده همزه شد چنانکه در اَلْاِقْتِوَاءُ زیرا که لفیف هر باب مثل ناقص آن
باب باشد و بسبب نبودن تکرار در دو حرف اصلی مضاعف نام نشد **ماضی معروف** اِحْوَوٰی
اِحْوَوَیَا اِحْوَوَوْا اِحْوَوَتْ اِحْوَوَتَا اِحْوَوَیْنَ تا آخر اِحْوَوٰی در اصل اِحْوَوَوَ بسه واو مفتوحه بقاعده اِقْتَوٰی واو
یا شد و یا الف گشت و در تثنیه واو یا شد و بس چنانکه در اِحْوَوَیْنَ تا آخر و در جمع مذکر و دو صیغه بعد
او بعد قلب واو بیا و یا بالف الف نیز افتاد چنانکه در اِقْتَوَوْا و در دو صیغه بعد او و ازانجا که چون اعلال
واو غام بهم آیند بجهت تخفیف اعلال را ترجیح میدهند در اِحْوَوٰی ادغام نگردید **فائده** اِحْوَوّٰی بتشدید
واو بمعنی سبز شد نیز آمده یُقَالُ اِحْوَوَّتِ الْاَرْضُ اِذَا اخْضَرَّتْ **مضارع معلوم** یَحْوَوِی یَحْوَوِیَانِ یَحْوَوُوْنَ الخ
واو بسبب افتادن در طرف یا حکم طرف و بودن ماقبل مکسور یا شد و یا بعد نقل ضمه آن بماقبل بعد سلب حرکت او ازان
باجتماع ساکنین در جمع مذکر و مخاطبه بیفتاد چنانکه در یَقْتَوِی یَقْتَوِیَانِ یَقْتَوُوْنَ و وجه عدم اعلال واو مضموم

باقی در جمع مذکر سابق یاد باید کرد درینجا هم مخاطبه و مخاطبات در صورت موافق و در اصل مخالف زیرا چه اصل
مخاطبه تُحْوَوِيْنَ و اصل مخاطبات تُحْوَوِوْنَ تا اعلال هر دو از سابق معلوم میشود **مضارع مجهول**
يُحْوَوٰى يُحْوَوَيَانِ يُحْوَوْنَ تُحْوَوٰى تُحْوَوَيَانِ يُحْوَوَيْنَ تا آخر در واحد مذکر غائب و حاضر و غائبه و دو
صیغه متکلم واو اخیر بسبب در آمدنش در موضع زائد بر سوم و فتح ماقبل یا شد و یا الف و سوای این پنج
صیغه و چار تثنیه الف باجتماع ساکنین بیفتاد چنانکه در يُقْتَوٰى مجهول معلوم شد و مخاطبه و مخاطبات یکسان صورت
نه اصلاً چه اصل اول تُحْوَوِيْنَ و اصل ثانی تُحْوَوَوْنَ واو اخیر هر دو یا شد لیکن در اول الف شد و افتاد
و در ثانی سالم ماند **نفی بلم** لَمْ يَحْوَوِ بکسر واو اخیر معروف و فتح آن مجهول یا از اول و الف از ثانی بلم
افتاد و همچنین از امثال آن **امر حاضر معروف** اِحْوَوِ اِحْوَوِيَا اِحْوَوُوْا اِحْوَوِيْ اِحْوَوِيْنَ
در اعلال مثل اِقْتَوِ اِقْتَوِيَا اِقْتَوُوْا الخ **امر حاضر مجهول** لِتُحْوَوَ لِتُحْوَوَيَا لِتُحْوَوَوْا لِتُحْوَوَيْ
لِتُحْوَوَيْنَ الف مبدله از یا که مبدل از واو بود از واحد مذکر بسبب جزم و از جمع مذکر و مخاطبه باجتماع ساکنین
افتاد و در تثنیه و جمع مؤنث بسبب یافته نشدن علت اعلال یا الف نگردید **امر معروف با نون**
ثقیله اِحْوَوِيَنَّ اِحْوَوِيَانِّ اِحْوَوُنَّ اِحْوَوِنَّ اِحْوَوِيْنَانِّ بر قیاس اِقْتَوِيَنَّ اِقْتَوِيَانِّ
اِقْتَوُنَّ الخ **امر مجهول با نون ثقیله** لِتُحْوَوَيَنَّ لِتُحْوَوَيَانِّ لِتُحْوَوُنَّ لِتُحْوَوِنَّ لِتُحْوَوَيْنَانِّ
بر قیاس لِتُقْتَوَيَنَّ و باقی اقسام امر با نون خفیفه و ثقیله و نهی بجمیع اقسام با هر دو نون تاکید و بدون
آن بر امثله مذکوره قیاس کرده امثله استنباط باید کرد **اسم فاعل** مُحْوَوٍ مُحْوَوِيَانِ مُحْوَوُوْنَ
بسه واو بر قیاس مُقْتَوٍ مُقْتَوِيَانِ مُقْتَوُوْنَ یای مبدله از واو در واحد و جمع مذکر باجتماع ساکنین بیفتاد
و در صیغ باقیه بعدم علت اعلال سالم ماند **اسم مفعول** مُحْوَوًى مُحْوَوَيَانِ مُحْوَوَوْنَ تا آخر بفتح
واو متوسطه مثل مُقْتَوًى الخ در واحد و جمع مذکر الف مبدله از یا که بدل واو آمده بود باجتماع ساکنین
محذوف شد و در غائبه ساقط نگردید و در تثنیه یا بسبب لزوم التباس تثنیه بمفرد و در بواقی بوجه مذکور در
مُقْتَوًى الف نگشت و صیغهاے مجهول و اسم مفعول بر تقدیر تعدیه بحرف جر ست **باب**
اِفْعِيلَال خاصیت و صرف صحیح این باب گذشت **اجوف واوی** اَلْاِسْوِيْدَادُ سیاه شدن اِسْوَادَّ
يَسْوَادُّ اِسْوِيْدَادًا فهو مُسْوَادٌّ اِسْوَادَّ اِسْوَادِدْ اِسْوَادِدْ لَا تَسْوَادَّ لَا تَسْوَادِّ لَا تَسْوَادِدْ **اجوف یائی**
اَلْاِزْيِيْنَانُ آراسته شدن اِزْيَانَّ يَزْيَانُّ اِزْيِيْنَانًا فهو مُزْيَانٌّ اِزْيَانَّ اِزْيَانِّ اِزْيَانِنْ

لَا تَزْيَانِّ لَا تَزْيَانِّ لَا تَزْيَانِّ ہر دو مثل صحیح **لفیف مقرون اَلْاِحْوِیْوَاءُ** سیاہ شدن در اصل
اَلْاِحْوِیْوَاوُ. بود واو اخیر بقاعدۂ اَلْاَحِیُّ وَاءُ ہمزہ بدل گردید **ماضی معروف** اِحْوَاوٰی اِحْوَاوَیَا
اِحْوَاوَوْا اِحْوَاوَتْ اِحْوَاوَتَا اِحْوَاوَیْنَ تا آخر اصل اِحْوَاوَی اِحْوَاوَوَ. بود واو اخیر بسبب آمدن در زائد
بر سوم جا و فتحۂ ماقبل یا شد و یا بسبب تحرک و انفتاح ماقبل الف گردید و در اِحْوَاوَیَا تثنیہ واو بقاعدۂ
مذکور یا شد و یا الف نگردید ورنہ بسبب حذف الف بفراہم آمدن دو ساکن التباس بمفرد لازم می‌آمد و آن
مانع تعلیل ست اِحْوَاوَوْا در اصل اِحْوَاوَوُوْا. بود واو لام کلمہ بقانون مسطور یا شد و یا الف و الف
باجتماع ساکنین بیفتاد و ہمچنین در اِحْوَاوَتْ و در اِحْوَاوَتَا کہ در اصل اِحْوَاوَوَتَا بود و بعد بر گردیدن
واو یا و یا الف و الف باجتماع ساکنین تقدیرے افتاد و در اِحْوَاوَیْنَ تا آخر واو یا شد
و بعدم علت اعلال الف نگشت چنانکہ معلوم شد و اِحْوَاوَّ و اِحْوَاوَّتْ بتشدید واو مثل
اِحْوَوَّی بمعنے سبز شد نیز آمدہ یقال اِحْوَاوَّتِ الْاَرْضُ اِذَا اخْضَرَّتْ **مضارع معلوم**
یَحْوَاوِیْ یَحْوَاوِیَانِ یَحْوَاوُوْنَ تَحْوَاوِیْ تَحْوَاوِیَانِ یَحْوَاوِیْنَ تا آخر یَحْوَاوِیْ در اصل
یَحْوَاوِوُ. بود واو در طرف افتاد و ماقبلش مکسور ست یا شد بسبب ثقل ضمہ از یا افتاد و ہمچنین
در تَحْوَاوِیْ اَحْوَاوِیْ نَحْوَاوِیْ و در باقی صیغہا واو بسبب افتادن در حکم طرف یا شد لیکن
در جمع مذکر و مخاطبہ افتاد و در باقیہا سالم ماند و در ین ہم مخاطبہ و مخاطبات صورۃً موافق و اصلاً مخالف
پس اصل مخاطبہ تَحْوَاوِیِیْنَ و اصل مخاطبات تَحْوَاوِوْنَ بعد اعلال ہر دو تَحْوَاوِیْنَ شدند
امر حاضر معروف اِحْوَاوِ اِحْوَاوِیَا اِحْوَاوُوْا اِحْوَاوِیْ اِحْوَاوِیْنَ اصل اِحْوَاوِ اِحْوَاوِوْ
بود واو اخیر بسبب افتادن در طرف و کسر ماقبل یا شد و یا بسبب وقف افتاد و در تثنیہ و جمع مؤنث بسبب افتادن در حکم طرف
و کسر ماقبل واو یا گشت و در جمع مذکر یاے مبدلہ از واو بعد نقل حرکتش بما قبل و در مخاطبہ بعد سقوط
حرکتش باجتماع ساکنین ساقط شد **امر حاضر معروف بانون ثقیلہ** اِحْوَاوِیَنَّ اِحْوَاوِیَانِّ
اِحْوَاوُنَّ اِحْوَاوِنَّ اِحْوَاوِیْنَانِّ در واحد مذکر یاے محذوفہ بزوال علت حذف باز آمد و در تثنیہ
و جمع مؤنث یا سالم ماند و در جمع مذکر واو علامت جمع و در مخاطبہ یاے علامت نیز بسبب استغنا از ضمہ
و کسرۂ ماقبل باجتماع ساکنین محذوف شد **اسم فاعل** مُحْوَاوٍ مُحْوَاوِیَانِ مُحْوَاوُوْنَ مُحْوَاوِیَۃٌ
مُحْوَاوِیَتَانِ مُحْوَاوِیَاتٌ مُحْوَاوٍ در اصل مُحْوَاوِوٌ بود واو اخیر با افتادن در طرف و کسر ماقبل

یا شد و بعد سقوط ضمه بسبب ثقل یا باجتماع ساکنین بیفتاد و در جمع مذکر واو بجہت بودن در حکم طرف و کسرهٔ ماقبل یا شد و بعد نقل حرکتش بماقبل بعد سلب حرکت آن یا باجتماع ساکنین ساقط گردید و در باقی صیغہا بعدم علت حذف سالم ماند و اگر متعدی بحرف جر کنند صیغہاے مجہول و اسم مفعول نیز آیند **ماضی مجہول** اُحْوُوِیَ اُحْوُوِیَا اُحْوُوُوْا اُحْوُوِیَتْ اُحْوُوِیَتَا اُحْوُوِیْنَ تا آخر اُحْوُوِیَ را از اِحْوَاوَوَ بنا نمودند ہر گاه اول و ثالث را ضمہ دادند و ماقبل اخیر را کسره الف بضمهٔ ماقبل واو شد اُحْوُوِوَ بچار واو بر وزن اُحْمُوْرِرَ شد واو اخیر بقانون مذکور در مضارع معروف یا شد اُحْوُوِیَ گردید و آین یا از جمع مذکر بعد نقل حرکتش بماقبل بیفتاد و در باقے صیغہا بعدم علت حذف سالم ماند و در اُحْوُوِیَ و نظائر او ادغام نشد زیراکہ متجانس اول بدل الف آمده **مضارع مجہول** یُحْوَاوَی یُحْوَاوَیَانِ یُحْوَاوَوْنَ تُحْوَاوَی تُحْوَاوَیَانِ یُحْوَاوَیْنَ اصل یُحْوَاوَی یُحْوَاوَوُ بود و بقاعدهٔ اِحْوَاوَی ماضی معروف واو یا شد و یا الف و از ہر دو جمع مذکر و مخاطبہ باجتماع ساکنین بیفتاد و در باقیہا سالم ماند و مخاطبہ مخاطبات در صیغہ موافق و در اصل مخالف زیراکہ مخاطبہ در اصل تُحْوَاوَیِیْنَ بروزن تُحَارَبِیْنَ و مخاطبات تُحْوَاوَوْنَ بروزن تُحَارَبْنَ **امر مجہول** لِتُحْوَاوَ لِتُحْوَاوَیَا لِتُحْوَاوَوْا لِتُحْوَاوَیْ لِتُحْوَاوَیْنَ در واحد مذکر الف مبدلہ از یا کہ مبدلہ از واو است بعلت جزم و در جمع مذکر و مخاطبہ بجہت اجتماع ساکنین بیفتاد و در تثنیہ و جمع مؤنث یا سالم ماند و بعدم علت اعلال اعلان نگشت **امر مجہول بانون ثقیلہ** لِتُحْوَاوَیَنَّ لِتُحْوَاوَیَانِّ لِتُحْوَاوَوُنَّ لِتُحْوَاوَیِنَّ لِتُحْوَاوَیْنَانِّ در واحد مذکر بزوال علت حذف الف خواست باز آید چون ماقبل نون مذکور سوای جا تثنیہ و جمع مؤنث متحرک میباشد و الف قابل حرکت نبود لہٰذا بدل الف آمده بود یعنی یا بود آمد و در جمع مذکر برای رفع اجتماع ساکنین واو و علامت را ضمہ دادند و در مخاطبہ یای علامت را کسره **امر حاضر بانون خفیفہ** اِحْوَاوِیَنْ اِحْوَاوُنْ اِحْوَاوِنْ بر قیاس ثقیلہ چنانکہ مذکور شد ایضاً **امر حاضر معروف بانون خفیفہ** اِحْوَاوِیَا اِحْوَاوُوْا اِحْوَاوِیْ بقلب نون بالف در واحد مذکر و بواو و بیا در جمع مذکر و مخاطبہ بحذف نون و اعادهٔ واو و یا چنانکہ سابق مذکور شد و باقی اقسام و نہی بر ہمین قیاس ست امثلہ آن استخراج باید کرد و **اسم مفعول** مُحْوَاوًی مُحْوَاوَیَانِ مُحْوَاوَوْنَ مُحْوَاوَاةٌ مُحْوَاوَیَتَانِ مُحْوَاوَیَاتٌ و آواخیر در تمامی کلمات بسبب افتادن در زائد بر سوم جا و فتحہ ماقبل یا شد و یا در واحد و جمع مذکر و مائیہ بسبب تحرک و انفتاح ماقبل الف گردید و در اولین یا باجتماع ساکنین بیفتاد و در باقی صیغہا یا سالم ماند نقط

باب فعللة دَحرَجَ یُدَحرِجُ دَحرَجَةً و دِحرَاجاً فهو مُدَحرِجٌ

وذاک مُدَحرَجٌ دَحرِجْ لاتُدَحرِجْ **باب تفعلل** این باب مزید فیه باعی ست

و در ماضی وی یک حرف زائده است چون تَدَحرَجَ یَتَدَحرَجُ

تَدَحرُجاً فهو مُتَدَحرِجٌ وذاک مُتَدَحرَجٌ تَدَحرَجْ لاتَتَدَحرَجْ

باب فعنلال اِحرَنجَمَ یَحرَنجِمُ اِحرِنجَاماً فهو مُحرَنجِمٌ وذاک

مُحرَنجَمٌ اِحرَنجِمْ لاتَحرَنجِمْ **باب افعلال** الاقشعرار موی بر تن خاستن

اِقشَعَرَّ یَقشَعِرُّ اِقشِعرَاراً فهو مُقشَعِرٌّ اِقشَعِرَّ اِقشَعِرِّ اِقشَعرِرْ

اِقشَعِرَّ لاتَقشَعِرَّ لاتَقشَعِرِّ لاتَقشَعرِرْ این دو باب مزید فیه

رباعی ست که در وی همزهٔ وصل در آید و دو حرف در ماضی وی زائده است

فصل بدانکه افعنلال در ثلاثی مزید فیه آمده است الاقعنساس واپس شدن

وسخت شدن اِقعَنسَسَ یَقعَنسِسُ اِقعِنسَاساً حرف اصلش قعس ست

و افعوّال نیز آمده است الاجلوّاذ شتابی رفتن اِجلَوَّذَ یَجلَوِّذُ اِجلِوَّاذاً

و افعیعال نیز آمده است اِعشَوشَبَ یَعشَوشِبُ اِعشِیشَاباً

گیاه بسیار شدن ۱۲ تاج

و افعنلاء نیز آمده است اِسلَنقَی یَسلَنقِی اِسلِنقَاءً

بر پشت خوابیدن ۱۲

فصل بدانکه مجموع همزهای وصل که در اول فعل ماضی ثلاثی مزید فیه و رباعی مزید فیه است در درج کلام بیفتد و همچنین همزهای دیگر که در اول مصدرها و امرهای این بابها باشد الا همزهٔ باب افعال که همزهٔ وی قطعی ست ساقط نشود نه در درج کلام و نه در مصدر و نه در ماضی و نه در امر

فصل بدانکه چون ذَهَبَ را متعدی کنند گویند ذَهَبَ بِهٖ ذَهَبَ بِهِمَا ذَهَبَ بِهِمْ ذَهَبَ بِهَا ذَهَبَ بِهِمَا ذَهَبَ بِهِنَّ ذَهَبَ بِكَ ذَهَبَ بِكُمَا ذَهَبَ بِكُمْ ذَهَبَ بِكِ ذَهَبَ بِكُمَا ذَهَبَ بِكُنَّ ذَهَبَ بِيْ ذَهَبَ بِنَا و در اسم مفعول گویند مَذْهُوبٌ بِهٖ مَذْهُوبٌ بِهِمَا مَذْهُوبٌ بِهِمْ مَذْهُوبٌ بِهَا مَذْهُوبٌ بِهِمَا مَذْهُوبٌ بِهِنَّ

بدانکه الف مُفاعلة و سین استفعال گاه باشد که فعل لازم را متعدی گرداند چون سَارَ زَيْدٌ و سَايَرْتُهٗ و خَرَجَ زَيْدٌ و اسْتَخْرَجْتُهٗ

سیر کرد زید ۱۲ سیر کنانیدم او را ۱۲ بیرون شد زید ۱۲ و بیرون کردم او را ۱۲

قطعهٔ تاریخ وفات مولانا میر سید شریف مصنف این کتاب قدس سره

سید السادات و زین الحق والدین آنکه بود	میر اهل علم و فن سید شریف نکته دان
چار شنبه هفتم از ماه ربیع آخر او	کرد گلگشت ربیع اول باغ جنان
چونکه بود او سرور اقران فن در قرن خویش	سرور قرن آمده تاریخش ای سی ازان

۸۱۶

خاتمة الطبع الحمد لله والمنة که نسخهٔ صرف میر مع تکملهٔ بهره تصحیح و تنقیح تام حسب ایمای جناب حاجی محمد سعید صاحب تاجر کتب کلکته خلاصی ٹوله نمبره ۵۰ جناب حاجی عبد الصمد صاحب مهتمم مطبع و مالکان مطبع رزاقی واقع کانپور بماه رجب المرجب ۱۳۲۰ سنه طبع شد

۶۴ صرف میر

